www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

بررسی

فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام

در منابع معتبر اهل تسنن

هسته دوم

روایت ۲۳۷ - ۶۷۲

جلد پنجم

بسم الله الرحمن الرحیم

بررسی فضائل امیرالمومنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن

نویسنده:

مهدی صدری

ناشر چاپي:

دلیل ما

ناشر دیجیتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

بررسی فضائل امیرالمومنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن جلد ۵ ----- ۱۴

مشخصات کتاب ----- ۱۴

اشاره ----- ۱۵

بررسی فضائل امیر المومنین علیه السلام ----- ۱۶

راهنمای دفتر پنجم و ششم ----- ۱۹

اشاره ----- ۱۹

تعجب از روایات فضائل و پاسخ به چند پرسش ----- ۲۱

اشاره ----- ۲۱

پاسخ پرسش اول: وجود روایات بی شمار در فضائل ----- ۲۱

پاسخ پرسش دوم: اعتبار روایات فضائل ----- ۲۲

پاسخ پرسش سوم: عناد و لجبازی در برابر روایات فضائل ----- ۲۲

ترتیب مطالب ----- ۲۵

تذکر چند نکته ----- ۲۵

انگیزه های مخالفت با فضائل ----- ۲۶

اشاره ----- ۲۶

عداوت و دشمنی ----- ۲۹

حسادت ----- ۳۲

اشاره ----- ۳۲

برخی از زمینه های حسادت ----- ۳۳

دنیا طلبی ----- ۴۱

جهل و نادانی ----- ۴۴

تعصّب های قومی ----- ۴۴

تعصّبات مذهبی ----- ۴۵

اشاره ---- ۴۵
نمونه هایی از تعصب حافظ شمس الدین ذهبی ---- ۴۷
تأثیر فضا و محیط ---- ۵۰
اشاره ---- ۵۰
الف) تفاوت استادان ---- ۵۰
ب) تفاوت دوران حیات ---- ۵۱
ج) تفاوت محیط پرورش ---- ۵۱
اشاره ---- ۵۱
نمونه هایی از تأثیر محیط ---- ۵۱
بررسی انواع واکنش های مخالفان ---- ۵۵
نمونه هایی از واکنش های گوناگون نسبت به یک روایت ! ---- ۶۳
اشاره ---- ۶۳
نمونه اول: حدیث: ﴿ عَلِیٌّ خَیرُ البَشَرِ﴾ ---- ۶۳
اشاره ---- ۶۳
واکنش های مختلف نسبت به حدیث: ﴿ عَلِیٌّ خَیرُ البَشَرِ﴾ ---- ۶۳
واکنش اول: تضعیفات سندی ---- ۶۳
واکنش دوم: تحریفات معنوی ---- ۶۸
واکنش سوم: تحریف لفظی ---- ۷۱
واکنش چهارم: انکار و حذف ! ---- ۷۱
نمونه دوم: حدیث: «قسیم النار» ---- ۷۳
اشاره ---- ۷۳
واکنش های مختلف در برابر حدیث: «قسیم النار» ---- ۷۷
اشاره ---- ۷۷
واکنش اول: تضعیفات سندی ---- ۷۸
واکنش دوم: انکار نقل، ادعای نقل به جهت استهزا و... ---- ۸۰
واکنش سوم: تحریفات معنوی ---- ۸۲

واکنش چهارم: برخورد با راویان ---- ۸۵
واکنش پنجم: سوزاندن و نابود کردن روایت ! ---- ۸۶
نمونه سوم: حدیث: «ترجیح إیمان علی علیه السلام» ---- ۸۷
اشاره ---- ۸۷
واکنش های مختلف در برابر حدیث: «ترجیح ایمان علی علیه السلام» ---- ۸۷
واکنش اول: تضعیف سندی ---- ۸۷
واکنش دوم: متن شناسی ---- ۸۸
واکنش سوم: جعل روایت در برابر آن ---- ۸۸
۱- منع از نقل و تدوین ---- ۹۳
منع از نقل و تدوین احادیث و فضائل اهل بیت علیهم السلام ---- ۹۳
فرمان خلیفه بر فرمان خدا مقدّم است ! ---- ۹۶
فروتنی اعمش از ترس ---- ۹۸
نمی گذارند من فضائل علی علیه السلام را نقل کنم ! ---- ۹۸
ممانعت از بجای گذاشتن سند مکتوب برای مهم ترین فضیلت! ---- ۹۸
۲- کتمان فضائل ---- ۱۰۱
اشاره ---- ۱۰۱
تعجّب و پرسش از فضائل ---- ۱۰۳
کتمان معاویه ---- ۱۰۸
کتمان بنی امیه ---- ۱۰۹
کتمان فضائل از ترس بنی امیه ---- ۱۱۱
کتمان فضائل توسط زهری به سبب دنیا پرستی ! ---- ۱۱۲
امتناع شعبه از نقل فضائل از ترس شیعه شدن حاضرین ! ---- ۱۱۳
بر خورد بخاری و مسلم با روایات فضائل ---- ۱۱۵
چاره اندیشی برای کتمان حقائق ---- ۱۲۲
کتمان معاصرین ---- ۱۲۳
نمونه هایی دیگر از کتمان فضائل امیر المؤمنین علیه السلام ---- ۱۲۵

نمونه اول: کتمان فضیلت های مهم ---------- ۱۲۵
نمونه دوم: مراد از آیه مردی است که او را نام نمی بریم ---------- ۱۳۱
نمونه سوم: فضیلتی برای یکی از صحابه ---------- ۱۳۲
نمونه چهارم: کتمان نام مبارک امیر المؤمنین علیه السلام ---------- ۱۳۳
نمونه پنجم: جز این چیزی نمی گویم ! ---------- ۱۴۰
نمونه ششم: ترک نقل فضائل در شرایط نا مناسب ---------- ۱۴۱
نمونه هفتم: کتمان مطالب سرنوشت ساز به بهانه فراموشی ! ---------- ۱۴۲
تذییل: کتمان واقعهٔ عاشورا در منابع عامّه ---------- ۱۴۴
تذکر دو نکته: ---------- ۱۴۵
نمونه هایی از واکنش کتمان در دفتر های پیشین ---------- ۱۴۶
۳- انکار و تکذیب فضائل ---------- ۱۴۹
اشاره ---------- ۱۴۹
شروع انکار فضائل از سقیفه ---------- ۱۴۹
انکار صریح و بی انصافی ابن حزم و ابن کثیر ---------- ۱۵۰
انکار امتیاز علی علیه السلام در قیامت ---------- ۱۵۲
انکار روایت: «هدایت گر علی است» ---------- ۱۵۲
انکار روایت اولین کسانی که وارد بهشت می شوند ---------- ۱۵۳
انکار روایت ندای: ﴿ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ ﴾ در قیامت ---------- ۱۵۳
انکار روایت: ﴿ عَلِيّ خَيْرُ الْبَشَرِ ﴾ ---------- ۱۵۵
انکار روایت: ﴿ إِنَّ اَللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ ﴾ ---------- ۱۵۶
انکار ولادت امیر المؤمنین علیه السلام در کعبه ---------- ۱۵۷
انکار نزول آیه تطهیر در شأن اهل بیت علیهم السلام ---------- ۱۵۸
انکار حدیث تشبیه امیر المؤمنین علیه السلام به انبیا علیهم السلام ---------- ۱۵۹
انکار لقب: «أمیر النحل» ---------- ۱۶۵
انکار لقب: «ساقی کوثر» و سوگند به نام امیر المؤمنین علیه السلام ---------- ۱۶۸
انکار نزول آیه ﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ﴾ در شأن امیر المؤمنین علیه السلام ---------- ۱۷۰

انکار لقب «فاروق» برای علی علیه السلام و شناخت منافقین به بغض آن حضرت ---- ۱۷۴
مواردی از انکار های ابن تیمیه همراه با ادعای بی جای اجماع ---- ۱۷۵
روایات: ---- ۱۷۹
نمونه هایی از واکنش انکار در دفتر های پیشین ---- ۱۸۲
مواردی از انکار دیگران ---- ۱۸۴
۴- منکر دانستن روایات فضائل ---- ۱۸۸
اشاره ---- ۱۸۸
تذکر مهم ---- ۱۹۶
نمونه هایی از واکنش منکر دانستن روایات فضائل در دفتر های پیشین ---- ۱۹۷
۵- برخورد با راویان فضائل ---- ۲۰۴
اشاره ---- ۲۰۴
ترس از اتهام به تشیّع به جهت نقل فضائل ---- ۲۰۴
ترک مجالست با راویان فضائل ---- ۲۰۶
منع از نقل فضائل و حمله به راویان ! ---- ۲۰۸
کتک زدن به راویان فضائل ! ---- ۲۰۹
تنفر از ذکر فضائل و اتهام راویان به رفض ---- ۲۱۰
هزار تازیانه به جهت نقل فضائل ---- ۲۱۳
شکستن منبر به جهت نقل فضائل ! / جرأت نداشت از خانه خارج شود ! ---- ۲۱۶
او علی علیه السلام را بیش از اندازه دوست می دارد ! ---- ۲۱۶
تألیف در فضائل حضرت فاطمه علیها السلام علامت تشیع ! ---- ۲۱۷
ترس راویان از نقل روایات فضائل ---- ۲۱۹
تهدید راویان فضائل و... ! ---- ۲۲۲
از نقل فضائل توبه کن ! ---- ۲۲۶
اتهام به رفض و ایجاد محدودیت به جهت نقل فضائل ---- ۲۲۷
دفن شبانه طبری در خانه اش به اتهام تشیع ! ---- ۲۲۸
سبب وفات نَسائی و آزار شدید به جهت نقل فضائل ---- ۲۲۸

اشاره ---------- ۲۲۸
کشته شدن گنجی شافعی به جهت نقل فضائل ! ---------- ۲۳۰
اتهام پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و برخورد های نا مناسب با آن حضرت ! ---------- ۲۳۰
تألیف مستقل در مشکلات راویان فضائل ---------- ۲۳۶
نمونه هایی از واکنش برخورد با راویان در دفتر های پیشین ---------- ۲۳۷
۶- تضعیف راویان فضائل ---------- ۲۳۹
توطئه برای انکار احادیث فضائل ---------- ۲۳۹
نمونه هایی از تضعیف راویان فضائل و محبّان اهل بیت علیهم السلام ---------- ۲۴۲
اتهام به رفض به جهت شک در تقدیم عثمان ! ---------- ۲۵۹
تکذیب روایات فضائل به تضعیف راویان به بهانهٔ جعل زدایی ---------- ۲۶۰
برخی از راویان فضائل نزد رجالیین اهل تسنن ---------- ۲۷۸
اشاره ---------- ۲۷۸
أحمد بن سالم [سلمهٔ] بن خالد بن جابر، أبو سمرهٔ ---------- ۲۸۰
أحمد بن عبد اللّه بن یزید المؤدب، أبو جعفر السامری ---------- ۲۸۰
أحمد بن عیسی الکندی اللیثی المعروف ب-: ابن الوشاء التنیسی ---------- ۲۸۱
أحمد بن محمد بن الحسین بن السندی، أبو الفوارس، المصری الصابونی ---------- ۲۸۲
أحمد بن محمد بن سعید بن عقدهٔ، أبو العباس، المعروف ب-: ابن عقدهٔ ---------- ۲۸۲
أحمد بن محمد السری بن یحیی بن السری بن أبی دارم، أبو بکر بن أبی دارم ---------- ۲۸۳
أحمد بن نصر الذارع [الذراع] ---------- ۲۸۶
إسحاق بن بشر الأسدی الکاهلی، أبو یعقوب ---------- ۲۸۸
أصبغ بن نباتهٔ الحنظلی التمیمی، أبو القاسم الدارمی [المجاشعی] ---------- ۲۹۰
تلید بن سلیمان، أبو إدریس المحاربی ---------- ۲۹۵
ثویر بن أبی فاختهٔ، مولی أم هانی بنت أبی طالب أو مولی زوجها جعدهٔ ---------- ۲۹۷
جعفر بن سلیمان أبو سلیمان الضبعی البصری ---------- ۳۰۰
جمیع بن عمیر بن عفاق التیمی، أبو الأسود الکوفی ---------- ۳۰۶
الحارث بن حصیرهٔ الأزدی، أبو النعمان الکوفی ---------- ۳۰۸

النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم أزهد من علی بن أبی طالب علیه السلام. ---------- ۳۱۰
الحارث بن عبد اللّه الهَمدانی ---------- ۳۱۰
حَبّهَ بن جُوَینِ العُرَنی الکوفی ---------- ۳۱۲
الحسن بن علی [بن صالح] بن زکریا، أبو سعید العدوی ---------- ۳۱۸
الحسن بن علی بن عیسی، أبو عبد الغنی الأزدی ---------- ۳۱۹
الحسن بن غفیر المصری العطار ---------- ۳۲۰
الحسن بن محمد بن یحیی العلوی ابن أخی أبی طاهر النسابهٔ ---------- ۳۲۱
حسین بن الحسن الأشقر الکوفی ---------- ۳۲۱
حکیم بن جبیر الأسدی الکوفی ---------- ۳۲۷
خالد بن عبید، أبو عصام ---------- ۳۲۹
خالد بن مخلد القطوانی الکوفی، أبو الهیثم ---------- ۳۳۰
داود بن أبی عوف، أبو جحاف ---------- ۳۳۲
داهر بن یحیی الرازی ---------- ۳۳۳
زکریا بن یحیی الکسائی ---------- ۳۳۴
زیاد بن المنذر [منذر بن زیاد]، أبو الجارود الثقفی الهمدانی ---------- ۳۳۵
سالم بن أبی حفصهٔ العجلی ---------- ۳۴۲
سلیمان بن قرم [معاذ] التمیمی الضبّی، أبو داود النحوی ---------- ۳۴۴
سوید بن سعید بن سهل بن شهریار الهروی ---------- ۳۴۶
صالح بن أبی الأسود الحناط الکوفی ---------- ۳۵۱
ضرار بن صرد التیمی، أبو نعیم الطحان الکوفی ---------- ۳۵۳
عباد بن عبد الصمد، أبو مَعْمَر ---------- ۳۵۶
عباد بن عبد اللّه الأسدی الکوفی ---------- ۳۵۷
عباد [عبادهٔ] بن زیاد بن موسی الأسدی الساجی ---------- ۳۶۱
عباد بن یعقوب، أبو سعید الرواجنی الکوفی ---------- ۳۶۳
العباس بن عمر الکلوذانی ---------- ۳۷۰
العباس [بن الولید] بن بکار الضبّی البصری ---------- ۳۷۱

عبایهٔ بن ربعی الأسدی ---------- ۳۷۳
عبد الجبار بن العباس الشبامی الکوفی ---------- ۳۷۷
عبد الرحمن بن صالح الأزدی ---------- ۳۷۹
عبد الرزاق بن همام بن نافع، أبو بکر الصنعانی ---------- ۳۸۱
عبد السلام بن صالح بن سلیمان بن میسرهٔ، أبو الصلت الهروی ---------- ۳۸۸
عبد الکریم، أبو یعفور الجعفی ---------- ۳۸۹
عبد اللّه بن داهر بن یحیی بن داهر الرازی المعروف ب-: الأحمری ---------- ۳۹۰
عبد اللّه بن عبد القدوس التمیمی السعدی ---------- ۳۹۱
عبید اللّه بن موسی بن أبی المختار باذام العبیسی [العبسی] ---------- ۳۹۳
عدی [بن أبان] بن ثابت الأنصاری الکوفی التابعی المشهور ---------- ۴۰۰
عطیهٔ بن سعد بن جنادهٔ العوفی الجدلی القیسی الکوفی ---------- ۴۰۲
العلاء بن عبد الرحمن الحرقی ---------- ۴۰۶
علی بن بذیمهٔ ---------- ۴۰۸
علی بن الجعد بن عبید الجوهری، أبو الحسن البغدادی ---------- ۴۰۹
علی بن غراب [علی بن الولید] الفزاری الکوفی ---------- ۴۱۱
علی بن هاشم بن البرید البریدی ---------- ۴۱۳
عمرو بن ثابت بن هرمز العجلی البکری، ابن أبی المقدام الکوفی ---------- ۴۲۰
عمرو بن شمر الجعفی الکوفی ---------- ۴۲۵
عمرو بن عبد الغفار الفقیمی الکوفی ---------- ۴۲۸
عیسی بن عبد اللّه بن محمد بن عمر بن علی بن أبی طالب الکوفی ---------- ۴۲۹
عیسی بن مهران المستعطف البغدادی ---------- ۴۳۲
فطر بن خلیفهٔ ---------- ۴۳۳
قیس بن الربیع، أبو محمد الأسدی الکوفی ---------- ۴۳۶
مالک بن مالک ---------- ۴۴۲
محمد بن إسماعیل بن موسی بن هارون، أبو الحسین الرازی ---------- ۴۴۲
محمد بن عبد اللّه [عبد اللّه بن محمد / محمد بن عبد اللّه محمد] البلوی ---------- ۴۴۳

محمد بن عبد اللّه، أبو المفضل الشيبانی الكوفی ---- ۴۴۵
محمد بن عبيد اللّه بن أبی رافع ---- ۴۴۶
محمد بن فضيل بن غزوان ---- ۴۴۹
محمد بن كثير القرشی الكوفی، أبو إسحاق ---- ۴۵۲
مطر بن ميمون (مطر بن أبی مطر) المحاربی الإسكاف، أبو خالد الكوفی ---- ۴۵۳
المعلی بن عبد الرحمن الواسطی ---- ۴۵۴
موسی بن عثمان الحضرمی المؤدب ---- ۴۵۵
موسی بن قيس الحضرمی كوفی ---- ۴۵۶
ناصح بن عبد اللّه [عبد الرحمن] ---- ۴۵۷
وكيع بن الجراح ---- ۴۵۹
هارون بن حاتم الكوفی، أبو بشر البزاز ---- ۴۶۳
يحيی بن سلمۀ بن كهيل الكوفی الحضرمی ---- ۴۶۴
يحيی بن عيسی الرملی التميمی النهشلی الفاخوری ---- ۴۶۶
يحيی بن [أبی] سليم، أبو بلج الفزاری ---- ۴۶۷
يونس بن خباب، الأسيدی، مولاهم الكوفی ---- ۴۶۸
تذكر دو نكته مهم ---- ۴۷۱
نكته اول: اشكال تفرّد به نقل ---- ۴۷۱
نكته دوم: غلو چيست و غالی كيست؟! ---- ۴۷۲
نمونه هايی از واكنش تضعيف راويان در دفتر های پيشين ---- ۴۷۶
فهرست ---- ۴۹۲
درباره مركز ---- ۵۰۷

بررسی فضائل امیرالمومنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن جلد 5

مشخصات کتاب

سرشناسه : صدری، مهدی، 1347 -

عنوان و نام پدیدآور : بررسی فضائل امیرالمومنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن/ مهدی صدری.

مشخصات نشر : تهران: دلیل ما ، 1402 -

مشخصات ظاهری : 6ج.

فروست : مطالعات شیعی.

شابک : دوره: 978-600-442-323-6 ؛ ح.1978-600-442-324-3 : ؛ ج.2978-600-442-325-0 : ؛ ج.3 978-600-442-326-7 : ؛ ج.4978-600-442-327-4 : ؛ ج.5978-600-442-328-1 : ؛ ج.6 978-600-442-329-8 :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.2 - 6 (چاپ اول: 1402) .

یادداشت : عنوان دیگر: فضایل امیرالمومنین (ع) (در منابع معتبر اهل تسنن).

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

مندرجات : .- ج.3. روایت 633 - 851.- ج.5. روایت 1120 - 1612

عنوان دیگر : فضایل امیرالمومنین (ع) (در منابع معتبر اهل تسنن).

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- فضایل -- احادیث اهل سنت

موضوع : Ali ibn Abi-Talib, Imam I, 600-661 -- Virtues -- Hadiths (Sunnite)

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- نظر اهل سنت

موضوع : Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- Views of sunnites

رده بندی کنگره : BP37/35

رده بندی دیویی : 297/951

شماره کتابشناسی ملی : 9117461

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

عکس

ص: 1721

اشاره

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

بررسی فضائل امیر المومنین علیه السلام

در منابع معتبر اهل تسنن

دفتر پنجم

روایت 1120- 1612

مهدی صدری

خیراندیش دیجیتالی: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم زهرا روؤفی

ص: 1722

شناسنامه

ص: 1723

بِسمِ اللّهِ الرّحمنِ الرّحیم

قال اللّه تعالی: (یُرِیدُونَ أَن یُطْفِئُوا نُورَ اللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ یَأْبَی اللّهُ إِلّا أَن یُتِمّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ) [التوبة (9) 32].

آن ها می خواهنـد نور خـدا را با دهان شان خاموش سازنـد، ولی خـدا نمی گذارد و نورش را کامل می گرداند هر چند کافران خوش شان نیاید.

ص: 1724

راهنمای دفتر پنجم و ششم

اشاره

پیش گفتار...1725

بخش پنجم: انگیزه های مخالفت با فضائل...1731

بخش ششم: بررسی انواع واکنش های مخالفان...1759

واکنش اول: منع از نقل و تدوین...1797

واکنش دوم: کتمان فضائل...1805

واکنش سوم: انکار و تکذیب فضائل...1851

واکنش چهارم: منکر دانستن روایات فضائل...1889

واکنش پنجم: برخورد با راویان فضائل...1905

واکنش ششم: تضعیف راویان فضائل...1939

واکنش هفتم: تشکیک در روایات...2191

واکنش هشتم: تلاش در کم رنگ کردن و نا چیز نشان دادن فضائل...2201

واکنش نهم: تحریفات معنوی...2237

واکنش دهم: تحریفات لفظی...2283

واکنش یازدهم: لزوم سنجش با مسلّمات و...!...2351

واکنش دوازدهم: تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک...2373

واکنش سیزدهم: شکستن حرمت امیر مؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام...2511

واکنش چهاردهم: از بین بردن آثار مربوط به امیر مؤمنان علیه السلام...2609

پیوست ها...2649

بِسمِ اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه ربّ العالمین، و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین، لا سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین، و اللّعن الدّائم علی أعدائهم إلی یوم الدّین.

فضائل امیر المؤمنین علیه السلام در کتب اهل تسنن فراوان نقل شده، به گونه ای که حیرت افزا است و به حدّی که ضرب المثل شده و اگر بخواهند چیزی را بی شمار معرّفی کنند به فضائل آن حضرت مثال می زنند. (1)

جماعتی از نویسندگان، حفّاظ و پیشوایان علم حدیث مانند احمد بن حنبل (متوفی 241)، نَسائی (متوفی 303) و... گفته اند: فضائلی که دربارهٔ علی بن ابی طالب علیه السلام با اسناد صحیح، معتبر و نیکو نقل شده، دربارهٔ هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم روایت نشده است. (2)

در دفتر های پیشین، چهل فضیلت از روایاتی - که دانش مندان اهل تسنن تصریح به تواتر یا صحت و اعتبار آن کرده بودند - انتخاب و تقدیم شد و سپس به واکنش مخالفان در برابر هر یک و نقد و بررسی آن پرداختیم.

1- عماد البلاغة للواحدي (المتوفی 385) 139/1، ثمار القلوب للثعالبي (المتوفی 429) 87، نظام الحکومة النبویة (التراتیب الاداریة) للکتاني الإدریسي الفاسي 377/2.

2- الاستیعاب 3/ 1115 و منابع فراوان دیگر، رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 50 - 53.

در دفتر هـای پنجم و شـشم این نوشـتار بر آنیم که – به یـاری خداونـد متعـال – «واکنش های مخالفین در برابر فضائل امیر المؤمنین علیه السلام» را به صورت گسترده بررسی نموده و به پرسش هایی که در این زمینه پیش می آید پاسخ دهیم.

تعجب از روایات فضائل و پاسخ به چند پرسش

اشاره

هنگامی که صـحبت از فضائل امیر المؤمنین علیه السـلام و اهل بیت علیهم السـلام در کتب مخالفین می شود پرسش هایی پیش می آید که:

1. آیا واقعاً این همه فضائل در مصادر و منابع آن ها موجود است؟!

2. بر فرض وجود، آیا آن ها این روایات را معتبر و صحیح می دانند؟

3. اگر پاسخ مثبت است آیا مفاد آن را می پذیرند؟! پس چرا دیگران را بر اهل بیت علیهم السلام ترجیح می دهند؟!

چگونه ممکن است این همه روایات معتبر در منابع عامه وجود داشـته باشـد و دلالت آن هم واضـح باشد ولی آن ها از پذیرفتن آن امتناع ورزند؟!

آیا آن ها عناد داشته اند و دانسته حقیقت را انکار کرده اند؟!

شاید سؤالات دیگری نیز در ذهن بعضـی ایجاد شده باشد که با پاسخ به پرسـش های گذشـته – به یاری خداوند – بقیهٔ شبهات نیز بر طرف خواهد شد.

پاسخ پرسش اول: وجود روایات بی شمار در فضائل

امّا این که آیا فضائل اهل بیت علیهم السلام در مصادر و منابع آن ها موجود است؟

پاسخ آن است که: با آن که بسـیاری از مخالفین، فضائل اهل بیت علیهم السلام را انکار یا کتمان کرده و سعی در عدم انتشار آن داشته اند ولی آن قدر در کتب اهل تسنن

آمـده که از حـدّ شـمارش بیرون است. گذشـته از روایاتی که به صورت پراکنده در بخش های مختلف نقل کرده اند، عده ای از آنان کتب مسـتقل در فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السـلام و بویژه امیر مؤمنان علیه السـلام تألیف کرده اند و جمع کثیری از آنان بابی مستقل از کتاب خویش را به این موضوع اختصاص داده اند. (1)

پاسخ پرسش دوم: اعتبار روایات فضائل

امّا این که آیا آن ها این روایات را معتبر می دانند یا نه؟

پاسخ آن است که: علی رغم تضـعیف بسیاری از روایات فضائل و خدشه در راویان آن، عمدهٔ احادیثی که شیعه به آن استدلال می کند در صحاح و منابع معتبر آمـده و بزرگان و دانش منـدان اهل تسـنن حکم به صـحت آن کرده انـد به گونه ای که هیچ تردیدی در اعتبار آن باقی نمی ماند. احادیث دفتر های پیشین این نوشتار، شاهدی است بر این مدّعا و مشتی است نمونه از خروار.

پاسخ پرسش سوم: عناد و لجبازی در برابر روایات فضائل

امّا این که آیا مفاد آن را هم می پذیرند؟

پاسـخ آن است که: بـا آن که روایات فضائل و اعتبار آن نزد آنان ثابت است، انگیزه های مختلف - که شـرح و توضـیح آن خواهـد آمـد - موجب شده که به گونه های متفاوت به رویا رویی با آن برخاسته و از پذیرفتن و التزام به آن امتناع ورزند.

[1 / 1120] سردمداران سقیفه که به اکراه و اجبار امیر مؤمنان علیه السلام را وادار به بیعت نمودند، برای رسیدن به اهداف خویش به انکار روشن ترین منقبت های آن حضرت، مانند اخوت و برادری با پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم پرداختند (2) و با جعل حدیث در

1- رجوع شود به دفتر نخست، بخش سوم، صفحه های 65 - 84

2- فقال علي [عليه السـلام]: «اللّه اللّه، يا معشر المهاجرين! الا تخرجوا سلطان محمّد [صلى اللّه عليه و آله و سلم] في العرب عن داره و قعر بيته إلى دوركم و قعور بيوتكم، ولا تـدفعوا أهله عن مقامه في الناس و حقه، فو اللّه - يا معشـر المهاجرين ! - لنحن أحقّ الناس به، لأنّا أهل البيت، و نحن أحقّ بهذا الأمر منكم ما كان فينا القارئ لكتاب اللّه، الفقيه في دين اللّه، العالم بسـنن رسول اللّه [صلى اللّه عليه و آله و سلم]، المضـطلع بأمر الرعية، المدافع عنهم الأُمور السـيّئة، القاسم بينهم بالسوية، و إنّه - و اللّه - لفينا، فلا تتّبعوا الهوى فتضلّوا عن سبيل اللّه، فتزدادوا من الحقّ بُعداً »... و بقي عمر و معه قوم، فأخرجوا علياً [عليه السـلام]، فمضوا به إلى أبي بكر، فقالوا له: بايع، فقال: « إن أنا لم أفعله فمه»؟ قالوا: إذا - و اللّه الذي لا إله إلاّ هو - نضـرب عنقك، فقال:«إذاً تقتلون عبد اللّه و أخا رسوله»، قال عمر: أما عبد اللّه فنعم، و أما أخو رسوله فلا. (الامامة و السياسة 1 / 19 - 20 (تحقيق الزيني) 1 / 29 - 31 (تحقيق الشيري) و رواها العقيلي مع إبهام و تحريف، عن أبي حرب بن أبي الأسـود الـدئلي، قـال: بعثني أبي إلى جنـدب بن عبـد اللّه البجلي، قـال: سـله مـا حضـرت من أمر أبي بكر و علي [عليه السـلام]. قال: جيء بعلي [عليه السـلام] حتى أقعـد بين يـديه، فقيل له: بايع، قال: «فإن لـم أفعل».. فذكر كلاماً، قال: «إذا أكون عبد اللّه و أخو رسوله..» و ذكر الحديث. (ضعفاء العقيلي 3 / 33)

برابر دلائل امامت و خلافتش امر را بر مردم مشتبه نمودند.

امیر مؤمنـان علیه السـلام در مقـام احتجـاج و اسـتدلال، فضائل خویش را بیان و بر آنان اتمام حجت نمود، بلکه بنا بر روایات شـیعه، آن حضـرت، نصّ حدیث غدیر، حدیث منزلت و... را نیز ذکر فرمود، ولی آن ها به دروغ ادعا کردند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم پس از آن (مطلبی بیان نمود که باعث نسخ مطالب گذشـته می شود؛ زیرا) فرمود: خدا برای خاندان ما بین نبوت و خلافت جمع نخواهد نمود! (1)

ص: 1729

1- در مورد اسـتناد غـاصبین خلافت به حـدیث جعلی: (لا یَجْتَمِعُ لَأَهْلِ بَیْتِي الْخِلافَـةُ وَ النُّبُوّة) رجوع شود به کتاب سـلیم 589، 593 (حـدیث چهارم)، 630 - 631 (حـدیث دهم) 649 - 650 (حـدیث یازدهم)، 693 (حـدیث چهاردهم)، 726 - 727 (حدیث نوزدهم)، الاحتجاج 81/1، 84، 150 و 287/2، العـدد القویة 49، بحار الانوار 211/27 - 212 و 125/28، 273 - 274، 276، 295 - 296 و 316/30 و 356/31، 416 و 99/44 - 100 و 82 / 266 - 267 و نیز رجوع شود به روایت آینده: شماره 1121. متقی هندی نقل کرده که: إن علیّاً و فاطمة و الحسن و الحسین [علیهم السلام] دخلوا علی النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم فسألوه الخلافة، قال: ما کان اللّه لیجمع فیکم أمرین: النبوة و الخلافة. (کنز العمال 12 / 105)

[1121 / 2] امیر مؤمنـان علیه السـلام فرمود: من ورود در شورا را پـذیرفتم تـا برای مردم روشن شود که رفتـار عمر با مطلبی که از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سـلم [پس از رحلت آن حضـرت] نقـل کرد - که خـدا برای خانـدان مـا بین نبوت و خلافت جمع نخواهـد نمود - تناقض دارد (و مُشت او باز شود) ! (1)

پیروان سـقیفه در برخورد با روایات فضائل نیز همان راه را ادامه دادند، عده ای راه های کتمان، انکار و تضـعیف را در پیش گرفته و بعضـی دیگر در مقام توجیه دلالت آن بر آمده، مکابره کرده و گفتند: این روایات برای اثبات مدعای شیعه کافی نیست.

اگر گفته شود: دلالت آن روشن است، متفاهم عرفی از الفاظ روایات همان است که شیعه می گوید و قرائن و شواهد نیز به روشنی دلالت بر مراد دارد.

در پاسخ می گویند: پس چرا صحابه که آن را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم شنیدند چنین برداشتی نداشته اند؟!

آن ها مدعی هسـتند که: اگر مطلب به نحوی باشد که شـیعه می گوید باید صحابه را - که امامت و ولایت امیر مؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را نپذیرفته اند - از عدالت ساقط کرد بلکه لازمه اش ارتداد آن هاست، و این اصلاً قابل قبول نیست!

1- ولكني أدخل معهم في الشورى، لأن عمر قد أهّلني الآن للخلافة، و كان قبل ذلك يقول: إن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم قال: (إنَّ النُّبُوَّةَ وَالإِمـامَةَ لا ـ يَجتَمِعانِ فى بَيتٍ، فَأَنَا أدخُلُ فى ذلِکَ لِأُظهِرَ لِلنّاسِ مُناقَضَةَ فِعلِهِ لِروايَتِهِ). (شـرح ابن أبي الحديـد 1 / 189) و في رواية أخرى: فأردتُ أن يُكذِّب نفسه. (علل الشرائع 1 / 170، بحار الأنوار 31 / 355) بنا بر نقل شيخ طبرسى رحمة اللّه، امير مؤمنان عليه السلام پس از مرگ عمر، خطاب به افراد شورا فرمود: (فَلِمَ أَدْخَلَنِي فِيكُمْ، فَهَلَّا أَخْرَجَنِي وَ قَدْ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَم أَخْرَجَ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنَ الْخِلَافَةِ، وَ أَخْبَرَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُمْ فِيهَا نَصِيبٌ؟!؟!) خلاصه آن كه: اگر حديث گذشته درست بود، چرا مرا يكى از افراد شورا قرار داد؟! (الاحتجاج 1 / 151، بحار الأنوار 418/31)

و عده ای دیگر فضائلی برای صحابه و خلفا ساختند تا جایی که در برابر استدلال شیعه گفته می شود: شما باید فضائل اهل بیت علیهم السلام را در یک کفه ترازو و فضائل دیگران را در کفهٔ دیگر گذاشته و سپس قضاوت نمایید.

در مجموع از واکنش های مختلف که ملاحظه خواهید کرد، زور گویی، لجبازی، تعصب، عناد و اصرار در پایمال کردن حق امیر المؤمنین علیه السلام در رفتار و گفتار شان موج می زند !

ترتیب مطالب

در بخش پنجم این دفتر، انگیزه های مختلفی را که موجب شده با فضائل اهل بیت علیهم السلام مخالفت شود، بیان و شواهدی برای آن ذکر می نماییم.

در بخش ششم به بررسی واکنش های گوناگونِ مخالفان نسبت به احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام پرداخته و برای هر مورد نمونه هایی ارائه می کنیم.

تذکر چند نکته

1. شمارهٔ روایات واکنش ها و فضائل، ادامه شماره روایات گذشته است.

2. سعی شده که در موارد لزوم تکرارِ مطالب دفتر های پیشین، شماره روایت گذشته ذکر و تمام یا قسمتی از آن نقل شود.

3. گاهی در تبیین واکنش ها نا گزیر به تکرار برخی از واکنش های دفتر های گذشته و یا تکرار مواردی که مصداق واکنش های متعدد بوده شده ایم.

4. مطالبی که از مصادر شیعه نقل شده، و آن چه حاکی از فضائل و یا واکنش های مربوط به فضائل نباشد، بدون شماره یا در پاورقی آمده است.

انگیزه های مخالفت با فضائل

اشاره

اسباب مختلفی باعث شده که گروهی در برابر حق و حقیقت ایستادگی کرده و به مخالفت با فضائل اهل بیت علیهم السلام و انکار و کتمان آن بپردازند، چنان که این مطلب دربارهٔ امت های گذشته و این امت سابقه داشته و خداوند در نکوهش آنان فرموده: با وجود آن که به آیات روشن ما یقین داشتند آن را انکار نمودند، (فَلَمّا جَاءَتْهُمْ آیَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِینٌ * وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَیْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوّاً...) [النمل (27): 13 - 14]. (1)

و خداوند آن ها را از آمیختن حق و باطل به یک دیگر و کتمان حقیقت - آن هم دانسته ! - تحذیر نموده که: (وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقّ بِالْبَاطِلِ وَ تَکْتُمُوا الْحَقّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) [البقرة (2): 42]. (2)

در آیات قرآن بار ها آمده است که عده ای از مشرکین و اهل کتاب به خوبی از رسالت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم آگاه بودند و با وجود شناخت کامل، از ایمان به آن حضرت امتناع داشتند، و حقیقت را دانسته ولی کتمان می نمودند، چنان که فرموده:

1- هنگامی که آیات روشن گر ما به سوی آنان آمد گفتند: این سحری آشکار است و با آن که بدان یقین داشتند از روی ستم و (تکبر و) برتری جویی آن را انکار نمودند.

2- حق را به باطل نیامیزید و حقیقت را با آن که می دانید کتمان ننمایید. و نیز رجوع شود به آیه شریفه: (یَا أَهْلَ الْکِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقّ بِالْبَاطِلِ وَ تَکْتُمُونَ الْحَقّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) [آل عمران (3): 71] ای اهل کتاب، چرا حق را با باطل می آمیزید و با آن که می دانید حق را کتمان می کنید.

(وَ لَمّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْكافِرِينَ) [البقرة (2): 89]. (1)

(الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ) [البقرة (2): 146]. (2)

و به تقلید کورکورانه آنان از پدران شان، و تعصّب باطل نسبت به قوم و عشیره خویش در آیات متعدد تصریح شده است که:

(وَ كَذَلِكَ ما أَرْسَلْنا مِن قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِن نَذِيرٍ إِلّا قالَ مُتْرَفُوهَا إِنّا وَجَدْنا آبَاءَنا عَلَىٰ أُمّةٍ وَ إِنّا عَلَى آثَارِهِم مُقْتَدُونَ * قالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُم بِأَهْدَىٰ مِمّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُم قالُوا إِنّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَافِرُونَ) [الزخرف (43): 23-24]. (3)

(وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلَى ما أَنْزَلَ اللّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قالُوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَيْهِ آبَاءَنا أَوَلَوْ كانَ آبَاؤُهُمْ لا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَلا يَهْتَدُونَ) [المائدة (5): 104]. (4)

1- و هنگامی که کتابی از جانب خدا بر آنان آمد - که تصدیق کننده همان چیزی بود که نزد خود شان بود -.... هنگامی که بر ایشان چیزی آمد که آن را می شناختند به آن کافر گردیدند. و نیز رجوع شود به آیه شریفه: (وَ دَّكَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفّاراً حَسَداً مِنْ عِندِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ...) [البقرة (2): 109]. بسیاری از اهل کتاب پس از آن که حق برای شان آشکار شد - از روی حسدی که در وجود شان بود - آرزو می کردند که شما را بعد از ایمان تان کافر گردانند...

2- کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده ایم پیامبر [صلی اللّه علیه و آله و سلم] را مانند پسران شان می شناسند و گروهی از آنان، حق را می دانند و کتمان (و انکار) می کنند. در مورد مذمت کتمان نیز رجوع شود به آیه های 159 - 160 و 174 - 175 همین سوره.

3- ... پیش از تو هشدار دهنده ای نفرستادیم مگر آن که خوش گذرا نان گفتند: ما پدران خویش را بر آیینی یافته ایم و در پی آنان می رویم. [پیامبر شان] گفت: هر چند هدایت کننده تر از آن چه پدران تان را بر آن یافته اید، برای تان بیاورم؟ گفتند: ما بدان چه شما بدان فرستاده شده اید کافریم.

4- و هنگامی که به آنان گفته شود: به سوی آن چه خدا نازل کرده و به سوی پیامبرش بیایید، می گویند: آن چه پدران خویش را بر آن یافته ایم برای ما بس است. آیا هر چند پدران شان چیزی ندانسته و هدایت نشده باشند [باز آنان حاضر هستند که از پدران شان پیروی کنند]؟! و نیز رجوع شود به البقرة (2): 170، یونس (10): 78، الأنبیاء (21): 53 - 54، الشعراء (26): 74، لقمان (31): 21

و در حسادت آنان فرموده:

(أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُم مُلْكاً عَظِيماً) [النساء (4): 54]. (1)

و درباره نادانی و لج بازی و... آنان می خوانیم:

(وَ لَوْ نَزّلْنَا عَلَيْكَ كِتَاباً فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ) [الأنعام (6): 7]. (2)

(وَ لَوْ فَتَحْنا عَلَيْهِم بَاباً مِّنَ السّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ * لَقَالُوا إِنّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مّسْحُورُونَ) [الحجر (15): 14 - 15]. (3)

(وَ لَوْ أَنّنَا نَزّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ كَلّمَهُمُ الْمَوْتَى وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلّ شَيْءٍ قُبُلاً مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلّا أَن يَشَاءَ اللّهُ وَ لَكِنّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ) [الأنعام (6): 111]. (4)

و در واکنش آنان نسبت به حقائق و تحریف آن، با وجود فهم و درک و علم به آن، فرموده است: (أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَ قَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ

1- ... بر مردم حسادت می ورزند بر آن چه خدا از فضلش به آنان عطا فرموده؟! به تحقیق ما به خاندان حضرت ابراهیم کتاب و حکمت داده و به آنان فرمان روایی عظیمی عنایت کردیم.

2- و اگر نوشته ای بر روی کاغذ بر تو نازل می کردیم که آن را با دست خویش لمس نمایند باز کافران می گفتند: این چیزی جز سحر آشکار نیست.

3- و اگر دری از آسمان بر آنان می گشودیم که پیوسته از آن بالا روند، باز می گفتند: ما چشم بندی شده ایم، بلکه ما را سحر کرده اند.

4- و اگر فرشتگان را بر آنان نازل می نمودیم و مردگان با آنان سخن می گفتند... باز ایمان نمی آوردند.... بیش تر شان نادانی می کنند.

كَلاَمَ اللّهِ ثُمّ يُحَرّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ) [البقرة (2): 75]. (1)

بنابر روایاتی که شیعه و سنی بر نقل آن اتفاق نظر دارند و اعتبار آن را پذیرفته اند، آن چه در اُمّت های گذشته روی داده، در اُمّت اسلام نیز واقع می شود (2) پس این اُمّت نیز به تقلید کورکورانه از پدران شان، و به جهت تعصّب باطل نسبت به قوم و عشیره، و از روی نادانی و لج بازی و یا حسادت، حقائق را انکار و با وجود فهم و درک و علم به آن، آن را تحریف می کند.

در این بخش به جهاتی از انگیزه های مخالفت با فضائل اشاره می شود.

عداوت و دشمنی

*عداوت و دشمنی (3)

بدون شک عده ای به جهت بغض و عداوتی که نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام و پیروان آن حضرت داشته اند - با وجود علم به فضائل آن بزرگوار ! - به انکار آن پرداخته اند، برخی صریحاً مخالفت نموده و برخی دیگر در پس پردهٔ نفاق سعی در کتمان، توجیه و... آن داشته اند.

1- آیا طمع دارید که به [آیین] شما ایمان بیاورند با آن که گروهی از آنان کلام خدا را می شنیدند و پس از فهمیدن آن، آن را تحریف می کردند و خود شان هم می دانستند. و رجوع شود به آیه شریفه: (فَوَيْلٌ لِلّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمّا يَكْسِبُونَ) [البقرة (2): 79]. پس وای بر آنان که با دست خویش نوشته ای می نویسند و سپس می گویند: این از جانب خداست تا آن را به بهای نا چیزی بفروشند، پس وای بر آنان از آن چه دست های شان نوشته و وای بر آنان از آن چه به دست می آورند.

2- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1719

3- به جهت اشتراک برخی از مطالب مربوط به عداوت با حسادت، بخشی از شواهد تحت عنوان حسادت خواهد آمد.

بزرگان اهل تسنن اعتراف کرده اند که عده ای برای مخالفت با شیعه به رویا رویی با روایات فضائل امیر مؤمنان علیه السلام پرداخته اند، چنان که در کلام ابن قتیبه خواهد آمد، (1) در این جا به نمونه ای دیگر اشاره می کنیم. حافظ ابن حجر عسقلانی در شرح حال علامه حلّی رحمة اللّه اشاره کرده که ابن تیمیه در ردّ منهاج الکرامة کتابی نوشته به نام منهاج السنة، او در این زمینه می نویسد:

[1122 / 3] او برای تضعیف مطالب علاّمه حلّی گاهی به عیب جویی از علی علیه السلام پرداخته و بسیاری از روایات معتبر را انکار کرده است! (2)

[1123 / 4] گویند: از محمد بن إدریس شافعی - امام شافعی ها - پرسیدند: نظرت دربارهٔ علی علیه السلام چیست؟ پاسخ داد: چه بگویم دربارهٔ راد مردی که دوستانش از ترس و دشمنانش از روی حسادت (و عداوت) فضائلش را کتمان می کنند ولی با این همه، فضائل و مناقبش شرق و غرب عالم را پُر کرده است! (3)

[1124 / 5] ابو جعفر اسکافی (متوفی 240) می گوید:

اگر روایات فضائل امیر المؤمنین علیه السلام در شهرت و استفاضه و فراوانیِ نقل به این اندازه فوق العاده و بی نهایت نبود به دست فراموشی سپرده می شد به جهت ترس و وحشت و تقیه از بنی مروان که دوران خلافت شان به طول انجامید و عداوت شان بسیار شدید بود.

اگر نبود سرّی که خدا در ذات این راد مرد نهاده اصلاً فضیلتی دربارهٔ

1- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1763

2- لکنّه - أي ابن تیمیة - ردّ في ردّه کثیراً من الأحادیث الجیادا... و کم من مبالغة لتوهین کلام الرافضي أدّته أحیاناً إلی تنقیص علي علیه السلام! (لسان المیزان 6 / 319 - 320).

3- غایة المرام 145/5، الکنی و الألقاب 349/2 - 350

او نقل نمی شد و کسی منقبتی از او نمی دانست. نمی بینی که اگر رئیس قریه ای بر یکی از اهالی خشمگین گردد و قدغن کند که کسی از او به نیکی یاد نماید، مردم او را از یاد می برند و با آن که زنده است مانند مردگان خواهد شد! (1)

[6 / 1125] ابن شهاب زهری - که منابع عامّه مملو از روایات اوست - می گوید: خالد بن عبد اللّه قسری (2) از من درخواست تدوین سیره نمود، به او گفتم: در آثار سیره نویسان به مطالبی دربارهٔ سیره علی بن ابی طالب صلوات اللّه علیه برخورد می کنم (آیا آن را بنویسم)؟ پاسخ داد: نه (هرگز)، مگر آن که او را... ! (3)

تذکر

سخن در انگیزه های مخالفت با فضائل است و بحث از اسباب دشمنی آنان نیز مفصّل است و خارج از حوصلهٔ این نوشتار، ولی در آثار فراوان اشاره به کینه های بدر، اُحد، خیبر و.... شده است.

عثمان به امیر المؤمنین علیه السلام می گوید: به من چه ربطی دارد که قریش شما را دوست ندارد، تو روز بدر 70 نفر از آنان را کشتی! (4)

1- شرح ابن أبي الحديد 73/4.

2- او در سنه 89 هجری قمری از طرف ولید بن عبد الملک حاکم مکه، و در سنه 105 از سوی هشام والی عراقین (کوفه و بصره) شد و در کوفه اقامت نمود. (الأعلام زركلي 297/2) وی در دشمنی با اهل بیت علیهم السلام بلکه در کفر و زندقه زبان زد خاص و عام بوده است.

3- قال أبو الفرج الأصفهاني: قال المدائني: و أخبرني ابن شهاب بن عبد اللّه، قال: قال لي خالد بن عبد اللّه القسري:... و اكتب لي السيرة، فقلت له: فإنه يمرّ بي الشيء من سير علي بن أبي طالب صلوات اللّه عليه فأذكره؟ فقال: لا، إلاّ أن تراه في قعر الجحيم! (الأغاني 281/22)

4- عن ابن عباس، قال: وقع بين عثمان و علي عليه السلام كلام، فقال عثمان: ما أصنع إن كانت قريش لا تحبّكم، و قد قتلتم منهم يوم بدر سبعين... ! (شرح ابن أبي الحديد 9 / 22 - 23). و في معرفة الصحابة لأبي نعيم 301/1: ما ذنبي إن لم يحبّك قريش و قد قتلت منهم سبعين رجلاً....

حسادت

اشاره

امیر المؤمنین علیه السلام از کودکی در دامان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم پروش یافته، در شِعب و در شب هجرت در بستر آن حضرت خوابیده و هر خطری را به جان خریده، در نصرت و یاری دین سعی فراوان داشته و از هیچ تلاشی دریغ نورزیده، فداکاری های او در جنگ های بدر و.... ثابت ماندن در نبرد احد و حمایت از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم، کشتن عمرو بن عبدوّد و مرحب خیبری، کندن درب قلعهٔ خیبر و..... همه از اموری است که باعث انگشت نما شدن آن حضرت و نیز موجب شعله ور شدن آتش حسادت در درون برخی از اصحاب گشته است.

گفتار و رفتار پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دربارهٔ حضرت علی علیه السلام - مانند حدیث طیر، عقد برادری، بستن درب دیگران به مسجد و باز گذاشتن درب خانهٔ او، تزویج حضرت زهرا علیها السلام به فرمان خداوند آن هم پس از منع دیگران و... - همه از اموری بود که بر حسادت و کینهٔ آنان می افزود.

آیا ممکن است صحابه - بر خلاف آن چه در نظام هستی از ابتدای آفرینش تا آخر جریان داشته و دارد - همه با یک دیگر مهربان و هم دل باشند و بین آن ها هیچ حسادت و تنافسی وجود نداشته باشد؟!! (1)

1- قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم: (إِذَا فُتِحَتْ عَلَيْكُمْ فَارِسَ وَ اَلرُّومِ أَيُّ قَوْمٍ أَنْتُمْ)؟! قال عبد الرّحمن بن عوف: نقول كما أمرنا اللّه. قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم: (أو غير ذلك.. تَتَنَافَسُونَ.. ثُمَّ تَتَحَاسَدُونَ.. ثُمَّ تَتَدَابَرُونَ.. ثُمَّ تَتَبَاغَضُونَ.. أو نحو ذلك...) (صحیح مسلم 212/8 - 213) یعنی: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به اصحاب فرمود: پس از فتح فارس و روم چگونه خواهید بود؟ عبد الرحمن بن عوف گفت: آن گونه که خداوند فرمان داده است. پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: یا بر خلاف آن! بر یک دیگر فخر فروشی کرده و حسادت ورزیده و با هم اختلاف و دشمنی نموده و کینه ورزی و عداوت خواهید کرد.

این بر خلاف حسّ و وجدان است و نگاهی گذرا به تاریخ، ما را از شرح و بیان آن بی نیاز می نماید. (1)

برخی از زمینه های حسادت

ابن عباس می گفت: خدا صحابه را در قرآن مورد عتاب قرار داد و ملامت نمود ولی از امیر المؤمنین علیه السلام جز به نیکی یاد نفرمود. (2)

هنگامی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: علی برترین شماست و... بعضی از صحابه - العیاذ باللّه - گفتند: او دیوانه و مفتون علی شده و هیچ عیبی در او نمی بیند، سپس این آیات نازل گردید که: (فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ * بِأَیِّکُمُ الْمَفْتُونَ) [القلم (68): 6]. (3)

در روایتی دیگر آمده است: هنگامی که قریش دیدند پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم علی را در کار ها مقدّم داشته و او را محترم و بزرگ می شمارد، نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام جسارت نموده و (نیز) گفتند: پیامبر دیوانهٔ علی شده است.

پس از آن خدای تعالی آیات ابتدای سوره مبارکه قلم را نازل فرمود که: تو به لطف پروردگارت دیوانه نیستی... پروردگارت خود بهتر می داند چه کسی از راه او منحرف شده، - یعنی کسانی که سخن گذشته را گفتند - و او به راه یافتگان دانا تر است - یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام -. (4)

1- رجوع شود به دفتر ششم صفحه 2511: «بی احترامی به امیر مؤمنان علیه السلام در دوران خلفا»

2- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 25

3- پس به زودی خواهی دید و خواهند دید که کدام یک از شما مجنون هستید. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 177 - 178 روایت شماره 80 به نقل از شواهد التنزیل 357 - 356/2.

4- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2125 روایت 1556 به نقل از شواهد التنزیل 2 / 359.

[1126 / 7] پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: من از خدا درخواست نمودم که قلب علی را خالص گرداند و یاری و هم راهی او را به من عنایت فرماید، و خداوند اجابت فرمود. مردی از قریش گفت: اگر محمد از خدا پوست خشکیده ای حاوی سه کیلو خرما خواسته بود بهتر از این درخواست بود! این مطلب به گوش آن حضرت رسید و برای حضرت ناگوار آمد، در پی آن این آیه نازل گردید: (فَلَعَلَّكَ تَارِكُ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَ ضَائِقُ بِهِ صَدْرُكَ) [هود (11) 12]. (1)

[1127 / 8] انس بن مالک در ضمن حدیث طیر اعتراف می کند که پس از دعای پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم- «بار الها! محبوب ترین خلق خویش را نزد من حاضر کن تا با من از این پرنده میل نماید» - امیر المؤمنین علیه السلام مکرّر می خواست نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم بیاید ولی حسادت من مانع شد که به او اجازهٔ ورود دهم، و از خدا خواستم که این دعا را درباره یکی از انصار مستجاب نماید! (2) آری، و همین انس حدیث غدیر را کتمان کرد و با نفرین امیر المؤمنین علیه السلام به پیسی مبتلا شد. (3)

در ضمن داستان بریده اسلمی خواهد آمد که خالد - چون می دانست بریده از امیر المؤمنین علیه السلام کینه به دل دارد - به او گفت: این فرصت مناسبی است... و هنگامی که بریده برای عیب جویی از آن حضرت وارد مدینه شد، عده ای درِ حضرت ایستاده بودند، بریده به آنان گفت: آمده ام تا به پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم اطلاع دهم که

1- ترجمه تحت اللفظی آیه شریفه: پس شاید بعضی از آن چه را به تو وحی می شود ترک نمایی و سینه ات از آن تنگ گردد. قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم: (سَأَلْتُ رَبِّی خَلاَصَ قَلْبِ عَلِیٍّ وَ مُوَازَرَتَهُ وَ مُرَافَقَتَهُ، فَأُعْطِیتُ ذَلِکَ)، فقال رجل من قریش: لو سأل محمد ربه شنَاً فیه صاع من تمر کان خیراً له مما سأله. فبلغ النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم و فشقَ علیه، فأنزل اللّه تعالی: (فَلَعَلَّكَ تَارِكُ بَعْضَ...). (شواهد التنزیل 1 / 357)

2- مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 174 حدیث 212

3- شرح ابن أبي الحدید 4/ 74.

علی، کنیزی از خمس را به خود اختصاص داده، آن ها گفتند: (آری) بگو تا او را از چشم پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم بیندازی! (1) حضرت این سخنان را شنید، خشمگین بیرون آمد و فرمود: (مَا بَالُ أقوَامٍ یَنتَقِصُونَ عَلِیّاً) چرا عده ای از علی عیب جویی می کنند؟! هر کس از علی عیب جویی کند از من عیب جویی نموده.... (2)

در فضائل امیر المؤمنین علیه السلام مکرر به مواردی برخورد می کنیم که دیگران (بویژه شیخین) خود را جلو انداخته و پیش قدم می شدند تا فضیلتی را به خود اختصاص دهند و بر خلاف میل آن ها فضیلت به امیر مؤمنان علیه السلام تعلق می گرفت مانند: تزویج حضرت زهرا علیها السلام، (3) حدیث خاصف النعل در هر دو مرتبه (4) و...

گاهی پس از آن که ناتوانی آن ها در کاری ظاهر می شد پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم آن را به امیر المؤمنین علیه السلام وا گذار می فرمود، مانند: پرچم داری در جنگ خیبر، (5) و در مواردی در معرض فضیلتی قرار می گرفتند ولی پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم آن ها را کنار زده و علی علیه السلام را به آن اختصاص می داد، مانند: حدیث طیر، (6) و بالاخره در ابلاغ سوره برائت، پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به فرمان خداوند، ابو بکر را عزل و علی علیه السلام را برای انجام آن امر مهم و خطیر فرستاد. (7)

1- بنابر روایت شیعه: فقال له عمر: امض لما جئت له ؛ فإنه سیغضب لابنته ممّا صنع علي! (الإرشاد 1 / 161، کشف الیقین للعلامة الحلي 150، بحار الأنوار 21 / 358)

2- رجوع شود به دفتر سوم، صفحه 959، روایت شماره 675.

3- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 919 - 920.

4- رجوع شود به دفتر سوم، صفحه 961، 971، فضیلت های شماره 25 - 26.

5- رجوع شود به دفتر دوم، فضیلت شماره 13. بویژه که صفحه 767 در روایت معتبر شماره 572 و پاورقی آن گذشت که: إن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم أخذ الرایة فهزّها، ثم قال: «من یأخذها بحقها»؟ فجاء الزبیر فقال: أنا، فقال: «أمط» ثم قام رجل آخر فقال: أنا، فقال: «أمط»، ثم قام آخر، فقال: أنا، فقال: «أمط».... قال ابن الاثیر: «أمط» أي تنحّ و اذهب. (النهایة 381/4)

6- رجوع شود به دفتر نخست، فضیلت شماره 1، صفحه 85 - 86.

7- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 795، فضیلت شماره 15

طبیعی است که امثال این موارد، حساسیت فوق العاده ای در افراد ایجاد کند.

[1128 / 9] گویند: هنگامی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ) شیخین چهره در هم کشیدند و متغیّر شدند و این آیه نازل گردید که: (فَلَمّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوْا) [الملك (67): 27]. (1)

هنگامی که بعضی نتوانند تحمّل دیدن فضائل آن حضرت را داشته باشند، و نسبت به رفتار پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم تسلیم نباشند، مانند قضیه نجوای پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم با امیر المؤمنین علیه السلام (2) و گاهی مطالبی بگویند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم مجبور شود تذکر دهد: «من آن چه را که از جانب خدا مأمور بودم، انجام داده ام» چنان که در سدّ الابواب (3)

1- ترجمه تحت اللفظی آیه شریفه: و هنگامی که آن را از نزدیک ببینند چهره های کسانی که کافر شدند در هم رود. ذهبی در شرح حال اسفندیار بن الموفق واعظ (متوفی 625) می نویسد: و كان وافر الفضل، و مليح الخطّ، جيّد النّظم، و النّثر، و الإنشاء... وجوّد القرآن، و أحكم التّفسير، و قرأ الفقه على مذهب الشافعيّ، و الأدب، حتّى برع فيه... و كان ظريف الأخلاق، غزير الفضل، متواضعاً، عابداً، متهجّداً، كثير التّلاوة. و قال الصفدي: و كان غزير الفضل، واسع العلم، فصيح اللسان، حسن البيان، مليح الإيراد، لطيف الأخلاق، متودّد، ذو صورة مقبولة و بشر و تبسم، كثير العبادة و التهجد بالأسحار، كثير التلاوة. قال ابن الجوزيّ في درّة الإكليل: عزل اسفنديار الواعظ من كتابة الإنشاء. حكى عنه بعض عدول بغداد: أنّه حضر مجلسه بالكوفة، فقال: لمّا قال النّبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: (مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ) تغيّر وجه أبي بكر و عمر، فنزلت هذه الآية: (فَلَمّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوْا) [الملك (67): 27] (رجوع شود به تاريخ الإسلام للذهبي 223/45 - 224، الوافي بالوفيات 9 / 30، لسان الميزان 1 / 387 - 388، فيض القدير شرح الجامع الصغير 6 / 282)

2- رجوع شود به روایت معتبر 928 گر چه در منابع اهل تسنن سعی شده نام کسی برده نشود لذا تعبیر کرده اند: «فرأى الكراهية في وجوه رجال، فقالوا / أو فقيل له / أو فقال الناس / أو فقال أصحابه / أو فقال بعض أصحابه / أو فقال أحد الرجلين» ولی در برخی از منابع تصریح شده که معترضین چه کسانی بوده اند! (رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1469 - 1472)

3- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه: 838 عنوان: «واکنش صحابه در برابر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم». و در روایتی دیگر فرمود: «أحبّوا عليّاً لحبّي و أكرموه لكرامتي، و اللّه ما قلت لكم هذا من قبلي ولكن اللّه تعالى أمرني بذلك...». (شواهد التنزيل 495/1 و رجوع شود به المعجم الكبير للطبراني 88 /3)

یا غدیر اتفاق افتاد، (1) آیا طاقت می آوردند که فضائل آن حضرت را نقل کرده و یا به آن ملتزم شوند؟!

پیش از این گذشت که برخی از صحابه حدیث غدیر را کتمان کردند و به نفرین آن حضرت مبتلا شدند! (2)

و در پاسخ به شبهات غدیر، اعتراف قاضی عبد الجبار، فخر رازی، ابن کثیر و محدّث دهلوی به دشمنی عده ای از آنان با امیر مؤمنان علیه السلام گذشت. (3)

آثاری دیگر در این زمینه تحت عنوان «اتهام پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و برخورد های نا مناسب با آن حضرت» خواهد آمد. (4)

[1129 / 10] در منابع کهن در ضمن گفت گویی آمده است که عمر - در توجیه کار اهل سقیفه و انتخاب ابو بکر - به ابن عباس گفت: قوم شما - یعنی قریش - تنفر داشتند که نبوت و خلافت در خاندان شما جمع شود و سبب تکبر و فخر فروشی شما بر آنان گردد، آن ها دست به انتخابی درست زدند و در کار شان موفق بودند !

ابن عباس پاسخ داد: اگر قریش انتخاب الهی را پذیرفته بود راه صواب را پیموده بود. خداوند می فرماید: پرودگارت آن چه بخواهد می آفریند و اختیار

1- ... لم ترض حتی نصبت هذا الغلام فقلت: (مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَیٌّ مَوْلاهُ)، فهذا شيء منك أو أمر عند اللّه؟! قال صلی اللّه علیه و آله و سلم: (أَمْرٌ مِنْ عِنْدِ اَللَّهِ). قال: (اَللَّهِ اَلَّذِی لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ إِنَّ هَذَا مِنَ اَللَّهِ)؟! قال صلی اللّه علیه و آله و سلم: (اَللَّهِ اَلَّذِی لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ إِنَّ هَذَا مِنَ اَللَّهِ).... (شواهد التنزیل 2 / 381 - 385)

2- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 326، شماره 12.

3- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 390 - 391.

4- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1931

می نماید، و مردم (در برابر آن چه خدا فرموده) حق انتخاب ندارند. [القصص (28): 68] و نیز خدا عده ای را مذّمت کرده که: از آن چه او نازل فرموده متنفرند! [سورة محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم (47): 9] (یعنی خلافت علی علیه السلام را که از آن تنفر دارید امری الهی است).

عمر گفت: شنیده ام که تو می گویی: خلافت از روی حسادت و ظلم و ستم از اهل بیت علیهم السلام غصب و به دیگران وا گذار شده است.

ابن عباس پاسخ داد: ستم به اهل بیت علیهم السلام (در امر خلافت) بر همه روشن است ! امیر خود می داند که صاحب حق چه کسی است.

اما حسادت به ما؛ این میراثی است که از پدر مان حضرت آدم به ارث برده ایم که ابلیس بر او حسادت ورزید و باعث بیرون شدن او از بهشت گردید.

[1130 / 11] بنا بر گزارشی دیگر عمر افزود: شاید تصور کنید ابو بکر سبب محرومیت شما از خلافت گردید، او تدبیری بهتر از این نداشت، اگر شما سر کار می آمدید، خویشی و قرابت (نسبی شما با پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم) سودی به حال تان نداشت و با وجود قریش، خلافت برای شما هموار نمی گردید (زیرا آن ها کار شکنی کرده و نمی گذاشتند شما آسایش داشته باشید)، نگاه آن ها به شما مانند نگاه گاو به قصّاب است [اشاره به آن که کفار و مشرکین قریش به دست مبارک امیر المؤمنین علیه السلام کشته شده اند و این باعث تنفر باز ماندگان آن ها شده و از آن حضرت کینه به دل دارند] !! (1)

1- قال ابن عباس: ماشيت عمر بن الخطاب يوماً فقال لی: يا بن عباس ما منع قومكم منكم، و أنتم أهل البيت خاصّة؟! قلت: لا أدري، قال: لكني أدري، أنكم فضلتموهم بالنبوة فقالوا: إن فضلونا بالخلافة مع النبوة لم يُبقوا لنا شيئاً، و إن أفضل النصيبين بأيديكم... (العقد الفريد 35/5 چاپ مكتبة العصرية، بيروت) و في رواية: قال عمر: يا ابن عباس، أتدري ما منع قومكم منكم بعد محمد؟ [قال ابن عباس:] فكرهت أن أجيبه، فقلت: إن لم أكن أدري فأمير المؤمنين يدرينی، فقال عمر: كرهوا أن يجمعوا لكم النبوة و الخلافة فتبجحوا على قومكم بَجَحاً بَجَحاً [البَجَح: أي الفرح. (لسان العرب 406/2) فاختارت قريش لأنفسها فأصابت و وُفّقت، فقلت: يا أمير المؤمنين، إن تأذن لي في كلام و تُمِط عني الغضب تكلّمت، فقال: تكلّم يا ابن عباس، فقلت: أما قولك يا أمير المؤمنين: (اختارت قريش لأنفسها فأصابت و وُفّقت) فلو أن قريشاً اختارت لأنفسها حيث اختار اللّه عزّوجلّ لها لكان الصواب بيد ها غير مردود ولا محسود. و أما قولك: (إنهم كرهوا أن تكون لنا النبوة و الخلافة) فإن اللّه عزّ و جلّ وصف قوماً بالكراهية فقال: (ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنزَلَ اللّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ) [سورة محمد صلی اللّه عليه و آله و سلم (47): 9].... فقال عمر: بلغني أنك تقول: إنما صرفوها عنّا حسداً و ظلماً ! فقلت: أما قولك يا أمير المؤمنين: ظلماً ؛ فقد تبيّن للجاهل و الحليم، و أما قولك: حسداً ؛ فإن إبليس حسد آدم فنحن ولده المحسودون.... (رجوع شود به تاريخ الطبري 3/ 288 - 290، الكامل لابن الأثير 3 / 63 - 64) و في رواية: قال عمر: كرهت قريش أن تجتمع لكم النبوة و الخلافة فيجخفوا جخفاً [جخف: أي تكبّر. (لسان العرب 22/9)] فنظرت قريش لنفسها فاختارت ووُفّقت فأصابت. فقال ابن عباس: أيميط أمير المؤمنين عنّي غضبه فيسمع؟! قال: قل ما تشاء، قال: أما قول أمير المؤمنين: (إن قريشا كرهت...)، فإن اللّه تعالى قال لقوم: (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنزَلَ اللهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ) [سورة محمد صلی اللّه عليه و آله و سلم (47): 9]... و أما قولك: (فإن قريشا اختارت) فإن اللّه تعالى يقول: (وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا

يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) [القصص (28): 68] و قد علمت... أن اللّه اختار من خلقه لذلك من اختار، فلو نظرت قريش من حيث نظر اللّه لها لوُفّقت و أصابت... أما قولك...: (حسداً)، فقد حسد إبليس آدم فأخرجه من الجنة فنحن بنو آدم المحسود. و أما قولك: (ظلماً)، فأمير المؤمنين يعلم صاحب الحق من هو! (شرح ابن أبى الحديد 53/12-55) و في رواية أخرى قال عمر: يكرهون أن تجتمع فيكم النبوة و الخلافة فيكون بَجَحاً بَجَحاً. لعلكم تقولون: إن أبا بكر قفل ذلك، لا و اللّه ولكن أبا بكر أتى أحزم ما حضره، ولو جعلها لكم ما نفعكم مع قربكم. (تاريخ الطبري 3 / 288، و رجوع شود به انساب الأشراف 379/10) و في رواية ثالثة:... إن قومكم كرهوا أن تجتمع لكم النبوة و الخلافة، فتذهبون في السماء بذخاً و شمخاً، لعلكم تقولون: إن أبا بكر أراد الإمرة عليكم و هضمكم! كلّا، لكنه حضره أمر لم يكن أحزم مما فعل، و لولا ـ رأى أبي بكر فيّ بعد موته لأعاد أمركم إليكم، ولو فعل ما هنأكم مع قومكم، إنهم لينظرون إليكم نظر الثور إلى جازره! (شرح ابن أبي الحديد 189/1 – 190) و في رواية رابعة: قال:... إن قومكم كرهوا أن يجتمع لكم النبوة و الخلافة فتذهبوا في السماء شمخاً و بذخاً، و لعلكم تقولون إن أبا بكر أول من أخَركم، أما إنه لم يقصد ذلك، ولكن حضر أمر لم يكن بحضرته أحزم مما فعل، و لولا رأي أبي بكر فيّ لجعل لكم من الأمر نصيباً، ولو فعل ما هنأكم مع قومكم، إنهم ينظرون إليكم نظر الثور إلى جازره. (شرح ابن أبي الحديد 12 / 9 و رجوع شود به الأغاني 10 / 443 – 444، شرح ابن أبي الحديد 2 / 57 – 58 و 20/ 155)

دنیا طلبی

گروهی برای رسیدن به مال و ثروت و یا جاه و ریاست به کتمان و یا انکار فضائل اهل بیت علیهم السلام پرداخته اند.

[1131 / 12] ابن حبان (متوفی 354) می گوید: من از مالک و زُهری در فضائل علی علیه السلام اصلاً هیچ روایتی ندارم ! (1)

[1132 / 13] خواهر زُهری تصریح کرده که او تمایل به بنی امیه دارد و جوایز آن ها را دریافت نموده و فضائل اهل بیت علیهم السلام را کتمان می کند. (2)

به یاری خدا در آینده خواهد آمد که زُهری می گوید: به خدا سوگند من فضائلی از علی می دانم که اگر آن را نقل کنم مرا به قتل می رسانند ! (3)

و مَعْمَر به زُهری گفته: تو که این مطالب را شنیده ای چگونه با بنی امیه

1- و لست أحفظ لمالك ولا للزُهري - فيما رويا - شيئاً من مناقب على عليه السلام اصلاً. (المجروحين 258/1)

2- عن جعفر بن إبراهيم الجعفري، قال: كنت عند الزُهري أسمع منه، فإذا عجوز قد وقفت عليه، فقالت: يا جعفري، لا تكتب عنه؛ فإنه مال إلى بني أمية و أخذ جوائزهم ! فقلت: من هذه؟ قال: أختي رقية، خرفت. قالت: خرفتَ أنتَ، كتمتَ فضائل آل محمد [عليهم السلام]! (تاريخ مدينة دمشق 228/42)

3- أسد الغابة 1 / 308

هستی؟! او پاسخ داد: آن ها بهترین عطایا را به ما داده اند لذا ما مطابق میل آن ها تنزّل کرده ایم! (1)

پس زهری درباری - بلکه سرباز بنی امیه ! (2) - برای خوشایند حاکمان اموی این گونه با آن ها همراه شده، و فضائل اهل بیت علیهم السلام را کتمان می کند.

توبیخ او بر کتمان حقائق در ضمن نامه ای، در مصادر عامه به عنوان نامهٔ یکی از برادران دینی و در تحف العقول به نقل از امام سجاد علیه السلام آمده است. (3)

در منابع عامه مکرر آمده که او از حاکمان بنی امیه درخواست اموال فراوان نموده و آنان هزاران سکه طلا به او بذل و بخشش کرده اند !!

أدّى هشام بن عبد الملك عن الزهري سبعة آلاف دينار. (4)

ص: 1747

1- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 131.

2- كان الزهري جندياً جليلاً ! (تذكرة الحفاظ للذهبي 109/1)

3- ففي تحف العقول 275: كتابه عليه السلام إلى محمد بن مسلم الزهري يعظه: «كفانا اللّه و إياك من الفتن و رحمك من النار، فقد أصبحت بحال ينبغي لمن عرفك بها أن يرحمك... فانظر أيّ رجل تكون غداً إذا وقفت بين يدي اللّه فسألک عن نعمه عليك كيف رعيتها؟! و عن حججه عليك كيف قضيتَها؟! ولا تحسبنّ اللّه قابلاً منك بالتعذير، و لا راضياً منك بالتقصير، هيهات ! هيهات ! ليس كذلك أخذ على العلماء في كتابه إذ قال: (لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَكْتُمُونَهُ) [آل عمران (3): 187]، و اعلم أن أدنى ما كتمتَ، و أخفّ ما احتملتَ أن أنستَ وحشة الظالم و...» إلى آخر الكتاب. و في إحياء علوم الدين للغزالي 5 / 113 - 114، و عنه شرح ابن أبي الحديد 17 / 43، قال: لمّا خالط الزهري السلطان كتب أخ له في الدين إليه... و نقله الزمخشري في الكشاف 2/ 296 في تفسير قوله تعالى: (وَلاَ تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمْ النّارُ وَ مَا لَكُم مِن دُونِ اللّهَ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمّ لاَ تُنصَرُونَ) [هود (11): 113]!!! در برخی از منابع نویسنده نامه ابو حازم الأعرج - که همان سلمة بن دینار، و از اصحاب امام زین العابدین، امام باقر و امام صادق علیهما السلام است - معرفی شده است. (رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 22 / 41 - 42، حلیة الاولیاء 3/ 243 - 246، صفة الصفوة 2/ 160، جواهر التاریخ 4 / 120)

4- صحیح ابن حبان 2/ 438، المعجم الأوسط للطبراني 34/7، مسند الشاميين للطبرانی 161/1، شعب الإيمان للبيهقي 7 /450، تاریخ مدینة دمشق 97/55، 372 - 373، تذكرة الحفاظ 109/1، سير أعلام النبلاء 5 / 340 و 14 / 428، تاریخ الإسلام للذهبي 8 / 230، 246، كشف الخفاء 375/2، فيض القدير 6/ 588.

قال الزهري لهشام: اقض ديني، قال: و كم هو؟ قال: ثمانية عشر ألف دينار... فقضاها عنه. (1)

إن هشام بن عبد الملك استعمل ابنه... على الحجّ - سنة ست عشرة و مائة - و أمر الزهري أن يسير معه إلى مكّة، و وضع عن الزهري من ديوان مال اللّه سبعة عشر ألف دينار !! (2)

از آثار گذشته استفاده می شود که خلیفه اموی هشام بن عبد الملک در نوبت های مختلف، هفت هزار، هفده هزار، هجده هزار سکه طلا بابت دیون زهری پرداخت کرده، و گزارشی دیگر حاکی از آن است که ارزش بخشی از اموال او بالغ بر دویست هزار سکه طلا بوده است !! (3)

آن چه گذشت نمونه ای بود از برخورد با فضائل اهل بیت علیهم السلام و کتمان آن به جهت دنیا طلبی، و از سوی دیگر، همین دنیا طلبی عده ای را وادار به نقل فضیلت های ساختگی برای دیگران نمود، به شرحی که خواهد آمد. (4)

1- تاريخ الإسلام 8/ 234 2

2- تاريخ مدينة دمشق 67/58

3- قيل له: إنهم يعيبون عليك كثرة الدين ! قال: و كم ديني؟! قيل: عشرون ألف دينار، قال: ليس كثيراً و أنا مليء، لي خمسة أعين، كل عين منها ثمن أربعين ألف دينار ! (سير أعلام النبلاء 340/5)

4- قاضی نعمان در کتاب الإيضاح درباره حديث: (سدّوا الأبواب إلا باب أبي بكر) نقل می کند که: إنما هذا حديث حدّثه الزهري لبني أمية. يعنی زهری روايت گذشته را به جهت بنی اميه (ساخته و) نقل کرده است. رجوع شود به کتاب الإيضاح که در ضمن ميراث حديث شيعه 10 / 151 چاپ شده است)

ابن ابی الحدید از کتاب الأحداث مدائنی (1) گزارشی طولانی نقل می کند که در ضمن آن آمده است:

[1133 / 14] معاویه به کار گزاران خود دستور داد تا مردم را تشویق کنند که دربارهٔ صحابه و خلفا فضیلت نقل نمایند و هر کس بپذیرد اکرام شود. از این رو انبوه فضیلت های دروغین برای صحابه پدید آمد و مردم برای دست یازیدن به دنیا از هیچ دروغی دریغ نکردند. (2)

جهل و نادانی

عده ای از روی جهل، نادانی به مقابله و رویا رویی با فضائل اهل بیت علیهم السلام پرداخته اند که مسلّم است در انجام وظیفه خویش نسبت به تعلّم و یاد گیری و دریافت حقیقت، تقصیر و کوتاهی کرده اند و معذور نخواهند بود.

تعصّب های قومی

بعضی به جهت تعصّب های قومی و قبیله ای، پیروی از پدران و بزرگان، به مخالفت با فضائل اهل بیت علیهم السلام و انکار و کتمان آن پرداخته اند.

1- ابو الحسن علی بن محمد مدائنی از دانش مندان قرن دوم هجری، صاحب تألیفات مشهور و فراوان است. در سال فوت او اختلاف شده و برخی سنه 225 هجری ذکر کرده اند. (الفهرست لابن النديم 113، اللباب في تهذيب الأنساب لابن الأثير 3 / 182) یحیی بن معین درباره اش گفته: ثقةٌ، ثقةٌ، ثقةٌ. (معجم الأدباء 14 / 124 - 126) ابن اثیر نیز او را به راست گویی و... ستوده است. (اللباب 3/ 182). و اتابکی گفته: کان اماماً حافظاً ثقة... و تاریخه أحسن التواریخ، و عنه أخذ الناس تواریخهم. (النجوم الزاهرة 2 / 259)

2- شرح ابن أبي الحديد 44/11 - 46. بخش های دیگری از این روایت - که ارتباط تنگا تنگ با عنوان گذشته: «دنیا طلبی» دارد - در دفتر ششم صفحه 2384 و 2469 خواهد آمد.

تعصّبات مذهبی

اشاره

تأثیر تعصّبات مذهبی در این زمینه فوق العاده است. به عنوان مثال: صحیح بخاری و مسلم مبتنی بر باور های عمومی جامعهٔ اهل تسنّن و نماد آن باور ها بوده اند، و از آوردن روایات مخالف با مبانی صحّت خلافت، عدالت اصحاب و... بویژه از نقل فضائل مسلّم و مشهور امیر مؤمنان علیه السلام خود داری کرده اند.

بخاری هنگام نقل فضائل صحابه حتی معاویه را بی بهره نگذاشته و بابی با عنوان «باب ذکر معاویة» گشود! (1) این روش باعث ماندگاری صحیح بخاری و مسلم شد، بر خلاف حاکم که احادیثی چون «طیر مشوی»، «من کنت مولاه» و... را صحیح دانست که افضلیّت مطلق امیر مؤمنان علیه السلام را اثبات و فضل دیگران را زیر سؤال می بَرَد، و چه بسا باعث به هدر رفتن خون طلحه و زبیر و... می گردد.

حاکم با ذکر فضائل اهل بیت علیهم السلام و امتناع از آن که از معاویه به نیکی یاد کند مورد انتقاد شدید قرار گرفت. (2)

تعصب شدید مخالفان نسبت به صحابه باعث شده که در صدد انکار بر آمده و برخی از روایات فضائل را نپذیرند و بگویند» لازمه پذیرفتن مفاد آن، تکفیر و تفسیق صحابه است !

[15 / 1134] ابن کثیر پس از نقل روایتی ساختگی در انکار علم و دانش و

1- صحيح البخاري 219/4. قال ابن حجر العسقلاني: لم يصحّ في فضائل معاوية شيء، فهذه النكتة في عدول البخاري عن التصريح بلفظ: (منقبة) اعتماداً على قول شيخه، لكن بدقيق نظره استنبط ما يدفع به رؤوس الروافض ! (فتح الباري 7 / 81) نگارنده گوید: البته بخاری مادر معاویه را نیز بی بهره نگذاشته و با آن که... از او نیز با عنوان: «باب ذكر هند بنت عتبة بن ربيعة رضي اللّه عنها» یاد نموده است! (صحيح البخاري 4 / 232)

2- حاکم نیشابوری و المستدرك على الصحيحين، حیدری نسب 157 (با تلخیص و تصرّف)

وصایت امیر المؤمنین علیه السلام (1) می نویسد:

این حدیث که در صحیحین از علی [علیه السلام] نقل شده ردیّه ای است بر شیعه که خیال می کنند پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم وصیت به جانشینی او نموده است. اگر چنین اتفاقی رُخ داده بود هیچ یک از صحابه با آن مخالفت نمی کرد؛ زیرا آنان فرمان بردار تر از آن بوده اند که دیگری را مقدّم بدارند و کسی را که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم مقدّم داشته و تصریح به جانشینی او نموده کنار بزنند. هرگز، هیچ گاه، ابداً چنین چیزی ممکن نیست ! هر کس چنین گمان بدی به صحابه داشته باشد در حقیقت به آنان نسبت (خیانت، فسق و) فجور و توطئه بر دشمنی با پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و مخالفت صریح و ضدّیت با فرمان و نصّ صریحِ آن حضرت داده است. کسی که کارش بدین جا کشید - به اتفاق پیشوایان و بزرگان - از اسلام خارج و ریختن خون او از ریختن شراب حلال تر است. (2)

گاهی تعصّب آنان نسبت به صحابه و تأکید بر برداشت صحابه از روایات، موجب شده که مدلول و مفاد روایات فضائل را نپذیرند و بگویند: اصلاً صحابه از این روایات چنین برداشتی نداشته اند؛ لذا باید برای این روایات معنای دیگری در

1- من زعم أن عندنا شيئاً نقرأه ليس في كتاب اللّه و هذه الصحيفة...

2- و هذا الحديث الثابت في الصحيحين و غيرهما عن على رضى اللّه عنه [عليه السلام] يرد على فرقة الرافضة في زعمهم أن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم أوصى إليه بالخلافة، و لو كان الأمر كما زعموا لما ردّ ذلك أحد من الصحابة ؛ فإنهم كانوا أطوع للّه و لرسوله فى حياته صلى اللّه عليه و آله و سلم و بعد وفاته من أن يفتاتوا عليه فيقدموا غير من قدّمه و يؤخّروا من قدمه بنصّه، حاشا و كلّا و لما، و من ظنّ بالصحابة... ذلك فقد نسبهم بأجمعهم إلى الفجور و التواطؤ على معاندة الرسول صلى اللّه عليه و آله و سلم و مضادتهم فى حكمه و نصّه، و من وصل من الناس إلى هذا المقام فقد خلع ربقة الإسلام و كفر بإجماع الأئمة الاعلام، و كان إراقة دمه مه أحلّ من إراقة المدام. (البداية و النهاية 5 / 272، السيرة النبوية لابن كثير 4 / 499)

نظر گرفت و آن را توجیه کرد. گذشت که تفتازانی می نویسد:

اگر حدیث غدیر متواتر و دلالت آن تمام بود چرا بر بزرگان صحابه مخفی ماند؟! چرا به آن استدلال نکردند؟! چرا کار به توقف (نزاع، تشاجر و اختلاف در امر خلافت) کشید؟ (1)

نمونه هایی از تعصب حافظ شمس الدین ذهبی

یکی از کسانی که در این زمینه ضرب المثل شده ذهبی (متوفی 748) است. سُبکی (متوفی 771) بار ها او را متعصب افراطی دانسته و گفته:

ذهبی استاد ما است - ولی از حق نباید گذشت - آن قدر در تعصب افراط کرده که مورد تمسخر واقع شده، روز قیامت علما با او چه خواهند کرد؟! کلام او در حق کسانی که (هم مذهب او نیستند مثلاً) حنفی، شافعی (و...) باشند پذیرفته نیست. (2)

نگارنده گوید: کسی که به جهت تعصّب شدید کلامش دربارهٔ سنیان پذیرفته نیست، آیا نظریه اش دربارهٔ روایات و راویان فضائل اهل بیت علیهم السلام قابل قبول است؟!

ذهبی در «تلخیص المستدرک» بر حاکم نیشابوری در موارد مختلف - به جهت نقل فضائل اهل بیت علیهم السلام ! - خُرده می گیرد و اشکال تراشی می کند و با عبارت های رکیک او را می کوبد و با عصبانیت بر او اعتراض می کند.

1- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 376 به نقل از شرح المقاصد 5 / 272، 274

2- طبقات الشافعية الكبرى للسّبكي 2 / 13، 22 و 16/7. نکته های دیگری که سُبکی اشاره کرده شگفت آور است: مع قلّة معرفته بمدلولات الألفاظ [!!] و مع اعتقاده أن هذا مما يوجب نصر العقيدة التي يعتقدها هو حَقاً، و مع عدم ممارسته لعلوم الشريعة [!!] (طبقات الشافعية الكبرى 2 / 14)

مثلاً دربارهٔ حدیث: «أنَا مَدینةُ العلمِ...» می گوید:

[1135 / 16] در شگفتم که حاکم چگونه جرأت کرده این روایت و احادیث باطل مانند آن را صحیح بگوید. (1)

و نیز دربارهٔ حدیث گذشته به نقلی که در صدر آن آمده: (هذا امیرُ البَرَرَة، وَ قاتلُ الفَجَرَة، منصورُ مَن نَصَرَه، مَخْذُولُ مَن خَذَلَه) - خطاب به حاکم می گوید:

[1136 / 17] ای شیخ با آن که (در علم حدیث) شناخت وسیعی داری، چقدر جاهل و نادان هستی !! (2)

و دربارهٔ حدیث: «أنا شجرة و فاطمة فرعها، و علي لقاحها، و الحسن و الحسين ثمرتها، و شيعتنا و رقها... » می گوید:

[1137 / 18] ای مؤلف، آیا حیا نمی کنی که این روایات ساختگی سر راهی را به عنوان استدراک بخاری و مسلم می آوری؟!! (3)

ولی همین ذهبی کتاب «المنتقی من منهاج الاعتدال» را در تلخیص «منهاج السنة» نگاشته و دروغ های واضح ابن تیمیه، تنقیص های او نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام، خطا های روشن او را در نقل مطالب و... نادیده گرفته و اصلاً به رو نیاورده است. به عنوان مثال، حاکم و ذهبی حکم به صحت روایت عمرو بن میمون - در فضائل ویژه امیر المؤمنین علیه السلام به نقل از ابن عباس - کرده اند (4) و البانی نیز آن را تأیید نموده و گفته: و هو کما قالا. (5)

1- المستدرك 3/ 126 - 127

2- المستدرك 3 / 129.

3- المستدرك 3 / 160

4- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1628 به نقل از المستدرك 132/3 - 134

5- سلسلة الأحاديث الصحيحة 4 / 341 و 5 / 263

[1138 / 19] ولی ذهبی در المنتقی کلام خود را فراموش نموده و با ابن تیمیه هم نوا شده و گفته:

این روایت مرسل است، اگر ثابت شود که عمرو بن میمون آن را نقل کرده! (1)

[1139 / 20] ذهبی روایت «أنا حرب لمن حاربکم» را مکرر با الفاظ مختلف - به نقل از احمد، ترمذی و حاکم - نقل کرده، (2) ولی در المنتقی - به تبعیت از ابن تیمیه ! - می نویسد:

به اتفاق علما این حدیث جعلی است و هیچ اصلی ندارد، در کتاب های حدیثی معروف نیامده و سند شناخته شده ای ندارد! (3)

[1140 / 21] او در ترجمه صُبیح گوید:

ترمذی و ابن ماجه از او روایت کرده اند. او غلام اُم سلمه است و روایت: «أنا حرب لمن حاربکم» را از زید بن ارقم نقل کرده. ترمذی گفته: او شناخته شده نیست. (4)

محشّی در حاشیه کتاب میزان الاعتدال از کار ذهبی شگفت زده شده و نوشته: ذهبی خودش صُبیح را در کاشف ذکر کرده و گفته: او توثیق شده است.

1- هذا الخبر مرسل، لو ثبت عن عمرو بن میمون، و منه [فیه ظ] ألفاظ منکرة. (المنتقی من منهاج الاعتدال 309 - 310 و رجوع شود به منهاج السنة 33/5)

2- سیر أعلام النبلاء 2 / 122 - 123، 125، با الفاظ: «أنا حرب لمن حاربکم، سلم لمن سالمکم» و «أنا سلم لمن سالمتم، و حرب لمن حاربتم».

3- و هذا الحدیث لیس في شيء من کتب الحدیث المعروفة، ولا روي بإسناد معروف، بل هو کذب موضوع باتفاق أهل العلم بالحدیث. (المنتقی من منهاج الاعتدال 274)

4- صبیح - بالضم - ت، ق، مولی أم سلمة. عن زید بن أرقم - مرفوعاً: أنه قال لعلي و ابنیه و فاطمة [علیهم السلام]: «أنا حرب لمن حاربکم». رواه عنه السُدّي. قال الترمذي: صبیح غیر معروف. (میزان الاعتدال 307/2)

و در کتاب تذهیب التهذیب گفته: ابن حبان او را از ثقات شمرده است.

محشّی تأکید کرده که: من خودم این مطلب را در آن دو کتاب دیده ام. (1)

نگارنـده گویـد: ذکر این نکته را لازم می دانم که ذهبی میزان الاعتـدال را پس از تذهیب التهذیب و کاشف تألیف کرده پس نمی شود او را معذور دانست. اتمام تذهیب التهذیب سنه 719، کاشف 720 و میزان الاعتدال 724 بوده است.

در مورد تعصّب ذهبی نیز رجوع شود به مطلبی که در ترجمه حاکم حسکانی گفته: او گرایش به تشیّع دارد زیرا تألیفی در جمع آوری اسناد حدیث ردّ شمس نگاشته است. (2)

تأثیر فضا و محیط

اشاره

بدون شک فضا و محیط پرورش تأثیر فراوانی در شکل بندی شخصیت، اعتقاد، رفتار و کردار افراد دارد. برای نمونه مقایسه ای بین بخاری و مسلم و بین حاکم نیشابوری در تفاوت استادان، تفاوت دوران حیات و تفاوت محیط راه گشاست.

الف) تفاوت استادان

از مهم ترین اسـتادان حاکم، محمد بن حبان (متوفی 354) و اسـتادش محمد بن اسحاق بن خزیمه معروف به ابن خزیمه (متوفی 311) است که

1- حاشـیه میزان الاعتدال 307/2: قـال المؤلف فی الکاشف [1 / 500]: وثّق. و في التـذهیب: ذکره ابن حبـان في الثقـات [382/4]. انتهی. و قد رأیته فیهما (هامش س).

2- همین دفتر صفحه 1906 برخی از موارد تعصب او صفحه 1946 - 1953 خواهد آمد

علاقه شدید به اهل بیت علیهم السلام داشته و امیر مؤمنان علیه السلام را بر عثمان مقدّم می داشته و پس از نقل حدیث «تقتل عمّاراً الفئة الباغیة» گفته: هر کس در جریان خلافت با امیر مؤمنان علیه السلام به نزاع برخاست باغی و سر کش بوده است، بزرگان ما بر این مسیر رفته اند و ابن ادریس شافعی نیز اعتقادش همین بوده است.

شایان ذکر است که ابن حبان از ناقدان بخاری و مسلم است. (1)

ب) تفاوت دوران حیات

بخاری و مسلم در عصر اقتدار بنی عباس می زیستند - که مرام اهل حدیث به شدّت ترویج می شد - ولی حاکم در روزگاری زندگی کرد که تمرکز قدرت خلافت از میان رفته بود و برخی از نواحی به دست علاقه مندان به اهل بیت علیهم السلام اداره می شد، و رفتار دیگران هم با شیعیان مانند خلفای پیشین نبود. (2)

ج) تفاوت محیط پرورش

اشاره

بخاری در آغاز جوانی به عراق و حجاز منتقل شد و در آن جا ماند و مسلم هم که شاگرد بخاری است، بر خلاف حاکم که در خراسان می زیست. (3)

نمونه هایی از تأثیر محیط

[1141 / 22] ابن عساکر دمشقی از ابو امامه صحابی نقل می کند: هنگامی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم بین مردم عقد اخوّت برقرار می کرد، علی [علیه السلام] را برادر خویش قرار داد. سپس می نویسد: حاکم گفته است:

1- حاکم نیشابوری و المستدرك علی الصحیحین 77 - 78، 171 (با تلخیص و تصرّف)

2- همان 169 (با تلخیص و تصرّف)

3- همان 168 (با تلخیص و تصرّف)

این مطلب از مکحول فقط به همین سند نقل شده و برای مشایخ کوفه جالب بود که اهل شام روایتی را در فضائل (امیر مؤمنان علیه السلام) نقل کنند. (1)

و این بدان معناست که اهل شام حاضر نیستند فضائل اهل بیت علیهم السلام را نقل کنند.

[1142 / 23] لذا اوزاعی (2) می گوید: دوست داشتند که برای شامیان فضائل اهل بیت علیهم السلام را نقل کنند تا (هدایت شوند و) از عقیده ای که داشتند بر گردند! (3)

[1143 / 24] از ثوری نقل شده که می گفت: وقتی در شام هستی فضائل علی را نقل کن. و این به جهت انحرافی بود که اهل شام از اهل بیت علیهم السلام داشتند. (4)

[1144 / 25] و شّاء (متوفی 325) در ضمن کلامی از منصور دوانیقی نقل می کند که: شامیان کینهٔ علی [علیه السلام] را برای فرزاندان شان به ارث می گذارند همان گونه که اموال منقول و غیر منقول (مانند خانه و

1- تاریخ مدینة دمشق 42 / 51 - 52.

2- عبد الرحمن بن عمرو بن یحمد، شیخ الاسلام و عالم أهل الشام، أبو عمرو الأوزاعي. (رجوع شود به سیر أعلام النبلاء 7 / 107 - 109)

3- الأوزاعی یقول: کانوا یستحبّون أن یحدّثوا أهل الشام بفضائل أهل البیت [علیهم السلام] لیرجعوا عمّا کانوا علیه. (تاریخ مدینة دمشق 1 / 364) قالوا:... علي بن المديني إذا قدم علينا أظهر السنّة و إذا ورد إلى البصرة أظهر التشيع. قال الذهبي: كان يظهر ذلك بالبصرة ليؤلّفهم على حبّ على رضى اللّه عنه [علیه السلام] ؛ فإنهم عثمانية. (میزان الاعتدال 3 / 139)

4- إذا كنت بالشام فحدّث بفضائل على [علیه السلام]... و هذا لما كان في أهل الشام من الانحراف عن أهل بيت الرسول [صلى اللّه عليه و آله و سلم]. (تاریخ مدینة دمشق 1 / 364) البته تأثیر فضای بصره در خود سفیان ثوری به گونه ای بوده که ابو نعیم در شرح حال او می نویسد: او مطابق رأی و نظریه اهل کوفه امیر مؤمنان علیه السلام را بر ابو بکر و عمر ترجیح می داد ولی از انتقال به بصره قائل به ترجیح آن دو بر آن حضرت شد ! (حلیة الأولیاء 7 / 31، جواهر العقدین 463، الصواعق المحرقة 45، ینابیع المودة 3 / 229)

زمین) را به ارث می گذارند! (1)

تبلیغات وسیع بنی امیه تأثیر بسزایی بر مردم گذاشته بود، و شدت علاقه و احترام مردمان آن زمان - زمان بنی امیه و بنی عباس - به عموم صحابه قابل وصف نیست. کار به جایی رسیده بود که حتی خلفا هم نمی توانستند به صراحت رأی خویش را در ملأ عام اظهار کنند و برای آن ها گران تمام می شد.

بهترین شاهد برای این مطلب فرمان معتضد است که از اجرای آن باز ماند و شرایط جامعه، عرصه را بر خلیفه عباسی هم تنگ نمود !

[1145 / 26] معتضد عباسی منشوری تهیه نمود که پس از نماز جمعه خوانده شود. بنا بر تصریح سیوطی: ذکر فیه کثیراً من مناقب علي [علیه السلام] و مثالب معاویة. یعنی بسیاری از مناقب و فضائل امیر مؤمنان [علیه السلام] و مطاعن و معایب معاویه در آن ذکر شده بود، ولی یوسف قاضی او را ترسانید و به او گفت:

مردم علیه تو شورش خواهند نمود، گذشته از آن سادات علوی از هر گوشه و کنار علیه تو خروج کرده اند، وقتی مردم این فضائل را دربارهٔ اهل بیت بشنوند به آنان گرایش پیدا خواهند نمود. (2)

1- أهل الشام یورَثون أبناءهم بغض علی [علیه السلام] کما یورَثونهم العقارات و الأموال.... (الفاضل 153 (چاپ شفیق، بغداد)

2- فقال المعتضد: إن تحرّکت العامّة وضعت فیهم السیف، قال القاضي یوسف: فما تصنع بالعلویة الذین هم في کل ناحیة قد خرجوا علیك، و إذا سمع الناس هذا من فضائل أهل البیت مالوا إلیهم، و صاروا أبسط السنةً، فأمسك المعتضد. برای اطلاع بیش تر از مضمون آن مراجعه شود به تاریخ طبری 182/8 - 190، شرح ابن أبي الحدید 171/15 - 180، بحار 33/ 203 - 213، ترجمه آن در کتاب البکاء 316 - 344. این منشور به اجمال یا تفصیل - در کتب عامه فراوان آمده است، مانند: العبر في خبر من غبر 2/ 78 تاریخ الإسلام للذهبي 21 / 17 - 19، مرآة الجنان 2 / 150 - 151، الکامل لابن الأثیر 486/7، شذرات الذهب 2/ 186، نهایة الأرب 22 / 351 تاریخ الخلفاء للسیوطی 400 - 401

[1146 / 27] تبلیغات مسـموم چنان بر فضای جامعه تأثیر گذاشته بود که وقتی مأمون برتری امیر المؤمنین علیه السلام بر شیخین و دیگر صحابه را اظهار می کند مردم از او متنفر می شوند.

ابن کثیر این نظریه مأمون را گناهی عظیم دانسته است ! (1)

و خواهد آمد که شعبه پیش از ورود به بصره سنی نبوده و اهل بصره گفته اند: ما باعث تغییر عقیدهٔ او شدیم! (2)

* مطالبی که در واکنش پنجم تحت عنوان «بر خورد با راویان فضائل» خواهد آمد نیز می تواند تا اندازه ای تأثیر فضا و جوّ حاکم بر اجتماع را در زمینهٔ نقل فضائل ترسیم نماید.

1- و في سـنة اثنتي عشـرة أظهر المأمون القول بخلق القرآن مضافاً إلى تفضـيل علي [علیه السـلام] على أبي بكر و عمر فاشمأزت النفوس منه. (تاریخ الخلفاء للسـیوطي 334، و مراجعه شود به تاریـخ الإسـلام 8/15، سـیر أعلام النبلاء 286/10، مرآة الجنان 1 / 92، النجوم الزاهرة للأتابكي 2 / 203) و قال ابن كثير: و في ربيع الأول - أي في سـنة مأتين و اثنتي عشـرة - أظهر المأمون في الناس بـدعتين فظيعتين إحداهما أطمّ من الأخرى، و هی القول بخلق القرآن، و الثانية تفضيل علي بن أبي طالب [علیه السلام] على الناس بعد رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم. و قد أخطأ فی كل منهما خطأً كبيراً فاحشاً، و أثم إثماً عظيماً. (البداية و النهاية 10 / 291)

2- قدم علينا شعبة البصرة، و رأيه رأي سوء خبيث - يعني الترفض -، فما زلنا به حتى ترك قوله و رجع و صار معنا ! (تاریخ بغداد 9/ 261)

بررسی انواع واکنش های مخالفان

قال اللّه تعالی: (كَانَ النّاسُ أُمّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النّبِيّينَ مُبَشّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النّاسِ فِيمَا اَخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلّا الّذِينَ أُوتُوهُ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيّنَاتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللّهُ الّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقّ بِإِذْنِهِ وَ اللّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنّةَ وَ لَمّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ...) [البقرة (2): 213 - 214]. (1)

خدا بشر را آفرید و برای راهنمایی او پیامبران علیهم السلام را فرستاد پس از هر پیامبری برای او جانشینی تعیین کرد تا پاسخ گوی نیاز های جامعه باشد و حجت بر مردمان تمام گردد. این سنت در این امت نیز جاری گردید.

ص: 1760

1- مردم یک امت بودند، خدا پیامبران را برای بشارت و انذار بر انگیخت و با آنان کتاب را به حق نازل فرمود تا بین مردم در آن چه اختلاف نمایند حکم نماید، و جز کسانی که کتاب به آنان داده شد - پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد - به خاطر ستم (و حسادتی) که بین آنان بود (کسی) در آن اختلاف نکرد، پس خداوند کسانی را که ایمان آورده بودند به اذن خویش بر حقیقت آن چه در آن اختلاف کرده بودند هدایت نمود و خدا هر کسی را که بخواهد هدایت می کند. آیا پنداشتید که وارد بهشت می شوید با آن که هنوز مانند آن چه بر سر گذشتگان آمده بر سر شما نیامده است؟!...

امت پس از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم در این آزمون موفق نبود و مانند امت های گذشته راه خطا را پیمود. (1) و اکثر آنان در برابر حق جبهه گیری کردند. (2)

آری، خداوند نمی خواهد که مردم به زور و اکراه و اجبار راه مستقیم را بپیمایند ؛ زیرا اساس این جهان را بر آزمایش و امتحان نهاده است.

شقاوت مندانی که آن روزگار نبودند تا غاصبان حق امیر المؤمنین علیه السلام را یاری نمایند، در دوران های بعد به دفاع از غاصبان و مخالفت با فضائل امیر مؤمنان علیه السلام پرداخته و با شگرد های گوناگون، نصوص کتاب و سنت را پای مال هوی و هوس خویش نمودند و نسبت به نسل های آینده ستمی روا داشتند که بالا تر از آن تصور نمی شود. و البته تبلیغات تأثیر بسزائی در جهت گیری و گرایش افراد به هر سویی دارد ولی واقعیت ها هیچ گاه تغییر نخواهد کرد، هر چند حق و حقیقت مظلوم واقع شود.

مخالفت با اهل بیت علیهم السلام و فضائل آنان به گونه های مختلف در رفتار، کردار و گفتار مخالفان و آثار و تألیفات آنان ظاهر شده که به برخی از اقسام و انوع آن اشاره می شود:

1. منع از نقل و تدوین احادیث و فضائل اهل بیت علیهم السلام از روی حسادت، دشمنی، و... یا به بهانهٔ مصلحت اندیشی

2. سعی و تلاش در کتمان فضائل اهل بیت علیهم السلام و امتناع از نقل از روی ترس، طمع و...

1- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1718 - 1722

2- رجوع شود به دعای روز عاشورا از امام صادق علیه السلام که در ضمن آن آمده است: (اللّهُمّ إِنّ الأُمّةَ خَالَفَتِ الأَئِمّةَ...) (إقبال الأعمال 569 - 570، بحار الأنوار (98 / 310 - 311)

انکار وجود آن، در صورت نقل دیگران به بهانهٔ دروغ بودن، به جهت مصلحت اندیشی و...

4. منکر، نا شناخته و غیر قابل قبول دانستن احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام

5. توهین به راویان، مخالفت با آنان، ضرب و شتم، حبس، قتل و...

6. حکم به عدم اعتبار حدیث و تضعیف راویان. حتی اگر روایات این راویان در جا های دیگر - مانند احکام فرعی و... - پذیرفته باشد در خصوص فضائل اهل بیت علیهم السلام پذیرفته نیست.

7. گاهی که راهی برای تضعیف سند حدیث نیست، از راه دیگری در آن تشکیک و تردید نموده و می گویند: چرا در صحیحین نیامده؟ یا گفته می شود: فقط مسلم آن را نقل کرده است !

8. تلاش در کم رنگ کردن و نا چیز نشان دادن فضائل

9. تحریف معنوی و توجیه معنای احادیث فضائل

10. سعی در تحریف احادیث به کم کردن، افزودن، تبدیل و تغییر الفاظ و مبهم آوردن عبارات، مانند بکار بردن الفاظ: (کذا و کذا) (أو کما قال) و...

11. اگر روایتی از همهٔ مراحل جان سالم بدر برد، می گویند: گر چه ظاهر روایت با مدّعای شیعه سازگار است ولی باید آن را با مسلّمات - یعنی آن چه نزد خودشان مسلّم است - سنجید. یعنی باید آن را با فضائل دروغین و ساختگی که خود شان برای صحابه روایت کرده اند مقایسه کرد و با توجه به اجماع و اتفاق صحابه از آن نتیجه گرفت!

12. تبلیغات وسیع و دروغین با تأکید بر اشتراک امیر مؤمنان علیه السلام با دیگر صحابه و سلب امتیاز های آن حضرت به روش های گوناگون:

الف) به ساختن روایت در برابر هر فضیلتی به نفی و انکار همان فضیلت

ب) انتقال آن فضیلت ها به دیگران

ج) فضیلت تراشی برای صحابه، و هم درجه قرار دادن آن ها با حضرت

د) اگر کسی بخواهد فضیلتی برای امیر مؤمنان علیه السلام نقل نماید باید در کنارش از دیگران نیز به نیکی یاد کند تا امتیازی برای آن حضرت قائل نشده باشد.

13. شکستن حرمت امیر مؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام

14. از بین بردن آثار مربوط به آن بزرگواران

ص: 1763

کلام ابن قتیبه دینوری در واکنش مخالفان نسبت به روایات فضائل

مناسب است در ابتـدای این بخش کلامی از ابن قتیبه دینوری (متوفی 276) ـ که به تصـریح اهل تسنن از اهل بیت علیهم السلام منحرف است و تمایلی به آن ها ندارد (1) – نقل شود و پس ذکر چند مثال، به شرح و بیان نکات گذشته بپردازیم.

ابن قتیبه می نویسد:

[1147 / 28] این ها – اشاره به جمعی از مخالفین – هنگامی که غلو رافضیان را دیدند در برابر شان جبهه گیری کرده و از مقام علی [علیه السـلام] کاسـتند و در تقـدیم دیگران بر او زیاده روی نمودند، و به کنایه به او نسـبت سـتم داده و در حق او تعدّی نموده و گفتند: به نا حق خون دیگران را ریخته و در کشتن عثمان نیز مساعدت داشته است.

آن ها به سـبب جهل و نادانی او را از زمرهٔ امامان هـدایت خارج و از پیشوایان فتنه معرفی کرده و گفتنـد: نمی شود علی را «خلیفه» گفت؛ زیرا در خلافت او اختلاف شده و همه آن را نپذیرفته اند، با آن که یزید را «خلیفه» دانسته اند و ادعا کرده اند که خلافتش اجماعی بوده!

هر کس از علی [علیه السلام] به نیکی یاد کرد متهمش ساختند.

بسیاری از دانش مندان علم حدیث از نقل فضائل علی کرّم اللّه وجهه امتناع ورزیدند و وظیفهٔ خویش را در اظهار فضل او بجا نیاوردند، گر چه آن احادیث توجیه صحیح دارد.

1– قـال ابن حجر إن الـدار قطني قال: كان ابن قتيبـة يميل إلى التشبيه، منحرف عن العترة، و كلامه يـدلّ عليه... إلى أن قال ابن حجر – في ضمن كلام له –: و الذي يظهر لى أن مراد السلفى بالمذهب النصب ؛ فإن في ابن قتيبة انحرافاً عن أهل البيت عليهم السلام و الحاكم على ضدّ من ذلك. (لسان الميزان 359 – 357/3)

کار به جایی کشـید که فرزندش حسین [علیه السلام] خارجی، تفرقه انگیز و مهدور الدم دانسته شد چرا که [به] پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم [نسبت داده اند که] فرمود: هر کس بر امت من خروج نماید در حالی که آن ها (بر خلیفه ای) اتفاق نظر داشتند، او را بکشید هر که خواهد باشد.

آن ها علی [علیه السلام] را در فضیلت با دیگر افراد شورا برابر دانسته و گفتند: اگر عمر او را برتر می دانست او را بر دیگران مقدّم می داشت و کار را به شورا وا گذار نمی کرد.

اگر کسـی از علی [علیه السلام] یاد می کرد یا حدیثی از فضائل او را نقل می کرد مهمل واقع می شد (و در شمار راویان قرار نمی گرفت و او را توثیق نمی کردند) لذا بسیاری از محدّثین از نقل روایات فضائل او امتناع نمودند.

به جمع آوری فضائـل عمرو بن عـاص و معاویه اهتمام گماردنـد، گویا هـدف شان بالا بردن آن دو نبود بلکه می خواسـتند از منزلت علی [علیه السلام] بکاهند.

اگر کسـی بگوید: علی [علیه السـلام] برادر پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و سلم، پدر نوه های پیامبر [علیه السلام]: امام حسن و امام حسین علیهما السـلام، یا بگویـد: اصـحاب کساء: علی و فاطمه و حسن و حسـین [علیهم السـلام]، چهره ها متغیّر، نگاه ها دگرگون و کینه ها از سینه ها ظاهر می گردد!

اگر کسی حدیث (مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَیٌّ مَوْلاهُ) یا (أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی) و مانند آن از احادیث صحیح را نقل کند - به جهت کینه توزی با روافض و... - برای آن توجیهاتی را دنبال می کنند که حقّش را ضایع کرده و از ارزش آن بکاهند.

جالب آن است که ابن قتیبه – با آن که خود را مدافع امیر مؤمنان علیه السلام دانسته، در جایگاه پند و اندرز قرار گرفته و دیگران را سفارش به اعتدال و میانه روی نموده و در حقیقت بین حق و باطل راه سومی را برگزیده و – در ادامه می گوید:

سلامتی (دین) تو در آن است که نه به دوستی علی و نه به دشمنی علی خود را هلاک نگردانی... به جایگاه او نسبت به پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم، تربیت او بر دست آن حضرت، برادر و داماد آن حضرت بودن، صبر و استقامت او در مبارزه با دشمنان، از خود گذشتگی در جنگ ها، جایگاه رفیع او در دانش، دین، شجاعت و فضیلت، به همهٔ این امور معترف باشی و او را محترم شماری ولی با شنیدن فضائل بسیارش، او را از مرتبه ای که بهترین گذشتگان (صحابه و تابعین) برای او قائل بوده اند بالا تر نبری (و او را بر دیگر صحابه ترجیح ندهی) چون:

[الف)] گذشتگان، علی و دیگر صحابه را بهتر (از ما) می شناخته اند.

[ب)] مطالبی که مورد اتفاق آن ها باشد جای شک و تردید نیست.

[ج)] گاهی در نقل احادیث تحریف روی می دهد.

ابن قتیبه در ادامه زبان به نصیحت ناصبیانی گشوده که به جهت طرف داری از صحابه، با امیر المؤمنین علیه السلام دشمنی نموده اند و می گوید:

اگر تو به احترام پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم، گرایش به دوستی کسانی داری که با علی به نزاع برخاسته و با او جنگیده و او را لعن و نفرین کرده اند و تسلیم و مطیع آنان شده ای به دلیل آن که یاور و خدمت گزار پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم بوده اند، علی از آنان (به محبت و تسلیم) سزاوار تر است به جهت سابقه (درخشان)، فضیلت، ویژگی ها [ی منحصر بفرد]، ارج و قرب و

خویشاوندی که خدا بین او و پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم قرار داده است. در آیه مباهله که خداوند فرمان به دعوت (أَبْنَاءَنَا) داد پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را دعوت نمود، و برای (نِسَاءَنَا) فاطمه علیها السلام و برای (أَنْفُسَنَا) علی علیه السلام را فرا خواند. (1)

1- کتاب الاختلاف في اللّفظ و الردّ على الجهمية و المشبّهة 34- 36 (با تلخيص) و اليك نصّ عبارته: و قد رأيت هؤلاء - أيضاً - حين رأوا غلو الرافضة في حبّ علي[عليه السلام] و تقديمه على من قدّمه رسول اللّه [صلى اللّه عليه و آله و سلم] و صحابته عليه، و إدعاؤهم له شركة النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم في نبوته و علم الغيب للأئمة من ولده [عليهم السلام] و تلك الأقاويل و الأمور السرية التي جمعت إلى الكذب و الكفر إفراط الجهل و الغباوة، و رأوا شتمهم خيار السلف و بغضهم و تبرأهم منهم قابلوا ذلك أيضاً بالغلو في تأخير علي كرّم اللّه وجهه و بخسه حقّه، و لحنوا في القول - و إن لم يصرحوا - إلى ظلمه، و اعتدوا عليه بسفك الدماء بغير حقّ، و نسبوه إلى الممالأة على قتل عثمان، و أخرجوه بجهلهم من أئمة الهدى إلى جملة أئمة الفتن، و لم يوجبوا له اسم الخلافة لاختلاف الناس عليه، و أوجبوها ليزيد بن معاوية لإجماع الناس عليه، و اتهموا من ذكره بخير، و تحامى كثير من المحدّثين أن يحدّثوا بفضائله كرّم اللّه وجهه أو يظهروا ما يجب له. و كلّ تلك الأحاديث لها مخارج صحاح. و جعلوا ابنه الحسين [عليه السلام] خارجياً شاقا لعصا المسلمين، حلال الدم لقول النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: من خرج على أمتي و هم جميع فاقتلوه كائناً من كان،و سؤوا بينه في الفضل و بين اهل الشورى ؛ لأن عمر لو تبين له فضله لقدّمه عليهم ولم يجعل الأمر شورى بينهم. و أهملوا من ذكره أو روى حديثاً من فضائله حتى تحامى كثير من المحدثين أن يتحدّثوا بها، و عنوا بجمع فضائل عمرو بن العاص و معاوية كأنهما لا يريدونهما بذلك و إنما يريدونه. فإن قال قائل: اخو رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم على [عليه السلام] و أبو سبطيه الحسن و الحسين و أصحاب الكساء: و فاطمة و الحسن و الحسين [عليهم السلام] تمعرّت الوجوه و تنكرت العيون و طرت حسائك الصدور. و إن ذكر ذاكر قول النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: (مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ)، و (أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى) و أشباه هذا التمسوا لتلك الأحاديث الصحاح المخارج لينقصوه و يبخسوه حقّه بغضاً منهم للرافضة، و إلزاماً لعلي [عليه السلام] بسببهم ما لا يلزمه، و هذا هو الجهل بعينه. و السلامة لك أن لا تهلك ببغضه، و أن لا تحتمل ضغناً عليه بجناية غيره، فإن فعلت فأنت جاهل مفرط في بغضه، و أن تعرف له مكانه من رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم بالتربية و الأخوة و الصهر و الصبر في مجاهدة أعدائه و بذل مهجته فى الحروب بين يديه مع مكانه في العلم و الدين و البأس و الفضل من غير أن تتجاوز به الموضع الذي وضعه به خيار السلف لما تسمعه من كثير من فضائله، فهم كانوا أعلم به و بغيره، و لأن ما أجمعوا عليه هو العيان الذي لا يشكّ فيه والأحاديث المنقولة قد يدخلها تحريف و شوب، ولو كان إكرامك لرسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم هو الذي دعاك إلى محبّة من نازع علياً و حاربه و لعنه إذ صحب رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم و خدمه و كنت قد سلكت في ذلك سبيل المستسلم لأنت بذلك في علي عليه السلام أولى لسابقته و فضله و خاصته و قرابته و الدناوة التي جعلها اللّه بينه و بين رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم عند المباهلة حين قال اللّه تعالى: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ)، فدعا حسناً و حسيناً، (وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ)، فدعا فاطمة عليها السلام (وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ) [آل عمران (3): 61] فدعا عليّاً عليه السلام، و من أراد اللّه تبصيره بصّره، و من أراد به غير ذلك حيَره.

نمونه هایی از واکنش های گوناگون نسبت به یک روایت !

اشاره

گاهی مخالفان نسبت به یک فضیلت واکنش های مختلف داشته اند که نمونه هایی از آن را نقل می نماییم:

نمونه اول: حدیث: (عَلِیٌّ خَیرُ البَشَرِ)

اشاره

[1 / 1148] حدیث: (عَلِیٌّ خَیرُ البَشَرِ) با تعابیر گوناگون و اسناد متعدد روایت شده و برای آن هشت طریق معتبر حَسَن یا صحیح ذکر شده (1) ولی مخالفین سعی در تضعیف آن نموده و به بهانه های واهی آن را کنار گذاشته اند.

واکنش های مختلف نسبت به حدیث: (عَلِیٌّ خَیرُ البَشَرِ)

واکنش اول: تضعیفات سندی

1. ذهبی می گوید: حرّ بن سعید نخعی آن را از شریک نقل کرده است. من درباره این شخص مطلبی نیافته ام. (2)

1- سلسلة الأحاديث الصحيحة و الحسنة في فضائل الإمام علي عليه السلام برواية أهل السنة 448 - 459.

2- الحرّ بن سعيد النخعي الكوفي، عن شريك بذلك الحديث الباطل: (عَلِیٌّ خَیرُ البَشَرِ). و هذا الرجل لم أظفر لهم فيه بكلام. (ميزان الاعتدال 1 / 472)

2. عسقلانی و... از خطیب نقل کرده اند که او را مجهول دانسته.

3. گذشته از آن، کسی غیر از حرّ بن سعید آن را از شریک نقل نکرده. (1)

4. ابن عدی جرجانی آن را به سندی دیگر از جابر انصاری نقل کرده و در سند آن اشکال نموده که کسی جز صالح بن ابی الاسود حنّاط کوفی آن را از اعمش نقل نکرده است.

و روایات صالح بن ابی الاسود مستقیم و سر راست نیست، گاهی مطالب منکر (و غیر قابل قبول) در آن وجود دارد و خودش هم شخص معروفی نیست. (2)

5. ذهبی و ابن حجر - در جایی دیگر - گفته اند: عبد اللّه بن جعفر تغلبی [ثعلبی] به نقل آن متفرد است.

او ثقه نیست و متن روایت هم باطل است.

6. عبد اللّه بن جعفر مذکور روایت را از محمد بن کثیر نقل کرده که او هم ضعیف است. (3)

1- لم يرو هذا الحديث عن شريك غير الحرّ بن سعيد. (تاريخ مدينة دمشق 42 / 372) قال الخطيب في المؤتلف و المختلف: لم يروه عن شريك غير الحر، و هو في عداد المجهولين. (لسان الميزان 2/ 185، تنزيه الشريعة 1 / 353 - 354)

2- حدثنا الحسن بن علي بن الحسين السلولي، حدّثنا محمد بن الحسن السلولي، حدثّنا صالح بن أبي الأسود، عن الأعمش، عن عطية العوفي، قال: قلت لجابر: كيف كان منزلة علي فيكم؟ قال: كان خير البشر. قال عبد اللّه بن عدي الجرجاني: ما رواه عن الأعمش غير صالح. و أحاديثه ليست بالمستقيمة... و في أحاديثه بعض النكرة، و ليس هو بذلك المعروف. (الكامل لابن عدي 4 / 66 - 67)

3- عبد اللّه بن جعفر التغلبي [الثعلبي] شيخ لأبي الحسين بن المظفر. ليس بثقة. انفرد بخبر: «من لم يقل علي خير البشر فقد كفر»، فرواه باسناد انفرد به. و هذا باطل، رواه عن محمد بن منصور الطوسي، عن محمد بن كثير الكوفي، كثير الكوفي، أحد الضعفاء. (مراجعه شود به ميزان الاعتدال 2 / 404، لسان الميزان 3 / 268، المغني في الضعفاء 1 / 529)

7. ابن الجوزی می گوید: اصلاً محمد بن کثیر متهم به ساختن این حدیث است، احمد بن حنبل احادیث او را سوزانده و یا پاره کرده. (1)

8. ابن الجوزی آن را از عبد اللّه بن مسعود نیز نقل کرده و پس از تضعیف سند آن گفته: ابو احمد جرجانی متهم به جعل آن است. (2)

9. ابن الجوزی آن را به دو طریق دیگر نیز از جابر نقل کرده و گفته: در سند اول ابو محمد (حسن بن محمد) علوی واقع شده که منکر الحدیث است و کسی جز او این را نقل نکرده است.

در سند دوم هم احمد بن نصر الذارع [الذراع] وجود دارد که دار قطنی او را دروغ گو دانسته است. (3)

10. ابن الجوزی آن را از ابو سعید نیز نقل کرده و گفته: احمد بن سالم در سند آن وجود دارد که ابن حبان درباره اش گفته: او قابل استناد نیست و از افراد مورد اطمینان مطالبی ناگوار (نا جور و غیر قابل قبول) نقل می کند. (4)

1- ... ففيه محمد بن كثير الكوفي، و هو المتهم بوضعه ؛ فإنه كان شيعياً. و قال أحمد بن حنبل: مزقنا [حرقنا] حديثه. و قال ابن المديني: كتبنا عنه عجائب و خططت على حديثه. و قال ابن حبان: لا يحتجّ به بحال. (الموضوعات لابن الجوزي 1 / 347 - 349، و مراجعه شود به تنزيه الشريعة 1 / 353)

2- و أما حديث ابن مسعود... و المتهم به الجرجاني الشيعي. (الموضوعات لابن الجوزي 347/1 - 349، و مراجعه شود به تنزيه الشريعة 1 / 353)

3- و أمّا حديث جابر ففى الطريق الأول أبو محمد العلوي، ولم يروه غيره، و هو منكر الحديث. و في الطريق الثاني الذراع - يعني أحمد بن نصر الذارع [الذارع] -، و قد ذكرنا عن الدار قطني أنه كذّاب دجّال. (الموضوعات لابن الجوزي / 347 - 349، و مراجعه شود به تاريخ بغداد 7 / 433، تنزيه الشريعة 1 / 353)

4- و أمّا حديث أبي سعيد -: «علي خير البرية» - ففيه أحمد بن سالم. قال ابن حبان: لا يحلّ الاحتجاج به ؛ فإنه يروى عن الثقاة الطامات. (الموضوعات لابن الجوزي 1 / 347 - 349، و مراجعه شود به تنزيه الشريعة 1 / 353)

11. ذهبی از رهاوی نقل کرده که شـریک می گفت: «عليٌ خير البشـر، فمن أبى فقد كفر» سـپس می گوید: چنین مطلبی از شـریک ثابت نیست. (1)

او در جای دیگر می نویسد: بعضی از دروغ گویان این را به عنوان روایت مرفوعه نقل کرده اند. (2)

پاسخ

1-2. احمد بن یحیی صوفی - که ثقه است (3) - تصریح کرده که حرّ بن سعید از بهترین مردم بود. (4)

3. این حدیث اسناد دیگر هم دارد. (5)

1- روی أبو داود الرهاوي، أنه سـمع شـريكاً يقول: «علي خير البشـر، فمن أبي فقـد كفر». قلت: ما ثبت هـذا عنه.... (سـير أعلام النبلاء / 205)

2- قلت: بعض الكذّابين يرويه مرفوعاً.... (ميزان الاعتدال 2 / 271 - 272)

3- توثيق او را بنگريـد در الجرح و التعـديل لابن أبي حاتم الرازي 81/2- 82، الثقات لابن حبان 8/ 40، مجمع الزوائد 9 / 222 و 10 / 169. نسائی با آن که در رجال سـخت گیر و متعنّت است از او روایت کرده (رجوع شود به سنن النسائي 3 / 122 و 79/6 - 80 و 92/7، السنن الكبرى للنسائی، 1 / 377، 588 و 2 / 292 و 287/3، 350 و / 289 و 5 / 175، 336) و ابن حبان در صحیح 247/6 و دار قطنی در سنن 2/ 95، 245 و 14/4 نیز از او روایت نقل کرده اند.

4- قال أحمد بن يحيى الصوفي: حدّثنا الحرّ بن سعيد النخعي، و كان من خيار الناس. (الكامل لابن عدي 10/4)

5- ففي ترجمة أحمد بن سالم [سـلمة] بن خالد بن جابر أبو سـمرة: قال الشـيخ: و هذا قد رواه غير أبي سـمرة عن شـريك، و روي عن غير شريك - أيضاً - عن الأعمش. (الكامل لابن عـدي 1 / 170) و قال الذهبي: ويروى عن غير أحمد عن شـريك. (ميزان الاعتدال 99/1) و نیز رجوع شود به: تاريـخ مدينة دمشق 42/ 372 - 374 (روايات متعدد). قال ابن حبان - في ترجمة يوسف بن عيسـى المروزي -: كنيته أبو يعقوب، يروى عن و كيع و الفضل بن موسـى، روى عنه أهل بلـده، مات سـنة تسع و أربعين و مائتين، حـدثنا إبراهيم بن نصـر العنبري، حدّثنا يوسف بن عيسى، حدّثنا الفضل بن موسى، عن شريك، عن عثمان بن أبي زرعة، عن سالم بن أبي الجعد، قال: سئل جابر بن عبد اللّه عن علي [عليه السلام]، فقال: «ذاك خير البشر من شك فيه فقد كفر». (الثقات لابن حبان 281/9)

4. نظیر همین روایت را شریک و دیگران از اعمش نقل کرده اند و برخی از اسناد آن معتبر است. (1)

علت تضعیف صالح بن ابی الاسود هم نقل فضائل است. (2)

5 - 10. گذشت که این حدیث اسناد دیگری هم دارد و افراد مذکور به نقل آن متفرد نیستند.

1- روایات دیگر اعمش: عن شـريك، عن الأعمش، عن عطية، عن جابر، قال: علي خير البشـر لا يشكّ فيه إلّا منافق. (تاريخ مدينة دمشـق 42 / 373) عبـد الرحمن بن شـريك، حـدثّني أبي، عن الأعمش، عن عطاء، قال: سألت عائشـة عن على [عليه السـلام]، فقالت: ذاك خير البشـر لا يشكّ فيه إلاّ كافر. (تاريخ مدينة دمشق 42 / 374) حـدّثنا محمـد بن كثير الكوفي، قال: حدّثنا الأعمش، عن عدي بن ثابت، عن زرّ، عن عبـد اللّه، عن علي [عليه السـلام]، قـال: قـال رسـول اللّه صـلى اللّه عليه و آله و سـلم: «من لم يقـل عليّ خير النـاس فقـد كفر». (الموضوعات لابن الجوزي 1 / 347 - 349) أخبرنا شـريك، عن الأعمش، عن سالم، عن جابر، قال: سـئل عن على [عليه السلام] فقال: ذاك خير البرية لا يبغضه إلّا كافر. (تاريخ مدينة دمشق 42 / 373) در كتاب سلسلة الأحاديث الصحيحة و الحسنة في فضائل الإمام على عليه السلام برواية أهل السنة صفحه 450 سند روايت اخير را بررسى كرده و گفته: و سنده حسن كالصحيح.

2- برخى از روايات او صفحه 2050 خواهد آمد.

دربارهٔ محمد بن کثیر مناسب است بدانید او استاد یحیی بن مَعین و سعدویه (1) است و یحیی او را توثیق کرده است. (2)

و علت تضعیف ابو محمد علوی نیز نقل فضائل است. ذهبی از او عصبانی شده که چرا این فضیلت را به سندی که بنابر شرط بخاری و مسلم صحیح نقل کرده و نقل این روایت را دلیل دروغ گو و رافضی بودن او دانسته است! (3)

و شگفت آن که ابن الجوزی گاهی محمد بن کثیر را متهم به ساختن این روایت می کند و گاهی ابو احمد جرجانی را، چنان که در مطالب شماره 7 - 8 گذشت.

11. در پاسخ مطلب 4 گفته شد که این روایت به سند معتبر از شریک نقل شده است.

واکنش دوم: تحریفات معنوی

12. ذهبی پس از تضعیف سند روایت، به تحریف معنوی آن پرداخته و گفته: البته معنایش صحیح است، یعنی او در زمان خودش (یعنی زمان خلافت ظاهری) از همه برتر بوده، اما این که به

1- برخی از روایات او صفحه 2050 خواهد آمد.

2- كان يحيى بن مَعين يحسن القول فيه... العباس بن محمد الدوري، قال: سمعت يحيى بن مَعين يقول: محمد بن كثير الكوفي - الذي يحدّث عن ليث - هو شيعيٌ، لم يكن به بأس، قد حدَث عنه سعدويه، و سمعت أنا منه. (الجرح و التعديل للرازي 69/8 و مراجعه شود به تاريخ ابن مَعين 346/1) قال يحيى بن مَعين: شيعيٌ، و لم يكن به بأس. (رجوع شود به سؤالات الآجري لأبي داود 1 / 206 - 207، ميزان الاعتدال 4 / 17) و قال: فإني قد رأيت حديث الشيخ مستقيماً. (تاريخ بغداد 3 / 410، تهذيب التهذيب 372/9)

3- رجوع شود به المغنی فی الضعفاء 2571، میزان الاعتدال 521/1، لسان المیزان 252/2

صورت مطلق از همه بهتر باشد، مسلمان چنین چیزی نمی گوید. (1)

او در جای دیگر پس از نقل مطلب فوق از شریک می نویسد: بدون شک ظاهر آن مراد نیست. قطعاً شریک معتقد نیست که علی [علیه السلام] از پیامبران بهتر است. چیزی که هست آن که او بهترین بشر در زمان خلافتش بوده است. (2)

13. و نیز ذهبی نقل کرده که عطیه از جابر پرسید: جایگاه علی علیه السلام در بین شما چگونه بود؟ جابر پاسخ داد: او برترین فرد بشر بود. ذهبی می گوید: شاید منظور جابر، بهترین فرد در زمان خودش بوده است! (3)

اشکال

12. تقیید اطلاق روایت به «بهترینِ در زمان خلافتش» هیچ وجهی ندارد. مسلمان وقتی حدیث فوق، حدیث طیر، آیه مباهله و... را ببیند یقین می کند که آن حضرت پس از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم از همه برتر و والا تر است.

چه اشکال دارد که علی علیه السلام از پیامبران علیهم السلام هم بالا تر باشد؟!

مگر عده ای از عامه روایت نکرده اند که حضرت عیسی علیه السلام در نماز به حضرت مهدی علیه السلام اقتدا خواهد نمود.

1- و معناه حق. يعني: خير بشر زمانه، و أما خيرهم مطلقاً، فهذا لا يقوله مسلم. (سير أعلام النبلاء 205/8)

2- قلت:.... ولا ريب أن هذا ليس على ظاهره، فإن شريكاً لا يعتقد قطعا أن عليّاً [عليه السلام] خير من الأنبياء [عليهم السلام] ما بقي إلّا أنه أراد خير البشر في وقت، و بلا شك هو خير البشر في أيام خلافته. (ميزان الاعتدال 2 / 271 - 272)

3- حدثنا صالح بن أبي الأسود، عن الأعمش، عن عطية، قال: قلت: لجابر: كيف كان منزلة علي رضى اللّه عنه [عليه السلام] فيكم؟ قال: كان خير البشر. قلت: لعله عنى في زمانه (ميزان الاعتدال 2 / 289، لسان الميزان 3/ 166)

[1149 / 2] حافظ مزّی (متوفی 742) به نقل از ابو الحسن آبری (متوفی 363) می نویسد:

روایات متواتره توسط راویان فراوان از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دربارهٔ حضرت مهدی علیه السلام وارد شده که دلالت دارد او از خاندان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم است و زمین را پر از عدل و داد می نماید، حضرت عیسی علیه السلام در کشتن دجال او را یاری می فرماید. حضرت مهدی علیه السلام بر این امت امامت کرده و حضرت عیسی علیه السلام در نماز به او اقتدا می کند. (1)

پس معلوم شد که فرزند امیر مؤمنان علیه السلام - یعنی حضرت مهدی علیه السلام - از حضرت عیسی علیه السلام برتر است که بر او امامت می کند چه رسد به خود امیر مؤمنان علیه السلام.

13. کلام جابر هم اطلاق دارد و تقیید آن به «بهترین در زمان خودش» وجهی ندارد و تعبیر «لعلّ» در کلام ذهبی حاکی از تردید اوست!

1- قد تواترت الأخبار، و استفاضت بكثرة رواتها عن المصطفى صلى اللّه عليه و آله و سلم، يعني في المهدي [عليه السلام] و أنه من أهل بيته... و يملأ الأرض عدلاً، و أنه يخرج عيسى بن مريم، فيساعده على قتل الدّجال بباب لدّ بأرض فلسطين. و أنه يؤمّ هذه الأمة، و عيسى صلوات اللّه عليه يصلّي خلفه. (مراجعه شود به تهذيب الكمال 25 / 149، تهذيب التهذيب 126/9، التذكرة بأحوال الموتى و أُمور الآخرة 701، شرح سنن ابن ماجه للسيوطي و غيره 1 / 293، سلسلة جامع تراث العلامة الألباني في العقيدة للواحدي 11 / 166 به نقل از سلسلة الصحيحة 5 / 371 - 372، فرائد فوائد الفكر في الإمام المهدي المنتظر عليه السلام للشيخ مرعي بن يوسف المقدسي الحنبلي، 339، الإرشاد إلى صحيح الاعتقاد لصالح الفوزان 1 / 227 - 228) شایان ذکر است که همین مطلب از حافظ عسقلانی، سیوطی در الحاوی للفتاوی، ابن حجر هیثمی به نقل از ابو الحسین آجری، و برخی دیگر از بر بهاری (متوفی 329)، ابن القیّم (متوفی 751)، ابن حجر هیثمی (متوفی (974) و... نیز نقل شده است.

واکنش سوم: تحریف لفظی

14. برخی برای حفـظ قانون اشتراک [!] دست به تحریف لفظی روایت جابر زده و با افزودن لفظ «مِنْ» قبل از «خیر البشـر» چنین وا نمود کرده اند که: امیر المؤمنین علیه السـلام یکی از بهترین انسان هاست نه این که بهترین انسان باشد. و نیز به جابر نسـبت داده اند که او گفته: کنا نعدّ علیاً من خیرنا [خیارنا].

اشکال

14. روایات معتبر به نقل از جابر فاقد لفظ «مِن» است. (1)

گذشـته از آن که آنان روایت تحریف شده را از اعمش از عطیه از جابر نقل کرده اند، و در برخی از منابع، روایت به همین سند از جابر نقل شده و فاقد لفظ «مِن» است! (2)

اما مطلبی را که به جابر نسـبت داده اند: کنّا نعدّ علیاً من خیرنا [خیارنا]، آن نیز تحریف لفظی دیگر است و گذشـته از منافات آن با روایات دیگر، این مطلب روشنی بوده و جابر نیازی به گفتن آن نداشته است.

واکنش چهارم: انکار و حذف !

15. بنابر نقل مخالفان، حاکم آن را در مستدرک نقل نموده و دیگران بر او انکار کرده اند که چرا چنین حدیثی را روایت کرده است.

1- الثقـات لابن حبان 9 / 281، تاریـخ مدینة دمشق 42 / 373 و در مورد اعتبـار سـند این دو روایت رجوع شود به سلسـلة الأحادیث الصحیحة و الحسنة في فضائل الإمام علي علیه السلام 448 و 450.

2- تاریخ مدینة دمشق 42 / 373، الکامل لابن عدي 4 / 67.

آنان این حدیث را نظیر حدیث طیر سبب تقویت عقیده شیعه دانسته اند.

قال السّبکي: و یقرب من حـدیث الطیر حدیث: «علي خیر البشـر من أبی فقد کفر»، أخرجه الحاکم - أیضاً - و هو ممّا ینکر علی الحاکم إخراجه. (1)

از کلام سّبکی (و هو ممّا ینکر علی الحاکم إخراجه) معلوم شد که حاکم آن را در مسـتدرک نقل کرده، ولی در مسـتدرک موجود اثری از این حدیث نیست!!

کنانی (متوفی 963) نیز گفته: أخرجه الحاکم في المستدرك. (2)

و حذف آن از مستدرک حاکم، حاکی از امانت داری حافظان امین شریعت است !!

1- طبقات الشافعیة الکبری 170/4.

2- قال الکناني (المتوفی 963): أخرجه الحاکم في المستدرك، و قال: حدّثنا السید أبو الحسین محمد بن یحیی العلوي، حدّثنا الحسن بن عثمان الشـیباني، حدّثنا عبد اللّه بن محمد أبو عبد اللّه الهاشـمي، قال: قلت للحرّ بن سعید النخعي: أحدّثك شریك؟ قال: حدّثني شریك، عن أبي إسـحاق، عن أبي وائل، عن حذیفة، قال: قال رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سلم... فذکره. و هذا ممّا أنکر علی الحاکم إخراجه. (تنزیه الشریعة 1 / 353 - 354)

نمونه دوم: حدیث: «قسیم النار»

اشاره

یکی از فضائل مشـهور امیر المؤمنین علیه السـلام آن است که تقسیم بهشت و دوزخ در قیامت به آن حضرت وا گذار می شود. عده ای از اعلام عامه این حدیث را از امیر المؤمنین علیه السلام، حذیفه، ابوذر و ابو الطفیل روایت کرده اند. (1)

1- مانند: ابو داود طیالسی (متوفی 204) (کنوز الحقائق للمناوي الشافعي) سر قسطی (متوفی 247 یا 255) در کتاب الدلائل ورق 16، (تعلیقه غریب الحدیث لابن قتیبة) ابن قتیبة (متوفی 276) دار قطنی (متوفی 385) أبو الحسن شاذان فضلی (قرن چهارم) در کتاب بیان ردّ الشـمس علی أمیر المؤمنین علیه السـلام، (کنز العمّـال) ابو عبیـد هروی (متوفی 401) در الغریبین 307 مـاده قسم. ابن مغازلی (متوفی 483) ابو شجاع دیلمی (متوفی 509) در الفردوس بمأثور الخطاب قاضی ابو الحسین محمد بن ابی یعلی حنبلی (متوفی 516) زمخشری (متوفی 538) قاضـی عیاض اندلسی مالکی (متوفی 544) اخطب خوارزم (متوفی 568) حافظ ابن عساکر (متوفی 571) ابن اثیر جزری (متوفی 606) ابن ابی الحدید (متوفی 656) کنجی شافعی (متوفی 658) ابن منظور (متوفی 711) شیخ حمّوئی (متوفی 722) صاحب فرائد السـمطین ابن فوطی (متوفی 723) در مجمع الآـداب في معجم الألقـاب 3 / القسم الأـول / 594 سـمهودی شافعی (متوفی 911) صاحب جواهر العقدین حافظ سـیوطی (متوفی 911)، در جمـع الجوامـع ابن حجر هیثمی مکی (متوفی 974) در صواعق متقی هنـدی (متوفی 975) در کنز العمّال شیخ محمد طاهر فتنی صدیقی (متوفی 986) در مجمع بحار الأنوار 144/3 مناوی شافعی (متوفی 1031) در کنوز الحقـایق 98 شـهاب الـدین أحمد خفاجی (متوفی 1069) در نسـیم الریـاض میرزا محمـد خان بن رسـتم خان بدخشـی (قرن دوازدهم) در مفتـاح النجا 46 زبیدی (متوفی 1205) قندوزی حنفی (متوفی 1293) آمرتسـری حنفی (معاصر) در أرجح المطالب 32 (روایات و مطالب برخی از آنان در صـفحه های آینـده خواهـد آمد و نیز رجوع شود به ینابیع المودة 1 / 249، 250، 251، 253، 254، 255 و 2 / 27، 78، 229، 403 - 404، ملحقات احقاق الحق 259/4 - 263 و 15 / 172، 186 و 17 / 209 و 252/20، 328 - 329، 392 - 395، 652، أهل البیت علیهم السلام في المکتبة العربیة للسید الطباطبائي قدّس سرّه 555 - 567)

برخی آن را به نقل مستفیض ثابت دانسته (1) و برخی در جمع آوری راویان آن کتابی مستقل تألیف نموده اند. (2)

[1150 / 3] روایت برخی از آنـان چنین است: عن أبي الطفيـل: ان علياً [عليه السـلام] قال حـديثاً طويلاً في الشورى، و فيه أنه قال لأهل الشورى: فأَنْشُدُكم باللّه هل فيكم أحد قال له رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «أنت قسيم النار و الجنة» غيري؟ قالوا: اللهم لا. (3)

1- قال ابن أبي الحديد: فقد جاء في حقّه الخبر الشائع المستفيض: «إنه قسيم النار و الجنة». (شرح ابن أبي الحديد 9/ 165)

2- حافظ ابن عقده (متوفی 333) در این زمینه تألیفی دارد با نام «کتاب من روی عن علي عليه السـلام أنه: «قسـيم النار و الجنة». (رجال النجاشي 94، الفهرست للشـيخ الطوسي 74، معـالم العلماء 53، الذريعة 227/22) ابو طالب عبيـد اللّه بن ابی زيـد احمـد بن يعقوب انباری که دارای تألیفات فراوان است نیز کتاب «طرق قسيم النار» را در این موضوع نگاشته است. (رجال النجاشي 232 - 233)

3- جواهر العقدين 446، ينابيع المودة 1 / 249 - 250، قریب به همین مطلب در الصواعق المحرقـة هیثمی مکی 126 آمده است: إن عليّاً عليه السـلام قال - للسـتة الـذين جعل عمر الأمر شورى بينهم كلاماً طويلاً، من جملته -: أَنْشُدُكم باللّه، هل فيكم أحد قال له رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «يا علي، أنت قسيم الجنة و النار يوم القيامة» غيري؟! قالوا: اللهم لا

ابو الطفیل می گوید: امیر المؤمنین علیه السلام خطاب به اهل شورا فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در بین شما کسی جز من هست که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم درباره او فرموده باشد: «تو تقسیم کنندهٔ دوزخ و بهشتی»؟! همه گفتند: خدایا (شاهد باش)، نه.

[1151 /4] ابن مغازلی (متوفی 483) نقل می کند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علي انّك قسیم النار، و انك تقرع باب الجنة فتدخلها بلا حساب». (1)

یعنی ای علی تو تقسیم کننده آتش هستی، تو بهشت را دقّ الباب کرده و بی حساب وارد آن خواهی شد.

[1152 / 5] قاضی عیاض اندلسی مالکی (متوفی 544) می نویسد: و أخبر صلی اللّه علیه و آله و سلم... أنه علیه السلام - یعنی علیاً علیه السلام- «قسیم النار، یُدخل أولیاءه الجنة و أعداءه النار». (2)

یعنی پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم خبر داده که علی علیه السلام تقسیم کننده آتش است، دوستانش را وارد بهشت و دشمنانش را داخل دوزخ خواهد نمود.

[1153 / 6] خطیب خوارزمی (متوفی 568) نقل می کند که حضرت فرمود: «یا عليّ، إنك قسیم النار». (3) یعنی ای علی تقسیم آتش دوزخ به دست توست.

[1154 / 1155] این مطلب آن قدر مشهور است که در اشعاری منسوب به امام شافعی نیز چنین آمده است:

1- مناقب علی بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلی 81 (چاپ اسلامیه 67)

2- الشفا بتعریف حقوق المصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلم 1 / 335، 338 - 339.

3- المناقب للخوارزمی 294

عليٌّ حبه جُنّة *** قسيم النار و الجَنّة

وصيٌ المصطفى حقّا *** إمامُ الانس و الجِنّة (1)

و بنا بر نقل عاصمی (از علمای قرن چهارم)، شاعری دیگر گفته:

قسيم النار و الجنّة *** عليٌ سيّد الأمّة (2)

[1156 / 7] گفت گو دربارهٔ این حدیث بالا گرفت و برای داوری نزد احمد بن حنبل رفتند. او [با اطمینان از صحّت حدیث] گفت: مگر در این حدیث چه نکتهٔ قابل انکاری وجود دارد؟ مگر این روایت از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم نیست که: «جز مؤمن تو را دوست ندارد، و جز منافق کینهٔ تو را به دل نگیرد»؟! گفتند: آری. گفت: جایگاه مؤمن کجاست؟ گفتند: بهشت. پرسید: جایگاه منافق کجاست؟ گفتند: دوزخ. گفت: پس معلوم شد که علی تقسیم کننده آتش دوزخ است. (3)

البته احمد بن حنبل این مطلب را - مستقیم یا غیر مستقیم - از حضرت ثامن الحجج علیه السلام گرفته است که در مجلس مأمون فرموده اند. (4)

1- ينابيع المودة 254/1، ملحقات إحقاق الحق 252/20، 328 - 329 392 - 393، 394 - 395.

2- العسل المصفّى من تهذيب زين الفتى 404/2.

3- كنّا عند أحمد بن حنبل، فقال له رجل:... ما تقول فى هذا الحديث الذي يروى أن علياً [عليه السلام] قال: «أنا قسيم النار» فقال: و ما تنكرون من ذا؟! أليس روينا أن النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم قال لعلى: «لا يحبّك إلّا مؤمن ولا يبغضك إلّا منافق»؟ قلنا: بلى، قال: فأين المؤمن؟ قلنا: فى الجنة، قال: و أين المنافق؟ قلنا: في النار، قال: فعلي [عليه السلام] قسيم النار. (طبقات الحنابلة لمحمد بن أبي يعلى 1 / 320) در برخی از مصادر دیگر تصریح أحمد بن حنبل به صحت حدیث فوق آمده است. (رجوع شود به مقدمه محقق طباطبائی بر فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 62 به نقل از المنهج الأحمد في طبقات أصحاب أحمد 130/1، تاريخ الخلفاء لأحد أعلام القرن الخامس الورقة 11)

4- قال الجمال الزرندي: قال المأمون له - أي لمولانا أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا [عليه السلام]: بأيّ وجه جدّك عليّ بن أبي طالب قسيم الجنّة و النار؟ فقال: يا أمير المؤمنين، ألم ترو عن أبيك، عن آبائه، عن عبد اللّه بن عبّاس، قال: سمعت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «حبّ عليّ إيمان و بغضه كفر»؟ فقال: بلى. قال الرضا [عليه السلام]: فقسمة الجنّة و النّار إذاً على حبّه و بغضه. فقال المأمون: لا أبقاني اللّه بعدك يا أبا الحسن، أشهد أنّك وارث علم رسول اللّه [صلى اللّه عليه و آله و سلم]. قال أبو الصّلت عبد السلام بن صالح الهروي: فلمّا رجع الرضا [عليه السلام] إلى بيته، قلت له: يا ابن رسول اللّه، ما أحسن ما أجبت به أمير المؤمنين ! فقال: يا أبا الصلت، إنّما كلّمته من حيث هو، و لقد سمعت أبي يحدّث عن أبيه، عن عليّ [عليه السلام]، قال: قال رسول اللّه [صلى اللّه عليه و آله و سلم]: «أنت قسيم الجنّة و النّار يوم القيامة تقول للنّار: هذا لي و هذا لك». (جواهر العقدين 446 و رجوع شود به عيون أخبار الرضا عليه السلام 92/2، بحار الانوار 49 / 173 - 172)

واکنش های مختلف در برابر حدیث: «قسیم النار»

اشاره

روایت «قسیم النار» از روایاتی است که مخالفان به شدّت با آن برخورد کرده و به گونه های مختلف در صدد تضعیف، توجیه، انکار و مقابلهٔ با آن بر آمده اند گر چه آن روش ها غیر منطقی و ضدّ و نقیض باشد!

مثلاً گاهی سندش را تضعیف کرده اند که برخی از راویانش غالی هستند، و البته همان کسی را که غالی گفته اند بر مذهب اهل شام - یعنی عثمانی مذهب - معرفی شده است!!

بنا بر مشهور یکی از کسانی که آن را نقل کرده اعمش است. برخی نقل او را انکار کرده و گفته اند: اعمش اصلاً آن را روایت نکرده، بعضی گفته اند: آن را بر سبیل استهزا نقل کرده است، و گاهی گفته اند: برای آن معنا و تفسیر دیگری نموده، چنان که جمعی از آنان به تحریف معنوی و توجیه معنای آن پرداخته اند. بعضی از مشایخ حدیث از اعمش خواسته اند که از نقل آن خود داری کند و برخی دیگر او را موعظه نموده اند که از نقل آن توبه نماید!!

در ادامه به شرح و بیان چند واکنش آنان با این حدیث شریف می پردازیم.

ص: 1782

واکنش اول: تضعیفات سندی

1. برخی اشکال کرده اند که:

الف) این روایت از جهت سند ضعیف است چون فقط موسی بن طریف آن را از عبایه اسدی نقل کرده است. (1)

ب) هر دو نفر شان شیعهٔ غالی بلکه ملحد هستند. (2)

ج) ابو بکر بن عیاش، موسی بن طریف را تکذیب کرده است. (3)

د) دار قطنی سند آن را ضعیف دانسته است. (4)

پاسخ

الف) این حدیث به سند های دیگر هم نقل شده است. (5)

خفاجی - در شرح کلام قاضی عیاض (متوفی 544) - می نویسد: ظاهر کلام

1- موسی بن طریف، شیخ للأعمش، واهٍ، تفرّد بحدیث: «أنا قسیم النار». (المغني في الضعفاء للذهبي 2 / 439)

2- قال الذهبي و ابن حجر: عباية بن ربعي... و عنه موسى بن طريف كلاهما من غلاة الشيعة. (ميزان الاعتدال 2 / 387، لسان الميزان 3 / 247) و قال العقيلي: كلاهما غاليان ملحدان. (ضعفاء العقيلي 3/ 415) قال ابن عدي الجرجاني: و موسى بن طريف هذا كان غالياً في جملة الكوفيين، ولا أعلم يروي عنه غير الأعمش. (الكامل لابن عدي 6 / 340)

3- موسى بن طريف، فقد كذّبه أبو بكر بن عياش. (ميزان الاعتدال 208/4، لسان الميزان 113/6، 121)

4- ضعفه الدار قطني و جماعة. (المغني في الضعفاء للذهبي 2 / 439)

5- حدثنا قيس بن الربيع، عن أبي حصين، عن عباية، سمعت علياً [عليه السلام] يقول: «أنا قسيم النار». (الكامل لابن عدي 6 / 41) وروي عن الدار قطني، عن أبي الطفيل عامر بن واثلة الكناني. (جواهر العقدين 446، ينابيع المودة 1 / 249 - 250) و بعضی آن را از ابوذر و بعضی دیگر از حذیفه نیز روایت کرده اند.

قاضـی آن است که این مطلب از اموری است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم از آن خبر داده، ولی کسی جز ابن اثیر آن را نقل نکرده، و چون او ثقه است و این امر هم مطلبی نیست که اجتهادی و استنباطی باشد، لذا نقل او در حکم حدیث مرفوع است. (1)

ب) عامه گفته اند: موسی بن طریف عقیده اهل شام را داشت (2) (یعنی عثمانی مذهب بود) پس چگونه می شود شیعه غالی باشد؟

ج) ابو بکر بن عیاش خودش می گوید: من در نماز بر جنازهٔ موسی بن طریف حاضر شدم. (3) این با تکذیب او چگونه قابل جمع است؟!

د) دار قطنی حدیث را به سـندی ضـعیف دانسـته ولی در سند دوم اشکالی نکرده و گفته: و إنما روی هذا الحدیث الأعمش، عن موسی بن طریف، عن عباية، عن علی [علیه السلام]. (4)

1- قـال الخفـاجي: ظاهر كلامه أن هـذا مما أخبر به النبي صـلى اللّه عليه و آله و سـلم إلاّ أنهم قالوا: لم يروه أحـد من المحـدّثين إلّا ابن الأـثير... قلت: ابن الأـثير ثقـة، و مـا ذكره لاـ يقـال من قبل الرأي فهو في حكم المرفوع، إذ لا مجال فيه للاجتهاد. (الغـدير 3 / 300 عن الخفاجي في شرحه 3 / 163) مرادش از حدیث مرفوع در این جا آن است که سندش ذکر نشده است.

2- عن سـلام الخياط، عن موسـى بن طريف، عن عباية الأسدي، قال: سمعت عليّاً [عليه السلام] يقول: «أنا قسيم النار، [أقول:] هذا لي و هـذا لـك». قـال سـلام: و كان موسـى يرى رأي أهل الشام، و كان يتحـدّث بهـذا يتعجّب به، و يشـنّع به (ضـعفاء العقيلي 158/4، ميزان الاعتدال،208/4، و مراجعه شود به تاريخ مدينة دمشق 300/42، لسان الميزان 121/6)

3- ضعفاء العقيلي 4 / 158، لسان الميزان 6 / 121 - 122

4- و سـئل عن حديث يزيد بن شـريك، عن أبي ذر، قال رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله و سـلم: «عليّ قسـيم النار، يُدخل أولياءَه الجنة و أعـداءَه النار» فقال: حـدّثنا الشافعي أبو بكر، قال: حـدّثنا محمـد بن عمر القبلي، قال: حـدّثنا محمـد بن هاشم الثقفي، حـدّثنا عبيد اللّه بن موسـى، حدّثنا الأعمش، عن إبراهيم التيمي، عن أبيه، عن أبي ذرّ، قال النبي صـلى اللّه عليه و آله و سـلم ذلك. قال الشـيخ: و هذا الحديث باطل بهذا الإسـناد، و من دون عبيد اللّه ضـعفاء، القبلي ضعيف جدّاً، و إنما روى هذا الحديث الأعمش، عن موسى بن طريف، عن عباية، عن علی [علیه السلام] (العلل للدار قطنی 6 / 273)

واکنش دوم: انکار نقل، ادعای نقل به جهت استهزا و...

2. بعضی گفته اند: راوی از موسی بن طریف، اعمش است ولی اعمش خودش گفته من چنین چیزی نقل نکرده ام. (1)

3. دیگران گفته اند: اعمش تعجب کرده که: این چه حدیثی است که موسی بن طریف نقل می کند؟! (2)

4. عده ای گفته اند: اعمش دربارهٔ این حدیث گفته: دزدان و راه زنان قبائل دنبال این حدیث هستند و از من خواهش می کنند که من آن را بر ایشان روایت نمایم. به خدا سوگند من این حدیث را - به نقل از موسی بن طریف از عبایه - نقل نکردم مگر به قصد استهزا و تمسخر به عبایه اسدی. (3)

1- قال شبابة: حدثنا ورقاء، قال: انطلقتُ أنا و مسعر إلى الأعمش نعاتبه في حديثين: «أنا قسيم النار»، و حديث آخر: «فلان كذا و كذا على الصراط»، فقال: ما رويتُ هذا قط. (ميزان الاعتدال 387/2، لسان الميزان 3 / 247، ضعفاء العقيلي 3/ 15)

2- عبد اللّه بن داود الخريب، قال: كنا عند الأعمش فجاءنا يوماً - و هو مغضب - فقال: ألا تعجبون من موسى بن ظريف [طريف] يحدّث عن عباية، عن علي [عليه السلام]: «أنا قسيم النار»؟! (ضعفاء العقيلي 3/ 415 - 416 و 4 / 158، تاريخ مدينة دمشق 42 / 300)

3- حدّثنا قيس، سمعت الأعمش يقول: يأتيني سرّاق القبائل يسألوني عن حديث علي [عليه السلام]: «أنا قسيم النار»، و اللّه ما حدّثتُ عن موسى بن طريف، عن عباية إلاّ استهزاء بعباية. (الكامل لابن عدي 41/6، 340 تاريخ مدينة دمشق 42 / 300 - 301) ... حديث على: «أنا قسيم النار» فقيل للأعمش: لم رويتَ هذا؟! فقال: إنما رويتُه على الاستهزاء (الكامل لابن عدي 6/ 339 تاريخ مدينة دمشق 42 / 300، ميزان الاعتدال 4 / 208، لسان الميزان 6 / 121) قال ابن عدي الجرجاني: و أُنكر على الأعمش حديثٌ روى عنه حتى حلف أنه روى عنه على الاستهزاء: «أنا قسيم النار». (الكامل لابن عدي 6 / 340) و يقال: إن الأعمش إنما رواه على سبيل الاستهزاء بالروافض و التنقيص لهم في تصديقهم ذلك. (البداية و النهاية 7/ 392)

5. عده ای دیگر گفته اند: اصلاً خود موسی بن طریف این حدیث و احادیث مشابه آن را به قصد تمسخر و استهزا نقل کرده است. (1)

پاسخ

اگر این مطالب صحت داشته باشد حاکی از فشار شدید و خفقانی است که بر اجتماع آن روز حاکم بوده و آن ها مجبور شده اند بگویند: ما اصلاً این حدیث را روایت نکرده ایم یا به قصد استهزا نقل نموده ایم.

مطالبی که در واکنش چهارم - برخورد با راویان، شماره های 11 تا 14 - خواهد آمد، قرینه روشنی است بر این مدّعا.

این مطلب از اشکال ابو بکر بن عیاش بر اعمش نیز استفاده می شود که به او می گوید: تو می گویی من آن را به قصد استهزا نقل کردم در حالی که مردم آن را در دفاتر حدیثی خود ثبت کرده اند!! (2)

1- حدّثنا أبو بكر بن عياش، قال: رأيت موسى بن طريف، و صلّيت على جنازته، و كان يقول في هذه الأحاديث التي يرويها، مثل «قسيم النار» و غيره إنما أسخر بهم. (ضعفاء العقيلى 4 / 158، لسان الميزان 6 / 121 - 122) و كذا نقل يحيى الحماني عن أبيه، قال: سمعت الأعمش يقول: يا عجبا لسرّاق القبائل و سرّاق خلق الأثواب يجيئون يسألوني عن حديث عباية، عن علي [عليه السلام]: أنه قسيم النار، فما حدّثني موسى بن ظريف إلاّ يهزأ بعباية. (تاريخ مدينة دمشق 42 / 300 - 301)

2- قال أبو بكر بن عياش: قلت للأعمش: أنت حين [جئت] تحدّث عن موسى بن ظريف، عن عباية، عن علي [عليه السلام]: «أنا قسيم النار»؟! فقال: و اللّه ما رويتُه إلّا على جهة الاستهزاء! قال: قلت: حمله الناس عنك في الصحف، و تزعم أنك رويتَه على جهة الاستهزاء!! (ضعفاء العقيلي 3/ 416، ميزان الاعتدال 2 / 388، لسان الميزان 3 / 247 و مراجعه شود به الكامل لابن عدي 6 / 340)

واکنش سوم: تحریفات معنوی

6. ابو معاویه – که از مشایخ حدیث عامه است – می گوید: اعمش خودش گفته: معنای حدیث آن است که هر کس با من است بر حق و هر کس با معاویه باشد بر باطل (و جهنمی) است. (پس تقسیم آتش جهنم در روز قیامت واقعاً با آن حضرت نیست). (1)

7. ابو عبید هروی (متوفی 401) می گوید: عده ای از پیشوایان لغت عرب آن را چنین تفسیر کرده اند که: از جهت آن که دوست آن حضرت اهل بهشت و دشمنش اهل دوزخ است، به این اعتبار امیر المؤمنین علیه السلام گویا تقسیم کننده بهشت و جهنم است. (2)

شهاب الدین احمد خفاجی (متوفی 1069) قریب به مطلب گذشته را چنین بیان کرده: یعنی من و هر کس که با من باشد اهل بهشت و قسیم اهل آتش هستیم یعنی در برابر آنان قرار داریم. (3)

8. ابن قتیبه (متوفی 276) و ابن اثیر (متوفی 606) حدیث را این گونه معنا کرده اند که مردم دو گروه هستند: گروهی با من که اهل هدایت اند و گروه دیگر مخالف من که اهل ضلالت اند، پس نیمی از آنان با من در بهشت و نصف دیگر که مخالف من هستند در جهنم هستند. (4)

1- قال أبو معاوية: قال الأعمش: و إنما يعني بقوله: «أنا قسيم النار» أن من كان معي فهو على الحقّ، و من كان مع معاوية فهو على الباطل. (بغية الطلب 1 / 289)

2- ذكر أبو عبيد الهروي – في الجمع بين الغريبين –: أن قوماً من أئمة العربية فسّروه، فقالوا: لأنه لمّا كان محبّه من أهل الجنة، و مبغضه من أهل النار، كأنه بهذا الاعتبار قسيم النار و الجنة. (شرح ابن أبي الحديد 9 / 165)

3- قال الخفاجي: و معناه: أنا و من معي قسيم لأهل النار، أي مقابل لهم، لأنه من أهل الجنة. (الغدير 3 / 300 به نقل از نسيم الرياض 3/ 163)

4- في حديث علي [عليه السلام]: «أنا قسيم النار» أراد أن الناس فريقان: فريق معي، فهم على هدى، و فريق عَلَيّ فهم على ضلال، فنصف معي في الجنة، و نصف عَلَيّ في النار. و قسيم فعيل بمعنى مفاعل، كالجليس و السمير. (النهاية لابن الأثير 61/4 و مراجعه شود به غريب الحديث لابن قتيبة 377/1)

9. زبیـدی و ابن منظور نیز مطلب گذشـته را نقـل کرده انـد و ابن منظور (متوفی 711) افزوده: برخی گفته انـد: مراد از اهـل دوزخ خوارج هستند ولی قول دیگر آن است که مراد تمام کسانی هستند که با آن حضرت جنگیده اند (و شامل اهل جمل و صفین نیز می شود). (1)

10. زمخشری (متوفی 538) - با پررویی تمام !! - می گوید: مقصود حضـرت آن است که اصـحاب او [!!] بر دو دسته تقسیم می شوند: عده ای هدایت شده و عده ای گم راه، پس گویا حضرت آتش را بین آن ها تقسیم کرده که عده ای دوزخی و دیگران با او در بهشت هستند. (2)

پاسخ

توجه شود که توجیه مفاد روایت و تفسیر هایی که نقل شد دلالت التزامی بر پذیرفتن اصل حدیث دارد.

بهترین پاسخ در برابر تحریفات معنوی و تفسـیر هایی که برای حدیث شده توجه به متن روایت است که پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و سلم به امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «أنت قسیم النار و الجنة» و متفاهم از آن این است که: تو تقسیم کنندهٔ دوزخ و بهشت هستی.

1- تاج العروس 17/ 569. قیل: أراد بهم الخوارج، و قیل کل من قاتله. (لسان العرب 12 / 479)

2- روی الزمخشـري عن علي رضـی اللّه عنه [علیه السـلام]: «أنـا قسـیم النار». ثم قال: أي مقاسـمها و مساهمها. یعنی أن أصـحابه علی شطرین: مهتدون و ضالّون فکأنه قاسم النار إیاهم فشـطر لها و شـطر معه فی الجنة. (الفائق في غریب الحدیث 3 / 97) این کلام حاکی از عناد او با اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است که بر خلاف متفاهم از روایت، تقسیم دوزخ را نیز مربوط به اصحاب آن حضرت دانسته در حالی که بزرگان عامه تصریح کردند که این بخش، مربوط به دشمنان آن حضرت است. (رجوع شود به مصادر مطالب شماره های 6 - 9)

و بنابر نقل قاضـی عیاض در ادامه روایت تصـریح شـده که: «یُدخل أولیاءه الجنة و أعداءه النار» (1) یعنی او دوسـتانش را وارد بهشت و دشمنانش را وارد جهنم می نماید.

ابو عبید هروی نقل کرده که عده ای این معنای اخیر را برای روایت پذیرفته اند. ابن ابی الحدید نیز آن را مطابق با مضـمون احادیثی دانسـته که حضرت خطاب به آتش می فرماید: این شخص برای من (و دوست من) است آن را رها کن، (و با اشاره به دیگری می فرماید:) این مال تو است او را بگیر. (2)

نگارنده گوید: بنا بر نقل ابن عساکر دمشقی در روایت متعدد چنین آمده:

أنا قسیم النار یوم القیامة، أقول: خذي ذا وذري ذا.

أنا قسیم النار یوم القیامة، أقول: هذا لي و هذا لك.

أنا قسیم النار، إذا کان یوم القیامة قلت: هذا لك و هذا لي. (3)

و بنا بر روایت ابو سـعید خُـدری: «... خـذي هذا و اترکي هذا، خذي هذا عدوي و اترکي هذا ولیي [ذري هذا ولیّي]... و لذلك کان عليٌ قسیم النار و الجنة». (4)

و در روایت حاکم حسـکانی آمده: نحن نوقف یوم القیامة بین الجنة و النار، فمن ینصـرنا عرفناه بسـیماه فأدخلناه الجنة، و من أبغضنا عرفناه بسیماه فأدخلناه النار. (5)

1- الشفا بتعریف حقوق المصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلم و 1 / 335، 338 - 339، العلل للدار قطني 6 / 273

2- قال ابن أبي الحدید: قال أبو عبید: و قال غیر هؤلاء: بل هو قسـیمها بنفسه في الحقیقة، یُدخل قوماً إلی الجنة، و قوماً إلی النار. ثم قال: و هـذا الـذي ذکره أبو عبیـد أخیراً هو ما یطابق الأخبار الواردة فیه: «یقول للنار: هذا لي فدعیه، و هذا لك فخذیه». (شـرح ابن أبی الحدید 9 / 165)

3- تاریخ مدینة دمشق 298/42

4- رجوع شود به فرائد السمطین 106/1 - 108، ینابیع المودة 250/1 - 251

5- شواهد التنزیل 263/1

واکنش چهارم: برخورد با راویان

11. ابو معاویه – که در توجیه معنای حـدیث از اعمش نامش برده شـد – اعمش را ملامت نموده و از او می خواهد که دیگر این حدیث را نقل نکند! (1)

12. اعمش به شاگردانش می گوید: این ها را – اشاره به امثال ابو معاویه – از مسجد بیرون کنید تا حدیث را برای تان نقل کنم. (2)

13. بالاخره اعمش با نقل این حـدیث برای خودش دردسـر درست می کنـد و پس از نقل حـدیث، جمعیت مخالفین بر او می شورنـد و اعتراض می کنند که: چرا باعث تأیید و تقویت شیعه می شوی؟! (3)

14. و این مشکل تا هنگام جان دادن اعمش باقی است که عده ای از او می خواهند از نقل این حدیث و احادیث مشابه آن توبه کند ! (4)

1- إن أبا معاوية لام الأعمش على تحديثه بهذا، فقال له الأعمش: إذا نسيتُ فذكّروني ! (البداية و النهاية 7 / 392) و گذشت که: قال شبابة: حدّثنا و رقاء، قال: انطلقتُ أنا و مسعر إلى الأعمش نعاتبه في حديثين: «أنا قسيم النار»... (ميزان الاعتدال 387/2، لسان الميزان 3 / 247، ضعفاء العقيلي 3/ 415) و قال ابن عـدي الجرجاني: و أنكر على الأعمش حـديثٌ روى عنه حتى حلف أنه روى عنه على الاسـتهزاء: «أنا قسـيم النار»... حديث على: «أنا قسيم النار» فقيل للأعمش: لم رويتَ هذا؟! (الكامل لابن عدي 6 / 339 – 340، و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 42 / 300، ميزان الاعتدال 4 / 208، لسان الميزان 6 / 121)

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 299. قضيه اش صفحه 1802 تحت عنوان «نمی گذارنـد من فضائل على عليه السـلام را نقل كنم» خواهد آمد.

3- رجوع شود به تاريـخ مدينة دمشق 299/42، الضعفاء عقيلى 416/3، لسان الميزان 3 / 247، مقـدمه محقق طباطبائى بر فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل ص 59 – 60. داستانش صفحه 1802 تحت عنوان «فروتنى اعمش از ترس » خواهد آمد

4- رجوع شود به مطلبى كه صفحه 1927 تحت عنوان از نقل فضائل توبه كن خواهد آمد.

واکنش پنجم: سوزاندن و نابود کردن روایت !

یحیی بن مَعین از خالد بن خداش نقل می کند که: سلام بن ابی مطیع نزد ابو عوانه آمد و به او گفت: این بدعت هایی که از کوفه آورده ای بیاور (تا آن را ببینیم). ابو عوانه کتاب هایی حدیثی اش را آورد، سلام آن را در تنور انداخت (و سوزاند).

یحیی بن مَعین پرسید: (مگر) در آن کتاب ها چه (نوشته) بود؟! خالد پاسخ داد: حدیث اعمش: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم: «استقیموا لقریش...» و مانند آن. یحیی گفت: دیگر چه چیز هایی (نوشته) بود؟! گفت: حدیث علی [علیه السلام]: من تقسیم کننده آتش هستم.

یحیی (با تعجب) پرسید: ابو عوانه آن را از اعمش نقل کرد؟!

خالد پاسخ داد: آری. (1)

نگارنده گوید: این گزارش حاکی از آن است که مشایخ، حدیث «قسیم النار» را از بدعت هایی دانسته اند که باید آن را نابود کرد!

یحیی بن مَعین از این که اعمش آن را نقل کرده باشد تعجب می کند !

و شگفت آن که محقق کتاب السنّه ابو بکر خلال در پاورقی آن را تخریج ننموده و چنین اظهار کرده که: من آن را (در مصادر) نیافتم. (2)

با آن که از ابن ابی الحدید گذشت که آن را شایع و مستفیض گفته، و در پاورقی های گذشته، علاوه بر کسانی که به عنوان انتقاد آن را نقل کرده اند، قریب 30 مصدر از اهل تسنن برای آن نام برده شد.

1- کتاب السنّة للخلاّل: 510.

2- منبع پیشین

نمونه سوم: حديث: «ترجيح إيمان علي عليه السلام»

اشاره

*نمونه سوم: حديث: «ترجيح إيمان علي عليه السلام» (1)

[1157 / 8] استاد اهل حديث دار قطنى (متوفى 385) در كتاب فضائل الصحابة از پيامبر صلى اللّه عليه و آله و سلم روايت كرده كه حضرت فرمود:

(أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ لو وُضِعَتَا فِي كِفَّةٍ وَ وُضِعَ إِيمَانُ عَلِيٍّ) يعنى: اگر آسمان ها و زمين در كفه اى از ترازو و ايمان على در كفهٔ ديگر نهاده (و سنجيده) شود، ايمان على (سنگين تر است و) ترجيح دارد.

اين حديث در منابع متعدد نقل شده و برخى آن را مطلبى ثابت دانسته اند. (2)

واكنش هاى مختلف در برابر حديث: «ترجيح ايمان على عليه السلام»

واكنش اول: تضعيف سندى

ذهبى مى گويد: ما راوى آن - محمد بن تسنيم الوراق - را نمى شناسيم. (3)

ص: 1792

1- در تنظيم مطالب مربوط به اين حديث از كتاب «فضائل أهل البيت عليهم السلام بين تحريف المدوّنين و تناقض منهج المحدّثين» تاليف شيخ و سام برهان بلداوى صفحه 601 استفاده شد

2- قال ابن عساكر: كذلك رواه العتيقي عن الدار قطني في كتاب فضائل الصحابة. (تاريخ مدينة دمشق 42 / 340 - 341)، فضائل أمير المؤمنين عليه السلام لابن عقدة الكوفي 38، المناقب للخوارزمي 131، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 230، ذخائر العقبى 100، جواهر المطالب 1 / 268، كنز العمال 11 / 617 (به نقل از ديلمى)، ينابيع المودة 188/2، 301. قال الطبري: أخرجه ابن السمان و الحافظ السلفي في المشيخة البغدادية، و الفضائلي. (الرياض النضرة 3/ 206). و قال الحافظ الكنجي: هذا حديث حسن ثابت، رواه الجوهري في كتاب فضائل عليّ [عليه السلام] عن شيخ أهل الحديث الدار قطني. (كفاية الطالب 258 - 259)

3- . ما أعرف حاله، لكن روى حديثاً باطلاً. (ميزان الاعتدال 4943، لسان الميزان 97/5)

پاسخ

1. ابن خزیمه در صحیح خود از او روایت کرده است. (1)

2. ابن حبان او را از ثقات دانسته است. (2)

3. ابن حجر نیز او را راست گو دانسته است. (3)

واکنش دوم: متن شناسی

ذهبی در ادامه مطلب سابق گفته: ولی (متن) روایتش باطل است! (4)

پاسخ

این قول به غیر علم است، چرا باطل باشد؟

واکنش سوم: جعل روایت در برابر آن

برخی همین فضیلت را برای ابو بکر از زبان عمر چنین نقل کردند که: قال عمر بن الخطاب: لو وزن إيمان أبي بكر بايمان أهل الأرض لرجح بهم [لرجحهم]. (5)

ولی دیدند کلام عمر که ارزشی ندارد لذا از زبان ابن عمر نقل کرده اند که:

قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: لو وزن إيمان أبي بكر بإيمان أهل الأرض لرجح. (6)

1- صحيح ابن خزيمة 3/ 216.

2- الثقات 96/9. و قال المزي: محمد بن تسنيم الحضرمي، أبو الطاهر الوراق الكوفي... ذكره ابن حبان في كتاب الثقات. (تهذيب الكمال 25 / 59 - 60)

3- صدوق من الحادية عشرة. (تقريب التهذيب 2 / 66)

4- ميزان الاعتدال 3 / 494، لسان الميزان 97/5

5- مسند ابن راهويه 3/ 671 - 672 كنز العمال 12 / 493

6- تاريخ مدينة دمشق 126/30، الكامل 201/4، ميزان الاعتدال 455/2، لسان الميزان 310/3

گر چه این روایت نزد بزرگان اهل تسنن اعتباری ندارد. ابن عساکر دمشقی گفته: این مطلب از کلام عمر ثابت است ولی روایتی که در این باره از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم نقل شده مرفوع (یعنی سندش ذکر نشده) و غریب است. (1)

بلکه راویان آن نیز نزد عامه ارزشی ندارند. (2) ابن عدی جرجانی در شرح حال راوی آن عبد اللّه بن عبد العزیز پس از تضعیف او می گوید: روایاتی نقل کرده که کس دیگری آن را روایت نکرده است (و هیچ شاهدی ندارد) و از جمله روایات بی اعتبار او روایت فوق را ذکر کرده است! (3)

امّا شگفت آن که کسانی که در مورد فضائل اهل بیت علیهم السلام ایراد های عجیب و غریب می گیرند و مو شکافی می کنند، به راحتی از کنار این مطلب باطل می گذرند و نمی گویند: متن آن منکَر و غیر قابل قبول است، دل به بطلان آن شهادت می دهد، به خدا عمر یا ابن عمر چنین سخنی نگفته، و... بلکه به توجیه آن هم می پردازند !

قال الذهبي – في قول عمر: لو وزن إيمان أبي بكر بإيمان أهل الأرض، لرجح –: مراد عمر أهل أرض زمانه. (4) یعنی مراد عمر از این کلام مردمِ زمان ابو بکر است!

1- قال ابن عساكر: و هذا مرفوع غريب و إنما يحفظ عن عمر قوله (تاريخ مدينة دمشق 30 / 126)

2- عيسى بن عبد اللّه بن سليمان القرشي... ضعيف، يسرق الحديث. (الكامل 258/5 و رجوع شود به تخريج الأحاديث و الآثار 1 / 249) عبد اللّه بن عبد العزيز بن أبي رواد. قال أبو حاتم و غيره: أحاديثه منكرة. و قال ابن الجنيد: لا يساوي فلساً. و قال ابن عدي: روى أحاديث عن أبيه لا يُتابع عليها. (مراجعه شود به ميزان الاعتدال 2/ 455، لسان الميزان 3 310، الكامل 4 / 201)

3- الكامل لابن عدي 4 / 201.

4- سير أعلام النبلاء 8/ 405

اشکال

چرا نمی گوید: این حرف عمر غلط است؛ زیرا از آن برتری ابو بکر بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم استفاده می شود؟!

ملاحظه کردید که ذهبی در مورد روایت اول - فضائل امیر المؤمنین علیه السلام می گوید: ما راوی آن را نمی شناسیم! با آن که قطعاً شناخته شده و ثقه است.

و در مرحله بعد می گوید: حدیث باطل است، و قابل قبول نیست. ولی هنگامی که نظیر آن را عمر درباره ابو بکر می گوید، آن را می پذیرد و توجیه می کند، یک بام و دو هوا !!

نگارنده گوید: از ابن تیمیه نیز دربارهٔ حدیث گذشته - لو وزن إیمان أبي بکر بإیمان أهل الأرض... - سؤال شده، او پاسخ داده: حدیث معروفی در سنن به مضمون آن آمده که: ابو بکر را با این امت سنجیدند، بر آنان ترجیح داده شد. (1)

اشکال

در سنن روایتی در سنجش ابو بکر با امت؛ یا ایمان ابو بکر با ایمان امت یافت نشد، (2) آری مطلبی ساختگی نقل شده است که کسی در عالم رؤیا دیده: ابو بکر با عمر سنجیده و بر او ترجیح داده شده است ! (3)

1- هذا جاء معناه في حديث معروف في السنن: (أَنّ أَبَا بَكْرٍ وُزن هذه الأُمةَ فَرَجَحَ). (مجموعة الفتاوى لابن تيمية 18 /378)

2- در منابع عامه مطلب دیگری آمده که مراد از آن معلوم نشد: إن أبا حنيفة يقول: إيمان أبي بكر الصديق و إيمان إبليس واحد ! (تاريخ بغداد 13 / 369، المنتظم لابن الجوزي 8 / 133)

3- رأيتُ كأن ميزاناً نزل من السماء فوزنتَ أنتَ - يعنى النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم - و أبو بكر فرجحتَ أنت بأبي بكر، و وزن عمر و أبو بكر فرجح أبو بكر... (رجوع شود به سنن أبي داود 2 / 398، سنن الترمذي 3 / 369، السنن الكبرى للنسائي 43/5)

و برای تشخیص ارزش و اعتبار همهٔ این روایات کافی است رجوع شود به روایتی که مالک نقل کرده. او می گوید:

پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دربارهٔ شهدای اُحُد فرمود: «من برای آنان گواهی خواهم داد [که آن ها با ایمان بودند]». ابو بکر گفت: مگر ما برادران آن ها نیستیم؟ ما نیز مانند آن ها اسلام آورده و جهاد نمودیم!

پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: «آری! لیک نمی دانم پس از من چه خواهید کرد»! (1) و نیز روایتی که بخاری و مسلم از عایشه نقل کرده اند که:

فاطمه [علیها السلام] از ابو بکر دوری گزید و اعراض نمود و تا هنگام مردن با او سخن نگفت، او در حالی از دنیا رفت که بر ابو بکر غضبناک بود. (2) و روایتی دیگر که در آن آمده است:

فاطمه [علیها السلام] به ابو بکر فرمود: قسم به خدا در هر نمازی که به جای می آورم، تو را نفرین می کنم. (3)

آیا ممکن است سیدة نساء اهل الجنة بر کسی غضب نموده و نفرین نماید که در ایمان بر همة اهل زمین ترجیح دارد؟!؟ (4)

1- ان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم قال لشهداء أحد: «هؤلاء أشهد علیهم، فقال أبو بکر...: ألسنا - یا رسول اللّه - بإخوانهم؟ أسلمنا کما أسلموا. و جاهدنا کما جاهدوا. فقال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم: «بلی، ولکن لا أدري ما تحدثون بعدي» ! فبکی أبو بکر.... (الموطأ لمالك 2 / 461 - 462)

2- مراجعه شود به مسند أحمد 9/1، صحیح البخاري 82/5 و 42/4، صحیح مسلم 154/5، البدایة و النّهایة 306/5، کنز العمّال: 604/5 و 242/7 و...

3- الامامة و السّیاسة 20/1، أنساب الأشراف: 79/10 (چاپ دار الفکر)، الرسائل السیاسیة للجاحظ 467 (چاپ مکتبة دار الهلال) شرح ابن أبي الحدید 264/16 به نقل از جاحظ و 214/16 به نقل از ابو بکر جوهری.

4- در همین زمینه رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1577 - 1583 «برتری حضرت فاطمه علیها السلام».

1- منع از نقل و تدوین

منع از نقل و تدوین احادیث و فضائل اهل بیت علیهم السلام

درباره اهمیت و نقش اخبار مناقب همین بس که دلیل اصلی یا یکی از مهم ترین اسباب جریان منع و محدودیت نقل و نگارش حدیث توسط خلفا بوده و تحوّل در آن، باعث بزرگ ترین انحراف در تاریخ اسلام شده است. (1)

عمر بن الخطاب صحابه را از ذکر احادیث ممنوع داشت و به محدثان اجازهٔ خروج از شهر مدینه را - جز در مواردی خاص - نمی داد. (2)

وی با این سیاست از نشر معارف دین و به ویژه فضیلت های اهل بیت علیهم السلام و مطاعن منافقان جلو گیری نمود. پس از او عثمان و معاویه از کسانی بودند که به

1- رجوع شود به معالم المدرستین 2 / 42، تدوین السنّة الشّریفة للجلالي 411، منع تدوین الحدیث للشهرستاني 35 - 37.

2- رجوع شود به کتاب جامع الأحادیث للسیوطی 13 / 140، 401، 459 و 14 / 28 و 15 / 50 - 51. قال لهم:.... أقیموا عندي، لا و اللّه لا تفارقوني ما عشت، فنحن أعلم، نأخذ و نردّ علیکم. فما فارقوه حتی مات. (کنز العمال 10 / 293) و روی ابن سعد في الطبقات: قال عمر بن الخطاب لعبد اللّه بن مسعود ولأبي الدرداء ولأبي ذر: ما هذا الحدیث عن رسول اللّه [صلی اللّه علیه و آله و سلم]؟!... و لم یَدَعْهُم یخرجون من المدینة حتی مات. (الطبقات الکبری لابن سعد 2 / 336)

شدّت این سیاست را ادامه داده و بر آن پا فشاری کردند. (1)

1- عن محمود بن لبيد، قال: سمعت عثمان بن عفان على منبر يقول: لا يحلّ لأحد يروي حديثاً لم يُسمع به في عهد أبي بكر ولا عهد عمر. (الطبقات الكبرى لابن سعد 336/2، تاريخ مدينة دمشق 180/39، كنز العمال 295/10 و رجوع شود به سلسلة الأحاديث الصحيحة للألباني 619/4، حديث شماره 1971) و قال معاوية: إياكم و أحاديث رسول اللّه رجوع شود به معالم المدرستين 2 / 42، تدوين السنّة الشّريفة للجلالي 411، منع تدوين الحديث للشهرستاني 35 - 37. إلاّ حديثاً كان على عهد عمر، و ان عمر كان أخاف [يخيف] الناس في اللّه عزّ و جلّ ! (مسند أحمد 99/4، صحيح مسلم 95/3، صحيح ابن حبان 194/8، تاريخ مدينة دمشق 274/29) گر چه این مطلب روشن تر از آن است که نیاز به ذکر مستند داشته باشد ولی نقل روایتی مناسب است: معاویه به ابن عباس گفت: ما به همه بلاد نامه نوشته و فرمان داده ایم که نقل مناقب علی و خاندانش ممنوع است، پس زبانت را نگه دار و مواظب خودت باش. ابن عباس گفت: آیا ما را از قرائت قرآن منع می کنی؟ معاویه پاسخ داد: نه. ابن عباس: پس ما را از تأویل قرآن نهی می کنی؟ معاویه: آری ! ابن عباس: یعنی ما قرآن را بخوانیم ولی سؤال نکنیم که مقصود خدا از این آیات چیست؟ معاویه (با بی شرمی) پاسخ داد: آری ! ابن عباس: کدام یک واجب تر است: قرائت قرآن یا عمل کردن به آن؟ معاویه: عمل کردن به قرآن. ابن عباس: چگونه به قرآن عمل کنیم بدون آن که بدانیم مراد خدا از آن چه نازل کرده چیست؟! معاویه: باید از کسی پرسیده شود که آن را بر خلاف آن چه تو و خاندانت می گویید تأویل می کند! ابن عباس: قرآن بر خاندان من نازل شده است، از آل ابو سفیان و آل أبو معیط (تیره ای دیگر از بنی امیه) و یهود و نصاری و مجوس بپرسم که مراد از آن چیست؟! معاویه: مرا با یهود و نصاری برابر کرده و یکسان می دانی؟! ابن عباس: از آن روی تو را با آنان یکسان دانستم که امت را از تعبد به قرآن و احکام و معارف آن منع می کنی و این باعث هلاکت، نزاع و اختلاف و گم راهی آنان خواهد شد. معاویه: (در هر صورت) قرآن بخوان ولی آن چه را که خدا دربارهٔ شما اهل بیت نازل کرده و آن چه را که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دربارهٔ شما گفته نقل نکن. ابن عباس گفت: خدا در قرآن فرموده: (يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ و يَأْبَى اللّه إلاّ أَن يُتم نُورَهُ و لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) [التوبة (9): 32]. (كتاب سليم 783، الاحتجاج 2 / 293، المناقب 2/ 351، الصراط المستقيم 1 / 151، بحار الأنوار 33 / 179 و 42 / 37 و 44/ 124 و رجوع شود به أخبار الدولة العباسية 47 - 46)

البته این توطئه از زمان خود پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم شروع شده بود.

[1158 / 1] عبد اللّه پسر عمرو بن عاص می گوید: قریش به من اعتراض داشتند که: چرا هر چه را پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم می گوید می نویسی؟ او مطالبی را در حال خوشنودی و رضا و مطالبی را در حال خشم و عصبانیت می گوید. عبد اللّه گوید: من دست از نوشتن برداشتم، و سپس مطلب را خدمت خود حضرت عرض نمودم، پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: (هرگز چنین نیست) بنویس که - در خوشنودی و خشم - جز حق از زبان من صادر نخواهد شد. (1)

توجه شود که تعبیر «حال خوشنودی و رضا و حال خشم و عصبانیت» اشاره به بیان فضائل اهل بیت علیهم السلام و مطاعن منافقان است!

[1159 / 2] خطیب بغدادی می نویسد: عبد الرحمن بن الاسود به نقل از پدرش (2) گفته: علقمه کتابی آورده بود مشتمل بر احادیثی دربارهٔ خاندان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم، از عبد اللّه - یعنی ابن مسعود - اجازه گرفته و نزد او رفتیم و آن نوشتار را به او (نشان) دادیم، او (آن را از ما گرفت) کنیزش را صدا کرد و طشت آبی درخواست نمود. ما (هر چه التماس کرده و) به او گفتیم: نگاهی به آن بینداز،

1- سنن الدارمي 1 / 125، و رجوع شود به سنن أبي داود 2/ 126، مسند أحمد 2 / 162، 207، 216، المستدرك 1 / 105 - 106، جامع بيان العلم لابن عبد البرّ 1 / 85، سلسلة الأحاديث الصحيحة للألباني 4 / 45 - 46، شماره 1532.

2- پدرش الأسود بن يزيد از صحابه بوده که نزد عامه در جلالت، علم، و ثاقت و... ضرب المثل است. او را با اوصافی مانند: الإمام و القدوة ستوده اند. (سير أعلام النبلاء 4 / 50)

(آن را مطالعه کن) احادیث نیکویی در آن نوشته است. او (بدون این که اعتنایی به ما بنماید) آن را در طشت آب فرو برده و نوشته هایش را محو کرد و این آیه را قرائت نمود که: (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ) [یوسف (12): 3]، سپس گفت: دل و قلب آدمی (بسان) ظرف است، ظرف دل خویش را از قرآن مملو سازید و از غیر آن فارغ بدارید. (1)

تمامی اشکالاتی که بر قول: حسبنا کتاب اللّه و قائل آن وارد است، بر این کلام نیز وارد است. (2) وانگهی اگر این احادیث دربارهٔ نماز روزه و مانند آن بود آیا او چنین اظهار نظری را روا می داشت یا می گفت: (وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ) [الحشر (59): 7] اگر تبیین احکام شریعت بر عهده پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم است، آیا تبیین مصادیق «اهل البیت» در آیه تطهیر و «ذوی القربی» در آیه مودت و تفسیر این آیات و امثال آن بر عهده آن حضرت نیست؟!

فرمان خلیفه بر فرمان خدا مقدّم است !

[3 / 1160] هنگامی که مغیرة بن شعبه حاکم کوفه شد، صعصعة بن صوحان را - که از امیر مؤمنان علیه السلام بسیار به نیکی یاد می کرد - خواست و در ضمن سخنانش به او گفت:... و إيّاك أن يبلغني عنك أنك تظهر شيئاً من فضل عليّ علانيةً مبادا بشنوم که فضائل علی را آشکارا بیان نموده ای ! آن چه تو می گویی برای من مخفی نیست بلکه من بهتر از تو از فضائل و مناقب علی اطلاع دارم [!!] ولی خلیفه از ما خواسته است که نزد مردم از علی عیب جویی و بد گویی کنیم لذا ما به جهت تقیه آن چه را (از جانب خدا و پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم) مأمور شده ایم کنار گذاشته و آن چه را ناچاریم - برای دفع شرّ خلیفه - بیان می کنیم. اگر می خواهی فضائل او را نقل کنی برای

1- تقييد العلم للخطيب البغدادي 54 (طبعة دار احياء السنة النبوية، 1395 ه-)

2- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1711

دوستانت در منزل مخفیانه بگو، ولی این که بخواهی آشکارا در مسجد چیزی بگویی، اصلاً برای خلیفه قابل تحمّل نیست و هیچ عذری را از ما نمی پذیرد. (1)

کاملاً روشن است که مغیره برای حفظ ریاستش - و نه به جهت انجام وظیفه و از باب تقیه - فضائل امیر مؤمنان علیه السلام را کتمان نموده و از آن حضرت بد گویی می نماید! و جالب آن که می گوید: من بهتر از تو از فضائل علی اطلاع دارم! آری، (وَ جَحَدُوا بِهَا وَ استَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوّاً) [النمل (27): 14].

[1161 / 4] ابن شهاب زهری می گوید: نزد عبد الملک بودم پرسید: می دانی پس از قتل علی بن ابی طالب در بیت المقدس چه اتفاقی افتاد؟ گفتم: آری، گفت: بگو، من از جای خویش برخاستم و از پشت سر جمعیت کنار جایگاه او رفتم، خم شد (آهسته در گوش او) گفتم: هر سنگی که برداشته می شد زیر آن خون بود! عبد الملک به من گفت: کسی نمانده که این مطلب را بداند جز من و تو. تأکید می کنم که نباید هیچ کس آن را از تو بشنود.

زهری می گوید: تا او زنده بود من آن را نقل نکردم. (2)

1- رجوع شود به تاریخ طبری 144/4، کامل لابن الأثیر 430/3، مقدمه محقق طباطبائی بر فضائل امیر المؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 59.

2- عن ابن شهاب، قال: قدمت دمشق و أنا أريد الغزو، فأتيت عبد الملك لأسلّم عليه... فسلّمت ثم جلست، فقال لي: يا ابن شهاب، أتعلم ما كان في بيت المقدس صباح قتل علي بن أبي طالب؟ فقلت: نعم، فقال: هلّم، فقمتُ من وراء الناس حتى أتيت خلف القبّة، فحوّل إليّ وجهه، فأحنا عليّ، فقال: ما كان؟ فقلت: لم يرفع حجر من بيت المقدس إلاّ وجد تحته دم، فقال: لم يبق أحد يعلم هذا غيري و غيرك، لا يسمعنّ منك أحد، فما حدّثت به حتى توفّي. (المستدرك للحاكم 113/3 و رجوع شود به الآحاد و المثاني 1 / 152، تاريخ مدينة دمشق 42 / 568 و 55 / 305، دلائل النبوة للبيهقي 6 / 441، الرياض النضرة 3 / 237، ذخائر العقبى 115، إمتاع الأسماع 12/ 242 و 14 / 150، نظم درر السمطين 148، جواهر المطالب 2 / 98 - 99)

فروتنی اعمش از ترس

[1162 / 5] عیسی بن یونس می گوید: من از اعمش فروتنی ندیده بودم مگر یک بار. او برای ما نقل کرد که علی علیه السلام فرمود: «من تقسیم کننده آتش هستم». اهل تسنن خبر دار شدند، نزد او آمده و به او گفتند: آیا احادیثی که تأیید و تقویت رافضی ها و زیدیه و شیعیان است نقل می کنی؟ گفت: مطلبی شنیده بودم نقل کردم. گفتند: آیا هر چه شنیدی باید نقل کنی! آن روز من فروتنی اعمش را (از ترس مردم) دیدم. (1)

نمی گذارند من فضائل علی علیه السلام را نقل کنم !

[1163 / 6] ابو معاویه می گوید: ما به اعمش گفتیم: این احادیث را نقل نکن. گفت: وقتی از من درخواست می کنند، چه کنم؟ ابو معاویه می گوید: روزی نزد او بودیم، کسی از او حدیث «علی علیه السلام تقسیم کننده دوزخ است» را درخواست کرد، من تنحنح کردم (اشاره به آن که حواست را جمع کن)، اعمش در پاسخ به آن شخص گفت: این مرجئه نمی گذارند من فضائل علی رضی اللّه عنه [علیه السلام] را نقل کنم، آن ها را از مسجد بیرون کنید تا من برای شما روایت نمایم. (2)

ممانعت از بجای گذاشتن سند مکتوب برای مهم ترین فضیلت!

فراموش نکنیم که در آخرین لحظات عمر شریف پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم عمر بن خطاب - به بهانه دل سوزی برای اسلام و جلو گیری از تفرقه !! - از تدوین یکی از

1- رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 299/42، الضعفاء عقیلی 416/3، لسان المیزان 3 / 247، مقدمه محقق طباطبائی بر فضائل امیر المؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 59 - 60

2- تاریخ مدینة دمشق 42 / 299

مهم ترین فضائل امیر المؤمنین علیه السلام جلو گیری کرد و مانع نوشتن سندی شد که مانع گم راهی امت بود. ابن عباس از این کار به شدت ناراحت بود و چنان می گریست که ریگ های زمین خیس می شد !! ابن عباس می گفت: مصیبت واقعی همان جلو گیری از نوشتن مطالب پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم بود. (1)

شما را به خدا یک بار دیگر مرور کنید: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: «ائتونی [هلم / هلموا] بکتف [بکتاب] أکتب لکم کتاباً لن [لا] تضلّوا بعده أبداً». (2)

پس آن حضرت خواست با بجای گذاشتن یک نوشته و سند مکتوب مانع گم راهی امت شود ولی عمر بن خطاب، از یک سو بیماری پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم را و از سوی دیگر کافی بودن قرآن را بهانه قرار داد و به همراهی عده ای از صحابه که با او هم نوا شده بودند، با ایجاد اختلاف و سر و صدا مانع نوشتن آن گردیدند! (3)

[1164 / 7] در ضمن گفت گوی عمر و ابن عباس آمده است که: عمر ادعا داشت گر چه پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دربارهٔ خلافت علی علیه السلام مطالبی گفته ولی آن سخنان لا یثبت حجّة ولا یقطع عذراً یعنی به گونه ای نبوده که دلالتش بر خلافت او تمام باشد و بتوان بدان بر مخالفش احتجاج نمود و عذرش را بر طرف کرد. عمر ادامه می دهد که: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم در بیماری پیش از رحلتش می خواست به صراحت از علی نام ببرد (و خلافتش

1- عن ابن عباس أنه قال: یوم الخمیس و ما یوم الخمیس.. ! ثم بکی حتی خضب دمعه الحصباء [الحصی].... (صحیح البخاري 4 / 31، 65 - 66) و في روایة: فکان یقول ابن عباس: ان الرزیة کل الرزیة ما حال بین رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم و بین أن یکتب لهم ذلك الکتاب لاختلافهم [من اختلافهم] و لغطهم. (صحیح البخاري 138/5 و 97 و 161/8) و في لفظ: إن الرزیئة کل الرزیئة ما حال بین رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم و بین کتابه. (صحیح البخاري 37/1)

2- صحیح البخاري 1 / 37 و 4 / 31، 66 و 5 / 137 و 7 / 9 و 8 / 161

3- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1706 «دلیل روشن بر مخالفت صحابه با پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم).

را رسماً اعلام کند) ولی من از روی دل سوزی برای حفظ اسلام مانع شدم!

سپس عمر سوگنـد یاد می کنـد که: قریش هیچ گاه (زیر بار خلافت او نمی رود و) بر او اتفاق نظر نخواهد داشت. اگر او عهده دار خلافت شود عرب از هر سو بر او شورش خواهد نمود. (1)

* در دفتر نخست صفحه 446 نهی از نقل حدیث منزلت گذشت.

* و در روایت شماره 1125 گذشت که خالد بن عبد اللّه قسـری - از حاکمان بنی امیه - به ابن شـهاب زهری اجازه نداد دربارهٔ سیرهٔ علی ابن ابي طالب صلوات اللّه علیه چیزی بنویسد.

* و در روایت شماره 1274 آمده است که: ناصبی ها نمی گذارند من در مسجد جامع فضائل اهل بیت علیهم السلام را نقل کنم.

1- انّ عمر قال لابن عبّاس: یا عبـد اللّه ! علیك دماء البدن إن کتمتنیها.. هل بقي في نفسه [أي في نفس أمیر المؤمنین علیه السـلام] شـيء من أمر الخلافـة؟ قلت: نعم. قال: أیزعم أنّ رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سـلم نصّ علیه؟ قلت: نعم، و أریـدك سألت أبي عمّا یـدّعیه، فقال: صـدق. فقال عمر: لقد کان من رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سـلم في أمره ذرو من قولٍ لا یثبت حجّة ولا یقطع عذراً، و لقد کان یَرِبَعُ [یزیغ] في أمره وقتاً ما، و لقد أراد في مرضه أن یصـرّح باسـمه فمنعت من ذلك إشـفاقاً و حیطةً علی الإسـلام !! لا و ربّ هذه البنیة لا تجتمع علیه قریش أبداً، و لو ولیها لانتقضت علیه العرب من أقطارها.. فعلم رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سـلم أنّني علمتُ ما في نفسه فأمسك، و أبی اللّه إلاّ إمضاء ما حتم ! ذکر هذا الخبر أحمد بن أبي طاهر في تاریخ بغداد مسنداً. (شرح ابن أبي الحدید 20/12 - 21، بحار الأنوار 555/30 - 556، و 156/38) نگارنـده گویـد: الـذَرْو من الکلاـم کأنّه طرف من الخبر کما في کتاب العین 193/8، و في لسان العرب 286/14: و أتانا ذَرْو من خبر: و هو الیسـیرُ منه. شایان ذکر است که این کتاب تاریخ بغداد از احمد بن ابی طاهر خراسانی بغدادی معروف به ابن طیفـور (متوفی 280) صاحب کتاب بلاغات النساء است که گفته شـده اولین تصـنیف در تاریـخ بغداد می باشد. (مراجعه شود به کشف الظنون 288/1، الأعلام للزرکلي 1 / 141)

2- کتمان فضائل

اشاره

قال اللّه تعالی: (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَىٰ مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ) [البقرة (2): 159]. (1)

(إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَشْتَرُونَ بِهِ قَمَناً قَلِيلاً أُولئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلاَ يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * أُولئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَ الْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ) [البقرة (2): 174 - 175]. (2)

سعی و تلاش مخالفان در کتمان فضائل اهل بیت علیهم السلام و امتناع از نقل آن قابل انکار نیست، عده ای از روی ترس یا طمع و برخی از روی حسادت، دشمنی و گاهی به بهانهٔ مصلحت اندیشی.

1- کسانی که دلایل روشن و هدایتی را که ما نازل کرده ایم، پس از آن که در کتاب بیان نموده ایم، پنهان می سازند، خدا آن ها را لعنت می کند و لعنت کنندگان (نیز) آن ها را لعنت می کنند.

2- کسانی که آن چه را که خدا نازل کرده از کتاب کتمان می کنند در برابر بهایی نا چیز، آنان جز آتش نمی خورند، و خدا در قیامت با آنان سخن نمی گوید و (از آلودگی) پاک شان نمی کند و عذابی دردناک خواهند داشت. آنان کسانی هستند که گمراهی را به هدایت و عذاب را به آمرزش خریده اند، چقدر بر آتش شکیبا هستند!

[1165 / 1] گذشت که ابن قتیبه (متوفی 276) در ضمن کلامی گفته:

بسیاری از دانش مندان علم حدیث از نقل فضائل علی کرم اللّه وجهه امتناع ورزیدند و وظیفهٔ خویش را در اظهار فضل او بجا نیاوردند. (1)

[1166 / 2] ابن ابی الحدید معتزلی می گوید:

شگفتا از جماعتی که به جهت منزلت عمار تردید برای شان حاصل شود نه از جایگاه و منزلت علی علیه السلام!

استدلال کنند که حق با عراقیان است (نه شامیان) چون عمار با آن هاست، ولی توجّهی به بودن امیر المؤمنین علیه السلام ندارند!

از این که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرموده: «عمار را گروه تجاوز گر خواهد کشت» به وحشت افتند، (2) ولی کلام آن حضرت دربارهٔ علی علیه السلام هیچ هراسی در آن ها ایجاد نکند که فرمود: (اَللَّهُمَّ وَ الِ مَنْ وَالاَهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ...). و فرمود: (لا یُحِبُّکَ اِلاَّ مُومِنٌ ولا یُبغِضُکَ إِلَّا مُنافِقٌ...) !

1- و تحامی کثیر من المحدّثین أن یحدّثوا بفضائله کرّم اللّه وجهه أو یظهروا ما یجب له. (کتاب الاختلاف في اللّفظ و الردّ علی الجهمیة و المشبّهة 34 - 36)

2- به نظر می رسد این کلام اشاره به روایتی باشد که نوادهٔ خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین می گوید: جدّم در جمل دست به سلاح نبرد تا آن که در صفین دید عمار کشته شد، پس جنگید تا کشته شد: ما زال جدّي کافّاً سلاحه یوم الجمل حتی قتل عمار بصفین فسلّ سیفه فقاتل حتی قُتل، قال: سمعت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم یقول: «تقتل عمار [تقتله] الفئة الباغیة». (مسند أحمد 5 / 214 - 215، مجمع الزوائد 7 / 242، الاستیعاب 2 / 448 و رجوع شود به عمدة القاري 14 / 104) قال محمد بن زکریا الغلابي: سمعت رجلاً یقول لابن عائشة: تزعمون أن أویساً لم یکن مع علي! فقال ابن عائشة: فإنما [فأیّهما ظ] خیر أویس أو علی؟! (تاریخ مدینة دمشق 453/9). و ابن عائشة: هو عبد الرحمن بن عبید اللّه بن محمد بن حفص التیمي (المتوفی 227). (الأعلام للزرکلي 3/ 315)

این حـاکی از آن است که قریش از ابتـدای کار بنا را بر آن گذاشـتند که یادی از علی علیه اللسـلام نشود، فضائل و مناقبش مخفی و ویژگی هایش پوشیده و مستور بماند تا جایگاه او فراموش شود و فضیلت او از ذهن ها محو گردد. (1)

[1167 / 3] در ضـمن گزارشـی آمده است: عمر بن عبد العزیز به پدرش گفت: تو در خطابه فصـیح ترین خطیب هستی چرا هنگامی که می خواهی این مرد - یعنی امیر المؤمنین علیه السـلام - را لعن و نفرین کنی زبانت لکنت می گیرد؟! پـدرش در پاسـخ گفت: پسـرم، اگر فضائلی که من از این مرد می دانم، این مردم می دانستند هیچ کس حاضر نبود از ما تبعیت نماید. (2)

نگارنـده گویـد: ممکن است از ربط پاسخ با پرسـش این مطلب نیز اسـتفاده شود که از جمله اهداف بنی امیه از لعن و نفرین و جسارت به امیر المؤمنین علیه السـلام کتمان فضائل آن حضرت بود، به این که شأن آن حضرت را به گونه ای پایین بیاورند که کسی به فضائلی که نقل می شود اعتنایی نکند و اصلاً برایش قابل قبول نباشد، چنان که معاویه به این نکته تصریح کرده است. (3)

تعجّب و پرسش از فضائل

کیفیت پرسـش راویـان و تعجب آنان از فضائل امیر المؤمنین علیه السـلام به روشـنی حکایت از خفقان حاکم بر اجتماع و پوشـیده بودن فضائل آن حضرت دارد.

1- شرح ابن أبي الحديد 8 / 17 - 18

2- يا بنيّ، إن من ترى تحت منبرنا من أهل الشام و غيرهم، لو علموا من فضل هذا الرجل ما يعلمه أبوك لم يتبعنا منهم أحد. (شرح ابن أبي الحديد 4 / 59)

3- قالوا لمعاويـة: إنك قـد بلغت ما أمّلتَ، فلو كففتّ عن لعن هذا الرجل، فقال: لا و اللّه حتّى يربو عليه الصـغير، و يهرم عليه الكبير، ولا يذكر له ذاكر فضلاً. (شرح ابن أبي الحديد 57/4)

[1168 / 4] کسی از براء بن عازب:پرسید «أ شَهِدَ عليٌّ عليه السلام بدراً»؟ آیا علی در جنگ بدر حضور داشت؟! او پاسخ داد: «و بارز و ظاهر» (آری) و با دشمن مبارزه کرد و بر آنان غالب گردید. (1)

پس با آن که اولین مبارزه ای که در اسلام واقع شد بین امیر المؤمنین علیه السلام و سران مشرکین در جنگ بدر بوده و آیه شریفه هم دربارهٔ آن نازل شده باز برای مردم مخفی مانده به گونه ای که نیاز به سؤال دارد !

[1169 / 5] عبد اللّه بن علقمه به ابو سعید خُدری گفت: آیا دربارهٔ علی فضیلتی شنیده ای؟ او قضیهٔ غدیر را باز گو کرد. عبد اللّه با تعجّب پرسید: تو خودت این حدیث را شنیدی؟! (2)

[1170 / 6] کسی با تعجب به سعد بن ابی وقاص گفت: تو خودت حدیث منزلت را از پیامبر شنیدی؟! (3)

[1171 / 7] دیگری - به صورت استفهام انکاری - از سعد پرسید: این حدیثی که دربارهٔ علی نقل می شود چیست؟! سعد پرسید: کدام حدیث؟! گفت: حدیث منزلت: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى... » سعد بن ابی وقاص پاسخ داد: درست است، من خودم آن را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم شنیدم که به علی فرمود، آیا جای انکار دارد که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم این مطلب و برتر و بالا تر از آن را به علی بفرماید؟! (4)

1- صحيح البخاري 7/5، اسد الغابة 4 / 20، تاريخ مدينة دمشق 69/42، در فتح الباری 232/7 به نقل از نسخه اسماعیلی افزوده: آری حقیقت دارد!

2- هل سمعت [شهدت] لعلي منقبة؟ (التاريخ الكبير للبخاري 4 / 193، تاريخ مدينة دمشق 42/ 228-229)

3- صحيح مسلم 120/7، رجوع شود به دفتر نخست صفحه 443، 445

4- يا أبا إسحاق ما حديث يذكر الناس عن علي؟! قال: و ما هو؟ قال: «أنت منّي بمنزلة هارون من موسى...» قال: نعم سمعت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يقول لعلي: «أنت منّي كهارون من موسى...» ما تنكر أن يقول لعلى هذا و أفضل من هذا؟! (تاريخ مدينة دمشق 42 / 157)

[1172 / 8] شخصی زید بن ارقم را قسم داد: که تو خودت حدیث غدیر را شنیدی؟! زید قسم خورد که آری، خودم شنیدم. (1)

[1173 / 9] دیگری چهار بار زید را قسم داد: آیا پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم چنین مطلبی را - یعنی حدیث غدیر را - بر زبان آورد؟! (2)

[1174 / 10] ابو الطُفیل - که آخرین صحابی و از بزرگان تابعین است - (3) منا شده به غدیر را از زبان امیر المؤمنین علیه السلام شنیده ولی تردیدی در ذهنش باقی مانده بود؛ لذا با تعجب آن را برای زید بن ارقم باز گو نمود، زید به او گفت: چه چیزی برای تو دشوار آمده که نمی توانی آن را بپذیری؟! من خودم این مطلب را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم شنیدم. (4)

چرا باید ابو هریره را سوگند دهند که: تو را به خدا آیا حدیث غدیر را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم شنیدی؟!

1- ینابیع المودة 283/2. و روی ابن عساکر - بسنده - عن أبي عبد اللّه الشامي، قال: بینا أنا جالس عند زید بن أرقم - و هو جالس في مجلس بني الأرقم - فجاءه رجل من مراد علی بغلة، فقال: في القوم زید؟ فقال القوم: نعم، هذا زید، فقال: أنْشُدُکم اللّه الذي لا إله إلاّ هو هل سمعت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم یقول: «من کنت مولاه فإن علیّاً مولاه، اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه»؟ قال: نعم. (تاریخ مدینة دمشق 42/ 216)

2- فضائل امیر المؤمنین علیه السلام الأحمد بن حنبل 222 شماره 170 (تحقیق محقق طباطبائی).

3- او هنگام وفات پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم حدود 8 سال داشته است.

4- قال أبو الطفیل: فخرجت کأن في نفسي شیئاً، فلقیت زید بن أرقم فقلت له: إني سمعت علیّاً علیه السلام یقول کذا و کذا، قال: فما تنکر؟! قد سمعت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم یقول ذلك له. (مراجعه شود به مسند أحمد 4 / 370، الأحادیث المختارة 2 / 173، تاریخ مدینة دمشق 42 / 205، البدایة و النهایة 5 / 231 و 7 /383) قال الهیثمي: رواه أحمد، و رجاله رجال الصحیح غیر فطر بن خلیفة، و هو ثقة. (مجمع الزوائد 104/9)

[1175 / 11] کسی به ابو هریره گفت: تو را به خدا سوگند اگر حدیثی را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم شنیده ای، حاضری آن را برای من نقل کنی؟! تو را به خدا آیا شـنیدی که حضرت فرمود: «من کنت مولاه فعلیٌ مولاه، اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه»؟ او پاسخ داد: بار الها، آری. (1)

[1176 / 12] جمیع بن عمیر حـدیث رایت و حدیث اخوت (پیمان برادری) (2) را از ابن عمر نقل کرد، کثیر النوا شـگفت زده پرسید: تو گواهی می دهی که ابن عمر چنین مطالبی را نقل کرد؟ جمیع بن عمیر سه مرتبه سوگند یاد کرد که آن را از ابن عمر شنیده است ! (3)

[1177 / 13] عبد اللّه بن نُجی نقل کرد که امیر مؤمنان علیه السـلام بر منبر فرمود: من سال ها قبل از بقیهٔ مردم با پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و سلم نماز گزارده ام. راوی می گوید: سه مرتبه به عبد اللّه گفتم: اگر جز این باشد (و دروغ بگویی) گوش هایت کر گردد! گفت:

ولی در این مصـادر دنبـاله روایت را نقل نکرده انـد که سائل به ابو هریره گفت: فأشـهدُ باللّه لقـد و الیت عـدوّه، و عادیتَ ولیّه. ثمّ قام عنه. (شرح ابن أبي الحدید 4 / 68)

و قال ابن أبي شـیبة الکوفي: فقال الشاب: أنا منك بريء، أشـهد أنك قد عاديت من والاه، و واليت من عاداه ! قال: فحصـبه الناس بالحصاء. (المصنف 499/7)

یعنی: من از تو بیزارم، گواهی می دهم که تو بـا دوست خـدا دشـمنی و بـا دشـمنش دوستی کرده ای! این سـخن را گفت و مجلس را ترک نمود. و بنابر نقل ابن أبي شیبة: مردم او را سنگ باران کردند. تعجب از حافظ ابو یعلی موصلی است که مطلب را از ابن ابی شیبه نقل کرده ولی آخر روایـت را حـذف کرده است ! (مسـند أبي یعلی 307/11، و رجوع شود به تاریـخ مدینـة دمشق 42/ 232، البدایـة و النهایة 5 / 232، السیرة النبویة 4 / 425)

1- کشف الاستار 3 / 186 - 192، مختصر زوائد مسند البزار لابن حجر 303/2 شماره 1903، مجمع الزوائد 9 / 105 - 106

2- رجوع شود به دفتر دوم، فضیلت های شماره 9 و 13

3- قلت: فأنت تشهد بهذا علی ابن عمر؟! قال: نعم، قال: فشهد - ثلاث مرّات - باللّه الذي لا إله إلّا هو السمعه من ابن عمر. (تاریخ مدینة دمشق 42 / 96)

(آری) اگر جز این باشد گوش هایم کر گردد! (1)

[1178 / 14] عمرو بن ثابت می گوید: یک سال نزد ابو اسحاق سبیعی رفت و آمد داشتم و از او درخواست می کردم که خطبه امام حسن علیه السلام مجتبی پس از وفات امیر المؤمنین علیه السلام را برایم نقل کند ولی او امتناع می ورزید ! (2)

[1179 / 15] ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری بصری بغدادی (متوفی 323) صاحب کتاب سقیفه و فدک از نوفلی نقل می کند که اُبَیّ بن کعب می گفت: سعد بن عباده - روزی پس از سقیفه - از علی علیه السلام یادی نمود و در ضمن آن کلامی گفت که دلالت بر ولایت (و خلافت) آن حضرت داشت - نوفلی می گفت: من آن مطلب را از یاد برده ام ! - قیس، پسر سعد بن عباده (خشمناک گردید و) به پدرش گفت: تو این مطلب را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم شنیده ای و باز دنبال خلافت هستی و یارانت (در سقیفه) ندای: منّا أمیر و منکم أمیر سر می دهند! به خدا سوگند دیگر یک کلمه با تو سخن نخواهم گفت. (3)

و قال زكريا: قلت لعبد اللّه بن نُجي: و إلاّ فصمّت أذناك [ثلاثاً] قال: و إلاّ فصمّت أذناي. (تاريخ مدينة دمشق 42/ 34)

1- قال عبد اللّه بن نُجي [الحضرمي]: سمعت علي بن أبي طالب [عليه السلام] على المنبر... يقول: صلّيت مع رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم سنين صلاة قبل أن يصلّي معه أحد.

2- مقاتل الطالبيين 32، شرح ابن أبی الحدید 16 / 29 - 30 نگارنده گوید: این خطبه تحت عنوان «ترجیح امیر المؤمنین علیه السلام بر همهٔ گذشتگان و آیندگان» گذشت. (رجوع شود به دفتر دوم، فضیلت شماره 20)

3- و قال أبو بكر: و حدّثني أبو الحسن علي بن سليمان النوفلي، قال: سمعت أُبَيّاً يقول: ذكر سعد ابن عبادة يوماً عليّاً [عليه السلام] بعد يوم السقيفة، فذكر أمراً من أمره - نسيه أبو الحسن ! - يوجب ولايته، فقال له ابنه قيس بن سعد: أنت سمعت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يقول هذا الكلام في علي بن أبي طالب ثم تطلب الخلافة و يقول أصحابك: منّا أمير و منكم أمير ! لا كلّمتك - و اللّه - من رأسي بعد هذا كلمة أبداً. (شرح ابن أبي الحديد 44/6)

از این گزارش دو مطلب استفاده می شود که هر دو مربوط به کتمان فضائل امیر المؤمنین علیه السلام است:

1. صحابه با آن که نصّ بر خلافت امیر المؤمنین علیه السلام را می دانستند، با آن مخالفت نموده و از یاری آن حضرت دست برداشتند و به دنبال ریاست و خلافت بودند.

2. مطلبی که مدار روایت بر آن بوده نقل نشده و راوی می گوید: آن چه پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دربارهٔ ولایت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود، من از یاد برده ام؟! (1)

کتمان معاویه

[1180 / 16] معاویه در نامه ای به امیر مؤمنان علیه السلام نوشت: مرا فضائل فراوانی است، پدرم در جاهلیت بزرگ قوم خویش بود و من پس از اسلام پادشاه شده ام. من دایی مؤمنان و نویسندهٔ وحی هستم!

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: پسر هند جگر خوار بر من فخر فروشی می کند که فضائل دارد! غلام بنویس، و اشعاری سرود که:

محمّد النبيّ أخي و صهري *** و حمزة سيّد الشهداء عمّي

و جعفر الذي يمسي و يضحي *** يطير مع الملائكة ابن أُمي

و بنت محمّد سكني و عرسي *** مسوط لحمها بدمي و لحمي

و سبطا أحمد ولداي منها *** فأيّكم له سهم كسهمي

سبقتُكم إلى الإسلام طرّاً *** صغيراً ما بلغت أوان حلمي

1- البته ممکن است راوی تقیه کرده یا دیگران فراموشی را به او نسبت داده باشند.

پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم برادر و پدر زن من و حمزه سید الشهدا علیه السلام عموی من است.

جعفر که با فرشتگان (در بهشت) همواره پرواز می کند فرزند مادر من است.

دختر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم همسر من و گوشت و خونش با من آمیخته است.

دو سبط پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرزندان من از فاطمه علیها السلام هستند، کدام یک از شما چنین بهره ای دارد؟! من پیش از همهٔ شما به اسلام گرویدم در حالی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودم.

هنگامی که نامه به دست معاویه رسید فرمان داد آن را مخفی کنند، مبادا اهل شام از مضمون آن مطلّع شوند و به آن حضرت تمایل پیدا کنند. (1)

کتمان بنی امیه

[1181 / 17] ابو جعفر اسکافی (متوفی 240) در ضمن کلام مفصّلی می گوید: بنی امیه در طول مدتی که سر کار بودند، در خاموش کردن نور علی و خاندانش علیهم السلام و به دست فراموشی سپردن نام آنان و پنهان نمودن فضائل، مناقب و سوابق درخشان آن ها هیچ کوتاهی نداشتند. مردم را به دشنام و نا سزا و لعن آنان بر منابر وادار کردند تا جایی که فقیه، محدث، قاضی و متکلم را به شدّت و به مجازات های سخت تهدید می کردند که مبادا چیزی در فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل کند.

1- تاریخ مدینة دمشق 42 /521، الوافي بالوفيات 184/21 معجم الأدباء 48/14 و مصادر دیگر،رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 510 - 511 روایت شماره 290. و زاد الصالحي الشامي في سبل الهدى و الرشاد 11 / 301 في آخر ها: و أوجب لي الولاء معاً [حقّاً] عليكم رسول اللّه يوم غدير خم و زاد بعضهم - مثل محمد بن طلحة الشافعي في مطالب السؤول 62 -: فويل ثم ويل ثم ويل *** لمن يلقى الإله غداً بظلم

کار به جایی رسیده بود که اگر محدّثی می خواست از امیر مؤمنان علیه السلام مطلبی نقل کند یا چیزی دربارهٔ آن حضرت بگوید می گفت: «مردی از قریش گفته است» یا «مردی از قریش چنین کرد» و جرأت این که نام آن حضرت را بر زبان جاری کند نداشت. آن ها در صدد آن بودند که فضائل آن حضرت را به هر نحو ممکن، توجیه و تأویل و انکار کنند (و در آن شبهه وارد نمایند) ولی روز به روز بر قوّت، عظمت، روشنی و نور افشانی آن فضائل افزوده می شد.

گاهی حاکمی از روی هوا و هوس نظری می دهد و مردم را به آن وادار می کند، و مردم چنان به آن عادت می کنند که چیزی جز آن نمی شناسند، مانند حجاج که با تهدید مردم را به قرائت عثمان وا دار کرد. با آن که حکومت او حدود 20 سال بیش تر نبود ولی عراقیان بر آن اتّفاق کردند به گونه ای که اگر قرائتی دیگر نزد آنان خوانده می شد اصلاً با آن آشنایی نداشتند و آن را مستهجن و قبیح می شمردند و این گونه است که در خفقانی که توسط دولت ها ایجاد می شود، بدعت جای سنّت را می گیرد.

حجاج و دیگر خلفا و حاکمان بنی امیه بر کتمان فضائل و محاسن امیر المؤمنین علیه السلام و خاندانش بیش تر تأکید داشتند تا اسقاط قرائت دیگران و ترویج قرائت عثمان؛ زیرا آن قرائت ها تأثیری در تزلزل ارکان سلطنت و حکومت آن ها نداشت (بر خلاف فضائل اهل بیت علیهم السلام). ولی با تمام تأکیدی که در این امر داشتند مشیّت خدا بر آن قرار گرفت که روز به روز امر ولایت امیر مؤمنان علیه السلام و خاندانش روشن تر و نورانی تر، محبّتش در بین مردم افزون تر، یاد و نامش مشهور تر و معروف تر، حجّت و دلائل حقّانیّتش قوی تر و واضح تر، فضیلتش ظاهر تر و شأن و قدرش عظیم تر گردد. (1)

1- شرح ابن أبي الحديد 13 / 219 - 223 (با تلخيص)

کتمان فضائل از ترس بنی امیه

[1182 / 18] ابـن اثیر از اوزاعی (1) نقل کرده: هنگامی که سـر مبارک امام حسـین علیه السـلام را به شام آوردند، یکی از شامیان به آن حضـرت و پدر بزرگوارش علیه السـلام نفرین کرد، یکی از صـحابه به نام واثله که حاضـر بود از جای برخاست و گفت: به خدا سوگند من همیشه دوست دار علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام بوده و هستم، از آن زمان که دیدم پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دربارهٔ آنان چه می فرماید. من دیدم که آن حضـرت - در خانهٔ اُمّ سلمه - امام حسن [علیه السلام] را بر زانوی راست نشانید و بوسید، امام حسین [علیه السـلام] را بر زانوی چپ نشانید و بوسـید، فاطمه [علیه السـلام] را پیش رو نشاند و علی [علیه السـلام] را صدا زد و دربارهٔ آن ها آیه تطهیر را قرائت فرمود که: (إِنَّمَا یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً) [الأحزاب (33): 33].

ابن اثیر پس از نقل روایت فوق می نویسد:

گویند که اوزاعی در فضائل اهل بیت علیهم السلام جز این روایت، چیزی نقل نکرده و هم چنین زُهری فقط یک روایت نقل کرده؛ زیرا آن دو از بنی امیه می ترسیدند! (2)

[1183 / 19] مالک بن دینار از سـعید بن جبیر پرسـید: پرچم دار پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و سـلم (در جنگ ها) چه کسی بود؟ سعید نگـاهی (تنـد) به او کرد و گفت: گویا تو آسوده خاطر هستی؟! مالک از این برخورد ناراحت شـد. بعـد از مـدتی این مطلب را با دوسـتان سعید در میان گذاشت (که چرا او پاسخ مرا نمی دهد) آن ها گفتند: او از ترس حجاج به خانهٔ خدا پناهنده شده بود (و نمی توانست پاسـخ دهد)، الان از او بپرس. مالک با سعید روبرو شد و پرسش خود را تکرار کرد، او پاسخ

1- صفحه 1756 اشاره ای به شرح حال او شد

2- أسد الغابة 2 / 20

داد: من از ابن عباس شنیدم که پرچم دار پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم علی علیه السلام بود. (1)

و گذشت که کسی به حسن بصری گفت: چرا از مدح و ستایش علی امتناع می کنی؟ پاسخ داد: در زمانی که از شمشیر حجّاج خون می چکد، چگونه می توان چنین سخنانی را بر زبان جاری نمود؟! (2)

کتمان فضائل توسط زهری به سبب دنیا پرستی !

پیش از این اشاره داشتیم به این که ابن شهاب زهری به جهت دنیا طلبی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام را کتمان نموده، (3) برخی از موارد کتمان او در نقل وقایع ذیل بوده است:

کتمان نام کاتب عهد نامه در صلح حدیبیه در برخی از روایاتش،

سکوت از تبلیغ آیات ابتدای سوره توبه،

سکوت از حضور امیر المؤمنین علیه السلام در نبرد احد و حتی سکوت از شهادت حضرت حمزه علیه السلام،

1- عن أحمد بن جعفر القطيعي، حدّثنا عبد اللّه بن أحمد بن حنبل، حدّثني أبي، حدّثنا سيار بن حاتم، حدّثنا جعفر بن سليمان، حدّثنا مالك بن دينار، قال: سألت سعيد بن جبير، فقلت: يا أبا عبد اللّه من كان حامل راية رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم؟ قال: فنظر إليّ و قال: كأنك رخيّ البال ! فغضبتُ، و شكوتُه إلى إخوانه من القراء، فقلت: ألا تعجبون من سعيد إنّي سألته من كان حامل راية رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم، فنظر إليّ و قال: إنك لرخيّ البال، قالوا: إنك سألته و هو خائف من الحجاج، و قد لاذ بالبيت، فسله الآن، فسألته، فقال: كان حاملها على رضى اللّه عنه [عليه السلام]، هكذا سمعته من عبد اللّه بن عباس. قال الحاكم النيسابوري: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه. (المستدرك 3 / 137، و رجوع شود به فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 313 شماره 285، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 846/2 - 847 شماره 1163 (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزي، الرياض) وصى اللّه بن محمد عباس در تعليقه فضائل الصحابة حكم به حُسن و اعتبار آن نموده است.

2- كيف و سيف الحجّاج يقطر دماً؟! (العثمانية للجاحظ 293، شرح ابن أبي الحديد 13 / 231)

3- رجوع شود به آن چه صفحه 1745 - 1747 تحت عنوان: «دنيا طلبى» درباره زهرى گذشت

سکوت از حضور امیر المؤمنین علیه السلام در نبرد خندق (احزاب) و کشتن عمرو بن عبدود،

سکوت از حضور در واقعه بنی قریظه،

سکوت از حضور در نبرد خیبر و قتل مرحب،

سکوت از حضور حضرت در عمرة القضاء،

سکوت از حضور حضرت در نبرد حنین،

سکوت از لیلة المبیت و نیز سکوت از هجرت با پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم،

سکوت از حدیث منزلت در غزوه تبوک و.... (1)

پس با آن که فداکاری امیر المؤمنین علیه السلام در تمام مشاهد مشهور بوده ولی او حاضر نشده آن را نقل نماید. (2)

امتناع شعبه از نقل فضائل از ترس شیعه شدن حاضرین !

[1184 / 20] شعبة بن الحجاج - که نزد عامّه امیر المؤمنین في الحدیث بشمار می رود! (3) - می گوید: حَکَم بن عتیبه از عبد الرحمن بن ابی لیلی حدیثی از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دربارهٔ علی بن ابی طالب [علیه السلام] برای من نقل کرد که آن را از من نشنیده اید، اگر آن را نقل کنم همهٔ شما رافضی خواهید شد !

1- رجوع کنید به روایات زهری در المصنف عبد الرزاق صنعانی 330/5 - 397. این نکته از موسوعة عبد اللّه بن عباس للسید محمد مهدي الخرسان 1 / 28 - 29 استفاده شد.

2- قال السیوطی: و أحواله فی الشجاعة و آثاره في الحروب مشهورة... و له في جمیع المشاهد آثار مشهورة. (تاریخ الخلفاء 184)

3- همهٔ ارباب تراجم و رجال این مطلب را در شرح حال او ذکر کرده اند. به عنوان نمونه رجوع شود به سیر اعلام النبلاء 202/7، تقریب التهذیب 418/1

و بنابر نقلی (از شدّت وجد و سرور): به رقص در می آیید ! به خدا سوگند هیچ گاه آن را از من نخواهید شنید. (1)

بنابر نقل خطیب بغدادی، شعبه به کیسه ای که به سقف آویزان بوده اشاره کرده و سپس گفته: ترون ذلك الجراب؟ و اللّه لقد كتبتُ فيه عن الحكم، عن عبد الرحمن بن أبي ليلى، عن علي [عليه السلام]، عن النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم [ما] لو حدّثتكم به لرقصتم. (2)

1- بنابر نقل اول، مخاطب او اهل تسنن بوده اند که شعبه نخواسته از حقیقت با خبر شوند. و بنابر نقل دوم مخاطب او کسانی بوده اند که از شنیدن فضائل مولا شاد و مسرور می شده اند، شیعیان یا سنیانی که تعصب نداشته اند. در هر صورت، مطلب به چند صورت نقل شده: (لترفّضتم)، (ترفّضتم) یا: (لترقّصتم) و (لرقصتم) چنان که ملاحظه می فرمایید: حدّثني محمد بن عبد اللّه، قال: حدثّنا أبو داود، عن شعبة، قال: لقد حدّثنا الحكم عن عبد الرحمن بن أبي ليلى، عن على [عليه السلام] بشيء لو حدّثتكم لرقصتم، و اللّه لا تسمونه [لا تسمعونه ظ] منّى أبداً. و حدّثنا به محمود بن غيلان مثله، و قال: (لترفّضتم)، قال أبو عبد الرحمن: و هو أشبه. (العلل لأحمد بن حنبل 3 / 354 - 355) و في حلية الأولياء 7/ 157: لو حدّثتكم به لرقصتم، و اللّه لا حدّثتكموه. أخبرنا محمد بن جعفر الإمام و الهيثم بن خلف، و محمد بن الحسين بن مكرم، قالوا: أخبرنا محمود بن غيلان، أخبرنا أبو داود، أخبرنا شعبة، قال: حدّثني الحكم عن عبد الرحمن بن أبي ليلى، عن علي بن أبي طالب [عليه السلام] بحديث عن النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم، و لو حدّثتكم به لترقّصتم كلّكم، و اللّه لا تسمعونه مني أبداً... و أظنّ ابن مكرم قال: لترقّصتم كلّكم. (الكامل لابن عدي 1 / 69) نگارنده گوید: ظاهراً ابن مکرم گفته: (لترفَصتم) ؛ زیرا (لترقّصتم) تکرار متن سابق است و با آن تفاوتی ندارد. شاهد مطلب آن که در کتاب المخلصيات لأبي طاهر المخلّص (المتوفى 393) 132/1 - 131 روایت شماره 59 آمده: حدّثنا عبد اللّه، حدّثنا محمود، حدّثنا أبو داود، قال: حدّثنا شعبة، قال: حدّثني حكم بن عتيبة، عن عبد الرحمن بن أبي ليلى، عن علي بن أبي طالب [عليه السلام]، عن النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم بحديث لو حدّثتكم ترفّضتم كلّكم. قال شعبة: و اللّه لا سمعتموه منّي أبداً.

2- قال البرقاني: قرأت على أبي القاسم بن النخاس: حدّثكم محمد بن محمد بن سليمان، حدّثني محمد بن يزيد الأسفاطي، قال: سمعت أبا داود الطيالسي يقول: كنّا عند شعبة بن الحجاج في البيت، و جراب معلّق، فالتفت فإذا هو فى السقف، فقال:.... إلى آخره. (تاريخ بغداد 9 / 261)

بنابر این نقل، احتمال دارد که مطالب در این زمینه بیش از یک حدیث بوده است.

تذکر دو نکته:

نکته اول: با تأمل در نقل های مختلف این روایت - که در متن و پاورقی گذشت - روشن می شود که بر سر همین مطلب نا گفته چه بلا هایی آمده و دست خوش تحریف های لفظی متعدد واقع شده است!

نکته دوم: گویند: شعبه پیش از ورود به بصره رافضی بوده و اهل بصره گفته اند: ما باعث تغییر عقیدهٔ او شدیم! (1)

شاید سماع این روایت مربوط به دوران پیشین او باشد.

بر خورد بخاری و مسلم با روایات فضائل

*بر خورد بخاری و مسلم با روایات فضائل (2)

بخاری از اقیانوس بی کران فضائل امیر مؤمنان علیه السلام به کم تر از نمی اکتفا کرده و

1- حدّثنا یزید بن زریع، قال: قدم علینا شعبة البصرة، و رأیه رأي سوء خبیث - یعني الترفض -، فما زلنا به حتی ترك قوله و رجع و صار معنا ! (تاریخ بغداد 9 / 261)

2- آن چه در متن می آید با قطع نظر از اشکالی است که بر بخاری وارد است که فراوان روایات را نقل به معنا کرده و از دقّت در نقل برخور دار نیست، بویژه نسبت به مطالبی که تعمّد دارد مطابق میلش کم و زیاد کند ! قال ابن حجر: و کان من رأي المصنف جواز اختصار الحدیث و الروایة بالمعنی... و إیثار الأغمض علی الأجلی [!] (فتح الباري 1 / 14) و قال أحمد بن أبي جعفر، والي بخاری: قال لي محمد بن إسماعیل: ربّ حدیث سمعتُه بالبصرة کتبتُه بالشام، و ربّ حدیث سمعتُه بالشام کتبتُه بمصر ! فقلتُ له: یا أبا عبد اللّه، بتمامه [بکماله]؟! فسکت. (تاریخ بغداد 2/ 11، تاریخ مدینة دمشق 52 / 65، سیر أعلام النبلاء 12 / 411، مقدمة فتح الباري 488، تغلیق التعلیق 5 / 417)

فقط به چند فضیلت که به تعداد انگشتان دست هم نمی رسد بسنده و فضائلی را که به سند صحیح نزد او موجود بوده پنهان کرده است.

او هم – مثل دیگران ! – تلاش می کند که در حدّ امکان امیر مؤمنان علیه السلام را همسان با دیگر صحابه معرفی نماید و وانمود کند که آن ها در فضائل با آن حضرت مشترک هستند و هیچ کم و کاستی از او ندارند. لذا می گوید: عمر گفت: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم که از دنیا رفت از علی راضی بود. (1) یعنی او یکی از چند نفری است که این فضیلت را داشته و این اختصاص به امیر مؤمنان علیه السلام ندارد !

او در پرچم داری امیر مؤمنان علیه السلام در خیبر دو روایت نقل کرده که در اولین روایت، جمله «یحبّ اللّه و رسوله و یحبّه اللّه و رسوله» حذف شده با آن که مسلم همین روایت را با همین سند آورده و قسمت مذکور – که در بخاری حذف شده – در آن موجود است.

یک نگاه اجمالی و گذرا به کتاب المغازی در صحیح بخاری و ابواب مغازی در کتاب الجهادِ صحیح مسلم برای اهل انصاف کافی است که به بی انصافی مؤلفان این دو کتاب حکم کنند ؛ زیرا در سر تا سر این دو بخش، از پروندهٔ درخشان امیر مؤمنان علیه السلام در جنگ ها به ندرت چیزی دیده می شود و مدال های افتخار بزرگ ترین سردار و پرچم دار پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم در جنگ ها که برای هیچ کس پوشیده نیست – با کمال وقاحت ! – در مهم ترین کتاب های اهل تسنن نادیده گرفته شده است؛ آری این مظلومیت امیرِ عالم است که از کم ترین امتیازی که دیگر صحابه از آن برخور دار هستند، محروم باشد و از او به نیکی یاد نکنند.

1- صحيح البخاري 4/ 207

مسلم – در کتاب الجهاد – فقط به ذکر شستن زخم پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم توسط حضرت زهرا علیها السلام با آب آوردن امیر المؤمنین علیه السلام (1) و حدیث «رایت» – که در مناقب حضرت نیز آورده – اکتفا کرده است. (2)

و بخاری – در کتاب المغازی – چند مرتبه نام حضرت را آورده است که به مفاد آن اشاره می کنیم:

1. روایت شرکت و مبارزه امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ بدر (این روایت چند بار تکرار شده است) (3)

2. مبارزه در جنگ بدر (4)

3. گزارش مطالبهٔ امیر المؤمنین علیه السلام و عباس میراث پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم را با تحریف! (5)

4. تکرار حدیث رایت دو مرتبه (6)

5. حدیث بریده با تحریف و تقطیع و حذف (7)

1- صحیح مسلم 5 / 178: فکانت فاطمة بنت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم تغسل الدم و کان علي بن أبي طالب [علیه السلام] یسکب علیها بالمجن.

2- صحیح مسلم 5 / 195: (لَأُعْطِيَنَّ اَلرَّايَةَ غَداً رَجُلاً يُحِبُّ اَللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اَللَّهُ وَ رَسُولُهُ...)

3- صحیح البخاري 6/5: عن علي بن أبي طالب رضی اللّه عنه [علیه السلام]: أنا أول من یجثو بین یدي الرحمن للخصومة یوم القیامة. و قال قیس بن عباد: و فیهم أنزلت: (هَـٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ) [الحجّ (22): 19] قال: هم الذین تبارزوا یوم بدر: حمزة و علي [علیه السلام] و عبیدة بن الحرث و شیبة بن ربیعة و عتبة بن ربیعة و الولید بن عتبة.

4- صحیح البخاري 7/5: سأل رجل البراء – و أنا اسمع – قال: أشَهِدَ علي بدراً؟! قال: و بارز و ظاهر.

5- صحیح البخاري 23/5: حدیث مالك بن أوس بن حدثان نصری (رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1565 – 1568)

6- صحیح البخاري 4 / 20 و 5/ 76: «الأعطین الرایة غداً رجلاً یفتح اللّه علی یدیه، یحبّ اللّه و رسوله و یحبّه اللّه و رسوله».

7- صحیح البخاري 5 / 110: قال: «لا تبغضه ؛ فإن له في الخمس أکثر من ذلك». در مورد تحریف آن رجوع شود به فتح الباری 53/8 و دفتر ششم صفحه 2313 – 2314

6. حدیث منزلت (1)

7. آب آوردن امیر المؤمنین علیه السلام برای شستن زخم پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم توسط حضرت زهرا علیها السلام. (2)

در موارد گذشته به جز حدیث رایت، هیچ گزارشی از دلاوری ها و رشادت های آن حضرت نیست و فقط مورد اول و دوم تناسب با کتاب مغازی دارد، از مورد اول هم جز شرکت در جنگ چیزی فهمیده نمی شود!

آری، از مورد دوم این مطلب فهمیده می شود که چگونه فضائل آن حضرت را کتمان کرده بودند که رشادت مشهور حضرت در جنگ بدر برای مردم مخفی مانده بود که نیاز به پرسش از آن داشتند !

بخاری هنگام نقل روایات فضائل، کاملاً توجّه دارد که قسمت هایی از روایات که با «عدالت صحابه» یا «برتر دانستن شیخین» تنافی دارد، حذف و یا تغییر داده شود.

او در نقل روایت «ابو تراب» سخنی از فرمان معاویه به لعن و سبّ نمی آورد و از امیر مدینه نیز با کنایه و به عنوان «فلان» یاد می کند. (3)

1- صحيح البخاري 5 / 129: « ألا ترضى أن تكون منّي بمنزلة هارون من موسى إلّا أنه ليس نبي بعدي».

2- صحيح البخاري 38/5: كانت فاطمة عليها السلام بنت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم تغسله و علي بن أبي طالب [عليه السلام] يسكب الماء بالمجن.

3- إن رجلاً جاء إلى سهل بن سعد فقال: هذا فلان - لأمير المدينة - يدعو علياً [عليه السلام] عند المنبر، قال: فيقول ماذا؟ قال: يقول له: أبو تراب، فضحك، قال: و اللّه ما سمّاه إلاّ النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم و ما كان له اسم أحبّ إليه منه. (صحيح البخاري 4 / 207 - 208) و في صحيح مسلم 123/7 - 124: استعمل على المدينة رجل من آل مروان، قال: فدعا سهل بن سعد فأمره أن يشتم علياً [عليه السلام]، فأبى سهل، فقال له: أما إذ أبيت فقل: لعن اللّه أبا التراب. قال ابن حجر: قوله: «هذا فلان لأمير المدينة» أي عنى أمير المدينة، و فلان المذكور لم أقف على اسمه صريحاً، و وقع عند الإسماعيلي هذا: «فكان فلان بن فلان». قوله: « يدعو علياً عند المنبر، قال: فيقول ماذا» في رواية الطبراني من وجه آخر، عن عبد العزيز ابن أبي حازم: يدعوك لتسبّ علياً. (فتح الباري 58/7) و في مقدمة فتح الباري 298: و أمير المدينة هو مروان بن الحكم فيما أظنّ. و نیز رجوع شود به نحو إنقاذ التاريخ الإسلامي لحسن بن فرحان المالكي 22. نگارنده گوید: در مورد روایت اخیر - يدعوك لتسبّ علياً - رجوع شود به صحيح ابن حبان 15/ 368، الاستيعاب 3/ 1118، الرياض النضرة 3/ 105، جواهر المطالب 1 / 30.

نظیر همین برخورد از او در نقل روایت داد خواهی امیر مؤمنان علیه السلام و عباس نزد عمر و ابو بکر دیده می شود. (1)

او هنگـام نقـل حـدیث منزلت از سـعد بن ابی وقـاص نیز فرمان معاویه به سبّ امیر مؤمنان علیه السـلام و امتناع سـعد از آن را نقل نکرده است. (2)

بخاری در کتاب التاریخ الکبیر روایات متعددی را که حاکی از فضائل امیر مؤمنان علیه السلام است نیاورده و فقط به آن اشاره کرده است، مثلاً در ترجمه راوی می گویـد: او کلام علی [علیه السـلام] را نقل کرده. اما این که حـدیثی که نقل کرده چیست، حتی اشاره ای هم نمی کند. روایاتی مانند: تقدّم آن حضـرت در اسلام و نماز و عبادت، برادری با پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم، لزوم متابعت از ایشان، فارق بین حق و باطل بودن آن حضرت، ظالم بودن طلحه در مبارزه با آن حضرت، شکوه و تظلّم حضرت از بنی امیه، جانشینی حضرت، این که جدا شدن از آن حضرت جدا شدن از خداست، حدیث عفیف کِندی در اولین نماز گزار و... (3)

1- رجوع شود به صحیح البخاري 4/ 42 - 43 و 5/ 23 - 24 و دفتر چهارم صفحه 1567.

2- صحیح البخاري 4 / 208 و 5 / 129.

3- رجوع شود به کتـاب الجمع و التوضـیح لمرویـات الإمام البخاري و أحکامه في غیر الجامع الصـحیح 4/ 54 - 71، احادیث شماره 4001، 4005، 4012، 4016، 4018، 4019، 4026، 4027، 4035، 4036، 4038.

روایت عفیف کِنـدی در منابع متعـدد و معتبر عامه نقل و حکم به صـحت و اعتبار آن شده است. همه آن را به صورت کامل نقل کرده اند ولی در نقل بخاری بخشی از آن که مربوط به امیر المؤمنین علیه السلام است حذف شده تا اولین مؤمن و اولین نماز گزار بودن آن حضرت مکتوم بماند!!! (1)

او به این هم اکتفا نکرده گفته:

این روایت فاقد (شاهد و) تابع است (و کسی آن را نقل نکرده است).

بخاری در جای دیگر به سـندی دیگر از روایت عفیف اشاره کرده و بـدون این که چیزی از متن آن را ذکر کنـد، در آن نیز به عدم متابعت و تفرّد پسر عفیف به آن خدشه نموده است. (2)

1- عفيف الكِندي له صحبة. قال علي: نا يعقوب بن إبراهيم، قال: نا أبي، عن أبي إسحاق، قال: حدّثني يحيى بن أبي الأشعث، عن إسماعيل بن أيـاس بن عفيف الكِنـدي، عن أبيه، عن جـدّه، قـال: كنت امرءاً تاجراً، فقـدمت الحـجّ، فأتيت العباس بن عبـد المطلب لأبتاع منه بعض التجـارة، و كـان امرءاً تـاجراً، فو اللّه إني عنـده بمنى إذ خرج رجـل من خبـاء قريب منه، فنظر إلى السـماء فلمّا رآها مالت قام يصـلّي، ثم خرجت امرأة من ذلك الخباء فقامت خلفه، فقلت: ما هـذا يا عباس؟! قال: هـذا محمـد بن عبد اللّه بن عبد المطلب، ابن أخي، فقلت: من هذه؟ فقال: هذه امرأته خديجة، قلت: فما هذا الذي يصـنع؟ قال: يصلّي، و هو يزعم أنه نبي، ويزعم أنه ستفتح له عليه [كذا] كنوز كسرى و قيصر. ثم قال البخاري: لا يُتابع في هذا (التاريخ الكبير 7/ 74 - 75)

2- قال: أسد بن عبد اللّه البجلي، و أثنى عليه سـعيد بن خثيم خيراً، البجلي، سـمع ابن يحيى بن عفيف عن جدّه... لم يُتابع ابن عفيف في حديثه. (التاريخ الكبير 2 / 50) و قال الذهبي - بعد ذكر رواية عفيف -: و قد روى نحوه سعيد بن خثيم الهلالي، عن أسد بن عبد اللّه، عن ابن يحيى ابن عفيف، عن أبيه، عن جدّه، ولم يصححهما البخاري. (ميزان الاعتدال الذهبي 1 / 224، و مراجعه شود به ضعفاء العقيلي 1 / 27 - 28، كنز العمال 13 / 110 - 111)

نگارنده گوید: توجه داشته باشید که سند هر دو روایت معتبر است:

در مورد اول، همین سند را دیگران معتبر دانسته اند. (1)

و در مورد دوم خود بخاری، ابن حبان و... اسد بن عبد اللّه را توثیق کرده اند. (2)

اما اشکال بخاری به عدم متابعت و تفرّد راوی به نقل آن، پاسخش آن که:

اولاً: در آخر بحث واکنش ششم: «تضعیف راویان فضائل» خواهد آمد که تفرّد راوی ثقه به نقل مطلبی باعث تضعیف آن نیست. (3)

ثانیاً: از رجوع به منابعی که پیش از این گذشت روشن می گردد که علاوه بر اسناد متعدد و معتبر روایت عفیف، همین مطلب را عده ای مانند: یعقوب بن شیبه، طبرانی، ابن عساکر، ابن أبی الحدید از ابن مسعود روایت کرده اند. (4)

بخاری در نقل قضیه مباهله بابی به عنوان «قصه نصارای نجران» مطرح و در آن به کلامی کوتاه از سید و عاقب اکتفا کرده که یکی به دیگری گفت:

1- مقایسه کنید سند روایت بخاری را - که از التاریخ الکبیر 74/7 - 75 گذشت - با سند روایت در مسند أحمد 209/1: حدّثنا عبد اللّه، حدّثني أبي، حدّثنا يعقوب، حدّثنا أبي، عن ابن إسحاق، حدّثني يحيى بن الأشعث، عن إسماعيل بن اياس بن عفيف الكندي، عن أبيه، عن جدّه. قال الهيثمي: رواه أحمد، و أبو يعلى بنحوه، و الطبراني بأسانيد، و رجال أحمد ثقات. (مجمع الزوائد 103/9)

2- أسد بن عبد اللّه البجلي أخو خالد بن عبد اللّه القسري. (الثقات 4 / 57) و گذشت که بخاری گفت: و أثنى عليه سعيد بن خثيم خيراً. (التاريخ الكبير 2 / 50)

3- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2170

4- المعجم الكبير للطبرانی 10 / 183 - 184، تاريخ مدينة دمشق 33 / 67، سير أعلام النبلاء 463/1 - 464 به نقل از يعقوب بن شيبة، مجمع الزوائد 9 / 222 - 223 به نقل از طبرانی، شرح ابن أبي الحديد 13 / 225 - 226. و رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 526 - 527

اقدام به مباهله مکن که اگر واقعاً او پیامبر باشد ما و نسل ما رستگار نخواهیم شد. سپس به حضرت گفتند: آن چه از ما بخواهی (به عنوان جزیه و مالیات) پرداخت خواهیم کرد، شخصی امین را نزد ما بفرست (تا جزیه را به او بپردازیم).

و پس از آن فضیلتی جعلی برای ابو عبیدة بن جراح نقل کرده است. (1)

ملاحظه فرمایید که بخاری اصلاً حرفی از قضیه مباهله نمی زند و نمی گوید هنگامی که آیه مباهله نازل شد پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم چه کسانی را برای مباهله برد، ولی نقل فضائل ساختگی ابو عبیده را لازم و ضروری می داند!

چاره اندیشی برای کتمان حقائق

پیش از این گذشت که حدیث: «ویح عمار، تقتله الفئة الباغیة» با اسناد فراوان به نقل از 31 صحابی روایت شده و فراوان حکم به تواتر آن نموده اند. (2)

بخاری این روایت را در جا هایی ذکر کرده که مربوط به فروع و احکام فقهی است، (3) این چاره اندیشی برای آن است که جویندگان حقیقت، متوجه مطلب

1- باب قصة أهل نجران... عن حذيفة، قال: جاء العاقب و السيد صاحبا نجران إلى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يريدان أن يلاعناه، قال: فقال أحدهما لصاحبه: لا تفعل، فو اللّه لئن كان نبيّاً فلاعنّا لا نفلح نحن ولا عقبنا من بعدنا. قالا: إنا نعطيك ما سألتنا، و ابعث معنا رجلاً أميناً، ولا تبعث معنا إلّا أميناً، فقال: لأبعثنّ معكم رجلاً أميناً حقّ أمين، فاستشرف له أصحاب رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم، فقال: قم يا أبا عبيدة بن الجراح، فلمّا قام، قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: هذا أمين هذه الأمة. عن حذيفة، قال: جاء أهل نجران إلى النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم، فقالوا: ابعث لنا رجلاً أميناً، فقال: لأ بعثنّ إليكم رجلاً أميناً حقّ أمين، فاستشرف له الناس، فبعث أبا عبيدة بن الجراح. (صحيح البخاري 5 / 120)

2- رجوع شود به دفتر سوم، صفحه 1182 - 1183

3- كتاب الصلاة، باب التعاون في بناء المسجد. (صحيح البخاري 1 / 115) كتاب الجهاد و السير، باب مسح الغبار عن الناس. (صحيح البخاري 3/ 207)

نشوند و گرنه موضع مناسب برای آن باب مناقب عمار (1) یا کتاب الفتن (2) است !

تذکر

کتبی که نزد عامه به «صحاح» معروف شده از تحریف مصون نمانده (3) و فراوان در آن از راویان ضعیف بلکه دروغ گو (4) نقل کرده اند. نسخه های آن مختلف و متفاوت است حتّی در مثل بخاری و مسلم، (5) و موارد فراوانی بین تضعیف و توثیق در شخصِ واحد حتی از رجالیِ واحد، تناقض وجود دارد. (6) مثلاً بخاری اشخاصی را در ضعفا ذکر کرده ولی از همان افراد در صحیح خود نقل می کند (7) و این از اعتماد بر آن حتّی نزد پیروان مکتب خلفا می کاهد.

کتمان معاصرین

[1185 / 21] یکی از سنیان معاصر می گوید: بدون شک در بسیاری از احادیث نبوی و آیات قرآن، فضائلی برای اهل بیت علیهم السلام وجود دارد. ولی مطلبی

1- صحيح البخاري 215/4.

2- صحيح البخاري 86/8 بويژه كه در آن آمده است: يقول عمار أعوذ باللّه من الفتن. (صحيح البخاري 1 / 115)

3- رجوع شود به: فضائل أهل البيت عليهم السلام بين تحريف المدوّنين و تناقض منهج المحدّثين، للشيخ و سام برهان البلداوي صفحة 142.

4- همان 180

5- همان 191، 203

6- همان 280 - 285

7- همان 277

که من روی آن تکیه می کنم آن است که نمی دانم چرا این فضائل نادیده گرفته می شود؟! من در طول عمرم، در ایام تحصیل، در مدرسه، دانشگاه، سخنرانی ها، خطبه ها، درس ها و... به ندرت چیزی از فضائل اهل بیت علیهم السلام شنیده ام. (1)

شگفت آن است که یکی از آنان نام کتابش را «دفاعاً عن الآل و الأصحاب» گذاشته ولی تمام مطالب کتابش، دفاع از خلفا و صحابه است و دفاعیه ای از اهل بیت علیهم السلام در آن به چشم نمی خورد.

ابو احمد محمد عبد اللّه الاعظمی - با آن که بنایش بر نقل همهٔ روایات صحیح و معتبر است - در باب «من کنت مولاه فعلی مولاه» از میان همه روایات غدیر، فقط سه روایت کوتاه را صحیح و سه روایت کوتاه دیگر را نیکو و معتبر دانسته و از ذکر بقیه روایات امتناع کرده است. (2)

در این زمینه روایات فراوان با اسناد معتبر و تفصیلِ بیش ترِ متن نقل شد. (3)

1- الانتصار للعاملي 9/ 344: لا شكَ أن لآل بيت النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم فضائل وردت في كثير من أحاديث النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم، و كذلك في كتاب اللّه. النقطة التي أريد أن أقولها هي أنه يوجد تجاهل نوعاً ما لآل بيت النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم، ولا أدري لماذا؟ ! فأنا طوال عمري في دراستي سواء في المدرسة، أو في الجامعة، أو في المحاضرات، أو الخطب، أو الدروس، أو غير ذلك.. نادراً ما سمعت ذكراً لفضائل آل بيت النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم!!

2- الجامع الكامل في الحديث الصحيح الشامل 9 / 67 - 69.

3- در دفتر نخست، صفحه 255 - 313 در این باره 66 روایت آورده شد

نمونه هایی دیگر از کتمان فضائل امیر المؤمنین علیه السلام

نمونه اول: کتمان فضیلت های مهم

[1186 / 22] سیوطی و متقی هندی حدیثی را - به نقل از مسند ابو یعلی - از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که: پس از بازگشت از (فتح) خیبر، پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به من مطلبی فرمود که از (همه) دنیا نزد من بهتر (و مهم تر) است. (1)

در نسخه مطبوع مسند ابو یعلی اثری از روایت گذشته نیست ولی در آن و هم چنین در مجمع الزوائد هیثمی آمده است که:

[1187 / 23] عن علي [علیه السلام]، قال: قال [لي] رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم- حین رجعت من جنازة - قولاً ما أُحبّ أن لي به الدنیا جمیعاً. (2) یعنی پس از بازگشت از (تشییع) جنازه ای، پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم مطلبی به من فرمود که نزد من از (همه) دنیا بهتر است.

قریب به این روایت را - با زیاده و نقصان - نَسائی و ابو داود نیز نقل کرده اند. روایات دیگر این مطلب را مربوط به زمانی می داند که حضرت از مراسم خاک سپاری جنازهٔ حضرت ابو طالب علیه السلام فارغ شده و برگشته بودند. (3)

1- عن أبي یعلی، عن علي علیه السلام، قال: قال لي رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم- حین رجعت من خیبر - قولاً ما أحب أن لي به الدنیا جمیعاً. (کنز العمال 13 / 159)

2- مسند أبي یعلی 1 / 296. قال الهیثمي: و فیه أبو حریز، وثّقه أبو زرعة و غیره، وضعّفه ابن المدیني و غیره، و بقیة رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 9 / 122 - 123)

3- روی النسائي - في السنن الکبری 5 / 152 و خصائص أمیر المؤمنین [علیه السلام] 126 - 127 في ذکر ما خصّ به النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم علیاً کرّم اللّه وجهه [علیه السلام] من الدعاء - قال:... عن علي [علیه السلام]، قال: لمّا رجعت إلی النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم قال لي کلمة ما أحبّ أن لي بها الدنیا. و في مسند أبي داود الطیالسي: قال علي [علیه السلام]: لمّا رجعت إلی النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم- و قد دفنته [یعني أباه] - قال لي قولاً ما أُحبّ أن لی به الدنیا. (مسند أبي داود 19، کنز العمال 13 / 177) و في بعض المصادر:... فدعا لي بدعوات ما یسرّني بها حمر النعم. (السنن الکبری للبیهقي 304/1 - 305، المعجم الأوسط للطبرانی،6 / 251 تاریخ مدینة دمشق 334/66) و في لفظ: حمر النعم و [أو] سودها. (مسند أحمد 1 / 103، 129 - 130، مسند أبي یعلی 335/1، نصب الرایة 2 / 334) و في لفظ آخر: دعا لي بدعوات ما یسرّني أن لي بها ما علی الأرض من شيء. (المصنف لعبد الرزاق 6 / 40، المصنف لابن أبي شیبة 499/7، دلائل النبوة للبیهقي 2 / 349، تاریخ الإسلام للذهبي 234/1، البدایة و النهایة 3/ 154، کنز العمال 14 / 36، و رجوع شود به المصنف لابن أبي شیبة 3 / 155، السنن الکبری للبیهقي 398/3، الطبقات الکبری لابن سعد 1 / 124، مسند أحمد 131/1، تاریخ مدینة دمشق 66 / 335، تهذیب الکمال 29 / 258، السنن الکبری للنسائي 152/5، کنز العمال 13 / 119) شایان ذکر است که البانی در إرواء الغلیل 3/ 170 حکم به صحت این روایت نموده است.

نتیجه آن که بنـابر نقل سـیوطی و متقی هنـدی در مسـند ابو یعلی روایتی به نقل از امیر المؤمنین علیه السـلام- مربوط به زمان بازگشت از (فتـح) خیبر - از پیـامبر صـلی اللّه علیه و آله و سـلم وجود داشـته، حاکی از مطلبی که نزد آن حضـرت از (همه) دنیا بهتر بوده ؛ ولی این مطلب در چاپ فعلی نیست یا لفظ «خیبر» تبدیل به «جنازه» شده است!

در هر صورت پس از تشـییع جنازه یا پس از فتح خیبر مطالب مهمی بر زبان مبارک پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دربارهٔ امیر المؤمنین علیه السلام جاری شده اما آن مطالب چه بوده، در مصادر گذشته اثری از آن نیست و ناقلان آثار نخواسته اند یا نتوانسته اند آن را نقل کنند، در برخی از منابع اهل تسنن آمده است که:

[1188 / 24] عن زیـد بن علي بن الحسـین بن علي بن أبي طالب علیهم السـلام، عن أبیه، عن جدّه، عن علي بن أبي طالب علیه السـلام، قـال: قال رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سـلم- یوم فتحت خیبر -: «لولا أن تقول فیك طوائف من أُمتي ما قالت النصاری في عیسـی بن مریم علیهما السـلام لقلت فیك الیوم مقالاً لا تمرّ علی ملأ من المسـلمین إلّا أخذوا من تراب رجلیك و فضل طهورك یستشفون به، ولکن حسبك أن

تكون منّي و أنا منك، ترثني و أرثك، و أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلاّ أنه لا نبي بعدي، أنت تؤدّي دَيني، و تقاتل على سنتي، و أنت في الآخرة أقرب الناس منّي، و أنت غداً على الحوض خليفتي، تذود عنه المنافقين، و أنت أول من يرد عليّ الحوض، و أنت أول داخل الجنة من أُمّتي، و إن شيعتك على منابر من نور رواءً مرويّين، مبيضة وجوههم حولي، أشفع لهم فيكونون غداً في الجنة جيراني، و إن عدوّك غداً ظماء مظمَئين، مسودةً وجوههم مُقمَحين، حربك حربي، و سلمك سلمي، و سرّك سرّي و علانيتك علانيتي، و سريرة صدرك كسريرة صدري، و أنت باب علمي، و ان ولدك ولدي، و لحمك لحمي و دمك دمي، و ان الحقّ معك، و الحق على لسانك و في قلبك و بين عينيك، و الايمان مخالط لحمك و دمك كما خالط لحمي و دمي، و أن اللّه عز و جل أمرني أن أبشّرك أنك و عترتك في الجنة، و أن عدوك في النار، [يا علي] لا يرد عليّ الحوض مبغضٌ لك، ولا يغيب عنه محبٌ لك».

قال علي عليه السلام: فخررت له سبحانه و تعالى ساجداً، و حمدته على ما أنعم به عليّ من الإسلام و القرآن، و حبّبني إلى خاتم النبيين و سيّد المرسلين صلى اللّه عليه و آله و سلم. (1)

[1189 / 25] و قريب منه ما رواه ابن المغازلى، عن جابر بن عبد اللّه الأنصاري، قال: لمّا قدم عليٌّ بن أبي طالب عليه السلام بفتح خَيْبَرَ قال له النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: «يا عليٌ، لولا أن تقولَ طائفة من أُمّتي فيك ما قالت النصارى في عيسى بن مريم عليهم السلام لقلتُ فيك مَقالا لا تَمُرُّ بِمَلاً من المسلمين إلّا أخذوا التُرابَ من تحت رجليك و فَضْلَ طهورك يستشفون بهما، ولكن حسبك أن تكون منّي [و أنا منك، تَرِثْني و أرِثُك، و أنت مِنّي] بمنزلة هارونَ من موسى غير أنّه

1- المناقب للخوارزمى 129

لا نَبيّ بعدي، و أنت تُبْرِئُ ذِمّتي، و تستر عَوْرتي، و تُقاتِلُ على سُنّتي، و أنت غَداً في الآخرة أقرب الخلق مِنّي، و أنت على الحوض خليفتي، و إنّ شيعتك على مَنابِرَ من نور مُبْيَضّة وجوهُهُم حَوْلي، أشفع لهم، و يكونون في الجنّة جيراني، و إنّ حَرْبَكَ حَرْبي، و سِلْمَكَ سِلْمي، و سَريرَتك سَريرتي، [و علانيتك علانيتي]، و إنّ وُلدك وُلدي، و أنت تقضي ديني، و أنت تُنْجِزُ وَعْدي، و إنّ الحقّ على لسانك و في قلبك و مَعَك و بين يَدَيْك و نُصْبَ عَيْنَيْك، الإيمان مُخالِطُ لَحْمَك و دَمَك كما خالط لَحمي و دَمي، لا يَرِدُ عَلَيّ الحوض مُبْغِضُ لك، ولا يغيب عنه مُحِبٌ لك».

فَخَرّ عَلِيٌ عليه السلام ساجداً، و قال: الحمد للّه الّذي مَنّ عَلَيّ بالإسلام، و عَلّمَني القرآن، و حَبّبني إلى خَيْر البَريّة، و أعزّ الخليقة، و أكرم أهل السّموات و الأرض على ربّه، و خاتَمِ النبيّين، و سَيّد المرسلين، و صَفوة اللّه في جميع العالمين إحساناً من اللّه العَلِيّ إِلَيّ، و تَفَضُّلا منه عَلَيّ.

فقال له النبيُّ صلى اللّه عليه و آله و سلم: «لولا أنت - يا عليّ - ما عُرِفَ المؤمنون بعدي، لقد جعل اللّه نَسْلَ كلِّ نبي من صُلْبِه و جعل نَسْلِي من صُلْبِك يَا عَلِيّ، فَأَنْتَ أَعزُّ الخَلقِ و أكرمهُم عَلَيّ و أعَزُّهم عندي، و مُحِبُّكَ أكرم من يَرِدُ عَلَيّ من أُمّتي».! (1)

ص: 1833

1- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 157 - 158 (چاپ اسلاميه 237 - 239). أقول: قال الشيخ الطبرسي: و منها ما قاله فيه يوم خيبر مما لم يقله في أحد غيره، و لا يوازيه إنسان ولا يقاربه فيه، فقد ذكر أبو إسحاق إبراهيم بن سعيد الثقفي في كتاب المعرفة: حدّثني الحسن بن الحسين المغربي - و كان صالحاً - قال: حدّثنا كادح بن جعفر البجلي - و كان من الأبدال - عن أبي لهيعة، عن عبد الرحمن بن زياد، عن مسلم بن يسار، عن جابر بن عبد اللّه الأنصاري... إلى آخر الحديث. ثم قال الشيخ الطبرسي: و هذا الخبر بما تضمنه من مناقب أمير المؤمنين عليه السلام لو قسّم على الخلائق كلّهم من أول الدهر إلى آخره لاكتفوا به شرفاً و مكرمةً و فخراً. (اعلام الورى 186 - 187، بحار الانوار 18/39)

مستفاد از دو روایت گذشته آن که (1) امیر المؤمنین علیه السلام پس از فتح خیبر، شرفیاب محضر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم گردید، حضرت فرمود: ای علی، اگر (خوف آن) نبود که گروهی از امتم دربارهٔ تو مطلبی را بگویند که مسیحیان در مورد حضرت عیسی علیه السلام گفتند، در فضیلت تو سخنی می گفتم که بر جماعتی از مسلمانان نگذری مگر آن که خاک زیر پا و زیادی آب وضویت را برای تبرّک و استشفا بردارند. ولی برای تو کافی است که تو از من هستی و من از تو. تو از من ارث می بری و من از تو. تو نسبت به من بسان هارون نسبت به موسی علیهما السلام هستی جز آن که پس از من پیامبری نیست. تو دیون مرا می پردازی [و مرا بریء الذمه می نمایی (و وعده های مرا عملی می کنی). تو عورت مرا می پوشانی]، تو بر سنّت من مبارزه می کنی، فردای قیامت تو نزدیک ترین مردم به من و جانشین من بر حوض (کوثر) هستی که منافقین را از آن دور می کنی. تو اولین کسی هستی که در کنار حوض کوثر نزد من می آیی و تو اولین کس از امت من هستی که وارد بهشت می شوی. شیعیان تو رو سفید بر منبر هایی از نور گِرد من باشند در حالی که کاملاً سیراب شده اند، من از آنان شفاعت می کنم و همسایگان من در بهشت خواهند بود. دشمنان تو فردای قیامت تشنه (و خشک لب) باشند، به آن ها آبی داده نشود، آنان را تشنگی دهند و رو سیاه و مُقْمَح (2) باشند]. جنگ با تو جنگ با من و آشتی با تو آشتی با من است. سرّ و نهان تو سرّ و نهان من است و ظاهر و آشکار تو ظاهر و آشکار من، و راز درون سینه (و نیت) تو مانند راز درون سینه (و نیت) من است. تو دروازهٔ علم من هستی. فرزندان تو فرزندان من هستند.

1- ترجمهٔ قسمت هایی که فقط در روایت دوم - نقل ابن المغازلی - بود داخل کروشه قرار داده شد.

2- چنان که در آیه 8 سوره پس آمده «مقمَح» به معنای سر بالا گرفته شده است. اگر به گردن کسی چنان زنجیر بپیچند تا به چانه اش برسد قهراً سرش بلند می شود و قدرت پایین آوردن آن را ندارد. (قاموس قرآن 6 / 33)

گـوشت تـو گـوشت من و خون تو خون من است. حق (همیشه) بـا توست، حق بر زبـان و دل تو جـاری و پیش روی تو و نصب العین تو است. ایمان با گوشت و خون تو آمیخته شـده چنان که با گوشت و خون من آمیخته. خداونـد به من فرمان داده که بشارت دهم تو را به این که تو و خاندانت در بهشت هستید و دشمنان تو در آتش. کسی که بغض و کینهٔ تو را داشته باشد بر حوض (کوثر) وارد نخواهد شد (و از آن بهره ای ندارد) و دوست تو از آن بی بهره نخواهد ماند.

امیر المؤمنین علیه السـلام (از شـنیدن این سـخنان) به سـجده افتاده و (سـپاس و) سـتایش خدا را بجای آورد که از نعمت اسلام، ایمان و محبوبیت نزد خاتم الانبیا و سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله و سلم بهره مند گردیده است.

[سـپس عرضه داشت: سـپاس خـدای را که بر من به اسـلام منّت گذاشـته، مرا قرآن تعلیم فرمود، و نزد بهترین و عزیز ترین خلائق، گرامی ترین آسـمانیان و زمینیان نزد پروردگار، آخرین پیامبران، سرور مرسلین و برگزیدهٔ خدا از همه عالمیان مرا محبوب گردانید که این احسان و تفضّلی است از جانب خدای بلند مرتبه بر من].

[پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و سـلم (دو مرتبه لب به سخن گشوده و) فرمود: ای علی، اگر تو نبودی مؤمنان پس از من شناخته نمی شدند. خداوند نسل هر پیامبری را از صلب خودش قرار داده و نسل و ذریه مرا از صلب تو.

ای علی، تو عزیز ترین و گرامی ترین خلق نزد من هستی، و دوست تو گرامی ترین امت خواهد بود که بر من وارد می شود].

نگارنده گوید: در منابع عامه روایات دیگری در فضائل آن حضرت پس از

بازگشت از خیبر نقل شده که در نکته دهم از فضیلت سیزدهم گذشت. (1)

نمونه دوم: مراد از آیه مردی است که او را نام نمی بریم

در تفسیر آیه مبارکه (وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) [الرعد (13): 43] (2) بین اهل تسنن نظریه های گوناگونی وجود دارد که مراد از آن شاهدی که علم کتاب نزد اوست خدا، فرشته، جبرئیل، عبد اللّه بن سلام، و یا وجود مقدس امیر المؤمنین علیه السلام است. (3)

[1190 / 26] طبری از ابو صالح نقل کرده که او مردی از انسان هاست (نه خداوند و نه فرشته) ولی او را نام نبرد. (4)

[1191 / 27] و بنابر روایتی: ابو صالح به نقل مردی از قریش گفت: مراد از این آیه علی علیه السلام است ولی او را نام نمی بریم. (5)

1- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 747 - 750، روایات شماره 568 - 571.

2- و کسانی که کفر ورزیده اند می گویند: تو فرستاده خدا نیستی، بگو کافی است خدا و کسی که دانش کتاب نزد اوست میان من و شما گواه باشد.

3- شواهد التنزیل 1 / 402 - 403، تفسیر القرطبي 9 / 336، تفسیر البحر المحیط لأبي حیان الأندلسي 5 / 390، تفسیر الثعلبي 5 / 303، تفسیر الآلوس 13 / 176، من عنده علم الکتاب؟ للشیخ جلال الصغیر 135 و... بعضی گفته اند: مراد از آن عبد اللّه بن سلام است، ابن مسعود، سعید بن جبیر، عکرمه و دیگران بر آن ها اشکال گرفته اند که او مدت ها پس از نزول این آیه اسلام آورده است. (تفسیر السمرقندي 233/2، تفسیر الثعلبي 302/5، معاني القرآن للنحاس 3/ 507)

4- تفسیر الطبري 13 / 230

5- قال رجل من قریش: هو علي [علیه السلام]، ولکنّا لا نسمّیه. (شواهد التنزیل 1 / 404) در روایتی دیگر از ابو صالح در تفسیر آیه شریفه نقل شده است که قال: علي بن أبي طالب [علیه السلام]، کان عالماً بالتفسیر و التأویل و الناسخ و المنسوخ و الحلال و الحرام. قال أبو صالح: سمعت ابن عباس مرّة یقول: هو عبد اللّه بن سلام، و سمعته في آخر عمره یقول: لا و اللّه ما هو إلاّ علي بن أبي طالب [علیه السلام]. (شواهد التنزیل 1 / 405)

و شگفت آن که عمر ادعا کرده که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم این آیه را این گونه قرائت نموده (وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ) و گفته: دانش کتاب از جانب خداست! (1)

نمونه سوم: فضیلتی برای یکی از صحابه

عده ای از علمای رجال عامّه در شرح حال ضرار بن صرد تیمی نوشته اند:

[1192 / 28] او دارای دانش قرآن و فرائض (تقسیم میراث)، صدوق و راست گو است، احادیث او نوشته می شود ولی نمی شود بدان احتجاج کرد. او به نقل از معتمر، از پدرش، از حسن بصری، از انس روایتی را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم در فضیلت بعضی از صحابه نقل کرده که حدیث شناسان آن را انکار کرده اند. (2)

آن ها حاضر نشدهاند بگویند که آن حدیث چیست و دربارهٔ چه کسی بوده! با مراجعه به شرح حال او در منابع دیگر و جوامع حدیث معلوم می شود که مراد شان روایت ذیل است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم خطاب به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

1- قال السیوطي و أخرج تمام في فوائده، و ابن مردویه عن عمر: أن النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم قرأ: (وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ)، قال: من عند اللّه علم الکتاب ! (الدر المنثور 69/4، کنز العمال 2 / 593) و بعضی خواسته اند به وجهی این قرائت را تقویت نمایند و گفته اند: بعید است که خدا به خلقش استشهاد نماید. (معاني القرآن للنحاس 507/3) ولی کسی این قرائت را نپذیرفته است !

2- صاحب قرآن و فرائض، صدوق، یکتب حدیثه، ولا یحتجَ به. روی حدیثاً عن معتمر، عن أبیه، عن الحسن، عن أنس، عن النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم في فضیلة لبعض الصحابة، ینکرها اهل المعرفة بالحدیث. (الجرح و التعدیل 4 / 465 - 466، تهذیب الکمال 13 / 305، تهذیب التهذیب 4 / 400)

(اَنْتَ تُبَیِّنُ لاُمَّتی ما اخْتَلَفُوا فیه مِنْ بَعْدِی)، یعنی: تو پس از من برای امتم در آن چه اختلاف نمایند روشن گری می نمایی (و اختلافات آنان را حلّ خواهی نمود). (1)

نمونه چهارم: کتمان نام مبارک امیر المؤمنین علیه السلام

در منابع متعدد عامه به نقل از زُهری آمده است:

[1193 / 29] قال الزهري: فجاء سهيل بن عمرو، فقال: هات اكتب بيننا و بينكم كتاباً، فدعا النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم الكاتب، فقال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: «اكتب...». (2) در صلح حدیبیه، پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به نویسندهٔ عهد نامه فرمود: «بنویس».

و تعیین نکرده اند که آن کاتب و نویسنده چه کسی بوده است!

البته عده ای دیگر از اهل تسنن تصریح کرده اند که کاتب عهد نامه امیر مؤمنان علیه السلام بوده و برخی آن را از زهری نقل کرده اند! (3)

1- قال ابن حبان: و هو الذي روى عن المعتمر، عن أبيه، عن الحسن، عن أنس، أن النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم قال لعلي: (اَنْتَ تُبَیِّنُ لاُمَّتی ما اخْتَلَفُوا فیه مِنْ بَعْدِی). (المجروحين 380/1) نگارنده گوید: قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه. (المستدرك 122/3 و رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 387/42 و دفتر دوم صفحه 664 روایت شماره 436).

2- صحيح البخاري 3 / 181، مسند أحمد 4 / 330، السنن الكبرى للبيهقي 9 / 220، دلائل النبوة للبيهقي 4 / 105، المصنف لعبد الرزاق 3375، صحيح ابن حبان 11 / 222، المعجم الكبير للطبراني 20 / 13، تاريخ مدينة دمشق 228/57، تاريخ الإسلام للذهبي 2/ 370، إمتاع الأسماع 9 / 11، كفاية الطالب اللبيب للسيوطي 1 / 241، الدر المنثور 6 / 77، إرواء الغليل 1 / 57.

3- ففي معالم التنزيل في تفسير القرآن للبغوي 4 / 201: قال الزهري في حديثه: فجاء سهيل بن عمرو فقال: هات اكتب بيننا و بينكم كتاباً، فدعى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم علي بن أبي طالب رضى اللّه عنه [عليه السلام]. و في تفسير القرآن العظيم لابن كثير 4 / 213 نحوه إلّا أنه قال: فدعا النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم بعلي رضى اللّه عنه [عليه السلام]. و في عمدة القاري 14 / 12 - في شرح قوله: (فدعا النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم الكاتب) -: و في رواية ابن إسحاق: ثم دعا رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم على بن أبي طالب [عليه السلام]. و فى فتح الباري 251/5: قوله (فدعى النبي الكاتب)، هو عليّ [عليه السلام] بيّنه إسحاق بن راهويه في مسنده من هذا الوجه عن الزهري، و كذا مضى في الصلح من حديث البراء بن عازب، و كذلك أخرجه عمر بن شبة من حديث سلمة بن الأكوع. و قال الصالحي الشامي: فدعا رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم علياً [عليه السلام] كما في حديث البراء عند البخاري في كتاب الصلح و كتاب الجزية، و رواه إسحاق بن راهويه من حديث المسور و مروان، و أحمد، و النسائى، و البيهقى و الحاكم و صحّحه. (سبل الهدى و الرشاد 53/5) و قال بعضهم: في أكثر الروايات: (دعا علي بن أبي طالب [عليه السلام]). (هامش صبح الأعشى 14 / 6) و قال ابن عباس: كاتب الكتاب يوم الحديبية على بن أبى طالب [عليه السلام]. (المصنف لعبد الرزاق 343/5، الدر المنثور 6/ 78) أخبرنا مَعْمَر: قال سألت عنه [يعني عن كاتب الكتاب يوم الحديبية] الزهري فضحك، و قال: هو علي بن أبي طالب، و لو سألت عنه هؤلاء، قالوا: عثمان، يعني بني أمية. (المصنف لعبد الرزاق 342/5 - 343، الرياض النضرة 3/ 156، فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 188 شماره - 124 (تحقيق محقق طباطبائى)، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2 / 731 شماره 1002 (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزى،

الریاض) وصی اللّه بن محمد عباس در تعلیقه اش بر فضائل الصحابة حکم به صحت آن نموده است.

[1194 / 30] در روایـات فراوان در مورد کیفیت ورود پیـامبر صـلی اللّه علیه و آله و سـلم به خانـهٔ عـایشه در بیمـاری وفات، یا ورود آن حضـرت به مسـجد در آخرین نماز، از عایشه چنین نقل شده که آن حضرت با تکیه بر دو نفر حرکت نموده و در حالی که پا هایش بر زمین کشیده می شد وارد شد. (1)

[1195 / 31] در برخی از روایات آمده که عایشه گفت: یکی از آن دو نفر

1- مسند أحمد 1 / 356 و 6 / 210، 224، صحیح مسلم 2 / 23، سنن ابن ماجة 1 / 389، 391، السنن الکبری للنسائي 1 / 293، السنن الکبری للبیهقي 2/ 304 و 3 / 81، المصنف لابن أبي شیبة 2 / 227، صحیح ابن خزیمة 53/3، شرح معاني الآثار للطحاوي 1/ 406، صحیح ابن حبان 5/ 489، معرفة السنن و الآثار للبیهقي 2/ 356، الطبقات الکبری 3 / 179، أنساب الأشراف 557/1.

عباس بود. راوی می گوید: ابن عباس از من پرسید: عایشه نگفت که آن شخص دیگر چه کسی بود؟!

و بنا بر نقلی گفت: می دانی کسی که عایشه نامش را نبرد چه کسی بود؟

گفتم: نه، گفت او علی بن ابی طالب [علیه السلام] بود. (1)

و در برخی مصادر افزوده شده:

[1196 / 32] شخص دیگر علی علیه السلام بود ولی عایشه از او دل خوشی ندارد. (2)

[1197 / 33] و یا آن که: عایشه دوست ندارد که از او به نیکی یاد نماید.

1- فدخل رسول اللّه [صلى اللّه عليه و آله و سلم] بين رجلين متّكئ عليهما، أحدهما عباس، و رجلاه تخطّان في الأرض. قال ابن عباس: أفما أخبرتك من الآخر؟ قال: لا، قال: هو علي [عليه السلام]. (مسند أحمد 6 / 38) و في رواية: أتدري من الرجل الذي لم تسمّه عائشة؟ هو علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (سنن ابن ماجة 1 / 517، السنن الكبرى للنسائي 1 / 293) و في رواية أخرى: أتدري من الرجل الآخر؟ قلت: لا، قال: هو علي [عليه السلام]. (صحيح البخاري 57/1، 162 و 3 / 134 - 135 و 5 / 139 - 140 و 7 / 18، صحيح مسلم 2 / 22 و 3/ 56، السنن الكبرى للبيهقي 1 / 31، دلائل النبوة للبيهقي 173/7، السنن الكبرى للنسائى 256/4 و 5/ 301، الطبقات الكبرى لابن سعد 2 / 232، شرح مسند أبي حنيفة للقاري 57 - 58) و في رواية رابعة: هل سمّت [أسمت] لك الرجل [الآخر] الذي كان مع العباس؟ قلت: لا، قال: هو علي [عليه السلام]. (مسند أحمد 2 / 52 - 53 و 6 / 251، صحيح البخاري 1 / 169، صحيح مسلم 21/2، سنن الدارمي 1 / 287 - 288، السنن الكبرى للبيهقي 3 / 80 - 81 و 8 / 151 - 152، دلائل النبوة للبيهقي 1917، مسند ابن راهويه 2/ 505، السنن الكبرى للنسائي 1 / 293، و مراجعه شود به السنن الكبرى للنسائى 4/ 256 و 5/ 301، مسند الحميدي 1 / 114، صحيح ابن حبان 14 / 553 - 554، 568 - 569، معرفة السنن و الآثار للبيهقي 2/ 359، الطبقات الكبرى لابن سعد 2 / 218 - 219، البداية و النهاية 5 / 254)

2- فخرج رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم معتمداً على العباس و على رجل آخر، و رجلاه تخطّان في الأرض. و قال عبيد اللّه: فقال ابن عباس: أتدري من ذلك الرجل؟! هو علي بن أبي طالب، ولكن عائشة لا تطيب لها [له] نفساً. (مسند أحمد 34/6، إرواء الغليل للألباني 1 / 178 قال: و رواه أحمد... و سنده صحيح)

[1198 / 34] و یا: او نمی تواند از علی به نیکی یاد نماید. (1)

نگارنده گوید: این که عایشه نمی تواند از امیر المؤمنین علیه السلام به نیکی یاد نماید در روایات دیگر به این بیان آمده است که:

[1199 / 35] کسی نزد عایشه از امیر المؤمنین علیه السلام و عمار بد گویی کرد، عایشه به او گفت: من دربارهٔ علی چیزی نمی گویم ولی دربارهٔ عمار خودم از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: هر گاه او بین دو امر مخیّر شود، امری را انتخاب می کند که به حقیقت و صواب نزدیک تر باشد. (2) حال جای این پرسش هست که چرا عایشه از بد گویی دربارهٔ امیر المؤمنین صلی اللّه علیه و آله و سلم ناراحت نمی شود و حاضر نیست چیزی بگوید که دیگران را از این کار زشت باز دارد !! (3)

1- هو علي بن أبي طالب، ولكن عائشة لا تطيب لها [له] نفساً بخير. (الطبقات الكبرى لابن سعد 2 / 232، المصنف لعبد الرزاق الصنعاني 5 / 429 - 430) و في رواية: لكنها كانت لا تقدر أن تذكره بخير و هي تستطيع (أنساب الأشراف 1 / 544 - 545، تاريخ الطبري 2 / 433، شرح ابن أبي الحديد 13 / 27 - 28) زاد الإسماعيلي - من رواية عبد الرزاق عن مَعْمَر -: ولكن عائشة لا تطيب نفساً له بخير. ولا بن إسحاق في المغازي عن الزهري: ولكنها لا تقدر على أن تذكره بخير. (فتح الباري 131/2، عمدة القاري 5 / 192) قال الكرماني: فإن قلت: لِمَ قالت: رجل آخر، و ما سمته؟ قلت: لأن العباس كان دائماً يلازم أحد جانبيه، و أما الجانب الآخر فتارة كان علي [عليه السلام] فيه و تارة أسامة، فلعدم ملازمته لذلك [كذلك] لم تذكره، لا لعداوة ولا لنحوها، حاشا ها من ذلك. انتهى. قال العيني: قلت: فيه نظر ؛ لأن عليّاً [عليه السلام] كان ألزم لرسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم في كل حالة من غيره. (عمدة القاري 18 / 67 - 68)

2- عن عطاء بن يسار، قال: جاء رجل فوقع في علي [عليه السلام] و في عمار عند عائشة، فقالت: أمّا علي فلست قائلة لك فيه شيئاً [!!!] و أمّا عمار ؛ فإني سمعت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يقول: «لا يخيّر بين أمرين إلّا اختار أرشدهما». (مراجعه شود به مسند أحمد 113/6، تاريخ مدينة دمشق 43 / 407)

3- قال السيد شرف الدين قدس سره: وي وي، تحذر أم المؤمنين من الوقيعة بعمار لقول النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: «لا يخيّر بين أمرين إلّا اختار أرشدهما»، ولا تحذر من الوقيعة في علي عليه السلام و هو أخو النبي و وليّه، و هارونه و نجيّه، و أقضى أمّته، و باب مدينته، و من يحبّ اللّه و رسوله و يحبّه اللّه و رسوله، أول الناس إسلاماً، و أقدمهم إيماناً، و أكثرهم علماً، و أوفرهم مناقب ! وي، كأنها لا تعرف منزلته من اللّه عزّ و جلّ، و مكانته من قلب رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم، و مقامه في الإسلام و عظيم عنائه، و حسن بلائه، و كأنها لم تسمع في حقه من كتاب اللّه و سنّة نبيه شيئاً يجعله في مصاف عمار !! (المراجعات 319 - 320) و قال العلامة الشيخ الأميني رحمة اللّه: أما سمعت أذناك من بعلك حديثاً واحداً في فضله مثل ما سمعت في عمار؟! أما تجدين في كتاب اللّه ممّا نزل في علي عليه السلام ما يعادل حديثك في عمار؟! و فضل علي عليه السلام على عمار كما قال حذيفة اليماني: فو اللّه لعلي أفضل من عمار أبعد ما بين التراب و السحاب، و إن عماراً من الأخيار. لِمَ... لا تكرهين أن يقذع عندك علي عليه السلام، و أنت التي كنت كارهة أن يسبّ عندك حسان بن ثابت؟ و قد أخبر بذلك عروة، قال: كانت عائشة تكره أن يسبّ عند ها حسان، و تقول: إنه الذي قال: فإن أبي و والده و عرضي *** لعرض محمد منكم وقاء أما كانت عندك لمواقف على عليه السلام المشكورة - في مغازي رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم و المبيته على فراشه ليلة هجرته من مكة و قد باهى اللّه به ملائكته - قيمة و كرامة مقدار بيت شعر لحسان؟ و حسان أنت أدرى به منّي ! إي يا أُماه، شنشنة أعرفها من أخزم. و من رشحات ما كانت تحمله أم المؤمنين بين جنبيها من الضغينة على أول المسلمين و أولاهم لهم بهم من أنفسهم قولها - يوم سمعت بيعة الناس له -: لوددت أن السماء انطبقت على الأرض إن تمّ هذا. و خالفت العقيدة الراسخة من حرمة قتال خليفة

الوقت، و ليتني علمت مـاذا يكون جواب أم المؤمنين لو أحفيت السؤال عن خطيئتهـا أيهما أعظم؟ إجهازها على عثمان أم محاربتها الإمام أمير المؤمنين عليّاً عليه السلام؟ (الغدير 9 / 325 – 326)

[1200 / 36] عایشه می گوید: در یکی از جنگ ها امیر لشکر در نماز ها فقط سوره (قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ) را قرائت می کرد، پس از بازگشت مطلب را به عرض پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم رساندند، حضرت فرمود: «از او بپرسید چرا چنین کرده»؟ از او پرسیدند، او پاسخ داد: این سوره وصف خدای رحمان است و من قرائت آن را دوست دارم. حضرت فرمود: «به او اطلاع دهید که خدا او را دوست دارد». (1)

1- أخرج البخاري و مسلم و النسائی و البیهقی فی الأسماء و الصفات عن عائشة: أن النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم بعث رجلاً علی سریة فکان یقرأ لأصحابه في صلاتهم فیختم ب-: (قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ)، فلمّا رجعوا ذکروا ذلك لرسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم فقال: «سلوه لأيّ شيء یصنع ذلك» فسألوه، فقال: لأنها صفة الرحمن، فأنا أحبّ أن أقرأها، فأتوا النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم فأخبروه، فقال: «أخبروه ان اللّه تعالی یحبّه». (الدرّ المنثور 413/6، و مراجعه شود به صحیح مسلم 2/ 200، السنن الکبری للنسائي 1 / 341)

عایشه نخواسته بگوید که آن شخص چه کسی بود ولی در منابع شیعه آمده که آن شخص امیر المؤمنین علیه السلام بوده است. (1)

نمونه پنجم: جز این چیزی نمی گویم !

گذشت که راوی از ابن عمر دربارهٔ حضرت علی علیه السلام پرسید، او در پاسخ - با اشاره به قضیه سدّ الابواب - گفت:

أمّا علي لا أُحدّثك عنه، ولكن انظر إلى بيته من بيوت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم.

و في لفظ: أمّا علي فهذا بيته لا أُحدّثك عنه بغيره. (2)

چرا ابن عمر می گوید: من دربارهٔ علی صحبت نمی کنم یا آن که جز این چیزی نمی گویم! شاید مراد آن باشد که همین مطلب، حاکی از کمال قُرب و منزلت آن حضرت نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و در بیان فضائل ایشان کافی است؛ ولی ممکن است از آن استفاده شود که او می خواهد همهٔ فضائل امیر المؤمنین علیه السلام - غیر از این یک فضیلت - را کتمان کند!

شاهد مطلب آن که بنابر نقل اول می گوید: (لا أُحدّثك عنه) یعنی نمی خواهم دربارهٔ علی صحبت کنم. و نیز در برخی از منابع گزارشی دیگر نقل شده که:

1- مراجعه شود به التوحید 94، الارشاد 117/1، بحار الأنوار 81/21 -82 و 82 / 36 و 348/89.

2- رجوع شود به خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام للنسائی 106 - 107، السنن الکبری 138/5، فضائل امیر المؤمنین علیه السلام الأحمد بن حنبل 195 شماره 134

[1201 / 37] عن جميع بن عمير، قـال: أتيت ابن عمر فسألته عن علي [عليه السـلام] فانتهرني، ثم قال: ألا أحـدّثك عن علي؟! هـذا بيت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم في المسجد و هذا بيت علي [عليه السلام]. (1)

لفـظ «فـانتهرني» دلالـت بر طرد نمودن و مـأيوس كردن جميع بن عمير دارد و حاكى از آن است كه ابن عمر از بيان فضائل امير المؤمنين عليه السلام استنكاف دارد.

در هر صورت اين مطلب قابـل انكـار نيست كه در اين روايات، ابن عمر يا راويان ديگر از تصـريح به مطلب و بيانى روشن در مورد بسـتن درب هاى ديگر به مسجد و باز گذاشتن درب خانه امير المؤمنين عليه السلام امتناع ورزيده و اين مطلب مهم را نيز كاملاً مبهم و سر بسته نقل كرده اند. (2)

نمونه ششم: ترک نقل فضائل در شرایط نا مناسب

[1202 / 38] خطيب بغدادى نكتهٔ جالبى نقل كرده است كه:

ابو معاويه حديث: «أنا مدينة العلم و عليٌّ بابها» را سابقاً نقل كرده بود ولى بعداً از نقل آن خود دارى مى كرد !

ابن نمير مى گويد: ابو الصـلت مرد ثروتمندى بود و مشايخ حديث را كرده (و به آنان بذل و بخشش مى نمود) و نقل اين گونه احاديث را از آنان درخواست مى نمود، آن ها هم برايش نقل مى كردند. (3)

1- المستدرك 3/ 51، شواهد التنزيل 1 / 318.

2- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 854 - 858، واكنش پنجم: «اختلاف در كيفيت نقل روايت».

3- تاريخ بغداد 11 /50 - 51

از این گزارش معلوم می شود که روایـات فضائل به نقل معتبر نزد آنان وجود داشـته ولی داعی بر نقل آن نداشـته انـد، چون کسـی آن ها را تحویـل نمی گرفته و به آن بهـا نمی داده بلکه واکنش منفی نسـبت به آن نشان می داده انـد، اما اگر موقعیت مناسبی برای نقل آن فراهم می گردید و کسـی اقبال و توجه به آن روایات نشان می داد و حتی حاضـر می شد که به ناقلین آن اکرام و احسان هم بنماید، از نقل آن امتناعی نداشتند.

نمونه هفتم: کتمان مطالب سرنوشت ساز به بهانه فراموشی !

[1203 / 39] خطیب دمشـقی از ابن ابی لیلی نقل می کنـد: امیر المؤمنین علیه السـلام مردم را قسم داد که هر کس شـنید روز غدیر خم پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و سلم دست مرا گرفت و فرمود: (ألست أولی بکم - یا معشر المسلمین - من أنفسکم قالوا: بلی یا رسول اللّه، قال: «مَنْ کُنْتُ مولاه فَعلی مولاه اَللّهُمَّ و الِ مَنْ والاه و عادِ مَنْ عاداه و انْصُر مَنْ نَصَرَهُ و اخْذُلْ مَنْ خَذَلَه») گواهی دهد.

بیش از 10 نفر از صـحابه شـهادت دادنـد و عده ای کتمان کردند. گروه دوم یا کور شدند یا مبتلا به بیماری برص و هیچ یک جان سالم از دنیا بدر نبردند. (1)

[1204 / 40] سـلیمان احول از سعید بن جبیر نقل می کند که ابن عباس گفت: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم هنگام وفات به سه چیز وصیت فرمود: «مشرکان را از جزیرة العرب بیرون کنید، به مسافرانی که بر شما وارد می شوند عطیه ای را که من می دادم بدهید»، و سومی را فراموش کردم. (2)

1- تاریخ مدینة دمشق 42 / 207 - 208. و نیز رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 326 - 328 متن و پاورقی.

2- عن سـفیان بن عیینة، عن سلیمان الأحول، عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس أنه قال:... و أوصی - أي رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم- عند موته بثلاث: «أخرجوا المشـرکین من جزیرة العرب، و أجیزوا الوفد بنحو ما کنت أجیزهم»، و نسیتُ الثالثة. (صحیح البخاري 4 / 31) و في صحیح البخاري 4 / 65 - 66 و مشکاة المصابیح 1682/3: و الثالثة إمّا سـکت عنها، و إما أن قالها فنسیتُها. قال سفیان: هذا من قول سلیمان. و في صحیح البخاري 137/5: و سکت عن الثالثة أو قال فنسیتُها. و في صحیح مسلم 75/5: و سکت عن الثالثة أو قالها فأُنسـیتُها. و في سنن أبي داود السجستانی 2/ 41: و سـکت عن الثالثة، أو قال: فأُنسـیتُها. و قال الحمیدي - عن سـفیان -: قال سلیمان: لا أدری أذکر سـعید الثالثة فنسیتُها أو سکت عنها؟ و في مقدمة فتح الباري 289: القائل: (و نسـیتُ الثالثة) هو ابن عیینة، بیّنه الإسماعیلي في روایته هنا، و قد بیّنه البخاري بعد في الجزیة، و في مسـند الحمیدي أنه سـلیمان شیخ ابن عیینة. و في المصنف لعبد الرزاق 6 / 57 و 10 / 361: فإما أن یکون سـعید سکت عن الثالثة عمداً، و إما أن یکون قالها فنسیتُها. و في مسند أحمد 1 / 222: و سکت سعید عن الثالثة، فلا أدری أسکت عنها عمداً؟ و قال مرّة: أو نسیها. و قال سفیان مرّة: و إمّا أن یکون ترکها أو نسیها.

در برخی مصـادر آمـده است که سـلیمان گفت: یادم نیست که سـعید سومین مطلب را (عمـداً) نگفت، یا آن که او گفت ولی من فراموش کردم!

و شگفت آن که قریب به همین روایت در مصادر دیگر با سندی دیگر نقل می شود و باز راوی مطلب سوم را فراموش می کند! (1)

آیا ممکن است مطلب مهمی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم هنگام وفات به آن سفارش فرموده باشد به راحتی فراموش شود؟!

1- حدّثنا محمد بن العباس الأخرم الأصـبهاني، حدّثنا أبو حفص عمرو بن علي، حدّثنا أبو داود، حدّثنا شـيبان بن عبد الرحمن، عن جابر، عن أبي جعفر محمـد بن علي بن حسـين، عن أبيه، عن جدّه [عليهم السـلام]: ان رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله و سـلم أوصـى عند موته بثلاث: أوصـى أن ينفذ جيش أسامة، ولا يسـكن المدينة إلّا أهل دينه، قال محمد: و نسـيتُ الثالثة. (المعجم الكبير 3 / 129 - 130، كنز العمال 581/10)

شما فکر می کنید چه مطلبی بوده که راوی ناچار شده خود را به فراموشی بزند؟! آیا آن مطلب مربوط به خلافت امیر المؤمنین علیه السلام نبوده است؟! (1)

تذییل: کتمان واقعهٔ عاشورا در منابع عامّه

در صحاح اهل تسنن درباره عاشورا فقط دو جمله کوتاه آمده که:

[1205 / 41] پسر عمر گفت: این (عراقی) از خون پشه از من می پرسد در حالی که پسر دختر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم را به قتل رساندند. (2)

[1206 / 42] هنگامی که سر مقدس سید الشهدا علیه السلام در طشتی مقابل ابن زیاد گذاشته شد، انس گفت: امام حسین علیه السلام شبیه ترین آن ها به پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم بود. (3)

1- رجوع شود به بیان مرحوم علامه شرف الدین قدس سره در المراجعات 322 -323 مراجعه 74

2- عن ابن أبي نعم، قال: كنت شاهداً لابن عمر، و سأله رجل عن دم البعوض، فقال: ممن أنت؟ فقال: من أهل العراق، قال: انظروا إلى هذا يسألني عن دم البعوض، و قد قتلوا ابن النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم و سمعت النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم يقول: «هما ريحانتاي من الدنيا». (صحيح البخاري 74/7 و رجوع شود به الأدب المفرد للبخاري 30، سنن الترمذي 322/5، السنن الكبرى للنسائي 5/ 150، مسند أحمد 2 / 93، 114، المصنف لابن أبي شيبة 513/7 - 514، مسند أبي يعلى 10 / 106 - 107، المعجم الكبير للطبراني 3 / 127، كنز العمال 13 / 673) مستفاد از بعضی روایات آن است که مراد سائل آن بوده آیا می شود با لباسی که به خون پشه آلوده شده نماز خواند، ففي السنن الكبرى للنسائي: عن دم البعوض يكون في ثوبه أيصلّي به؟ و في سنن الترمذي: عن دم البعوض يصيب الثوب؟ ولی برخی از شارحان سؤال را مربوط به محرّمات احرام دانسته اند، یعنی آیا کشتن پشه در حال احرام جایز است؟ که متناسب با برخورد ابن عمر نیز همین است. (رجوع شود به كشف المشكل من حديث الصحيحين لابن الجوزي 2 / 593)

3- عن أنس بن مالك: أُتي عبيدُ اللّه بن زياد برأس الحسين بن علي [عليه السلام] فجُعل في طست، فجَعَلَ ينكتُ و قال في حسنه شيئاً، فقال أنس: كان أشبههم برسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم، و كان مخضوباً بالوسمة. (صحيح البخاري 4/ 216) حدّثني أنس بن مالك، قال: كنت عند ابن زياد فجيء برأس الحسين [عليه السلام]، فجعل يقول - بقضيب فی أنفه - و يقول: ما رأيت مثل هذا حسناً لم يذكر، قال: قلت: أما إنه كان من أشبههم برسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم. هذا حديث حسن صحيح غريب. (سنن الترمذي 5 / 325)

در جمله اخیر نیز حذف و ابهام اعمال شده (1) ولی قضیه عاشورا به جهت حفظ حرمت خاندان یزید در پرده کتمان نهان شده است.

آری، در روایتی ساختگی - مربوط به خواستگاری دختر ابو جهل - ملاقات مسور بن مخرمه با حضرت سجاد علیه السلام پس از شهادت امام حسین علیه السلام آمده است! (2)

تذکر دو نکته:

نکته اول: بخشی از فضائل به جهت تقیه شیعیان و دوستان از دست رفته و این نیز به جهت ستمی است که حاکمان ستم گر بر آن ها روا داشته اند. (3)

نکته دوم: مواردی که در واکنش «تحریفات لفظی» به عنوان «تحریف به حذف» خواهد آمد از مصادیق کتمان بشمار می رود.

1- بخش کوتاهی از آن را ابن حجر - از غیر صحاح - نقل کرده است: و للطبراني من حديث زيد بن أرقم: فجعل قضيباً في يده في عينه و أنفه، فقلت: ارفع قضيبك فقد رأيت فم رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم في موضعه... و زاد البزار - من وجه آخر - عن أنس، قال: فقلت له: إني رأيت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يلثم حيث تضع قضيبك. (فتح الباري 75/7)

2- صحيح البخاري 4/ 47، صحيح مسلم 7 /141، سنن أبي داود 1 / 459

3- به عنوان نمونه رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 293، کتمان حدیث غدیر. روى ابن أبي الحديد عن المدائني في كتاب الأحداث قال في ضمن رواية طويلة:... إن الرجل من شيعة علي عليه السلام ليأتيه من يثق به فيدخل بيته فيلقي إليه سرّه، و يخاف من خادمه و مملوكه، ولا يحدّثه حتى يأخذ عليه الأيمان الغليظة ليكتمنّ عليه ! (شرح ابن أبى الحديد 44/11 - 46)

نمونه هایی از واکنش کتمان در دفتر های پیشین

مواردی از واکنش کتمان پیش از این گذشت مانند:

دفتر نخست، صفحه 98 - 99 کتمان حدیث طیر توسط راویان

صفحه 251 امتناع بخاری و مسلم از نقل حدیث عمران بن حصین: «... و هو ولیِ کل مؤمن بعدي، علی پس از من ولی و سر پرست هر انسان با ایمان است».

صفحه 347 امتناع زید بن ارقم یا راویان دیگر از نقل حدیث غدیر در روایت صحیح مسلم و...

صفحه 347 حذف و کتمان حدیث غدیر توسط راویان، ناسخان، و... از حدیث سعد بن ابی وقاص در صحیح مسلم و...

صفحه 348 کتمان حدیث غدیر توسط انس بن مالک و عده ای از صحابه

صفحه 348 - 349 امتناع بخاری و مسلم از نقل حدیث غدیر

صفحه 425 به دست فراموشی سپردن حدیث غدیر

دفتر دوم، صفحه 536 امتناع طبری از نقل نامه محمد بن ابی بکر به جهت آن که عموم مردم تاب شنیدن آن را ندارند

صفحه 625 اشاره بخاری به حدیث: «أنا عبد اللّه و أخو رسوله صلی اللّه علیه و آله و سلم ما قالها أحد قبلي ولا یقولها أحد بعدي إلاّ کذاب» و امتناع از نقل آن

صفحه 761 - 762 سکوت بخاری از قاتل مرحب در جنگ خیبر

صفحه: 794 در مورد ردّ شمس گفتیم که روایت معجزهٔ پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم با تمام اهمیتی که دارد و بازگشت خورشید در آسمان بوده که همه آن را دیده اند، با وجود اعتراف بزرگان اهل تسنن به صحت و اعتبار آن، به جهت اشتمالش بر فضیلت

ص: 1849

امیر مؤمنان علیه السلام مورد مناقشه، اشکال، تکذیب، انکار، تضعیف و.... قرار گرفته و سعی و تلاش تمام بر مخالفت با آن بکار گرفته شده و جز عده ای قلیل، همه از نقل آن خود داری کرده اند تا به دست فراموشی سپرده شده، با توجه به این مطلب، آیا کتمان و انکار نصّ صریح بر خلافت و امامت امیر المؤمنین علیه السلام بعید است؟!

صفحه 809 بعضی به بهانه فراموشی از نقل فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام - در عزل ابو بکر از رساندن سوره برائت و... - امتناع ورزیده و آن را کتمان نمودند.

صفحه 889 بخاری روایت: لا یحلّ المسجد لجنب إلّا لمحمد و آل محمد» را کتمان و این گونه نقل نموده: «لا یحلّ المسجد لجنب إلاّ لکذا».

دفتر سوم، صفحه 958 اشاره بخاری به حدیث: (یا علي، مَنْ فَارَقَني فارَقَ اللّهَ، وَ مَنْ فَارَقَكَ فَارَقَني) و امتناع از نقل آن

صفحه 979 امتناع از نقل روایت: «خاصف النعل»: شریک می گوید: من از منصور این روایت را درخواست کرده بودم ولی او حاضر نمی شد آن را نقل کند تا آن که بین ما آشنایی ایجاد شد... روایت را برایم نقل نمود.

صفحه 1007 - 1010 امتناع از نقل تفصیل مطالب خطبه حجة الوداع در تأیید مبارزات امیر المؤمنین علیه السلام.

صفحه 1332 امتناع ابن کثیر از نقل کلام عمار در البدایة و النهایة.

دفتر چهارم، صفحه 1419 ترس عبد الرّزاق از نقل حدیث شماره 882 - که دلالت دارد علی علیه السلام سیّد و سالار دنیا و آخرت است و دشمن علی علیه السلام دشمن پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و دشمن خداست - و نقل کردن مخفیانه با هراس و نگرانی و عدم جرأت نقل آن برای عموم یا ذکر آن در تألیفات.

ص: 1850

سوگند ابو الازهر – پس از برخورد های نا مناسب مشایخ با او ! – که آن را نقل نکند مگر آن که صدقه بدهد!

صفحه 1497 امتناع ابن هشام صاحب سیره از نقل روایت: «و إن وصيّي لخير الوصيين»، وصی من برترین اوصیاست.

صفحه 1608 فراموش کردن – یا خود را به فراموشی زدن! – حدیث طیر، هنگام نقل ویژگی های علی علیه السلام به روایت سعد بن ابی وقاص

صفحه 1612 پرسش حارث بن مالک از سعد بن ابی وقاص – که: آیا دربارهٔ علی فضیلتی سراغ داری؟ – حاکی از آن است که جامعه پس از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم بسیار زود فضائل امیر المؤمنین علیه السلام را به دست فراموشی سپرده و کتمان کرده بود!

صفحه 1615 امتناع بخاری از نقل قضیه مباهله

صفحه 1658 امتناع بخاری و دیگران از نقل حدیث ثقلین

اشاره بخاری به آن و اکتفا به جمله: «إنكم و اردون عليّ الحوض»

و در همین دفتر صفحه 1920 خواهد آمد که زُهری از نقل فضائل پشیمان شده و از مَعْمَر خواست که آن را کتمان کرده و از او نقل نکند؛ بدین دلیل که بنی امیه عذر کسی را نمی پذیرند و اجازه نمی دهند که از علی علیه السلام به نیکی یاد شود.

صفحه 1921 زُهری گفته: به خدا سوگند من فضائلی از علی می دانم که اگر آن را نقل کنم مرا به قتل می رسانند !

صفحه 2167 – 2168 یونس بن خباب گفت: ناصبی ها – و بنا بر نقلی: مرجئه فاسق – مطلبی را از حدیث قبر کتمان کرده اند، در قبر از میت پرسیده می شود: ولی (و امام) تو کیست؟ اگر پاسخ داد: علی بن ابی طالب [علیه السلام] اهل نجات است.

ص: 1851

3- انکار و تکذیب فضائل

اشاره

انکار و تکـذیب حقایق از روش های رایـج بین متعصبین است. مخالفان، گاهی امور مسـلّم و یقینی را انکار نموده و از عقاب روز جزا که هیچ، از رسوایی نزد هم کیشان خویش هم ابایی ندارند !

شروع انکار فضائل از سقیفه

انکار فضائل امیر المؤمنین علیه السـلام به صورت رسـمی از روز سـقیفه شـروع شد! هنگامی که آن حضـرت را به اجبار نزد ابو بکر برده و گفتنـد: بایـد بیعت کنی، فرمود: «اگر بیعت نکنم چه می شود»؟! آن ها سوگند یاد نمودند که اگر بیعت نکنی گردنت را می زنیم! حضـرت فرمود: «... بندهٔ خدا و برادر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم را می کشید»!! عمر گفت: بندهٔ خدا آری ولی برادر پیامبر نه ! (1)

ابو بکر نیز در آخرین لحظات عمرش - با طرح مطالبی پراکنـده ولی دقیق و حساب شده! - با اظهار نا خرسـندی از برخی کار هایش و نیز برای توجیه انتخابش برای خلافت، تلویحاً به انکار مهم ترین فضائل امیر المؤمنین علیه السـلام و انکار نصّ بر خلافت آن حضرت، بیعت غدیر و... پرداخت و گفت: ای کاش از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم پرسیده بودم خلافت از آن کیست تا با اهلش نزاع نمی شد! (2)

1- چنان که در روایت شماره 1120 گذشت

2- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1691

انکار صریح و بی انصافی ابن حزم و ابن کثیر

ابن حزم ظاهری عامله اللّه بعدله می گوید:

[1207 / 1] روایات صحیح در فضائل علی [علیه السلام] فقط چند حدیث است و پس از آن فقط حدیث منزلت، حدیث رایت، و روایت: (إنّ عَلِيّاً لا يُحِبُّهُ إلّا مُؤمِنٌ، ولا يُبغِضُهُ إلّا مُنافِقٌ) را نام برده است.

او حتی حدیث غدیر را هم صحیح نمی داند. (1)

ابن کثیر ادعا کرده که:

[1208 / 2] در خصوص امیر المؤمنین علیه السلام هیچ آیه ای نازل نشده و روایاتی که در این زمینه نقل شده هیچ کدام صحیح نیست. (2)

اشکال

اگر ابن کثیر و ابن حزم از روایاتی که در فضائل امیر المؤمنین علیه السلام و بویژه آن چه ذیل آیات وارد شده بی اطلاع هستند و این همه روایت را ندیده اند، از زمرهٔ علما خارج اند و اظهار نظر در مطالب علمی شأن آن ها نیست ؛ و اگر آن روایات را دیده و از روی غرض ورزی به دروغ انکار می کنند، باز نظر شان بی ارزش

1- او پس از نقل حدیث منزلت: (أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی إِلاَّ أَنَّهُ لاَ نَبِیَّ بَعْدِی) و حدیث رایت: (الأَعْطِیَنّ الرّایَةَ غَداً رَجُلًا یُحِبُّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ) می نویسد: و این صفت - دوست داشتن خدا و پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم - بر هر مؤمن واجب است ! و مانند: (إنّ عَلِيّاً لا يُحِبُّهُ إلّا مُؤمِنٌ، ولا يُبغِضُهُ إلّا مُنافِقٌ) در مورد انصار به نقل صحیح ثابت است. و اما حدیث (مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَیٌّ مَوْلاهُ) را اصلاً هیچ ثقه ای نقل نکرده، و بقیه احادیثی که رافضی ها به آن استدلال می کنند ساختگی است و هر کس کم ترین آشنایی با اخبار و راویان آن داشته باشد، این مطلب را می داند. (الفصل في الملل و الأهواء و النحل 4 / 147 - 148)

2- ولم ينزل في علی شيء من القرآن بخصوصيته، و كل ما يريدونه... من الآيات و الأحاديث الواردة في أنها نزلت في علي لا يصحّ شيء منها. (البداية و النهاية 394/7 - 395)

است که (وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوّاً فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ) [النمل (27): 14] ؛ و اگر ادعا شود که آن روایات را دیده اند ولی معتبر نمی دانند، باید تبریک گفت به کسانی که این همه روایات غیر معتبر را در مصادر شان نقل کرده اند و علما و نویسندگان آن ها ادعای اعتبارش را دارند!

برای روشن شدن سخافت کلام ابن حزم و ابن کثیر کافی است رجوع شود به عنوان «کثرت و شهرت فضائل امیر مؤمنان علیه السلام نزد اهل تسنن» (1) تا اعتراف بزرگان اهل تسنن به روایات فضائل معلوم شود.

و برای ابن حزم همان بس که او فضائل مسلّم امیر المؤمنین علیه السلام را - که حتی ابن تیمیه هم آن را قبول دارد! - نمی پذیرد، مانند حدیث: (أَنْتَ مِنِّی وَ أَنَا مِنْکَ)، بودن آن حضرت از اصحاب کساء، شرکت در مباهله و... (2)

[1209 / 3] حاکم حسکانی در مقدمه کتاب شواهد التنزیل سبب نگارش کتابش را چنین بیان می کند که: عدهٔ زیادی در مجلسی شرکت کرده بودند، کسی که ریاست بر عوام داشت، آنان را به گم راهی کشانده و صحبت را بدین جا رسانید که گفت: هیچ مفسّری نگفته که سوره (هَلْ أَتَی) یا چیزی از قرآن دربارهٔ علی و خاندانش نازل شده است.

من دیدم کسی از علما بر او انکار نکرد لذا لازم دانستم که برای دفع این شبهه به جمع آوری آیاتی که دربارهٔ اهل بیت علیهم السلام نازل شده بپردازم. (3)

1- دفتر نخست، صفحه 37 - 64 توجه فرمایید که شماره های 5، 6، 7، 30 -31، 35 صفحه 38 - 47 دقیقاً در نقطه مقابل ادعای ابن کثیر است و نیز رجوع شود به کتاب شواهد التنزیل حسکانی.

2- رجوع شود به منهاج السنة 321/7

3- شواهد التنزیل 19/11 - 20 با تلخیص

انکار امتیاز علی علیه السلام در قیامت

در روایت شماره 1039 گذشت که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود در قیامت کسی جز ما چهار نفر سواره نیست: من بر براق، برادرم صالح پیامبر بر ناقه اش، عمویم حمزه بر ناقهٔ من و برادرم علی بر ناقه ای از ناقه های بهشتی. این علی وصی فرستادهٔ پروردگار جهانیان، امام پرهیز گاران، و پیشوای رو سفیدان است. (1)

[1210 / 4] ابن حجر می گوید: ابن لهیعه گر چه ضعیف است ولی این حدیث هیچ ربطی به او ندارد. من حاضرم بین رکن و مقام سوگند یاد کنم که او هیچ گاه چنین روایتی را نقل نکرده است. (2)

انکار روایت: «هدایت گر علی است»

علامه حلی قدس سره فرموده: اهل تسنن نقل کرده اند که در تفسیر آیه شریفه: (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) [الرعد (13): 7] از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم روایت شده که: (أَنَا اَلْمُنْذِرُ، وَ عَلِيٌّ اَلْهَادِي، و بك - يا عليّ - يَهْتَدِي اَلْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي).

[1211 / 5] فضل بن روز بهان (متوفی 927) در ردّ علامه می گوید: چنین مطلبی در تفاسیر اهل سنت موجود نیست. (3)

نگارنده گوید: پیش از این در روایت معتبر 426 گذشت که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دربارهٔ این آیه شریفه فرمود: منذر (و بیم دهنده) من هستم و هدایت گر علی است.

1- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1544

2- لسان الميزان 387/3. و في البداية و النهاية 392/7: فليس له أصل، و لم يجئ من طريق مرضيّ يعتمد عليه. نگارنده گوید: پاسخ تضعیف ابن لهیعه در دفتر چهارم صفحه 1455 - 1456 گذشت.

3- ليس هذا في تفاسير السنّة. (دلائل الصدق 4/ 428 - 429 به نقل از ابطال الباطل)

ای علی اهل هدایت به تو راه یابند و هدایت شوند. (1)

انکار روایت اولین کسانی که وارد بهشت می شوند

[1212 / 6] حاکم روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام به نقل از پیامبر فرمود:

اولین کسی که وارد بهشت می شود من - یعنی علی علیه السلام - هستم و فاطمه و حسن و حسین. من گفتم: یا رسول اللّه. پس دوستان ما (چه می کنند؟) حضرت فرمود: «آنان نیز پشت سر ما وارد می شوند». (2)

ذهبی دربارهٔ این حدیث می نویسد:

این مطلب گفتار منکری است. دل شهادت می دهد که جعلی است. (3)

انکار روایت ندای: (غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ) در قیامت

[1213 / 7] حاکم نیشابوری دربارهٔ حدیث: (إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُبِ يَا أَهْلَ الْجَمْعِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و آله وَ سَلَّمَ حَتَّى تَمُرَّ)

گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است. ذهبی می گوید:

1- قال ابن حجر: و المستغرب ما أخرجه الطبري بإسناد حسن.... (فتح الباري 8/ 285 و مراجعه شود به تفسير الطبري 13 / 142 و منابع دیگری که در دفتر دوم، صفحه 458 - 459 گذشت.

2- روی الحاکم و غیره عن علي علیه السلام، قال: أخبرنی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم أنّ أول من یدخل الجنّة أنا و فاطمة و الحسن و الحسین. قلت: یا رسول اللّه، فمحبّونا؟ قال: «من ورائکم». قال الحاکم: صحیح الإسناد ولم یخرجاه. (المستدرك 3/ 151، و مراجعه شود به ذخائر العقبی 123، الصواعق المحرقة 153، کنز العمال 12 / 98، ینابیع المودة 2 / 202)

3- قال الذهبي: الحدیث منکر من القول، یشهد القلب بوضعه ! ! (المستدرك 3/ 151) با آن که اگر راویان آن، توثیق هم نداشته باشند ولی دروغ پرداز در بین آن ها نیست. ذهبی در اثری دیگر دربارهٔ برخی از احادیث مستدرک حاکم می گوید: و في غضون ذلك أحادیث نحو المئة یشهد القلب ببطلانها. (سیر أعلام النبلاء 17 / 175)

[1214 / 8] به خدا سوگند این حدیث جعلی است، راوی آن عباس ابن بکار - بنا بر گفته دار قطنی - دروغ گو است.

و ابن الجوزی نیز آن را به جهت عباس ساختگی دانسته است. (1)

نگارنـده گویـد: اولاً: ابن ابی حاتم رازی گفته: پـدرم عباس بن بکار را از مشایـخ حدیث می داند. ابن حبان نیز او را از افراد مورد اطمینان شمرده است. (2)

ثانیاً: این حدیث اسـناد دیگری هم دارد که عباس بن بکار در آن نیست و لذا عده ای از اهل تسـنن به جهت شواهدش آن را ساختگی نمی دانند. (3)

[1215 / 9] استاد سیره نویسان، صالحی شامی می نویسد: ضمیمه شدن اسناد متعدد این روایت به یک دیگر باعث پذیرفتن آن می شود. (4)

1- قال الحاكم: هذا حديث صـحيح على شـرط الشيخين و لم يخرجاه. (المستدرك 3/ 153 و رجوع شود به 161/3) فقال الذهبي: لا و اللّه بل موضوع، و العبّاس راويه قال الدار قطني: كذّاب. و قال ابن الجوزي: قال ابن حبان: لا يجوز الاحتجاج به. و قال الدار قطني: كذّاب. (الموضوعات لابن الجوزي 423/1 و رجوع شود به فيض القدير 1 / 549 - 550)

2- الجرح و التعديل لابن أبي حاتم الرازي 6 /217، الثقات لابن حبان 512/8.

3- به عنوان نمونه رجوع شود به المعجم الأوسـط 3/ 35، المعجم الكبير 1 / 108 و 22 / 400، المستدرك 3/ 161، ميزان الاعتدال 2/ 538، عن علي عليه السـلام عن رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله و سلم. قال الهيثمي: رواه الطبراني في الكبير و الأوسط، و فيه عبد الحميد بن بحر، و هو ضـعيف. (مجمع الزوائـد 9/ 212) و رواه الخطيب البغـدادي عن عائشـة. (تاريـخ بغداد 8/ 136) قال الكناني: للحـديث شواهد من حديث عائشة. (تنزيه الشريعة 1 / 418) قال الفتني: و له شاهـد عن أبي هريرة. (تذكرة الموضوعات 99) و رواه المتقي عن أبي بكر في الغيلانيـات، عن أبي أيوب و أبي هريرة. (كنز العمال 106/12) و ابن الجوزى عن علي [عليه السـلام] و أبي أيوب و أبي هريرة و أبي سعيد و عائشة. (العلل المتناهية 262/1)

4- به عنوان نمونه رجوع شود به المعجم الأوسـط 3/ 35، المعجم الكبير 1 / 108 و 22 / 400، المستدرك 3/ 161، ميزان الاعتدال 2/ 538، عن علي عليه السـلام عن رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله و سلم. قال الهيثمي: رواه الطبراني في الكبير و الأوسط، و فيه عبد الحميد بن بحر، و هو ضـعيف. (مجمع الزوائـد 9/ 212) و رواه الخطيب البغـدادي عن عائشـة. (تاريـخ بغداد 8/ 136) قال الكناني: للحـديث شواهد من حديث عائشة. (تنزيه الشريعة 1 / 418) قال الفتني: و له شاهـد عن أبي هريرة. (تذكرة الموضوعات 99) و رواه المتقي عن أبي بكر في الغيلانيـات، عن أبي أيوب و أبي هريرة. (كنز العمال 106/12) و ابن الجوزى عن علي [عليه السـلام] و أبي أيوب و أبي هريرة و أبي سعيد و عائشة. (العلل المتناهية 262/1)

[1216 / 10] ابن ابی الحدیـد می گوید: پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و سـلم بار ها این مطلب را دربارهٔ حضـرت زهرا علیها السـلام بیان فرموده و از روایات صحیح است و ضعیف نیست. (1)

و شگفت آن که ابن الجوزی آن را در کتاب العلل المتناهیة ذکر کرده (2) و او متعهد شده که روایات ساختگی را در آن نقل نکند، بلکه در کتاب المدهش به آن استناد نموده که حاکی از آن است که اعتبار آن را پذیرفته است! (3)

انکار روایت: (عَلِيٌ خَيْرُ الْبَشَرِ)

گاهی ذهبی عصـبانی می شود و بر هم کیشان خویش ایراد می گیرد که چرا صـریحاً نمی گوییـد این حـدیث دروغ است، فقط می گویید: معلوم نیست!

[1217 / 11] خطیب بغدادی پس از روایت: «عليٌ خير البشر، فمن امترى فقد كفر» گفته این روایت منکر است (و قابل پذیرفتن نیست)، کسی جز علوی این حدیث را با این سند نقل نکرده و ثابت نیست. (4)

1- فقال صـلی اللّه علیه و آله و سـلم- بمحضر الخاص و العام مراراً لا مرّة واحدة، و فی مقامات مختلفة لا في مقام واحد: إنّها سيّدة نساء العـالمين، و إنهـا عديلـة مريم بنت عمران، و إنهـا إذا مرّت في الموقف نـادى منادٍ من جهـة العرش: يا أهل الموقف، غضّوا أبصاركم لتعبر فاطمة بنت محمد. و هذا من الأحاديث الصحيحة، و ليس من الأخبار المستضعفة. (شرح ابن أبي الحديد 193/9)

2- العلل المتناهية 262/1 رواه عن علي [عليه السلام] و أبي أيوب و أبي هريرة و أبي سعيد و عائشة.

3- المدهش 1 /238 چاپ اول، دار القلم، دمشق سنه 1425

4- هذا حديث منكر، ما رواه سوى العلوي بهذا الإسناد، و ليس بثابت (تاريخ بغداد 433/7)

[1218 / 12] ذهبی، او را ملامت کرده و به عنوان اعتراض بر او می نویسد:

در مثل چنین روایتی که باطل بودن آن واضح است (باید عبارت رسا تری بکار برده شود و) نباید گفت «لیس بثابت». او این مطلب را از خذلان خطیب شمرده و می گوید: «نعوذ باللّه من الخذلان»! (1)

انکار روایت: (إِنَّ اَللَّهَ أَمَرَنِی أَنْ أُزَوِّجَ فَاطِمَهَ مِنْ عَلِیٍّ)

[1219 / 13] ذهبی دربارهٔ روایتی که در ضمن آن آمده: «إن ربّي أمرني أن أزوّج فاطمة من علي...» بی پروا و بدون هیچ دلیلی می گوید: این دروغ و جعلی است.

ابن حجر هیتمی مکی بر او اشکال می کند که: چنین نیست، (نهایت آن که) سندش غریب و مجهول است نه ساختگی، بلکه از روایت صحیح دیگر معلوم می شود که این هم اصلی اصیل (و قابل اعتنا) داشته است ! (2)

1- میزان الاعتدال 1 / 521، لسان المیزان 2 / 253 و مراجعه شود به طبقات الشافعیة الکبری للسُبکي 3/ 169 - 171، تنزیه الشریعة 1 / 353 - 354.

2- قال الذهبي: محمد بن دینار العرقي، عن هشیم، أتی بحدیث کذب، ولا یدری من هو. (میزان الاعتدال 542/3 و رجوع شود به لسان المیزان 163/5، تنزیه الشریعة 1 / 105) قال ابن حجر العسقلاني: الخبر المذکور أسنده عن أنس، قال: بینا أنا عند النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم إذ غشیه الوحي فلمّا سُرّيَ عنه قال: «إن ربّي أمرني أن أزوّج فاطمة من علي، انطلق فادع لي أبا بکر و عمر مع جماعة من المهاجرین - قال: - و بعددهم من الأنصار»، قال: فلمّا أخذوا مقاعدهم خطب صلی اللّه علیه و آله و سلم فقال: «الحمد للّه المحمود بنعمته، المعبود بقدرته...» - فذکر الخطبة و العقد و قدر الصداق... و فیه: - «بارك اللّه فیکما و بارك علیکما، و أخرج منکما الکثیر الطیّب». أخرجه ابن عساکر في ترجمته... عن أنس، قال ابن عساکر: غریب، ثم نقل عن محمد بن طاهر أنه ذکره في تکملة الإکمال، قال: و الراوي عنه فیه جهالة. (لسان المیزان 163/5) قال ابن حجر الهیتمي المکي - بعد نقل کلام ابن حجر في لسان المیزان -: و به یُعلم أن إطلاق الذهبي کونه کذباً فیه نظر، و إنما هو غریب في سنده، مجهول، و سیأتي في الآیة الثانیة عشرة بسط یتعلق بذلك، و فیه عن النسائي بسند صحیح ما یردّ علی الذهبي، و یبیّن أن للقصّة أصلاً أصیلاً فلیکن منك علی ذکر. (الصواعق المحرقة 142 - 143)

[1220 / 14] ذهبی دربارهٔ روایتی دیگری که در آن نیز آمده: (إن أَمَرَنِی أَنْ أَزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِیٍّ فَفَعَلْتُ...) به گونه ای سخن می گوید که از آن برداشت می شود دیگران هم با او هم عقیده اند و این روایت را ساختگی و راوی آن – عبد النور – را سازندهٔ آن می دانند. (1)

عسقلانی بر او اشکال می کند که ابن حبان، عبد النور را در کتاب الثقات ذکر کرده، سپس می گوید: این که ذهبی به قطع گفته: عبد النور این روایت را ساخته و دیگران را به اشتباه می اندازد که این مطلب را عقیلی گفته؛ درست نیست! (2)

از موارد گذشته به خوبی روشن است که ذهبی اصرار دارد روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام را ساختگی و بی اساس معرفی کند !

انکار ولادت امیر المؤمنین علیه السلام در کعبه

[1221 / 15] فضل بن روزبهان (متوفی 927) ولادت امیر المؤمنین علیه السلام در کعبه را منکر شده و گفته است:

علمای تاریخ این مطلب را صحیح نمی دانند و می گویند: جز

1– قال الذهبي: عبد النور بن عبد اللّه المسمعي، عن شعبة، كذّاب، و قال العقيلي: كان يغلو في الرفض، و وضع هذا عن شعبة، عن عمرو بن مرة، عن أبيه، عن إبراهيم، عن مسروق، عن عبد اللّه، قال: قال لنا رسول اللّه – في غزوة تبوك –: (إن أَمَرَنِی أَنْ أُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِیٍّ فَفَعَلْتُ، فَقَالَ لِی جَبْرَئِیلُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی بَنَی جَنَّةً مِنْ لُؤْلُؤَةٍ...) و سرد حديثاً طويلاً. (ميزان الاعتدال 671/2)

2– قال ابن حجر:... و قد ذكره ابن حبان في الثقات... و أمّا جزم الذهبي بأنه هو الذي وضع هذا موهماً انه كلام العقيلى ففيه ما فيه. (لسان الميزان 4 / 77)

حکیم بن حزام کسی در کعبه متولد نشده است. (1)

نگارنده گوید: در این زمینه کافی است رجوع شود به کلام حاکم نیشابوری که می نویسد: روایات در این زمینه متواتر است که فاطمه بنت اسد، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را در میان کعبه به دنیا آورد. (2)

اما در مورد ولادت حکیم بن حزام در کعبه در آینده صحبت خواهیم کرد. (3)

انکار نزول آیه تطهیر در شأن اهل بیت علیهم السلام

[1222 / 16] دهلوی نزول آیه تطهیر در شأن اهل بیت علیهم السلام را منکر شده و ادعا کرده که روایات صحیح دلالت بر نزول آن در شأن همسران پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دارد و آن حضرت به دعای خود این چهار نفر را داخل کرد. او با بی شرمی تمام می گوید: ام سلمه را شریک نکرد که در حق او این دعا تحصیل حاصل است! و در ادامه مدعی شده که: همهٔ بستگان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم در این دعا داخل اند.... (4)

اشکال

1- المشهور بين الشيعة أن أمير المؤمنين [عليه السلام] ولد في الكعبة ولم يصححّه علماء التواريخ بل عند أهل التواريخ أن حكيم بن حزام ولد في الكعبة ولم يولد فيه غيره. (احقاق الحقّ 198 به نقل از ابطال الباطل)

2- قال الحاكم: فقد تواترت الأخبار أن فاطمة بنت أسد ولدت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب كرم اللّه وجهه في جوف الكعبة. (المستدرك 3 / 483 طبعة دار المعرفة بيروت، اوفست مطبعة دائرة المعارف النظامية بحيدر آباد الدكن سنة 1342) و نيز رجوع شود به كلام آلوسى صاحب تفسير در الغدير 22/6 به نقل از سرح الخريدة الغيبية في شرح القصيدة العينية 15

3- رجوع شود به دفتر ششم، صفحه 2388 - 2389

4- رجوع شود به تحفه اثنا عشريه 202 - 203

ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) می نویسد: اکثر مفسرین بر این عقیده هستند که این آیه دربارهٔ امیر مؤمنان، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شده است. (1)

و به شرحی که گذشت فرستادن به دنبال آن بزرگواران، دعوت از آنان، قرار دادن آنان زیر کسا و منع ام سلمه و دیگران از قرار گرفتن زیر آن به روشنی دلالت بر اختصاص آیه به آنان دارد. ام سلمه می گوید: به پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم گفتم: من هم از اهل بیت هستم و گوشهٔ عبا را گرفتم تا در کنار آنان قرار گیرم، حضرت آن را از دستم کشید (و از رفتن زیر آن ممانعت فرمود). به خدا سوگند پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به خواستهٔ من پاسخ مثبت نداد (و مرا از اهل بیت ندانست) و به من فرمود: تو سر جایت باش، تو بر خیر و نیکی هستی. تو از همسران پیامبر هستی. او تصریح می کند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم نفرمود که تو از اهل بیت من هستی. (2)

انکار حدیث تشبیه امیر المؤمنین علیه السلام به انبیا علیهم السلام

و نیز محدث دهلوی در اشکال بر حدیث تشبیه می نویسد:

[1223 / 17] این حدیث از احادیث اهل سنت نیست. ابن مطهر حلّی در کتب خود [آن را] وارد نموده و روایت آن را گاهی به بیهقی و گاهی به بغوی نسبت کرده، حال آن که در تصانیف هر دو از آن اثری موجود نیست. به افترا و بهتان، الزام دادن اهل سنت میسّر نمی آید... بالجمله این حدیث خود از آن قسم هم نیست که در هیچ کتابی از کتب اهل سنت موجود باشد و لو به طریق ضعیف. (3)

1- قال: أكثر المفسّرين على أنّها نزلت في عليّ و فاطمة و الحسن و الحسين [عليهم السلام]. (الصواعق المحرقة 143)

2- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1674 - 1678.

3- تحفه اثنا عشریه 213

اشکال

اولاً: این حدیث در منابع اهل تسنن به کیفیت های مختلف نقل شده و سیوطی در ردّ ابن الجوزی که آن را جعلی دانسته برای آن دو سند دیگر نقل کرده! (1)

ثانیاً: برخی از نویسندگان اهل تسنن - مانند خطیب خوارزمی (متوفی 568)، محمد بن طلحه شافعی (متوفی 652)، ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی 656)، و ابن صباغ مالکی (متوفی 855) - آن را از بیهقی روایت کرده اند. (2)

توجه شما را به برخی از روایات تشبیه به نقل از منابع عامّه جلب می نماییم:

[1224 / 18] روی یاقوت الحموي، عن عبد الرزاق، عن معمر، عن الزهري، عن سعيد بن المسيب، عن أبی هريرة، قال: قال رسول اللّه صلی اللّه عليه و آله و سلم- و هو في محفل من أصحابه -: «إن تنظروا إلی آدم في علمه، و نوح في همّه، و إبراهيم في خلقه، و موسی في مناجاته، و عيسی في سنّه [سنّته ظ]، (3) و محمد في هديه و حلمه فانظروا إلی هذا المقبل»، فتطاول الناس فإذا هو علي بن أبي طالب عليه السلام. (4)

ص: 1863

1- اللآلي المصنوعة 1 / 355

2- قال الموفق الخوارزمي: قال أحمد بن الحسين البيهقي: لم أكتبه إلّا بهذا الإسناد. (المناقب 83) قال محمد بن طلحة الشافعي: رواه الإمام البيهقي في كتابه المصنف في فضائل الصحابة يرفعه بسنده إلی رسول اللّه صلی اللّه عليه و آله و سلم.... (مطالب السؤول 129) و قال ابن الصباغ المالكي: فمن ذلك ما رواه البيهقي في كتابه الّذي صنّفه في فضائل الصحابة.... (الفصول المهمة 1 / 571) و قال ابن أبي الحديد: و رواه أحمد البيهقي. (شرح ابن أبي الحديد 9 / 168)

3- در مصدر «سنّه» بود ولی «سنتّه» صحیح است که در تاریخ مدینة دمشق 42 / 288 آمده است.

4- معجم الأدباء 17 / 200 - 202 قال ياقوت الحموي: محمد بن أحمد بن عبيد اللّه الكاتب المعروف ب-: المفجع صاحب ثعلب... و كان شاعر البصرة و أديبها... و له قصيدة يسمّها ب-: الأشباه يمدح فيها عليّاً عليه السلام... هو شاعر مكثر عالم أديب... و شعره كثير حسن... توفّي في سنة سبع و عشرين و ثلاث مائة... و له قصيدته ذات الأشباه و سميّت ب-: ذات الأشباه لقصده فيما ذكره من الخبر الذي رواه عبد الرزاق... إلی آخر ما في المتن... ثم قال: فأورد المفجع ذلك في قصيدته و فيها مناقب كثيرة و أولّها: أيها اللائمي لحبّي عليّا قم ذميماً إلی الجحيم خزيّا (معجم الأدباء 17 / 190 - 196)

شایان ذکر است که این سند نزد اهل تسنن در نهایت اعتبار و صحت است.

[1225 / 19] عن أنس بن مالك: قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «من أراد [أن] يَنْظُرَ إلى علم آدم و فقه نوح فلينظُر إلى عليّ بن أبي طالب». (1)

[1226 / 20] و عنه قال: قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «من أحبّ أن ينظر إلى آدم في خلقه و أنا في خلقي، و إلى إبراهيم في خلّته، و إلى موسى في مناجاته، و إلى يحيى في زهده، و إلى عيسى في سنته فلينظر إلى علي بن أبي طالب». (2)

[1227 / 21] و قال: كنا في بعض حجرات مكة نتذاكر علياً، فدخل علينا رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم فقال: «أيها الناس، من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، و إلى نوح في فهمه، و إلى إبراهيم في حلمه، و إلى موسى في شدّته، و إلى عيسى في زهادته، و إلى محمّد و بهائه، و إلى جبرئيل و أمانته، و إلى الكوكب الدري و الشمس الضحي، و القمر المضيء، فليتطاول و لينظر إلى هذا الرجل»، و أشار إلى علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (3)

[1228 / 22] عن أبي الحمراء مولى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم، قال: قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «من أراد [سرّه] أن ينظر إلى آدم في علمه، و إلى نوح في فهمه، و إلى إبراهيم في حلمه [حكمه]، و إلى يحيى بن زكريا في زهده، و إلى موسى بن عمران في بطشه فلينظر إلى علي بن أبي طالب». (4)

1- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 177

2- تاريخ مدينة دمشق 288/42

3- العسل المصفّى من تهذيب زين الفتى 2 / 362

4- مراجعه شود به مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن مردويه 147، شواهد التنزيل 1 / 100، 103، الرياض النضرة 3 / 196، ذخائر العقبى 93 - 94، تاريخ مدينة دمشق 42 / 313، المناقب للخوارزمي 83 (با كمى اختلاف). قال ابن كثير: و هذا منكر جداً، ولا يصح إسناده. (البداية و النهاية 7 / 392 - 393)

[1229 / 23] و في روايـة عنه: «من أراد ان ينظر إلى آدم في و قاره، و إلى موسـى في شـدة بطشه، و إلى عيسـى في زهـده فلينظر إلى هذا المقبل»، فأقبل علي [عليه السلام]. (1)

[1230 / 24] و في روايـة ثالثـة عنـه: «من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، و إلى نـوح في تقـواه، و إلى إبراهيم في حلمه، و إلى موسـى في هيبته، و إلى عيسى في عبادته فلينظر إلى ابن أبي طالب». (2)

[1231 / 25] و في رواية رابعة عنه، قال: كنّا حول النبي صـلى اللّه عليه و آله و سلم فطلع علي بن أبي طالب رضى اللّه عنه [عليه السلام]، فقـال رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله و سـلم: «من سـرّه أن ينظر إلى آدم في علمه، و إلى نوح في فهمه، و إلى إبراهيم في خلقه، فلينظر إلى علي بن أبي طالب». (3)

[1232 / 26] عن الحارث:... بلغنا أن النبي صـلى اللّه عليه و آله و سلم كان في جمع من أصحابه فقال: «أُريكم آدم في علمه، و نوحاً في فهمه، و إبراهيم في حكمته»؟ فلم يكن بأسرع من أن طلع عليّ [عليه السلام]. (4)

[1233 / 27] عن جابر، قال: قال رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آلهو سلم: من أراد أن ينظر إلى إسرافيل في هيبته، و إلى ميكائيل في رتبته، و إلى جبرائيل في جلالته، و إلى آدم في علمه، و إلى نوح في خشيته، و إلى إبراهيم في خلّته، و إلى يعقوب في حزنه، و إلى يوسف في

1- المناقب للخوارزمي 311.

2- المواقف للإيجي 3/ 626، 635، شـرح المواقف للقاضي الجرجاني 369/8، شرح المقاصد 5/ 296، مطالب السؤول لمحمـد بن طلحة الشافعي 129، الفصول المهمة 1 / 571.

3- شرح مذاهب أهل السنة لابن شاهين 151، فضائل الخلفاء الراشدين لأبي نعيم الإصبهاني 59/1.

4- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن مردويه 148، المناقب للخوارزمي 89

جماله، و إلى موسى في مناجاته، و إلى أيوب في صبره، و إلى يحيى في زهده، و إلى عيسى في عبادته، و إلى يونس في ورعه، و إلى محمّد في حسبه و خلقه، فلينظر إلى علي؛ فإن فيه تسعين خصلة من خصال الأنبياء جمعها اللّه فيه و لم يجمعها أحد غيره». (1)

[1234 / 28] و ورد في ضمن رواية: قال أبو بكر: أنا لا أتقدّم على رجل قال في حقّه رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «من أراد أن ينظر إلى آدم عليه السلام، و إلى يوسف و حسنه، و إلى موسى و صلاته، و إلى عيسى و زهده، و إلى محمّد صلى اللّه عليه و آله و سلم في خلقه فلينظر إلى علي بن أبي طالب». (2)

[1235 / 29] عن أبي سعيد [الخدري]، قال: كنّا حول رسول اللّه [النبي] صلى اللّه عليه و آله و سلم فأقبل علي بن أبي طالب [عليه السلام]، فأدام رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم النظر إليه، ثم قال: «من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، و إلى نوح في حكمه، و إلى إبراهيم في حلمه فلينظر إلى هذا». (3)

[1236 / 30] عن ابن عباس، قال صلى اللّه عليه و آله و سلم: «من أراد أن ينظر إلى إبراهيم في حلمه، و إلى نوح في حكمه [حكمته]، و إلى يوسف في جماله فلينظر إلى علي بن أبي طالب». (4)

[1237 / 31] و روى الكنجي الشافعي، عن ابن عباس، قال:.. أقبل عليّ [عليه السلام] فلمّا بصر به رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم قال: «من أراد منكم أن ينظر إلى آدم في علمه، و إلى نوح في حكمته، و إلى إبراهيم في حلمه فلينظر إلى علي بن أبي طالب». (5)

1- ينابيع المودة 2/ 306 - 307 (المودة الثامنة) به نقل از جواهر الأخبار، ملحقات إحقاق الحق 1397/4 (به نقل از كشفى ترمذى (متوفى بعد 1025) در المناقب المرتضوية از جواهر الأخبار و هداية السعداء) و 22 / 329 به نقل از مردى حنفى در آل محمد عليهم السلام 425.

2- ملحقات إحقاق الحق 5/5 به نقل از ابو مدين شعيب بن عبد اللّه بن سعد بن عبد الكافى مصرى مكى مالكى (متوفى 801) در الروض الفائق فى المواعظ و الرقائق صفحه 389 (چاپ قاهرة)

3- شرح مذاهب أهل السنة 151 و رجوع شود به اللآلي المصنوعة 325/1.

4- رجوع شود به الرياض النضرة 196/3، ذخائر العقبى 93 - 94، شواهد التنزيل 1 / 136 - 137.

5- كفاية الطالب 122 براى اطلاع بيش تر در اين زمينه رجوع شود به بخش ششم كتاب عبقات الأنوار في حديث التشبيه و تعريب آن نفحات الأزهار جلد 19.

[1238 / 32] ذهبی در ترجمه مسعر بن یحیی نهدی می نویسد: من او را نمی شناسم ولی روایت منکری دارد. (1) و روایت اخیر را از او نقل کرده است.

مغربی در جایی دیگر می نویسد: (از شواهدی که نقل نمودیم) دانستی که آن چه برای علی بن ابی طالب [علیه السلام] فضیلت باشد نزد ذهبی منکر است ! (2)

تذکر

ابن شاهین (متوفی 385) و ابو نعیم اصفهانی (متوفی 430) در مورد حدیث تشبیه امیر المؤمنین علیه السلام به انبیا علیهم السلام گفته اند: این فضیلتی است ویژهٔ علی علیه السلام که هیچ کس در آن با او مشترک نیست! (3)

نگارنده گوید: در حدیث منزلت و برخی از احادیث سدّ الابواب نیز تشبیه امیر مؤمنان علیه السلام به جناب هارون علیه السلام گذشت. (4)

* و در روایت 234 گذشت: یا علي، أنت منّي بمنزلة شیت من آدم، و بمنزلة سام من نوح، و بمنزلة إسحاق من إبراهیم... و بمنزلة هارون من موسی، و بمنزلة شمعون من عیسی...

* و در روایت 971 گذشت: فصاحت نخلة بأخری... هذا موسی و أخوه هارون،

1- لا أعرفه، و أتی بخبر منکر. (میزان الاعتدال 99/4، لسان المیزان 6 / 24)

2- و قد عرفت أن النکارة عند الذهبي هي فضل علی بن أبی طالب [علیه السلام]. (فتح الملك العلی 70)

3- تفرّد علی [علیه السلام] بهذه الفضیلة، لم یشرکه فیها أحدٌ. (شرح مذاهب أهل السنة لابن شاهین 151 شماره 107)، فضیلة لأمیر المؤمنین علی [علیه السلام] لم یشرکه فیها أحد ! (فضائل الخلفاء الراشدین لأبي نعیم 1 / 59 شماره 42 (چاپ دار البخاری المدینة المنورة)

4- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 435 روایت 214، صفحه 478، روایت 230 و دفتر دوم صفحه 847 -850، روایات شماره 623، 626، صفحه 886، شماره 632 و روایت پاورقی آن.

ثمّ جزناهما، فصاحت رابعة بخامسة: هذا نوح و إبراهيم...

[1239 / 33] در روايات متعدد آمده است: «يا علي، إنما مثلك في هذه الأمة كمثل عيسى بن مريم... »، «إن فيك مثلاً من عيسى»، «ما شبهك في هذه الأمة إلّا عيسى في أمته» اين تشبيه براى منافقين بسيار ناگوار آمد تا جايى كه صدا به هلهله بلند كردند و مذمت آنان در آيه شريفه: (وَ لَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ) [الزخرف (43): 57] نازل گرديد! (1)

انكار لقب: «أمير النحل»

[1240 / 34] برخى از مخالفان در اتصاف امير المؤمنين عليه السلام به لقب «أمير النحل» اشكال نموده و گفته اند: اساسى ندارد. (2)

پاسخ

[1241 / 35] قال الزركشي: الحديث العشرون: اشتهر على ألسنتهم أمير النحل علي [عليه السلام] و قال ابن سيدة في المحكم: اليعسوب: أمير النحل، كثر ذلك حتى سمّوا كل رئيس: يعسوباً، و منه حديث علي [عليه السلام]: «هذا يعسوب قريش» انتهى.

و فى الأمثال للرامهرمزي: «على يعسوب المؤمنين» أي سيدهم.

1- ترجمه تحت اللفظى آيه شريفه: و هنگامى كه (دربارهٔ) پسر مريم مثالى آورده شد، ناگهان قوم تو از آن (مثال) (هلهله و) داد و فرياد راه انداختند. رجوع شود به شواهد التنزيل 12 / 226 - 234 روايات شماره 859 - 861، 865 - 869، المناقب للخوارزمي 325، نظم درر السمطين 92، كنز العمال 2 / 500 - 501.

2- قال العجلوني: أمير النحل عليٌ [عليه السلام]. قال في المقاصد: لا أصل له. (كشف الخفاء 1 / 197 - 198، 206). و قال المناوي: و أمّا ما اشتهر على الألسنة أمير النحل عليٌ [عليه السلام] فلا أصل له. (فيض القدير 4/ 472)

و بهـذا اللفظ الآخر رواه الطبراني في معجمه من حـديث أبي ذر و سـليمان [و سـلمان ظ]، و أخرجه صاحب مسـند الفردوس من حديث الحسن بن علي [عليه السـلام]، قـال: قـال ثعلب: اليعسوب: الـذكر من النحل الـذي يقـدمها، يحامي عنها، و قال علي [عليه السـلام]: أنا يعسوب المؤمنين. (1)

[1242 / 36] و ملا علی قاری نیز - به تبعیت از سـیوطی - در دفاع از اثبات حـدیث و پاسـخ مخالفان به روایاتی اسـتناد نموده که از آن حضرت به «یعسوب» تعبیر شده است. (2)

نگارنـده گویـد: تعبیر به «یعسوب المؤمنین» یا «یعسوب الدین» در روایات متعدد آمده است. (3) عینی (متوفای 855) در شرح صحیح بخاری از خواص و ویژگی های امیر المؤمنین علیه السـلام اموری نقل کرده است، از جمله آن که پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و سـلم او را یعسوب و سرورِ بزرگ دین نامیده است. (4)

بلکه شـیوع این لقب به گونه ای است که برخی از اعیان اهل تسـنن هنگام نام بردن آن حضـرت می گویند: قال یعسوب المؤمنین عليّ کرم اللّه تعالی وجهه. (5)

1- التذكرة في الأحاديث المشتهرة (الآللي المنثورة في الأحاديث المشهورة) 1 / 175.

2- الأسرار المرفوعة 136

3- أنساب الأشراف 2/ 118 - 119، تاريخ مدينة دمشق 42 / 41 - 43، 304، المناقب لابن مردويه 64 - 66، العثمانية 290، ربيع الأبرار 5 / 90، حياة الحيوان الكبرى 2 / 565، المعيار و الموازنة للإسكافى 251، أمثال الحديث المروية عن النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم للرامهرمزي 68، المعجم الكبير للطبراني 6 / 269، شرح ابن أبي الحديد 1 / 12 - 13 و 13 / 228 و 19 / 224، الجامع الصغير 2 / 178، كنز العمال 604/11، 616 و 13 / 119 و رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 162 - 165، 193، 210، روايات شماره: 49 - 53، 98، 114 و دفتر دوم صفحه 496 - 498، روايات شماره: 264 - 266، 268 - 269

4- عمدة القاري 16 / 215

5- به عنوان نمونه رجوع شود به تفسير الآلوسى 1 / 111 و 14 / 184، 210 و 28 / 160

عبد الوهاب شبکی (متوفی 771) در ضـمن اشعاری - برای تبریک به قاضی القضاة به جهت ولادت فرزندی به نام علی او را هم نام «أمیر النحل» دانسته و - می گوید:

سمّي ابن سيّد أبناء العلا ب-: علي *** لا زال ذا منصب بين الأنام علي

فقلت لما أتت بشرى البشير به *** للعلم و الفضل و العلياء و الدول

بشرى سمي أمير النحل حين أتت *** كانت بأفواهنا أحلى من العسل (1)

و در ضمن اشعار بدر الدين بن الدماميني (متوفی 828) آمده است:

و أعاذه بعلي أمير النحل إذ *** أضحى عليّاً في الفصاحة نظمه (2)

[1243 / 37] سـبط ابن الجوزی (متوفی 654) می گویـد: مؤمنـان به زنبور عسل تشبیه شـده انـد؛ زیرا او چیز های خوب و پاکیزه را می خورد و چیزی نیک و پاکیزه (یعنی عسل) تولید می کند و علی علیه السلام امیر مؤمنان است. (3)

[1244 / 38] و نیز می نویسد: علی علیه السلام را «یعسوب المؤمنین» گویند؛ زیرا یعسوب بزرگ زنبوران عسل است که در حزم و تدبیر و زیرکی و هشـیاری از همـهٔ آنان برتر است. کنار در کنـدو می ایسـتد و دهان زنبورانی که می خواهنـد وارد آن شوند می بوید، اگر بوی نا خوشـی از آن استشـمام نمایـد می فهمـد که از گیاه بدی تناول نموده لذا او را دو نیم می کند و بر در کندو می اندازد تا دیگران ادب شوند. علی علیه السلام نیز بر در بهشت می ایستد و هر کس را که از او رایحهٔ بغض

1- طبقات الشافعية الكبرى للسُبكي 9 / 386

2- خزانة الأدب و غاية الأرب 399.

3- و المؤمنون يتشبّهون بالنحل ؛ لأن النحل تأكل طيباً و تضع طيباً، و علي عليه السلام أمير المؤمنين. (تذكرة الخواص 123/1)

کینه توزی نسبت به خویش استشمام نماید در دوزخ می افکند. (1)

[1245 / 39] کمال الدین دمیری (متوفی 808) می نویسد:

مراد از تشبیه امیر المؤمنین علیه السلام به «أمیر النحل» و پادشاه زنبوران عسل آن است که: اهل ایمان به آن حضرت پناهنده می شوند و کفار، ستم گران و منافقان به مال دنیا پناه می برند، همان گونه که زنبوران عسل به پادشاه و امیر شان پناهنده می شوند. (2)

انکار لقب: «ساقی کوثر» و سوگند به نام امیر المؤمنین علیه السلام

[1246 / 40] ابن کثیر می نویسد:

آن چه برخی از عوام خیال می کنند بلکه بین بسیاری از آنان مشهور شده که ساقی حوض کوثر علی [علیه السلام] است مطلب بی اساسی است و سند قابل اعتمادی ندارد، ساقی حوض کوثر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم است...

و نیز آن چه بین مردم متعارف است که یک دیگر را به علی [علیه السلام] سوگند داده و می گویند: تو را به علی سوگند می دهم که این را از من بگیری یا به من بدهی و امثال آن، این ها هیچ اساسی ندارد، بلکه گرفته شده از رافضی هاست. خوف آن می رود که کسی که به گفتن این مطالب عادت کند هنگام جان دادن ایمانش را از دست بدهد (و بی دین از دنیا

1- و یُسمّی - أي علي علیه السلام-: یعسوب المؤمنین، لأن الیعسوب أمیر النحل و هو أحزمهم، یقف علی باب الکوارة کلّما مرّت به نحلة شمّ فاها فإن وجد منها رائحة منکرة علم أنها رعت حشیشة خبیثة، فیقطعها نصفین و یلقیها علی باب الکوارة لیتأدّب بها غیر ها، و کذا علی علیه السلام یقف علی باب الجنة فیشمّ أفواه الناس، فمن وجد منه رائحة بغضه ألقاه في النار. (تذکرة الخواص 1 / 122)

2- أي یلوذ بك المؤمنون، و یلوذ الکفار و الظلمة و المنافقون بالمال کما تلوذ النحل بیعسوبها، و من هنا قیل لأمیر المؤمنین علی کرم اللّه وجهه: أمیر النحل. (حیاة الحیوان الکبری 2 / 565)

برود)، سوگند به غیر خدا شرک است. (1)

نگارنده گوید: روایاتی که دلالت دارد امیر المؤمنین علیه السلام از جانب پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم ساقی حوض کوثر است، پیش از این گذشت. (2)

اما پاسخ از اعتراض به سوگند به نام امیر المؤمنین علیه السلام به اختصار آن است که:

1. گر چه در سوگند نوعی تعظیم نهفته است ولی هر تعظیمی عبادت نیست.

2. در قرآن موارد فراوان سوگند به غیر خدا وجود دارد. (3)

3. در روایات عامه از صحابه نیز فراوان سوگند به غیر خدا دیده می شود بویژه تعبیر به: (لعمري). (4)

1- و ما يتوهمّه بعض العوام، بل هو مشهور بين كثير منهم: أن عليّاً هو الساقي على الحوض فليس له أصل، ولم يجى من طريق مرضيّ يعتمد عليه، و الذي ثبت أن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم هو الذي يسقى الناس. و هكذا الحديث الوارد في أنه ليس أحد يأتي يوم القيامة راكباً إلّا أربعة: رسول اللّه [صلى اللّه عليه و آله و سلم] على البراق، و صالح [عليه السلام] على ناقته، و حمزة [عليه السلام] على العضباء، و علي [عليه السلام] على ناقة من نوق الجنة، رافعاً صوته بالتهليل. و كذلك ما في أفواه الناس من اليمين بعلي [عليه السلام] يقول أحدهم: خذ بعلي، أعطني بعلي، و نحو ذلك كل ذلك لا أصل له بل ذلك من نزعات الروافض و مقالاتهم ولا يصحّ من شيء من الوجوه، و هو من وضع الرافضة، و يُخشى على من اعتاد ذلك سلب الايمان عند الموت، و من حلف بغير اللّه فقد أشرك. (البداية و النهاية 7 / 392)

2- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1536

3- فما كل إعظام شركاً إلاّ إعطاء عظمة الربوبية المستقلة التي يستغنى بها عن غيره. و قد أقسم اللّه تعالى بكثير من خلقه كالسماء و الأرض و الشمس و القمر و الكنس الخنس من الكواكب، و بالنجم إذا هوى، و أقسم بالجبل و البحر و التين و الزيتون و الفرس و أقسم بالليل و النهار و الصبح و الشفق و العصر و الضحى و يوم القيامة، و أقسم بالنفس، و أقسم بالكتاب و القرآن العظيم و حياة النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم و بالملائكة.. إلى غير ذلك في آيات كثيرة، ولا يستقيم قَسَم إلاّ عن إعظام. (تفسير الميزان 6 / 211 - 212)

4- و قد وقع هذا القَسَم بلفظ (لعمري) في كلام الصحابة و التابعين، في نثرهم و شعرهم كثيراً، بحيث يتعذر ضبطه... و كم للصحابة و التابعين من حلف بشيبة رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم، و ضريحه و عينيه، و تربته. (منهج الرشاد للشيخ جعفر كاشف الغطاء 550)

4. برخی از فقهای اهل تسنن گفته اند: کسی که به لات و عزّیٰ سوگند یاد نماید جز استغفار تکلیفی ندارد، آیا سوگند به نام امیر المؤمنین علیه السلام از سوگند به بت هم حکمش سنگین تر است و گویندهٔ آن محکوم به شرک می شود؟! (1)

انکار نزول آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ) در شأن امیر المؤمنین علیه السلام

[1247 / 41] بنابر روایات شیعه و سنی آیه شریفه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) [المائدة (5): 55] (2) دربارهٔ خاتم بخشی امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده (3) و سیوطی گفته: این مطلب

1- و قد أفتى منكم ابن قدامة في المغني 1 / 169 و 11 / 162 و ابن حزم في المحلّى 51/8 بأن من حلف باللات و العزّى فلا شيء عليه إلاّ الاستغفار، و علّله في: 11 / 163 بقوله: لأن الحلف بغير اللّه سيئة و الحسنة تمحو السيئة، و قد قال اللّه تعالى: (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ) [هود (11): 114] و قال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: إذا عملتَ سيئة فأتبعها حسنة تمحها. و لأن من حلف بغير اللّه فقد عظّم غير اللّه تعظيماً يشبه تعظيم الربّ تبارك و تعالى، و لهذا سمّي: شركاً لكونه أشرك غير اللّه مع اللّه تعالى في تعظيمه بالقسم به، فيقول: لا إله إلّا اللّه توحيداً لله تعالى و براءةً من الشرك. فهل تفتون بذلك و أن من حلف بصنم لا يخرج عن الملة ولا شيء عليه إلاّ التهليل، و تقولون: إن من حلف بالنبي صلى اللّه عليه و آله و سلم أو بأحد من عترته عليهم السلام فهو مشرك يخرج من الملة؟! (ألف سؤال و إشكال للشيخ الكوراني العاملي 1 / 143 - 144)

2- ولی و سر پرست شما فقط خداست و پیامبر او [صلی اللّه علیه و آله و سلم] و کسانی که ایمان آوردند، همان کسانی که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

3- عن ابن عباس، قال: تصدّق على [عليه السلام] بخاتمه و هو راكع، فقال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم للسائل: «من أعطاك هذا الخاتم»؟ قال: ذاك الراكع، فأنزل اللّه فيه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ). (كنز العمال 13 / 108 به نقل از خطيب در المتفق و المفترق [258/1] قال: و فيه مطلب بن زياد وثّقه أحمد و ابن مَعين، و قال أبو حاتم: لا يحتجَ بحديثه.) نگارنده گوید: قال العجلي: مطلب بن زياد ثقة... صاحب سنّة و خير. (معرفة الثقات 2 / 282) و قال عمر بن شاهين: ثقة، قاله أحمد. (تاريخ أسماء الثقات 233) و قال ابن مَعين: ثقة. (تاريخ ابن مَعين 1 / 200) و قال: ليس به بأس. (تاريخ ابن مَعين 245/1) و ذكره ابن حبان في الثقات 7/ 506. و قال أبو داود: هو عندي صالح. (تهذيب الكمال 28/ 80، سير أعلام النبلاء 333/8) و روى له البخاري في الأدب، و ابن ماجة، و النسائي في الخصائص من سننه. (تهذيب الكمال 80/28، سير أعلام النبلاء 8 / 334) و قال ابن عدي: و للمطلب أحاديث حسان و غرائب، و لم أر له حديثاً منكراً فأذكره، و أرجو أنه لا بأس به. (الكامل لابن عدي 6 / 464) و قال الذهبي: من كبار المحدثين بالكوفة... صدوق، صاحب حديث و معرفة... إلى أن قال - بعد نقل حديث «من كنت مولاه فعلى مولاه» عنه -: هذا حديثٌ حسنٌ عالٍ جدّاً. (سير أعلام النبلاء 333/8، 335) و قال السيوطي: أخرج الطبراني في الأوسط بسند فيه مجاهيل، عن عمار بن ياسر، قال: وقف على علي بن أبي طالب [عليه السلام] سائل - و هو راكع في تطوع - فنزع خاتمه فأعطاه السائل، فنزلت (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ...) و له شاهد: قال عبد الرزاق: حدّثنا عبد الوهاب بن مجاهد، عن أبيه، عن ابن عباس - في قوله: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ...) إلى آخر الآية - قال: نزلت في علي بن أبي طالب [عليه السلام]. و روى ابن مردويه من وجه آخر عن ابن عباس مثله. و أخرج أيضاً عن علي [عليه السلام] مثله. و أخرج ابن جرير، عن مجاهد، و ابن أبي حاتم، عن سلمة بن كهيل مثله، فهذه شواهد يقوّى بعضها بعضاً. (لباب النقول 81) و في أحكام القرآن للجصاص 557/2: روي عن مجاهد و السُدّي و أبي جعفر [عليه السلام] و عتبة بن أبي حكيم: أنها نزلت في علي بن أبي طالب [عليه السلام] حين تصدّق بخاتمه و هو راكع. و رجوع شود به العثمانية للجاحظ 319، تفسير الطبري 6 / 389 - 390، معرفة علوم الحديث للحاكم النيسابوري 102 -

103، تاريخ مدينة دمشق 42 / 356 - 357 و 303/45، المغني للقاضي عبد الجبار 20/ 136، تفسير ابن أبي حاتم 4 / 1162، تفسير البحر المحيط لأبي حيان الأندلسي 3 /525 تفسير ابن كثير 2/ 74، توضيح المشتبه لابن ناصر الدين 2 / 448، تخريج الأحاديث و الآثار للزيلعي 1 / 409 - 410، الدر المنثور 2 / 293 - 294، كنز العمال 13 / 108، عوالم العلوم 15 / 2 / 413 - 443. شيخ باسم حلّی در کتاب أسانيد فضائل أمير المؤمنين على عليه السلام 2 / 343 - 355 اسناد متعدد برای آن ذکر و چهار طریق را معتبر دانسته و سپس به هشت طریق دیگر آن را تأیید کرده است. او اقوال مفسـرین را - که به خاتم بخشـی حضرت در حال رکوع استناد کرده اند - فرع بر حجیت آن دانسته است، مانند کلام سیوطی، جصاص، سمین حلبی و... (همان مدرک 2 / 357 - 358)

(روایات و) شواهـد متعـدد دارد که باعث تقویت آن می شود. (1) علامه امینی قدس سـره بیش از 60 نفر از اعیان اهل تسـنن را که آن را روایت کرده اند، نام برده است. (2)

[1248 / 42] ولی ابن تیمیه می گوید: این مطلب به اجماع دانش مندان حدیث دروغ است، سپس - بر خلاف مفسّران اهل تسنن بلکه بر خلاف کلام خدا ! - تمام تلاش خود را برای تکذیب خاتم بخشـی امیر المؤمنین علیه السـلام و فضـیلت صدقه دادن در نماز بکار گرفته و گفته است:

صدقه دادن هنگام نماز کار شایسته ای نیست !

نماز گزار می تواند صدقه دادن را پس از نماز انجام دهد! (3)

علی اصلاً انگشتر نداشته است.

در آن زمان کسی انگشتر به دست نمی کرده است.

فقها گفته اند: دادن انگشتر در زکات مجزی نیست. (4)

1- فهذه شواهد يقوّى بعضها بعضاً. (لباب النقول 81)

2- الغدير 3/ 156 - 162

3- أن التصـدّق في الصـلاة ليس من الأعمـال الصالحـة، و إعطاء السائل لا يفوت، فيمكن المتصـدّق إذا سـلّم أن يعطيه، و إن في الصـلاة لشغلاً. (منهاج السنة 16/7)

4- و قـد وضع بعض الكـذّابين حـديثاً مفترى أن هـذه الآية نزلت في علي لمّا تصدّق بخاتمه في الصـلاة، و هذا كذب بإجماع أهل العلم بالنقـل و كـذبه بيّن من وجوه كثيرة. (منهاج السـنة 30/2 - 32) و قال: و جمهور الأمـة لم تسـمع هـذا الخبر، ولا هو في شـيء من كتب المسـلمين المعتمدة لا الصحاح ولا السنن ولا الجوامع ولا المعجمات، ولا شيء من الأمهات. (منهاج السنة 17/7) نگارنده گوید: بنابر روایت اهل تسـنن، انگشتر به دست کردن از زمان حضـرت آدم علیه السـلام بوده است. روی المرجاني (المتوفى بعد سنة 770): أن أول من لبس الخاتم آدم [عليه السلام]. (كتاب بهجة النفوس و الأسرار في تاريخ دار هجرة النبي المختار صلى اللّه عليه و آله و سلم 1 / 125، تحقيق محمد عبد الوهاب فضل، الطبعة الأولى، دار الغرب الإسلامي، بيروت)

انکار لقب «فاروق» برای علی علیه السلام و شناخت منافقین به بغض آن حضرت

گذشت که در روایات متعدد از امیر المؤمنین علیه السلام به «فاروق» یاد شده است. (1)

و نیز گذشت که عده ای از صحابه - مانند جابر بن عبد اللّه انصاری، ابوذر، ابن عباس و ابو سعید خُدری - گفته اند: ما در زمان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم منافقین را به بغض علی بن ابی طالب علیه السلام می شناختیم. (2)

گذشته از وجود این روایات در کتب معروف و معتبر، اسناد معتبر متعدد دارد، ولی ابن تیمیه هر دو مطلب را تکذیب کرده و می گوید:

[1249 / 43] کسانی که با حدیث آشنایی دارند می دانند که هر دو مطلب دروغ است، است، هیچ یک در کتب مورد اعتماد نقل نشده و سند شناخته شده ای ندارد. (3)

1- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 193 روایت شماره 98 و پاورقی صفحه 197 و دفتر دوم، صفحه 497 - 506 روایات شماره 264 - 265، 267، 268، 269، 277 و دفتر چهارم، صفحه 1502 روایت شماره 957.

2- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1382، 1405 - 1406 روایات شماره 869، 873 - 876

3- فلا يستريب أهل المعرفة بالحديث أنهما حديثان موضوعان مكذوبان على النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم، ولم يرو واحد منهما في شيء من كتب العلم المعتمدة، ولا لواحد منهما إسناد معروف. (منهاج السنة 286/4)

مواردی از انکار های ابن تیمیه همراه با ادعای بی جای اجماع

ابن تیمیه از کسانی است که فراوان فضائل مسلّم امیر المؤمنین علیه السلام را انکار نموده و برای رسیدن به اغراض فاسد خویش به شگرد های متفاوت دست زده است. به عنوان مثال گاهی با پررویی تمام می گوید:

عده ای از اهل علم این حدیث را تضعیف کرده اند.

و یا می گوید: فلانی آن را تکذیب یا تضعیف کرده است. (1)

ولی از دانش مندانی که به آن ها اشاره کرده نامی نمی برد و اگر نام برده باشد برای ادعا های پوچ و تو خالی هیچ مصدری ذکر نمی کند !

او بار ها به اجماع و اتفاق اهل حدیث و اهل دانش تمسک می کند بدون آن که هیچ مستندی ارائه دهد، با آن که در برخی از موارد اصلاً کسی متعرض آن مطالب نشده و در منابع مطلبی در اثبات یا انکار آن نقل نشده و در برخی از موارد دیگر عده ای آن را نقل کرده و بر آن اعتماد نموده اند !

لذا بر مبنای پیشوایان حدیث، او کاذب و دروغ گو بشمار می آید، بلکه بنا بر مبنای خودش کلامش از ارزش ساقط می شود. (2)

1- به عنوان مثال دربارهٔ حدیث ثقلین می نویسد: «و أمّا قوله و عترتي و أهل بيتي» فهذا رواه الترمذي، و قد سُئل عنه أحمد بن حنبل فضعّفه، و ضعّفه غير واحد من أهل العلم. (منهاج السنة 394/7) و جای دیگر دربارهٔ آن گفته: و قد طعن غير واحد من الحفاظ في هذه الزيادة و قال: إنها ليست من الحديث. (منهاج السنة 318/7)

2- قال عبد اللّه بن أحمد بن حنبل: سمعت أبي يقول: ما يدّعي فيه الرجل الإجماع فهو كذب، و من ادّعى الإجماع فهو كاذب، لعلّ الناس اختلفوا - ما يدريه؟ - ولم ينته إليه، فليقل: لا نعلم الناس اختلفوا. (اعلام الموقعين 1 / 30) قال ابن تيمية: أراد غير إجماع الصحابة ؛ لأن إجماع الصحابة عنده حجّة معلوم تصوره أمّا من بعدهم فقد كثر المجتهدون و انتشروا. (البحر المحيط في أصول الفقه للزركشي 489/3)

ابن تیمیه در ضـمن کلامی می گوید: عدم علم، علم به عدم نیست بویژه در اقوال بی شـمار امت اسـلام که جز پرودگار کسی از آن اطلاع ندارد؛ لذا احمد بن حنبل مدعی اجماع را دروغ گو دانسته است! (1)

او بار ها ادعا کرده که این احادیث کذب مسلّم است و یا می گوید:

این مطلب به اتفاق حدیث شناسان دروغ است !

مانند نزول آیه های ذیل در شأن امیر المؤمنین علیه السلام:

(وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَ اعِيَةٌ) [الحاقة (69): 12]. (2)

(وَ أَرْكَعُوا مَعَ الرّاكِعِينَ) [البقرة (2): 43]. (3)

(وَقِفُوهُمْ إِنّهُم مّسْؤُولُونَ) [الصافات (37): 24]. (4)

(إِنّمَا أَنتَ مُنذِرُ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) [الرعد (13): 7] (5)

(إِنّ الّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرّحْمَنُ وُدّاً) [مریم:(19): 96]. (6)

1- قال ابن تيمية:... (عَدَمَ الْعِلْمِ لَيْسَ عِلْماً بِالْعَدَم لا سِيّمَا فِي أَقْوَالِ عُلَمَاءِ أُمّةٍ مُحَمّدٍ صلى اللّه عليه و آله و سلم الّتِي لا يُحْصِيهَا إِلّا رَبُّ الْعَالَمِينَ ؛ وَ لَهَذَا قَالَ أَحْمَد وَ غَيْرُهُ مِن العُلَمَاءِ: مَنْ ادّعَى الإِجْمَاعَ فَقَدْ كَذَبَ) (مجموعة الفتاوى لابن تيمية 19 / 271)

2- إن هذا [إنه حديث] موضوع باتفاق أهل العلم. (منهاج السنة 7 / 171، 522)

3- نزلت في رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله و سلم و علي خاصة، و هما أول من صلى و ركع. قال: إن هذا كذب موضوع باتفاق أهل العلم و الحديث. (منهاج السنة 7 / 271 - 272)

4- قال ابن عباس: عن ولاية علي [عليه السلام]. قال: ان هذا كذب موضوع بالاتفاق. (منهاج السنة 7/ 143 - 144)

5- «أنا المنذر و علي الهادي، بك - يا علي - يهتدي المهتدون». قال: ان هذا كذب موضوع باتفاق أهل العلم بالحديث. (منهاج السنة 7/ 138 - 139)

6- نزلت في علي عليه السـلام. [و في روايـة قال صـلى اللّه عليه و آله و سـلم] «يا على قل: اللهم اجعل لي عنـدك عهداً، و اجعل لي في صـدور المؤمنين مودةً». فأنزل اللّه: (إِنّ الّـذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحَاتِ سَ يَجْعَلُ لَهُمُ الرّحْمَنُ وُدّاً). قال: ان هـذين الحديثين من الكذب باتفاق أهل المعرفة بالحديث. (منهاج السنة 7/ 136)

(وَ مِنَ النّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّهِ) [البقرة:(2): 207]. (1)

(إِنّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الّذِينَ آمَنُوا الّذِينَ يُقِيمُونَ الصّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) [المائدة (5): 55]. (2)

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً) [المائدة (5): 3]. (3)

(هُوَ الّذِي أَيّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ) [الأنفال (8): 62]. (4)

(فَتَلَقّى آدَمُ مِنْ رَبّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنّهُ هُوَ التّوّابُ الرّحِيمُ) [البقرة (2): 37]. (5)

(وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرّيّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبّكُمْ...) [الأعراف (7): 172] (6)

1- ان هذا الذي نقله [أي نزول الآية في أمير المؤمنين عليه السلام و مبيته على فراش النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم] كذب باتفاق أهل العلم بالحديث و السيرة. (منهاج السنة 7 / 111 - 112)

2- و قد وضع بعض الكذابين حديثاً مفترى أن هذه الآية نزلت في عليّ لمّا تصدّق بخاتمه في الصلاة، و هذا كذب بإجماع أهل العلم بالنقل. (منهاج السنة 2 / 30 - 32)

3- الحديث من الكذب الموضوع باتفاق أهل المعرفة بالموضوعات... ثبت... أن هذه الآية نزلت على النبي [صلى اللّه عليه و آله و سلم]... بعرفة. (منهاج السنة 7 / 53 - 54)

4- «مكتوب على العرش لا إله إلّا اللّه وحده لا شريك له، محمّد عبدي و رسولي، أيّدته بعلي بن أبي طالب، و ذلك قوله فى كتابه: (هُوَ الّذِي أَيّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ)، يعنى بعلى. قال: إن هذا الحديث كذب موضوع باتفاق أهل العلم بالحديث. (منهاج السنة 194/7، 196)

5- سئل النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم عن الكلمات التي تلقّاها آدم من ربّه فتاب عليه. قال: سأله بحقّ محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين [عليهم السلام] أن يتوب عليه، فتاب عليه. قال: إن هذا الحديث كذب موضوع باتفاق أهل العلم. (منهاج السنة 7 / 130 - 131)

6- ... فَقَالَ اَللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: (أَنَا رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ وَ عَلِيٌّ أَمِيرُكُمْ) إن هذا الحديث كذب موضوع باتفاق أهل العلم بالحديث. (منهاج السنة 7/ 289)

و این که مراد از «قربی» در آیه: (قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) [الشوری (42): 23] امیر المؤمنین، حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام باشند. (1)

نزول چیزی از سوره مائده در غدیر. (2)

و نزول سوره: (هَلْ أَتَى) در شأن امیر المؤمنین علیه السلام. (3)

او می گوید: احادیثی که علامه حلی قدس سره در منهاج الکرامة نقل کرده به اتفاق حدیث شناسان اکثرش ضعیف یا جعلی است. (4)

و نیز ادعای اتفاق حدیث شناسان بر ساختگی بودن احادیث فراوان نموده، مانند: بازگشت ابو بکر از بین راه هنگام تبلیغ سوره توبه. (5)

تزویج امیر المؤمنین و حضرت زهرا علیها السلام در آسمان و... (6)

1- ان هـذه الآیـة لما نزلت قالوا: یا رسول اللّه، من هؤلاء؟ قال: «علی و فاطمـة و ابناهما [علیهم السـلام]». قال: و هذا کذب باتفاق أهل المعرفة بالحدیث. (منهاج السنة 4 / 563)

2- فمن قال: إن المائدة نزل فیها شيء بغدیر خم فهو کاذب مفتر باتفاق أهل العلم. (منهاج السنة 315/7)

3- هـذا الحدیث من الکذب الموضوع باتفاق أهل المعرفة بالحدیث... سورة (هَلْ أَتَى) مکیة باتفاق أهل التفسـیر و النقل. (رجوع شود به منهاج السنة 4 / 20 و 7 / 179 و 553/8)

4- منهاج السنة 6/5 - 7: الأحادیث التي ذکرها أکثرها کذب أو ضعیف باتفاق أهل المعرفة بالحدیث.

5- منهاج السنة 8 / 295 - 296: ان هذا کذب باتفاق أهل العلم، و بالتواتر العام؛ فإن النبي صـلی اللّه علیه و آله و سـلم استعمل أبا بکر علی الحجّ سنة تسع، لم یردّه ولا رجع.

6- لمّا تزوج علیّ بفاطمـة علیهما السـلام زوّجه اللّه إیاها من فوق سـبع سـماوات، و کان الخاطب جبریل، و کان إسـرافیل و میکائیل في سبعین ألفاً من الملائکـة شـهوداً. و هـذا الحـدیث کـذب موضوع باتفاق أهل المعرفة بالحدیث. و کذلك الحدیث الذي ذکره عن حذیفة. (منهاج السنة 8/ 245)

نداى جبرئيل به: (لاَ سَيْفَ إِلاّ ذُو الْفِقَارِ وَلاَ فَتَى إِلاّ عَلِيٌّ). (1)

روايات:

اللهم و ال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله. (2)

اللّه أكبر على إكمال الـدين، و إتمام النعمـة، و رضا الربّ برسالتي، و بالولاية لعلي من بعدي. ثم قال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم و ال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله. (3)

أنت وليّي في كل مؤمن بعدي. (4)

[عليٌّ] سيّد المسلمين، و إمام المتقين، و قائد الغر المحجلين.

هذا ولى كل مؤمن بعدي.

إن عليّاً منّي و أنا منه، [و هو] أولى بكل مؤمن و مؤمنة. (5)

أنت أخي و وصيي، و خليفتي من بعدي، و قاضي ديني. (6)

اللهم إني أقول كما قال أخي موسى: (وَ اجْعَل لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي) علىّ بن أبي طالب (أَخِي * أَشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي...) [سورة طه (20): 29 - 31]. (7)

1- (لاَ سَيْفَ إِلاَّ ذُو الْفِقَارِ وَلاَ فَتَى إِلاَّ عَلِيٌّ) فإن هـذا الحـديث من الأحاديث المكذوبة الموضوعة باتفاق أهل المعرفة بالحديث. (منهاج السنة 5 / 70) و قوله: إن جبريـل قـال - و هو يعرج -: «لاـ سـيف إلاـّ ذو الفقار... ولا فتى إلاّ علي» كـذب باتفاق الناس. (منهاج السـنة 102/8)

2- ان هذا اللفظ...: كذب باتفاق أهل المعرفة بالحديث. (منهاج السنة 7 / 55)

3- هذا الحديث من الكذب الموضوع باتفاق أهل المعرفة بالموضوعات. (منهاج السنة 53/7)

4- فإن هذا موضوع باتفاق أهل المعرفة بالحديث. (منهاج السنة 5 / 35 - 36)

5- ان هذا كذب موضوع باتفاق أهل المعرفة بالحديث. (منهاج السنة 7 / 386 - 387)

6- ان هذا الحديث كذب موضوع باتفاق أهل العلم بالحديث. (منهاج السنة 7/ 353 - 354)

7- قال ابن عباس: سـمعت منادياً ينادي: «يا أحمـد قـد أوتيت ما سألت». قال: ان هذا كذب موضوع باتفاق أهل العلم بالحديث. (منهاج السنة 7/ 274)

أنت و شيعتك يوم القيامة راضين مرضيين، و يأتي خصماؤك غضاباً مفحمين. (1)

[عليٌّ]... راية الهدى و إمام الأولياء، و هو الكلمة التي ألزمها للمتقين. (2)

روایت منا شده روز شورا. (3)

ادعـای بی جـای «اجمـاع اتفاق اهل حـدیث و اهل دانش» از روش هایی است که ابن تیمیه در هر موردی که دوست داشـته باشـد از آن استفاده می کند.

به عنوان مثال دربارهٔ حضـرت ابو طالب علیه السـلام - که از ابتدای بعثت پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و سلم تا آخر عمر شریفش حامی و یاور آن حضـرت بوده - به آسانی ادعا کرده که - العیاذ باللّه - اجماع بر کفرش وجود دارد؛ (4) اما دربارهٔ معاویه - که در دشمنی با پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سـلم و خاندانش سـنگ تمام را گذاشـته و از هیچ خباثتی فرو گذار نکرده و گاه اعتقادی به دین نداشته (5) گر چه در شرایطی قرار گرفته که مجبور شده اظهار اسلام نماید - مدعی است که:

اهل دانش اتفاق نظر دارند که او اسلام نیکویی داشته است! (6)

نسـبت به اذیت و آزار به حضـرت زهرا علیها السلام و هجوم به خانهٔ آن حضرت نیز مدعی است که تمام مسلمانان آن را ساختگی و دروغ می دانند (7) با آن که منابع فریقین مملو از آثار و روایاتی است که شهادت بر وقوع آن می دهد. (8)

1- قال: إن هذا مما هو كذب موضوع باتفاق أهل المعرفة. (منهاج السنة 7/ 258 - 259)

2- فإن هذا كذب موضوع باتفاق أهل المعرفة بالحديث. (منهاج السنة 5 / 78 - 79)

3- و ما ذكره يوم الشورى، فهذا كذب باتفاق أهل المعرفة بالحديث. (منهاج السنة 5 / 59)

4- .... و يمدحون أبا طالب الذي مات كافراً باتفاق أهل العلم. (منهاج السنة 4 / 351)

5- رجوع شود به دفتر سوم صفحه 1071 - 1076، روایات 790،792 -793، 796، 798، 802.

6- و معاوية ممن حسن إسلامه باتفاق أهل العلم. (منهاج السنة 4 / 382).

7- و أمّا إقدامه عليهم أنفسهم بأذى، فهذا ما وقع فيه قطّ باتفاق أهل العلم و الدين دعوى مختلق، و إفك مفترى باتفاق أهل الإسلام. (منهاج السنة 291/8)

8- رجوع شود به الهجوم على بيت فاطمة عليها السلام و ترجمه اش هجوم به خانه صدّيقه طاهره عليها السلام

دربارهٔ تخلف ابو بکر از لشکر اسامه می نویسد: دانش مندان اتفاق نظر دارند که او در لشکر اسامه نبوده است (1) با آن که در منابع فراوان اهل تسنن تصریح شده که ابو بکر از جمله زیردستان اسامه در این لشکر بوده است. (2)

او - با نادیده گرفتن روایاتی که در جنگ های امیر المؤمنین علیه السلام و جنگ با آن حضرت وارد شده و اقوال بزرگان اهل تسنن (3) - به دروغ ادعا کرده که:

مسلمانان اتفاق نظر دارند که کسانی که با علی جنگیدند از قاتلان عثمان افضل و برترند، عده ای از آن ها افراد زاهد و عابد بوده اند! (4)

و ادعا کرده که اصحاب ما بدون هیچ اختلافی... محدّثین و عموم پیشوایان تسنن معتقدند که بهتر بود علی دست به جنگ نمی زد. (5)

1- و أبو بكر لم يكن في جيش أسامة باتفاق أهل العلم. (منهاج السنة 6 / 319)

2- و كان في جيش أسامة: أبو بكر، و عمر، و وجوه من المهاجرين و الأنصار. (أنساب الأشراف 474/1) و عقد له لواء، و ضمّ إليه أبا بكر، و عمر. (أنساب الأشراف 1 / 384) ... فيهم أبو بكر و عمر، و استعمل [فاستعمل] عليهم أسامة. (الطبقات الكبرى لابن سعد 2 / 249 و 66/4، إمتاع الأسماع 14 / 517) استعمل أسامة بن زيد على جيش فيهم أبو بكر و عمر. (تاريخ مدينة دمشق 8 / 60) استعمله رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم على جيش فيه أبو بكر و عمر. (تهذيب الكمال 2 / 340) كان في الجيش - الذي كان عليهم أسامة - أبو بكر و عمر. (فتح الباري 7 / 69) و كان ممن انتدب مع أسامة كبار المهاجرين و الأنصار منهم أبو بكر و عمر. (فتح الباري 115/8) بعث سرية فيها أبو بكر و عمر و استعمل عليهم أسامة بن زيد. (سبل الهدى و الرشاد 6 / 251) و رجوع شود به شرح ابن أبي الحديد 159/1 - 160 و 52/6، 196/9 - 197، 83/12، 183/17 (به نقل از بسیاری از محدّثین)؛ الكامل لابن الأثير 317/2، تاريخ الخميس 154/2، و فيات الأعيان 374/8؛ جامع الأحاديث للسيوطي 211/13 ؛ تاريخ اليعقوبي 76/2 - 77 و 113 ؛ عيون الأثر 352/2؛ نهاية الإرب: 370/17 و 46/19؛ تاريخ الإسلام للذهبي (المغازي) 714.

3- رجوع شود به دفتر سوم، فضیلت های 23 - 28 و شواهدش و اقوال صفحه 1087 - 1118.

4- الذين قاتلوا عليّاً كانوا أفضل باتفاق المسلمين من الذين حاصروا عثمان و قتلوه، و كان في المقاتلين لعلي أهل زهد و عبادة. (منهاج السنة 8 / 314)

5- رجوع شود به دفتر ششم، پاورقی صفحه 2555 به نقل از مجموعة الفتاوى 4 / 439 - 441.

نمونه هایی از واکنش انکار در دفتر های پیشین

مواردی از واکنش تکذیب و انکار پیش از این گذشت. اشاره شد که بیش ترین آن ها از ابن تیمیه بوده است. برخی از موارد انکار او عبارت است از:

دفتر نخست، صفحه 100 - 101 تکذیب حدیث طیر

صفحه 174 تکذیب روایت شماره 73 مبارزه علی علیه السلام با عمرو بن عبدودّ در جنگ خندق از (همهٔ) اعمال امت من تا روز قیامت برتر است.

صفحه 198 انکار وجود حدیث: (الحَقُّ مَعَ عَلِي)

صفحه 242: تکذیب حدیث: (عَلِيٌّ وَلِيُّ كُلِّ مُؤمِنٍ بَعدی)، علی پس از من ولی و سر پرست هر انسان با ایمان است.

صفحه 357 انکار نقل حدیث غدیر به سند معتبر

صفحه 359 انکار وجود حدیث غدیر در امهات [یعنی مصادر اولیه و منابع اصلی حدیث] غیر از سنن ترمذی

صفحه 360 تکذیب: اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه.

صفحه 367 انکار تشریع هر امر جدیدی در غدیر، در حق علی [علیه السلام]، در موضوع امامت و هر چیز دیگر!

پاورقی صفحه 428 انکار و تکذیب روایت: (عَلِيٌّ وَلِيُّكُمْ بَعْدِی)، علی پس از من ولی و سر پرست شماست.

دفتر دوم، صفحه 503 تکذیب روایت شماره 276: من بندهٔ خدا، برادر پیامبر و صدّیق اکبر هستم. هر کس پس از من چنین ادّعایی نماید کذّاب و دروغ گوست. من هفت سال قبل از مردم نماز گزاردم.

ابن الجوزی و ابن کثیر نیز این روایت را تکذیب و انکار کرده اند.

ص: 1884

صفحه 604 ابن تیمیه دربارهٔ تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت می نویسد:

این روایت در صحاح، مسانید، سنن، مغازی یا کتب تفسیر - که روایات قابل احتجاج در آن آمده - نیست... این حدیث نزد حدیث شناسان دروغ است.

صفحه 627 انکار اصل مؤاخات بین مهاجرین برای انکار اخوت امیر المؤمنین علیه السلام با پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم

صفحه 719 انکار حدیث: (أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ)، برترین شما در قضاوت علی است.

صفحه 774 انکار میدان رفتن و فرار کردن ابو بکر و عمر در جنگ خیبر

صفحه 785 انکار و تکذیب حدیث ردّ شمس

صفحه 820 انکار و تکذیب حدیث: (لاَ يُؤَدِّى عَنِّى إِلاَّ عَلِيٌّ) و (لاَ يُؤَدِّى عَنِّى إِلاَّ أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِى).

صفحه 841 جعلی دانستن احادیث سدّ الأبواب

دفتر سوم، صفحه 993 انکار وجود حدیث: (حَرْبُکَ حَرْبِی) در مجامع روایی صفحه 1180 تکذیب روایات فرمان به مبارزه با ناکثین، قاسطین و مارقین، او می گوید: دربارهٔ جنگ های بین صحابه هیچ روایتی (و دستوری) از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم وجود ندارد.

دفتر چهارم، صفحه 1659 انکار این که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم در حجة الوداع در ملأ عام نامی از علی علیه السلام یا امامتش برده یا حدیث ثقلین یا... را بیان فرموده باشد.

صفحه 1662 او دربارهٔ حدیث ثقلین گفته: عده ای از حفّاظ، بر این قسمت که مشتمل بر تمسک به عترت است طعن زده اند که این از حدیث نیست.

دفتر ششم، صفحه 2268 انکار کلام احمد بن حنبل در کثرت فضائل امیر مؤمنان علیه السلام

ص: 1885

مواردی از انکار دیگران

دفتر نخست، صفحه 104 انکار حدیث طیر به ادعای آن که ظاهر آن برتری علی [علیه السلام] بر شیخین بلکه بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم است.

صفحه 130 انکار ذهبی روایت شماره 3 را که دلالت دارد محبوب ترین زنان نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فاطمه علیها السلام بوده و محبوب ترین مردان علی علیه السلام.

صفحه 357 انکار صحت و تواتر حدیث غدیر

صفحه 366 انکار حضور امیر المؤمنین علیه السلام در حجة الوداع برای انکار غدیر !

صفحه 446 انکار صحت حدیث منزلت توسط آمدی و صاحب مواقف

صفحه 447 انکار تواتر حدیث منزلت

صفحه 448 تکذیب جمله: (اَلْمَدِينَةَ لاَ تَصْلُحُ إِلاَّ بِي أَوْ بِكَ) یعنی: صلاح نیست مدینه را خالی بگذاریم باید من یا تو در شهر بمانیم، در حدیث منزلت.

صفحه 455 انکار عموم منزلت

صفحه 464 انکار جانشینی امیر المؤمنین علیه السلام در غزوه تبوک

دفتر دوم، صفحه 547 انکار تقدّم اسلام امیر المؤمنین علیه السلام

صفحه 551 ابن کثیر می گوید: روایات فراوان در تقدّم اسلام امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده ولی هیچ کدام صحیح نیست !

صفحه 641 - 642 ساختگی دانستن حدیث: (أَنَا مَدِينَةُ اَلْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا)

صفحه 659 - 660 تکذیب روایت ذیل آیه: (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) [الرعد (13): 7] (رَسُول اللّه الْمُنْذِرُ وَ أَنَا الْهادی) توسط ذهبي

صفحه 784 - 875، 791 - 792 ابن حزم، ذهبی، ابن کثیر، و ملا علی قاری روایت بازگشت خورشید را تکذیب نموده و شیعه را متهم به جعل آن کرده اند.

ص: 1886

صفحه 807 - 808 ابن عباس به عمر گفت: به خـدا سوگند پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و سـلم- و بر نقلی خدا - علی علیه السـلام را کم سنّ و سال نشـمرد که او را فرسـتاد تا (آیات اول) سوره برائت را از ابو بکر بگیرد و خود برای مردم قرائت نمایـد ! عمر [که حرفی برای گفتن نداشت] سکوت کرد! ابن الجوزی می گوید: این روایت را رافضی ها ساخته اند و عده ای از راویان آن مجهول و نا شناخته اند.

صفحه 841 - 842 ابن الجوزی و ابن تیمیه ادعا کرده اند که احادیث سدّ الأبواب را رافضـی ها در مقابل روایات صحیحین که دربارهٔ ابو بکر وارد شده جعل کرده اند.

دفتر سوم، صفحه 993 تکـذیب روایت: (حَرْبُکَ حَرْبِی...) توسط ذهبی صـفحه 1179 عقیلی دربـارهٔ روایات فرمان به مبارزه با ناکثین، قاسطین و مارقین گفته: در این زمینه هیچ روایتی ثابت نیست !

صفحه 1182 بـا وجود تواتر روایـات: «ویـح عمار، تقتله الفئـة الباغیـة»، ابن الجوزی نقل کرده که احمـد بن حنبل، یحیی بن مَعین و... صحت و اعتبار آن را انکار کرده اند!

صفحه 1185 ابن عربی - و به تبع او محب الدین خطیب - ورود لشـکر عایشه بر آب حواب و پارس کردن سـگان و... را - که دلیل نهی پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم از مبارزه با امیر مؤمنان علیه السلام و از دلائل حقانیت آن حضرت است - انکار کرده اند.

صفحه 1186 پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و سـلم به همسـرانش فرمود: «شـما حـجّ خویش را بجای آوردید» و سـپس از آنان خواست که ملازم خانه خویش باشند. این روایات از دلائل حقانیت جبههٔ امیر المؤمنین علیه السلام بشمار می رود.

گفته شده: این روایات را رافضی ها به قصد مذمّت عایشه ساخته اند.

ص: 1887

صفحه 1226 انکار حضور معظمِ صحابه در جبههٔ امیر المؤمنین علیه السلام، یعنی برای صحابه مسلّم نبوده که حق به جانب آن حضرت است تا او را یاری نمایند!

دفتر چهارم، صفحه 1408 - 1409 ابن کثیر دربارهٔ روایت: (طُوبَی لِمَنْ أَحَبَّکَ وَ صَدَقَ فِیکَ وَ وَیْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَکَ وَ کَذَبَ فِیکَ) گفته: روایات فراوان به این مضمون نقل شده و ساختگی است.

و نیز گفته: «من زعم أنه آمن بي و بما جئت به و هو یبغض علیّاً فهو کاذب لیس بمؤمن» این روایت با این سند ساختگی است و ثابت نیست.

صفحه 1410 یکی از معاصرین در مورد روایات شناخت منافقین به بغض امیر المؤمنین علیه السلام می نویسد: این روایات سند معتبری ندارد و در احادیث صحیح نقل نشده، عشق و علاقه به تشیّع باعث نقل این مطلب شده است.

صفحه 1416 یحیی بن مَعین بدون هیچ دلیلی حدیث شماره 882 را - که دلالت دارد علی علیه السلام سیّد و سالار دنیا و آخرت است و دشمن علی علیه السلام دشمن پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و دشمن خداست - انکار و تکذیب می کند.

صفحه 1420 بعضی دیگر بدون هیچ دلیلی فضیلت گذشته را ساختگی دانسته و گفته اند: برادر زاده معمر آن را در کتاب معمر افزوده است!

صفحه 1444 - 1445 انکار این که قاتلِ علی علیه السلام شقی ترینِ مردم است.

صفحه 1490 - 1491 انکار وصیت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم، عایشه می گفت: آن حضرت بر سینه من - یا در دامان من - جان داد، کجا به علی وصیت کرد؟!

و در مصادر متعدد آمده که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم بدون وصیت از دنیا رفت.

صفحه 1492 قاری به نقل از صغانی حدیث وصایت را جعلی و ساخته دست شیعه دانسته و به آنان جسارت و نفرین نموده است.

ص: 1888

صفحه 1622 دهلوی می نویسد: لا نسلّم که مراد از (أَنْفُسَنَا) حضرت امیر[رضی اللّه عنه] علیه السلام است، بل نفس نفیس پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم است.

صفحه 1698 ملا علی قاری می نویسد: دروغ پرداز ترین گروه - اشاره به شیعه - ادعا می کند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم در حضور همهٔ صحابه دست علی [علیه السلام] را گرفت و فرمود: «این وصی من، برادر من، و جانشین پس از من است، به سخن او گوش دهید و فرمان بردار او باشید» ولی صحابه اتفاق بر کتمان آن نموده و با آن مخالفت کرده و دیگری را سر کار گذاشتند.

در همین دفتر صفحه 1750 - 1751 انکار دانش امیر مؤمنان علیه السلام توسط ابن کثیر صفحه 1772 - 1773 ذهبی گفته: این که علی از همه بهتر باشد، هیچ مسلمانی این را نمی گوید.

صفحه 1784 اعمش گفته من حدیث: «قسیم النار» را نقل نکرده ام.

اعمش تعجب کرده: این چه حدیثی است که موسی بن طریف نقل کرده؟!

او گفته: من این حدیث را به قصد تمسخر به عبایه اسدی نقل کرده ام.

اصلاً خود موسی بن طریف آن را به قصد استهزا نقل کرده است.

صفحه 1959 عنوان: «تکذیب روایات فضائل به تضعیف راویان به بهانهٔ جعل زدایی»

دفتر ششم، صفحه 2261 انکار دلالت حدیث ثقلین و روایت: (اَللَّهُمَّ أَدِرِ اَلْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ) به تحریف معنوی

صفحه 2376 انکار فضائل ویژه با انتشار روایات ساختگی یا غیر آن

ص: 1889

4- منکر دانستن روایات فضائل

اشاره

*منکر دانستن روایات فضائل (1)

ابن الجوزی می گوید: حدیث منکر آن است که بدن طالب علم از شنیدن آن به لرزه می افتد و دلش از آن متنفر است. (2)

یکی از مطالبی که در برخورد با روایات فضائل، فراوان با آن مواجه می شویم متن شناسیِ محدّثین و عالم نمایانی است که طاقت دیدن فضائل امیر المؤمنین علیه السلام را ندارند و به مجرد این که چشم شان به روایات فضائل می افتد احساساتی شده و آن چه بخواهند می گویند و می نویسند، (قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِن أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ) [آل عمران (3): 118] (3) بلکه گاهی احادیث این راویان در جا های دیگر مورد قبول واقع می شود ولی در فضائل پذیرفته نمی شود! و از آن تعبیر می کنند: «شاذٌ»، «منکرٌ» (4) و «لا یُتابع علیه» یعنی: روایت بر خلاف قواعد و اصول است، روایت نا شناخته و غیر قابل قبول است و کس دیگری آن را نقل نکرده است.

ص: 1890

1- ممکن است روایتی را ساختگی ندانند ولی بگویند متن آن منکَر و غیر قابل قبول است؛ زیرا با روایت ثقات سازگار نیست یا کسی آن را نقل نکرده. (رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 9) نمونه ای از آن کلام عسقلانی دربارهٔ روایت شماره 1905 - دفتر ششم صفحه 2421 - است.

2- قال أبو الفرج ابن الجوزي: و اعلم أن الحديث المنكر يقشعر له جلد الطالب للعلم، و ينفرّ منه قلبه. (الكشف الحثيث 31)

3- دشمنی از دهان [و لحن سخن] آنان آشکار و آن چه [در] سینه های شان نهان می دارند بزرگ تر است.

4- برای اطلاع بیش تر - در تفاوت شاذٌ و منکر - رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 9

[1250 / 44] بخاری - با بی شرمی تمام - حدیث ثقلین را - که همهٔ امت اسلام پذیرفته اند - حدیثی منکر و غیر قابل قبول گفته. (1)

ذهبی به روایتی می رسد که مشتمل بر مطاعن بنی امیه است و رجال آن هم ثقه هستند و جای هیچ اشکالی در آن نیست، می گوید:

[1251 / 45] نمی دانم آفت این روایت از کجاست؟ (2)

و گذشت که در مورد روایت: «ای علی! تو سیّد و سالاری در دنیا و سیّد و سالاری در آخرت. دوست تو دوست من، و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من، و دشمن من دشمن خداست. وای بر کسی که پس از من کینهٔ تو را به دل داشته باشد» می گوید:

[1252 / 46] راویان آن ثقه هستند ولی متن حدیث منکَر است، بعید نیست ساختگی باشد! (3)

در روایت شماره 434 گذشت که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: (قُسِمَتِ اَلْحِكْمَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَأُعْطِيَ عَلِيٌّ تِسْعَةَ أَجْزَاءٍ وَ اَلنَّاسُ جُزْءاً وَاحِداً). یعنی: حکمت بر 10 بخش تقسیم شده، به علی 9 قسمت داده شده و به بقیه مردم یک قسمت. (4)

1- بخاری در شرح حال عطیه عوفی دربارهٔ حدیث ثقلین می نویسد: قال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: «تركت فيكم الثقلين...) أحاديث الكوفيين هذه مناكير. (التاريخ الصغير 1 / 302)

2- .... فإن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم قد رأى بني أمية يخطبون على منبره رجلاً رجلاً فساءه ذلك، فنزلت: (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ) [الكوثر (108): 1] نهر في الجنة، و نزلت: (إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ) [القدر (97): 1 - 3] [يعني خير من ألف شهر] تملكها بنو أمية. قال الحاكم: هذا إسناد صحيح. و قال الذهبي:... و ما أدري آفته من أين؟! (المستدرك 3 / 170 - 171)

3- المستدرك 3 / 127 - 128، رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1421.

4- ذكر روايت فوق از باب الزام است و گرنه دانش و حكمت مولا با هيچ كس قابل قياس نيست. ففي الصحيح: (مَا كَانَ عِلْمُ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ عِنْدَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ إِلَّا بِقَدْرِ مَا تَأْخُذُ الْبَعُوضَةُ بِجَنَاحِهَا مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ). (تفسير القمي 1 / 367، بحار الأنوار 26 / 160 و 35 / 429)

[1253 / 47] ابن کثیر دربارهٔ این روایت نوشته:

این حدیث منکر (غیر قابل قبول) بلکه جعلی است. رویش سیاه باد کسی که آن را جعل کرد و چنین افترایی را (بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم) بست. (1)

چنان که ملاحظه می فرمایید، ابن کثیر هیچ دلیلی برای ادعایش اقامه نکرد، تنها چیزی که باعث خشم او شده آن است که تحمّل دیدن و شنیدن فضائل امیر مؤمنان علیه السلام را ندارد!

[1254 / 48] ذهبی نیز در این حدیث اشکال کرده و می گوید:

در سند آن احمد بن عمران است که معلوم نیست چه کسی است. (2)

حسنی مغربی در پاسخ او می نویسد: حافظ ابن حجر عسقلانی از وهبی نقل کرده که احمد بن عمران ثقه (مورد اطمینان) عادل و شخص پسندیده (و درست کاری) بوده است.

مغربی ادامه می دهد: اگر همه مردم هم احمد بن عمران را توثیق کنند باز ذهبی نمی پذیرد و او را دروغ گو می داند، چنان که در موارد متعدد احادیثی که حاکم در مستدرک آورده و گفته به سند شیخین صحیح است، ذهبی بدون هیچ دلیلی آن را جعلی می داند و تنها اشکالش آن است که آن روایات در فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام است. خدا به دادمان برسد ! (3)

1- منکر، بل موضوع، قبح اللّه واضعه، و من افتراه و اختلقه. (البدایة و النهایة 396/7)

2- میزان الاعتدال 1 / 124

3- فتح الملك العلی 69

ابو احمد الاعظمی در دفاع از ابن تیمیه و انکار «و ال من والاه» می گوید:

[1255 / 49] صحت سند، مستلزم صحت متن نیست؛ زیرا ممکن است متن شاذٌ (1) (و غیر قابل قبول) باشد !

مطلب شیخ الاسلام (ابن تیمیه) حق است و جای تردید ندارد.

علمایی که حکم به صحت آن کرده اند توجه به این نکته نداشته اند. (2)

حال باید پرسید: چرا متن شاذٌ است، چرا قابل قبول نیست؟

به جهت آن که روایت دلالت دارد بر دعای پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم برای کسانی که ولایت و محبت علی علیه السلام را پذیرفته و او را یاری کنند و نفرین بر کسانی که با علی علیه السلام دشمنی کردند یا آن حضرت را تنها گذاشته و دست از یاری او کشیدند!!

گفته شد که دلیلی برای شذوذ آن نیست، روایات فراوان بر آن دلالت دارد (3) و برخی از شواهد آن در روایات دوستی و دشمنی با آن حضرت گذشت. (4)

و نیز ابو احمد الاعظمی پس از نقل کلام امام مجتبی علیه السلام که فرمود:

(یا أیها الناس، لقد فارقکم رجل ما سبقه [لم یسبقه] الأولون ولا یدرکه الآخرون) (5)

و دلالت دارد بر ترجیح امیر المؤمنین علیه السلام بر گذشتگان و آیندگان، می نویسد:

1- برای اطلاع از معنای شاذٌ رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 9

2- الجامع الکامل في الحدیث الصحیح الشامل 9 / 70

3- این مطلب در روایات فراوان با سند معتبر آمده، رجوع شود به دفتر نخست، روایات شماره: 94، 131، 135 (پاورقی)، 137، 141، 142، 144، 145، 147، 151، 156، 157، 158، 166، 167، 169، 174، 177، 180، 182، 183، 187، 192، 195، 199 (پاورقی)، 200 (پاورقی)

4- رجوع شود به دفتر چهارم، فضیلت های شماره 29 تا 35 و شواهد آن

5- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 927، فضیلت 20

[1256 / 50] گر چه سند این روایت اشکالی ندارد ولی متن آن منکر (و غیر قابل قبول) است ! (1)

مخالفان در مورد احادیث متعـدد گفته انـد: منکر و غیر قابل قبول است، چرا؟ چون مفاد آن فضائل اختصاصـی امیر مؤمنان علیه السـلام است و دیگران را بهره ای در آن نیست و گاهی تصریح یا تعریضی به دیگران نیز در آن وجود دارد.

به مثال هایی در این زمینه توجه فرمایید:

[1257 / 51] جمله: «لا یولّي الدبر» - که در برخی از نقل های حدیث رایت آمده - منکر دانسـته شده (2) به جهت آن که اشاره به فرار شیخین و پشت کردن آن ها به جنگ دارد، چنانکه لفظ: «لیس بفرّار» نیز اشاره به همین نکته دارد. (3)

بلکه روایات صحیح و معتبر فتح خیبر که در آن بشارت به فتح و ظفر به دست مبارک امیر المؤمنین علیه السلام داده شده، می تواند به گونه ای اشعاری به انهزام و شکست آن دو نفر داشته باشد مانند: «یفتح اللّه علی یدیه» و امثال آن.

[1258 / 52] دربارهٔ روایت: «و الذي کرّم وجه محمد لأعطینّها رجلاً لا یفرّ، هاك یا علي» (4) نیز گفته شده که متن آن منکر است. (5)

مشـکل آن نیز همین است که زبیر و دو نفر دیگری که به کنـایه از آن ها یاد شـده و نام شان نیامـده - یعنی شـیخین - مورد بی مهری و بی اعتنایی حضرت واقع شده و به هر کدام از آنان فرموده: «دور شو»!

1- الجامع الکامل فی الحدیث الصحیح الشامل 81/9

2- فضائل الصحابه صاعدی 204/6

3- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 733 - 734، روایات شماره 555 - 557.

4- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 766، روایت شماره 572.

5- فضائل الصحابه صاعدی 6 / 216 - 217

[1259 / 53] لذا فضل بن روزبهان می گوید: ما روایاتی که در فضائل امیر المؤمنین و اهل بیت علیهم السلام نقل شده می پذیریم و با آن موافقیم تا جایی که طعن بر فضلای صحابه نباشد. (1)

پس معلوم شد که تعریض به دیگران روایت را منکر و از درجه اعتبار ساقط می کند!

[1260 / 54] عده ای از آن ها «حدیث سدّ الابواب» را منکر شمرده اند، بلکه ابو بلج فزاری ثقه به جهت نقل همین حدیث و امثال آن تضعیف شده است. (2)

[1261 / 55] حدیث بریده با سند معتبر - و تعابیری متفاوت و نزدیک به یک دیگر - نقل و اعتبارش پذیرفته شده، ولی روایتی که در سندش اجلح وجود دارد - با آن که جمهور او را توثیق کرده اند - منکر دانسته شده است، (3) عمدهٔ مشکلش آن است که در آن لفظ: «و هو ولیّکم بعدی» وجود دارد که دلالت بر

1- کلّ ما نقل من فضائله و فضائل أهل بیت النبيّ صلی اللّه علیه و آله و سلم ما لم یکن سبباً إلی الطعن في أفاضل الصحابة، فنتسلّمه و نوافقه فیه ؛ لأنّ فضائلهم لا تُحصی، ولا ینکره إلاّ منکر نور الشمس و القمر. (إحقاق الحق 210 - 211، دلائل الصدق 6 / 483 - 484 به نقل از ابطال الباطل)

2- فضائل الصحابه صاعدی 222/6.

3- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 270 - 271 روایت شماره 148: «لا تقع في علي؛ فإنه منّي و أنا منه، و هو ولیّکم بعدي، و انّه منّي و أنا منه، و هو ولیّکم بعدي». (مسند أحمد 5 / 356) قال الهیثمي: رواه أحمد و البزار باختصار [أي بحذف قوله صلی اللّه علیه و آله و سلم: «و هو ولیّکم بعدی »فراجع: کشف الاستار 3 / 200 - 201]، و فیه الأجلح الکندي و ثقّه ابن مَعین و غیره و ضعّفه جماعة، و بقیة رجال أحمد رجال الصحیح. (مجمع الزوائد 9 / 128) قال المناوي: أخرج أحمد من طریق الأجلح الکندي، عن بریدة، قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم:... لا تقع في علي ؛ فإنه منّي و أنا منه و هو ولیکم بعدي». قال جدّنا للأم الزین العراقي: الأجلح الکندي وثقّه الجمهور، و باقیهم رجاله رجال الصحیح. (فیض القدیر 4 / 471 و مراجعه شود به مجمع الزوائد 128/9)، پس مناوی (متوفی 1031) آن را معتبر دانسته است، ولی برخی آن را منکر گفته اند. (فضائل الصحابه صاعدی 315/6 - 316)

ولایت و سر پرستی امیر المؤمنین علیه السلام بر مؤمنان پس از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دارد!

[1262 / 56] در برخی از روایات بریـده آمـده است: «فإنما یفعل ما یؤمر»، یعنی: علی مطابق فرمانی که به او داده شـد عمل کرده، (1) صاعدی این عبارت را زیاده ای منکر دانسته است. (2)

چرا منکر است؟ مگر تسلیم محض بودن آن حضرت برابر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم، شاهد در صحاح ندارد؟

بنابر نقل صـحیح مسـلم و دیگران در حدیث رایت گذشت که پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و سلم به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «برو و روی بر مگردان مگر پس از فتـح و ظفر». آن حضـرت انـدکی رفت و (پرسشـی داشت) بـدون آن که صورت مبارک را برگردانـد مطلب را پرسید. (3)

از این روایت و امثال آن نیز اطاعت و تسـلیم محض بودن امیر مؤمنان علیه السلام نسبت به فرمان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم معلوم می شود. (4)

[1263 / 57] ورد في الروایة: من صام یوم ثماني عشـرة خلت من ذي الحجة کتب له صیام ستین شهراً، و هو یوم غدیر خم لمّا أخذ النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم بید

1- «یـا بریـدة، أحبّ علیّاً ؛ فإنما یفعل ما یؤمر به»، قال - یعني بریـدة -: فقمتُ و ما من الناس أحـد أحبّ إليّ منه. (المعجم الأوسط 5 / 117) و في لفظ: «یا بریـدة إن علیّاً ولیّکم بعـدي، فأحبّ علیّاً ؛ فإنه یفعل ما یؤمر»، قال: فقمتُ و ما أحـد من الناس أحبّ إليّ منه. (تاریخ مدینة دمشق 191/42، کنز العمال 11 / 612، سبل الهدی و الرشاد 295/11)

2- فضائل الصحابه صاعدی 284/6

3- صحیح مسلم 121/7: وقف ولم یلتفت فصرخ: یا رسول اللّه، علی ماذا أُقاتل الناس؟

4- برای توضیح بیش تر رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 738.

علي بن أبي طـالب عليه السـلام فقـال: (أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ من أَنْفُسِ هِمْ) قالوا: بلى يا رسول اللّه، قال: (فَمَنْ كُنْتُ مَوْلاَهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاَهُ)، فقال عمر بن الخطاب: (بَخ بَخ لك يا ابن أبي طالب ! أصبحتَ مولاي و مولى كل مؤمن).

فأنزل اللّه تعالى: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) [المائدة (5): 3]. (1)

گفته شده: سـند این روایت صـحیح و رجال آن همه مورد اطمینان هسـتند، (2) و خطیب بغـدادی گفته: دیگران نیز آن را نقل کرده انـد و حبشون [که از ثقات است] متفرّد به نقل آن نیست گر چه نقل او مشهور شده است. (3)

برخی چون ذهبی، ابن کثیر و... آن را منکر دانسته و صاعدی - احتیاطاً ! - می گوید: شبیه روایات ساختگی و جعلی است. (4)

چرا این روایت منکر است؟! به جهت پاداشـی که در آن برای روزهٔ غدیر بیان شده، و نزول آیه اکمال دین نیز در روز عید غدیر دانسـته شده است!

[1264 / 58] در مورد نذر اهل بیت علیهم السلام و نزول سوره (هَلْ أَتَى عَلَى) نیز گفته

و نیز رجوع شود به: اسانید فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام للشیخ باسم الحلّي 2 / 200 - 203.

1- تاریخ بغداد 284/8 - 285 تاریخ مدینة دمشق 233/42 - 234، شواهد التنزیل 200/1 - 203.

2- خلاصة عبقات الأنوار 246/7: طریقٌ صحیحٌ، رجاله کلّهم ثقات.

3- اشـتهر هـذا الحدیث من روایة حبشون، و کان یقال: إنه تفرّد به، و قد تابعه علیه أحمد بن عبد اللّه ابن النیري، فرواه عن علي بن سـعید. (تاریخ بغداد 8 / 284، تاریـخ مدینة دمشق 233/42) نگارنـده گوید: ابن مردویه (متوفی 410 یا 416) روایات متعـدد نقل کرده که آیه شریفه گذشته روز عید غدیر نازل شده است. (مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن مردویه 231 - 233)

4- فضائل الصحابه 6 / 341. و في تفسیر الآلوسي 6 / 195: و هو حدیث منکر جدّاً. و في کشف الخفاء للعجلوني 2/ 258: قال الحافظ الـذهبي: إنه حـدیث منکر جـدّاً، بل کـذب. و قال ابن کثیر - أیضاً -: فإنه حـدیث منکر جدّاً، بل کذب. (البدایة و النهایة 5 / 233) و قال أیضاً: و فیه نکارة من وجوه. (البدایة و النهایة 386/7)

شده: این حدیث ساختگی است و دل ها آن را نمی پذیرد. (1)

در حالی که ابن الجوزی - که مخالفتش با روایات فضائل معلوم است (2) - در تألیفاتش مکرر آن را نقل و بدان استناد نموده است. (3)

تذکر مهم

به یاری خداوند خواهد آمد که تفرّد راوی ثقه به نقل روایت، عیبی برای راوی یا آن روایت نیست. (4)

1- قال الحكيم الترمذي: حديث ليث، عن مجاهد، عن ابن عباس في مرض الحسين [عليه السلام] و نذر أهل البيت [عليهم السلام] صيام ثلاثة و صيامهم بعد البئر [البرء ظ] و ليس عندهم شيء فاستقرضوا صاعاً، و وقف الفقير على الباب حين الإفطار، و تصدّقوا عليه، و صاموا على الصيام، و هكذا ثلاثة أيام مع شدّة جوعهم و ارتعاشهم كالفرخ بسببه، و نزول (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ)، حديث مفتعل تنكره القلوب. (تذكرة الموضوعات 99)

2- رجوع شود به همين دفتر صفحه 1959: «تكذيب روايات فضائل... به بهانهٔ جعل زدايى»

3- رجوع شود به المدهش 1 / 239 - 240 (چاپ اول، دار القلم، دمشق سنه 1425)، التبصرة 454/1 (چاپ اول، عيسى الحلبي، مصر سنه 1390)

4- رجوع شود به همين دفتر، صفحه 2170

نمونه هایی از واکنش منکر دانستن روایات فضائل در دفتر های پیشین

مواردی از واکنش منکر دانستن روایات فضائل پیش از این گذشت مانند:

دفتر نخست،صفحه 103 اشکال دکتر صاعدی در حدیث طیر به این که: در این حدیث عیبی برای انس [صحابی !!] ذکر شده که او از آن منزّه است، و نیز برترین مردم پس از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و پیامبران علیهم السلام ابو بکر است!

صفحه 134 در روایت شماره 4 آمده: محبوب ترین زنان نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فاطمه علیها السلام و محبوب ترین مردان علی علیه السلام بود – البانی گفته: من این حدیث را باطل می دانم؛ زیرا مخالف مطلبی است که در محبوب ترین زن و مرد از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم ثابت است (یعنی عایشه و پدرش).

صفحه 241 ابن کثیر و.... روایت: (وَ هُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي) – یعنی: علی پس از من ولی و سرپرست شماست – را منکر دانسته اند !

صفحه 249 – 250 ذهبی دربارهٔ روایت: (وَلِيُّ كُلِّ مُؤمِنٍ بَعدی) می گوید: سند روایت بنابر شرط مسلم نیشابوری صحیح است ولی متن آن منکَر بوده که مسلم آن را نقل نکرده است!

دفتر دوم، صفحه 503 در روایت شماره 276 گذشت که: «من بندهٔ خدا، برادر پیامبر و صدّیق اکبر هستم. هر کس پس از من چنین ادّعایی نماید کذّاب و دروغ گوست. من هفت سال قبل از مردم نماز گزاردم».

ذهبی، و دیگران متن آن را منکر دانسته اند.

ابن کثیر:گفته چگونه ممکن است علی هفت سال پیش از همه نماز بگزارد؟!

ص: 1899

صفحه 551 ابن کثیر می گوید: روایات فراوان در تقدّم اسلام امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده ولی آن احادیث مذکر است و اصلاً صحیح نیست!

صفحه 598 ذهبی گفته: ابو صادق از ربیعة حدیث منکر و غیر قابل قبولی نقل کرده که در آن آمده: (عَلَی أَخِی وَ وَارِثِی).

صفحه 626 ابن کثیر می نویسد: روایات فراوان در عقد برادری بین پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و علی [علیه السلام] نقل شده که صحیح نیست، اسنادش ضعیف و متن برخی رکیک است؛ زیرا در آن آمده: «تو برادر، وارث، جانشین و بهترین امیر پس از من هستی»، این جعلی است و با روایات صحیح مسلم و بخاری و بقیه منابع مخالف است.

صفحه 641 بخاری روایت: (انَا مَدینةُ العلمِ وَ عَلیٌّ بابُها) را منکر دانسته، و این مطلب به ترمذی نیز نسبت داده شده است.

صفحه 650 مستشکلی حدیث: (انَا مَدینةُ العلمِ...) را نپذیرفته و گفته است: راه دستیابی به علم و دانش، تحصیل و اخلاص است !

صفحه 659 - 660 ذهبی دربارهٔ روایت ذیل آیه: (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) [الرعد (13): 7] «رسول اللّه المنذر، و الهادي رجلٌ من بني هاشم» می گوید: واقعاً غریب است.

صفحه 660 ابن کثیر دربارهٔ روایت معتبر شماره 426 ذیل آیه گذشته: (أَنْتَ اَلْهَادِی، بِکَ یَهْتَدِی اَلْمُهْتَدُونَ بَعْدِی) می گوید: این حدیث به شدّت منکر است.

صفحه 725 - 726 ذهبی دربارهٔ روایت شماره 426 - فضیلت 12 -: «علی علیه السلام تنها یار بت شکن» گفته: گر چه سند آن مشکلی ندارد، ولی متن آن منکر و غیر قابل قبول است !

ص: 1900

پاورقی صفحه 740 در روایت شماره 559 آمده است: «ای علی... این جبرئیل است در جانب راست تو... تو سرور و سالار عرب هستی و من سرور و سالار بنی آدم...» که اشکالی در سند آن نیست ولی بخاری و دیگر مخالفان متن آن را منکر دانسته اند.

صفحه 774 ابن کثیر می گوید: بزار داستان فرستادن ابو بکر و عمر در جنگ خیبر و فرستادن علی [علیه السلام] پس از آن دو و فتح و پیروزی بر دست آن حضرت را نقل کرده ولی در سیاق و متن آن، مطالب غریب و منکَر وجود دارد !

صفحه 808 - 809 در روایت 595 پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: « هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر کس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است، و هر کس خدا را دوست داشته باشد با آرامش وارد بهشت می شود».

ابن عساکر دمشقی گفته: این سند معروف است و راویان آن مشهور هستند ولی متن آن منکر است!

صفحه 820 عده ای روایت ترمذی در فضیلت 15 را-: «لا ينبغي لأحد أن يبلغ هذا إلّا رجل من أهلي» - یعنی: سزاوار نیست کسی آیات اول سوره توبه را (به مشرکین) ابلاغ نماید مگر مردی از خاندانم - روایتی منکَر دانسته اند، مانند جورقانی، ابن کثیر، صاعدی.

صفحه 821 ابن کثیر در مورد روایت معتبر 601: «لن يؤدّي عنك إلّا أنت أو رجل منك» می گوید: سند این روایت ضعیف و متن آن منکر است.

و وجهش آن است که برگشتن ابو بکر در آن آمده است!

ص: 1901

صفحه 846 ذهبی و... «حدیث سدّ الابواب» را منکر شمرده اند.

پاورقی صفحه 857 ابن عمر به راوی گفت: دربارهٔ علی از من می پرسی! جایگاه او را که نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دیده ای. حضرت همه درب هایی را که به مسجد باز بود بست مگر در خانهٔ علی [علیه السلام]. ذهبی گفته: این حدیث غریب و منکر است.

صفحه 889 ترمذی درباره روایت شماره 628: «یا علي، لا یحلّ لأحد یجنب في هذا المسجد غیري و غیرك» می گوید: بخاری آن را از من شنید و آن را غریب دانست.

صفحه 898 در کلام امیر مؤمنان علیه السلام گذشت: به خدا سوگند من برادر، ولیّ، پسر عمو و وارث پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم هستم، چه کسی از من به آن حضرت سزاوار تر است؟!

ذهبی گفته: این حدیث مذکر است و برخی از او تبعیت نموده اند.

صفحه 931 در فضیلت 20: ترجیح امیر المؤمنین علیه السلام بر گذشتگان و آیندگان ! - امام مجتبی علیه السلام فرمود: (یَا أَیُّهَا النَّاسُ، لَقَدْ فَارَقَکُمْ رَجُلٌ ما سَبَقَهُ الأَوَّلُونَ وَلا یُدْرِکُهُ الآخَرُونَ)، ای مردم، کسی از شما جدا شد که کسی از گذشتگان بر او پیشی نگرفته و کسی از آیندگان نیز به رتبهٔ او نخواهد رسید.

ابن کثیر می نویسد: این حدیث غریب و متن آن منکر است.

دفتر سوم، صفحه 958 در فضیلت 24 گذشت: «یا علی! هر کس از من جدا شود از خدا جدا شده و هر کس از تو جدا شود از من جدا شده است».

ذهبی این متن را منکر دانسته است.

صفحه 1180 از علی علیه السلام نقل شد که: «پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم با من عهد و پیمان بست که با

ناکثین، قاسطین و مارقین مبارزه نمایم».

ابن کثیر گفته: این حدیث غریب و منکَر است.

صفحه 1185 یحیی بن سعید قطّان روایت کلاب حوأب را منکَر دانسته و روشن است که این روایت تأیید و تقویت جبههٔ حضرت امیر علیه السلام و طعنی بر عایشه و اصحاب جمل است.

دفتر چهارم، صفحه 1369 عسقلانی متن روایت 858-: «هر کس از علی کینه به دل داشته باشد مرا مبغوض داشته و کسی که بغض مرا داشته باشد با خدا دشمنی نموده و هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر کس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است» - را منکر دانسته و سپس گفته: راویانش همه رافضی هستند بویژه محمد بن عبید اللّه خیلی ضعیف است.

صفحه 1417 ذهبی در تلخیص المستدرک بر حدیث شماره 882 - که دلالت دارد علی علیه السلام سیّد و سالار دنیا و آخرت است و دشمن علی علیه السلام دشمن پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و دشمن خداست - خرده گرفته که: گر چه راویان آن (همه) مورد اطمینان هستند ولی (متن آن) منکر (و غیر قابل قبول) است!

صفحه 1455 در حدیث 908 گذشت که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: (ادْعُوا لِي أَخِي...) علی علیه السلام را خبر کردند، نزد آن حضرت رفت، هنگامی که بیرون آمد، از او پرسیدند: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم چه فرمود؟ پاسخ داد: هزار باب از علم و دانش به من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود.

ذهبی - به پیروی از ابن عدی جرجانی - این حدیث را غیر قابل قبول دانسته و سپس با تردید ابراز کرده کأنّه موضوع، یعنی: شاید جعلی باشد.

ص: 1903

گر چه در سندش کسی که دروغ گو و حدیث ساز باشد وجود ندارد.

پاورقی صفحه 1465 ابن کثیر درباره روایت 923 - که عایشه گفته: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم در دست علی علیه السلام جان داد - می گوید: منکر است و با روایت صحیح تنافی دارد.

صفحه 1516 در حدیث 986 گذشت که: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم وصیت فرمود که جز من کسی آن حضرت را غسل ندهد ؛ که اگر چشم کسی عورت من بیفتد کور می شود. لذا فضل و اسامه با چشم بسته از پشت پرده آب را به دست من می دادند و هر گاه می خواستم عضوی را بشویم گویا سی نفر جسد مبارک آن حضرت را زیر و رو می کردند.

ذهبی متن این روایت را منکَر و ابن کثیر آن را غریب دانسته است!

صفحه 1525 بزار روایت: «علي يقضي ديني، بدهی های مرا علی می پردازد» را روایتی منکر دانسته است.

صفحه 1635 ذهبی با آن که در تلخیص المستدرک اعتبار روایت 1098 - ویژگی های علی علیه السلام به نقل ابن عباس - را پذیرفته، در کتاب المنتقی به تبع ابن تیمیه گفته: در این روایت مطالب غیر قابل قبول وجود دارد.

صفحه 1635 - 1636 صاعدی - با آن که اعتبار سند روایت 1098 را پذیرفته - می گوید: در این حدیث عبارت های منکری وجود دارد که ابن تیمیه تذکر داده: سزاوار نیست که من (از مدینه) بیرون روم مگر آن که تو را جانشین خود (در شهر) قرار دهم. و نیز بخش: (أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي).

پاورقی صفحه 1655 ابن کثیر روایت: (فَأَنَا وَ اهلُ بيتی مُطَهَّرُونَ مِنَ [عن ظ] الذُّنُوب) را غریب و منکر دانسته و گفته: فيه غرابة و نكارة.

ص: 1904

در همین دفتر پاورقی صفحه 1864 ابن کثیر حدیث تشبیه را منکر دانسته است.

صفحه 1915 خواهـد آمد که ذهبی دربارهٔ حدیث معتبر شـماره 1284: « هر کس مرا و این دو و پـدر و مـادر شان را دوست بـدارد روز قیامت در درجهٔ من خواهد بود» می گوید: این حدیث به شدت منکر است.

ص: 1905

5- برخورد با راویان فضائل

اشاره

یکی از مهم ترین واکنش های مخالفان نسبت به احادیث فضائل برخورد شدید با راویان، نسبت های بی جا به آنان، توهین، تهدید، ضرب و شتم، حبس، قتل و... می باشد.

[1265 / 1] در کلام ابن قتیبه دینوری (متوفی 276) آمده است: اگر کسی بگوید: علی [علیه السلام] برادر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم، پدر نوه های پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم- امام حسن و امام حسین علیهما السلام - یا بگوید: اصحاب کساء: علی و فاطمه و حسن و حسین [علیهم السلام]، چهره ها متغیّر، نگاه ها دگرگون و کینه ها از سینه ها ظاهر می گردد ! (1)

ترس از اتهام به تشیّع به جهت نقل فضائل

محمد مَعین سندی (متوفی 1161) - از دانش مندان اهل تسنن - عصمت ائمه علیهم السلام را پذیرفته است. او می نویسد: لازم است تذکّر دهم که من به پیروی از شیخ اکبر (یعنی محیی الدین عربی)، (2) از حدیث: «یقفو أثري، لا یخطأ» استفاده

1- فإن قال قائل: أخو رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم علی، و أبو سبطیه الحسن و الحسین [علیهما السلام]، و أصحاب الکساء: علی و فاطمة و الحسن و الحسین [علیهم السلام] تمعرّت الوجوه و تنکرّت العیون و طرت حسائك الصدور. (کتاب الاختلاف في اللّفظ و الردّ علی الجهمیة و المشبّهة 34 - 36)

2- رجوع شود به الفتوحات المکیة 3 / 332

می کنم که امام مهدی رضی اللّه عنه [علیه السلام] معصوم است چنان که حدیث ثقلین نیز عصمت بقیهٔ امامان اهل بیت علیهم السلام دارد... لذا آنان را امامان معصوم می گوییم. سپس از ترس اتهام به رفض و تشیع می نویسد:

[1266 / 2] هر کس در این بحث مرا به پیروی از غیر مذهب اهل سنّت نسبت دهد - که خدا می داند از آن بیزارم - گناه کرده و تهمت زده است و خدا خصم و دشمن او باشد. چگونه من از اتّهام به تشیّع نترسم، در حالی که استاد سیره نویسان (صالحی شامی) در سیرهٔ شامیه (سبل الهدی و الرشاد) وقتی سند حدیث ردّ شمس را معتبر و رجالش را موثّق دانسته، ترسیده که او را به تشیّع متّهم کنند - مانند رفتاری که قبلاً با حافظ حسکانی شده بود !! - لذا گفته است:

مبادا کسی گمان برد که من میل به تشیع دارم، خدا می داند که چنین نیست ! (1)

متن عبارت صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد چنین است:

[1267 / 3] کسی که سخن مرا در اعتبار حدیث ردّ شمس ببیند، گمان نبرد که من تمایل به تشیّع دارم، خدا می داند که چنین نیست. آن چه مرا وادار به این تذکر نمود آن است که دیدم ذهبی در ترجمه حاکم حسکانی گفته: او گرایش به تشیّع دارد؛ زیرا تألیفی در جمع آوری اسناد حدیث ردّ شمس نگاشته است.

(چگونه ذهبی به خود اجازه می دهد که چنین مطلبی را اظهار نماید) در حالی که حافظ عبد الغفار فارسی - که شاگرد حاکم حسکانی است - ذیل تاریخ نیشابور و دیگر مورخان، حاکم حسکانی را ستایش

1- دراسات اللّبیب 238 - 240 (الدّراسة الخامسة)

نموده اند و کسی او را متهم به تشیّع ننموده است.

خدا توفیق دهد که دانسته و ندانسته آبروی مردم را نبریم ! (1)

[1268 / 4] ذهبی می نویسد: کسی پرسید: چه کسی از همه برتر است؟ طرف مقابل پاسخ داد: اگر گفت گو با تو باشد علی علیه السلام ولی اگر نزد عموم مردم باشد ابو بکر!

[1269 / 5] و در گفت گوی دیگری نقل کرده که طرف مقابل پاسخ داد: علی علیه السلام بهتر است، ولی اگر این مطلب را نزد مردم باز گو کردی به امیر می گویم که تو را تازیانه بزنند! (2)

ترک مجالست با راویان فضائل

[1270 / 6] جندب بن عبد اللّه - معروف به جندب الخیر (3) - می گوید:

1- التنبیه الثالث: لیحذر من یقف علی کلامي هنا أن یظنّ بي أني أمیل إلی التشیّع، و اللّه یعلم أن الأمر لیس کذلك ! و الحامل لی علی هذا الکلام أن الذهبی ذکر في ترجمة الحافظ الحسکاني: أنه کان یمیل إلی التشیّع ؛ لأنه أملی جزءاً في طرق حدیث ردّ الشمس. و هذا الرجل تَرْجَمَه تلمیذه الحافظ عبد الغفار بن إسماعیل الفارسي في ذیل تاریخ نیسابور فلم یسعفه بذلك، بل أثنی علیه ثناء حسناً، و کذلك غیره من المؤرخین، نسأل اللّه تعالی السلامة من الخوض فی أعراض الناس بما نعلم و بما لا نعلم !! (سبل الهدی و الرشاد 9 / 439 - 440) نگارنده گوید: قال الذهبي: الحسکاني القاضي المحدّث أبو القاسم عبید اللّه بن عبد الله بن أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد بن حسکان القرشي العامري النیسابوري الحنفي الحاکم و یعرف ب-: ابن الحذاء [الحافظ]، شیخ متقن ذو عنایة تامّة بعلم الحدیث... و وجدت له مجلساً یدلّ علی تشیّعه و خُبرته بالحدیث، و هو تصحیح خبر ردّ الشمس لعلی رضی اللّه عنه [علیه السلام] و ترغیم النواصب الشمس. [تذکرة الحفاظ 3 / 1200 - 1201)

2- تاریخ الإسلام للذهبي 25 / 305 - 306

3- از صحابه پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم است که - در همهٔ جنگ ها و بنابر نقل اهل تسنن - در جنگ نهروان به یاری امیر المؤمنین علیه السلام شتافت. (رجوع شود به الارشاد للشیخ المفید 1 / 317، سیر أعلام النبلاء 3/ 175، تاریخ بغداد 257/7، الثقات لابن حبان 3/ 56)

هنگامی که به عراق رفته و به ذکر فضائل علی علیه السلام پرداختم، کسی نبود که به من حرف ناخوشایندی نزند. بهترین سخنی که می شنیدم آن بود که مخاطب به من می گفت: این مطالب را رها کن، چیزی بگو که به دردت بخورد. می گفتم: این برای من و تو هر دو مفید است. او بلند می شد و مرا رها می کرد و می رفت... تا آن که خبر به والی - ولید بن عُقبَه - رسید و او مرا به زندان انداخت! (1)

[1271 / 7] ذهبی در شرح حال مشایخ حدیث می نویسد:

ابو الأحوص شاگردانش را سوگند می داد و می گفت: هر کس با ابن فضیل و عمرو بن ثابت مجالست دارد، نزد من نیاید! (2)

و یزید بن زریع گفته: هر کس نزد جعفر بن سلیمان می رود به من نزدیک نشود. (3)

و این سه از راویان فضائل هستند چنان که در واکنش ششم خواهد آمد.

[1272 / 8] ابو بکر محمد بن أحمد بن حنب (متوفی 350) - محدث بزرگ عامه که او را فوق العاده ستوده و درباره اش گفته اند: الشیخ، العالم، المحدّث، الصدوق، المسند... البخاري، ثم البغدادي، الدهقان، نزیل بخاری و مسند ها - در مجلسی برای خلفای سه گانه فضائلی نقل کرد و سپس به نقل فضائل امیر المؤمنین علیه السلام پرداخت. کسی دیر وارد مجلس او شد و فقط بخش پایانی سخنان او را شنید، از جا برخاست و فریاد کشید: مردم! این دجّال

1- شرح ابن أبي الحدید 58/9. بنا بر گزارش شیخ مفید قدس سره او گفته: مردم مرا از نقل فضائل نهی و با من برخورد تند نموده و مرا از خود می راندند! (ارشاد 1 / 241 - 243)

2- سیر أعلام النبلاء 9 / 173 - 175

3- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2000 به نقل از سیر أعلام النبلاء 8 / 198 - 199

و دروغ گوست! روایات او را ننویسید؛ و سپس از مجلس بیرون رفت. (1)

[1273 / 9] سفیان بن عیینه گفته: از جابر شنیدم که می گوید: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم علی [علیه السلام] را خواست و هر چه می دانست به او یاد داد، علی [علیه السلام] نیز نسبت به [امام] حسن [علیه السلام] و... تا جعفر بن محمد [علیه السلام] (هر امامی دانش الهی که از امام قبل گرفته بود به امام بعد منتقل نمود). لذا من (از او کناره گرفته و) او را ترک نمودم. (2)

پس جابر و روایاتش کنار گذاشته می شود به جهت آن که روایت می کند: دانش الهی پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به امامان معصوم علیهم السلام منتقل شده است.

با آن که سفیان ثوری دربارهٔ جابر جعفی می گوید: او در نقل حدیث نهایت احتیاط را را رعایت می کرد و من برتر از او سراغ ندارم. (3)

منع از نقل فضائل و حمله به راویان !

در ترجمه حسین بن احمد معروف به ابن القادسی آمده است که او گفته:

[1274 / 10] ناصبی ها نمی گذارند من در مسجد جامع منصور فضائل اهل بیت علیهم السلام را نقل کنم. (4)

[1275 / 11] و در شرح حال تلید بن سلیمان نوشته اند که: او در فضائل

1- الانساب للسمعاني 404/2، تاريخ الإسلام للذهبي 450/25، سير أعلام النبلاء 523/15 2.

2- و ذكر شهاب أنه سمع ابن عيينة يقول: تركت جابراً الجعفي و ما سمعت منه، قال: دعا رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم علياً [عليه السلام] فعلّمه ممّا تعلّم، ثم دعا على الحسن [عليهما السلام] فعلّمه ممّا تعلّم، ثم دعا الحسن الحسين [عليهما السلام] فعلّمه ممّا تعلّم. ثم دعا ولده. حتى بلغ جعفر بن محمد [عليهما السلام]. قال سفيان: فتركته ذلك [لذلك]. (ميزان الاعتدال 381/1 و رجوع شود به الكامل لابن عدي 2 / 115)

3- كان جابر الجعفي و رعاً في الحديث، ما رأيت أورع منه في الحديث. (ميزان الاعتدال 1 / 379)

4- قد منعني النواصب أن أروي في جامع المنصور فضائل أهل البيت [عليهم السلام]. (تاريخ بغداد 17/8، سير أعلام النبلاء 18 / 11 - 12، الأنساب للسمعاني 4 / 422)

اهل بیت علیهم السلام مطالب عجیبی نقل کرده است. یحیی بن مَعین به شدت (با او برخورد و) به او حمله کرد و دستور داد کسی از او روایت نقل نکند! (1)

[1276 / 12] یحیی بن مَعین دید که مدت هاست وکیع فضائل علی [علیه السلام] را نقل نمی کند، از او سبب پرسید، وکیع پاسخ داد: زیرا مردم به ما حمله می کنند! (2)

کتک زدن به راویان فضائل !

[1277 / 13] ذهبی نقل می کند که یکی از راویان حدیث می گفت: در مسجد جامع دمشق با 10 نفر دیگر جمع شده بودیم و ابو بکر طاقی برای ما روایاتی در فضائل علی [علیه السلام] نقل می کرد. حدود صد نفر از مردمی که در آن مسجد بودند به قصد کتک زدن به سوی ما آمدند! یکی از آن ها محاسن مرا با دست گرفت (تا مرا بزند ولی) یکی از مشایخ مرا از دست او نجات داد. آن ها شروع به زدن ابو بکر طاقی کردند و او را نزد حاکم دمشق بردند. او گفت: ای سروران، کتاب من در فضائل علی علیه السلام بود، من فردا برای شما فضائل معاویه را نقل خواهم کرد، ولی اشعاری را که الان گفته ام بشنوید:

حبّ علي كلّه ضرب *** يرجف من خيفته القلب

فمذهبي حبّ إمام الهدى *** يزيد و الدين هو النصب (3)

محبّت علی همه اش باعث کتک خوردن است. از ترس آن دل آدم به لرزه

1- وروى في فضائل أهل البيت [عليهم السلام] عجائب، و قد حمل عليه يحيى بن مَعين حملاً شديداً و أمر بتركه. (المجروحين لابن حبان 1 / 204 - 205، و مراجعه شود به تهذيب التهذيب 1 / 448)

2- 2. قال و سمعته - يعني: قال يحيى: سمعت وكيعاً - لا يحدث بفضائل علي [عليه السلام] زماناً حتى قلت له: لِمَ لا تحدّث بها؟! فقال: إن الناس يحملون علينا فيها، وحدّث بها. (تاريخ ابن مَعين 1 / 320)

3- تاريخ الإسلام للذهبي 23 / 623

می افتد. از این رو اصلاً مذهب من محبّت امام هدایت یزید و دین (درست) هم همان نصب (و عداوت اهل بیت) است !!!

تنفر از ذکر فضائل و اتهام راویان به رفض

[1278 / 14] سفیان ثوری می گوید: رافضی ها مرا رها کردند، زیرا من از نقل فضائل علی متنفّرم. (1)

[1279 / 15] کسی به شافعی گفت: عده ای طاقت شنیدن مناقب و فضائل اهل بیت علیهم السلام را ندارند و اگر کسی به نقل آن بپردازد می گویند: این رافضی است، و مسیر صحبت و کلام را تغییر می دهند. شافعی در پاسخ او اشعاری سرود:

إذا في مجلس ذكروا عليّاً *** و سبطيه و فاطمة الزكية

فأجرى بعضهم ذكراً [ذكرى] سواهم *** فأيقن أنه لسَلَقلَقية

إذا ذكروا عليّاً أو بنيه *** تشاغل بالروايات العلية

و قال: تجاوزوا يا قوم هذا *** فهذا من حديث الرافضية

برئت إلى المهيمن من أناس *** يرون الرفض حبّ الفاطمية

على آل الرسول صلاة ربّي *** و لعنته لتلك الجاهلية (2)

1- تركتني الروافض و أنا أبغض أن أذكر فضائل علي. (سير أعلام النبلاء 253/7) و بنابر نقلی گفته: امتنعنا من الشّيعة [الرافضة] أن نذكر فضائل عليّ [عليه السلام]. (تاريخ الإسلام 10/ 228، الوافي بالوفيات (15 /175) در پاورقی سير أعلام النبلاء نقل كرده كه بنابر نقل ابو نعيم [در حلية الأولياء 27/7] او گفته: منعتنا الشيعة أن نذكر فضائل على [عليه السلام]، يعنی شيعيان نمی گذارند من فضائل على [عليه السلام] را نقل كنم. ولی معلوم است كه اين نقل درست نيست چگونه ممكن است شيعه مانع نقل فضائل آن حضرت شوند !

2- رجوع شود به نظم درر السمطين 111، جواهر العقدين 253 - 254، تنزيه الشريعة 1 / 399 - 400، ينابيع المودة 2/ 372

هنگامی که در مجلسی از علی و فرزندانش و فاطمه زکیه علیهم السلام یاد می شود، برخی سخن دیگران را پیش می کشند.

به یقین بدان که مادرشان سَلَقلَقیه (1) بوده.

می گویند: از این سخن بگذرید، این کلام رافضی هاست.

من نزد خدا بیزارم از کسانی که محبت فاطمه علیها اللسلام را «رفض» می دانند.

صلوات پروردگار بر خاندان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و لعنت و نفرینش بر این جاهلیت.

[1280 / 16] و در ضمن اشعاری نقل شده است که:

إذا ما ذكرنا من علي فضيلة *** رمونا لها جهلاً بشتم أبي بكر

يديروننا لا قدّس اللّه أمرهم *** على شتمه تبّاً لذلك من أمر

إذا ما ذكرنا فضله فكأنما *** تجرّعهم [نجرّعهم ظ] منه أمرّ من الصبر

فلا تنكروا بفضل [تفضيل] من كان هادياً *** فإن عليّاً لمياً خيركم يا بني فهر (2)

هنگامی که فضیلتی از فضائل علی علیه السلام را نقل نماییم عده ای از روی نادانی می گویند: شما می خواهید به ابو بکر دشنام دهید... گویا ما با بیان فضائل

1- زنی که عادت ماهیانه اش از غیر مجرای طبیعی (یعنی از پشت) است! رجوع شود به تاج العروس، القاموس المحیط، مادّه: «سلقلق» و شواهد التنزیل 4481

2- قال أبو بكر محمد بن القاسم بن بشار: أنشدني أبي و أبو عبد اللّه بن الجهم. (تاريخ مدينة دمشق 42 /532) ويروى البيت الأخير هكذا: فإن عليّاً حبركم أو: حرّكم...

آن حضرت تلخ ترین تلخی ها را به خورد آن ها می دهیم.

پس فضیلت کسی را که هادی و راهنمای (شما) است انکار نکنید که علی بهترین - و بنابر روایات دیگر: دانش مند یا آزاد مرد - شما قریش است. (1)

[1281 / 17] سمهودی (متوفی 911) می نویسد: همیشه عده ای از اشقیا به عیب جویی از علی علیه السلام و خاندانش پرداخته و از کسانی که فضائل آنان را باز گو می نمایند کراهت دارند بلکه مجرد نقل فضائل آنان را دلیل رافضی بودن می دانند. (2)

[1282 / 18] از ابو حنیفه نیز نقل شده که در ضمن اشعاری گفته:

حبّ اليهود لآل موسى ظاهر *** و ولاؤهم وولاؤهم لبني أخيه بادِ

و إمامهم من نسل هارون الأُولَى *** بهم اقتدوا و لكلّ قوم هادي

و كذا النصارى يُكرِمون بحبّهم *** لمسيحهم نجراً من الأعواد

و متى يوالي آل أحمد مسلمٌ *** قتلوه أو سمّوه بالإلحاد (3)

هذا هو الداء العياء بمثلهِ *** ضلّت حلوم حواضر و بوادِ

لم يحفظوا حق النبي محمد *** في اللّه [آله] و اللّه بالمرصاد (4)

1- و قريش كلّهم يُنسبون إلى فهر بن غالب بن النضر بن كنانة. (العين للخليل 4 / 45 - 46)

2- جواهر العقدين 252 او در ادامه به نقل جریانی پرداخته که ان شاء اللّه - در آینده تحت عنوان «سبب وفات نَسائی» - نقل خواهیم نمود. (رجوع شود به همین دفتر صفحه 1929)

3- و بنابر نقل برخی از مصادر: وَ سَموه بالتكفير و الإلحاد

4- اشعار در ابتدای منهاج السنة لابن تیمیة به نقل از نسخه های خطی آن ثبت شده است. بعضی آن را با کمی تغییر به کیفیت های دیگری نیز نقل کرده اند، رجوع شود به الرسائل الأحمدية 1 / 326، أعيان الشيعة 6 / 130، ملحقات إحقاق الحق 688/9

و در همین زمینه گفته شده:

إذا ما روى الراوون ألف فضيلة *** لأصحاب مولانا النبي محمّد

يقولون هذا في الصحيحين مثبت *** بخط الإمامين الحديث فسدّد

و مهما روينا في على فضيلة *** يقولون: هذا من أحاديث ملحد

و أيضاً:

إذا ما ذكرنا من علي فضيلة *** رمينا بزنديق و بغض أبي بكر

و أيضاً:

و إن قلت عيناً من علي تغامزوا *** عَلَيّ و قالوا: قد سببت معاوية (1)

[1283 / 19] و بر اساس آن چه گذشت اگر کسی می خواست چیزی از فضائل امیر المؤمنین علیه السلام نقل کند اول مخاطبش را امتحان می کرد و می پرسید: دوست داری دربارهٔ علی علیه السلام صحبت کنم؟!؟ (2)

هزار تازیانه به جهت نقل فضائل

[1284 / 20] پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دست امام حسن و امام حسین علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کس مرا و این دو و پدر و مادر شان را دوست بدارد روز قیامت در درجهٔ من خواهد بود. (3)

1- رجوع شود به: مناقب 4/1 - 6

2- يسرّك أن أُحدّثك عن عليّ؟! (تاريخ مدينة دمشق 42/ 96)

3- الأحاديث المختارة 2 / 43 - 45، احاديث شماره 416 - 421، مسند أحمد 1 / 77، فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 335 - 337 شماره 308، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 862/2 شماره 1185، (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزى، الرياض)، سنن الترمذي 5 / 305، الذرية الطاهرة للدولابي 167، تاريخ مدينة دمشق 13 / 196، أسد الغابة 29/4، تهذيب الكمال 6 / 228، 401 و 20/ 354 و 29 / 360، تهذيب التهذيب 2 / 258 و 384/10، المنتظم لابن الجوزي 38/12، تاريخ الإسلام 508/18، الرياض النضرة 3 /189، ذخائر العقبى 91، 123، بغية الطلب 6 / 2579، الوافي بالوفيات 27 / 49، كنز العمال 12 / 97 و 13 / 639 الشفا بتعريف حقوق المصطفى 2 صلى اللّه عليه و آله و سلم 2/ 20، 49

[1285 / 21] هنگامی که نصـر بن علی این حدیث را نقل کرد متوکل فرمان داد او را هزار تازیانه بزنند، آن قدر با متوکل صـحبت کردند و گفتند: نصر از اهل سنت است تا بالاخره او را رها کرد. (1)

تذکر

1. این روایت را مقدسـی در الأحادیث المختارة و احمد در مسـند نقل کرده پس معتبر است، بلکه برخی تصـریح به اعتبار آن نموده اند. (2)

2. نصر بن علی که این روایت را نقل کرده از پیشوایان و بزرگان اهل تسنن است که دربارهٔ او گفته اند: «انه حجة، من أئمة السنّة الأثبات». (3)

3. ذهبی - که همیشه سعی می کند در روایات فضائل خدشه وارد کند - می گوید: این حدیث به شدت منکر است (و قابل قبول نیست). (4)

قال الخطيب البغدادي: إنما أمر المتوكل بضربه لأنه ظنّه رافضيّاً فلمّا علم أنه من أهل السنة تركه.

1- تاریخ بغداد 13 / 289، تهذیب الکمال 29 / 360، سیر أعلام النبلاء 12 / 135، تهذیب التهذیب 10 / 384، المنتظم لابن الجوزي 12 / 38، الوافي بالوفيات 27 / 49

2- احمـد محمد شاکر در تعلیقه مسـند أحمد 1 / 412 شماره 576 می نویسـد: إسـناده حسنٌ. (طبعة دار الحديث، القاهرة) و صاعدی گفته: صالح أن يكون حسناً لغيره. (فضائل الصحابة 4 / 415)

3- برای اطلاـع از شـرح حال او رجوع شود به تهـذیب الکمال 36/29، سـیر أعلام النبلاء 135/12، تاریخ الإسـلام للذهبي 508/18، تهذیب التهذیب 10 / 384 - 385.

4- قال الـذهبي: قلت: هذا حديث منكر جدّاً. و ما في رواة الخبر إلاّ ثقة ما خلا علي بن جعفر، فلعلّه لم يضـبط لفظ الحديث - و ما كان النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم من حبّه و بثّ فضيلة الحسنين ليجعل كل من أحبّهما في درجته في الجنة، فلعلّه قال: فهو معي في الجنة. و قـد تواتر قوله صـلى اللّه عليه و آله و سـلم: «المرء مع من أحبّ». (سـير أعلاـم النبلاء 12 / 135) نگارنـده گوید: علی بن جعفر برادر حضـرت موسـی بن جعفر علیهم السـلام و نزد عـامه معتـبر است، ابن حجر در تقریب التهـذیب 689/1 گفته: مقبول من كبار [الطبقـة] العاشـرة. ذهبی با نقل روایت: «المرء مع من أحبّ» پاسخ خودش را داده و البته دقت شود که لفظ حدیث «في درجتی يوم القيامة» اسـت نه «في الجنة».

و با آن که ترمـذی درباره آن گفته: «هـذا حـدیث حسن غریب، لا نعرفه من حدیث جعفر بن محمد [علیهما السـلام] إلاّ من هذا الوجه». (1)

در نقل ذهبی عبارت: (حدیث حسن غریب) از آن افتاده و و فقط غرابت سند این گونه نقل شده: قال الترمذي: لا یعرف إلّا من هذا الوجه. (2)

4. کینه توزی و دشمنی متوکل با خاندان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم باعث شده که لقب «محیی السنة» بگیرد ! (3)

و شایان ذکر است که عامه درباره اش می نویسند: و کان المتوکل کثیر التحامل علی عليّ و ولدیه الحسن و الحسین [علیهم السلام]. (4)

1- سنن الترمذي 5 / 305

2- میزان الاعتدال 117/3. أحمد محمد شاکر کار او را توجیه کرده که: و التحسـین ثابتٌ في بعض نسخ الترمذي. (مسـند أحمد 412/1 شماره 576 (طبعة دار الحدیث، القاهرة) نگارنده گوید: رجوع شود به جامع الترمذي 1417، سنن الترمذي 5/ 641 هر دو طبع دار إحیاء التراث العربي بیروت، تحقیق خود احمـد محمـد شاکر و ضـعیف سـنن الترمـذي للألباني 504، و سلسـلة الأحادیث الضعیفة للألباني 122/7 که در همه لفظ: «حسنٌ غریبٌ» وجود دارد.

3- قال حنبل: ولي المتوکل جعفر، فأظهر اللّه السـنة !! (سیر أعلام النبلاء 11 / 265) قـال ابن کثیر: و کان المتوکل محبّباً إلی رعیته، قائماً في نصـرة أهل السـنّة. و قد شـبهه بعضـهم بالصدیق فی قتله أهل الردّة ؛ لأنه نصر الحق وردّه علیهم حتی رجعوا إلی الدین. و بعمر بن عبد العزیز حین ردّ مظالم بني أمیة. و قد أظهر السـنّة بعد البدعة و أحمد أهل البدع و بدعتهم بعد انتشار ها و اشتهار ها فرحمه اللّه [!!] (البدایة و النهایة 10 / 387)

4- وفیات الأعیان 3 / 365 و 6 / 400، مرآة الجنان 2/ 110، البدایة و النهایة 11 / 143. و قال الذهبي: و المتوکل سنّي، لکن فیه نصب. (سیر أعلام النبلاء 12 / 135) و قالوا: و کان المتوکل شدیـد البغض لعلي بن أبي طالب علیه السـلام و لأهل بیته [علیهم السـلام] و کان یقصـد من یبلغه عنه أنه یتولی علیّاً [علیه السـلام] و أهله بأخـذ المال و الـدم... و إنما کان ینادمه و یجالسه جماعـة قد اشـتهروا بالنصب و البغض لعلي [علیه السـلام]. (الکامل لابن الأثیر 7 / 55 - 56، تاریخ أبي الفداء 2 / 38، مآثر الإنافة للقلقشندي 1 / 230، نهایة الأرب 22 / 282)

شکستن منبر به جهت نقل فضائل ! / جرأت نداشت از خانه خارج شود !

[1286 / 22] حاکم پس از آن که احادیثی چون حدیث غدیر، حدیث طیر و.... را روایت نمود متهم به تشیّع شد، (1) لذا منبرش را شکستند و جرأت نداشت از خانه اش خارج شود. ابو عبد الرحمن سُلَمی گوید: به او گفتم: اگر برای مردم فضائل معاویه را نقل کنی مشکل حل می شود. سه مرتبه گفت: دلم نمی آید ! (2)

او علی علیه السلام را بیش از اندازه دوست می دارد !

[1287 / 23] سُبکی در طبقات الشافعیه - در ضمن ترجمه حاکم نیشابوری - می نویسد: حاکم در ابتدای کار میل به تشیّع داشت، او احادیثی را جمع آوری کرد که خیال می کرد بر شرط بخاری و مسلم صحیح است مانند حدیث طیر، و حدیث غدیر، اصحاب حدیث با او مخالفت کردند. (3)

سُبکی پس از آن می گوید: فأوقع اللّه في نفسي أن الرجل كان عنده ميل إلى

1- قال الذهبي: و من شقاشقه:... و قوله: إن عليّاً [عليه السلام] وصى. (ميزان الاعتدال 3/ 608)

2- رجوع شود به المنتظم 110/15، سير أعلام النبلاء 17 / 175، تاريخ الإسلام للذهبي 132/28، الوافي بالوفيات 260/3، طبقات الشافعية الكبرى للسبكي 4 / 163، الردّ على أبي بكر الخطيب البغدادي لابن النجار البغدادي 145

3- نگارنده گوید: پیش از این گذشت که بسیاری از ارباب تراجم پس از مردن حاکم نیز دست از سر او بر نداشته اند! (رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 106 - 108)

علي رضـى اللّه عنه [عليه السـلام] يزيد على الميل الذي يُطلب شرعاً... يعنى: خدا به دل من چنين انداخته كه او على را بيش از اندازه اى كه شـرعاً مطلوب است دوست داشـته، البته نه به نحوى كه از قـدر خلفاى ثلاثه بكاهد بلكه فكر نمى كنم على را بر عثمان ترجيح دهد چه رسد به شـيخين. او در مستدرک، عثمان را بر على مقدّم داشته، و روايتى نقل كرده كه نصّ در خلافت خلفاى ثلاثه است [!] لذا به كسانى كه او را رافضى خبيث يا شيعه متعصّب مى دانند، اعتنا نمى شود. (1)

تأليف در فضائل حضرت فاطمه عليها السلام علامت تشيع !

[1288 / 24] سُبكى پس از نقل نسبت تشيّع به حاكم نيشابورى مى نويسد:

ذهبى در تأييد اين كلام گفته: حاكم در فضائل فاطمه [عليها السلام] تأليف مستقلّى نيز نگاشته است.

سپس سُبكى بر ذهبى اعتراض كرده و مى گويد: اين كه دليل رافضـى بودن و تشـيّع نيست مگر فضائل حضرت فاطمه [عليه السلام] قابل انكار است؟! (2)

نگارنده گويد: از آن چه گذشت روشن شد كه نقل فضائل اهل بيت عليهم السـلام بلكه صـرف اظهار علاقه به آن بزرگواران براى مخالفان قابل تحمل نيست !

شگفتا كه محبت امير مؤمنان عليه السلام نزد مخالفان اين اندازه مذموم باشد ! (3)

1- طبقات الشافعية الكبرى 3/ 166 - 171

2- قال السُبكي: و حكى شـيخنا الذهبي كلام ابن طاهر، و ذيّل عليه أن للحاكم جزءاً في فضائل فاطمة [عليها السلام]، و هذا لا يلزم منه رفض ولا تشيّع، و من ذا الذي ينكر فضائلها. (طبقات الشافعية الكبرى للسُبكى 3/ 166 - 171)

3- قال ابن حجر العسقلاني - في ترجمة أبي بكر بن بهادر بن سنقر الشاعر [المتوفي سنة 741] - و يقال: كان صحيح العقيدة إلاّ أنه يحبّ أهل البيت [عليه السـلام] [!!] (إنباء الغمر بأبناء العمر 161/1) قـال رجـل لإبراهيم [النخعي]: عليٌ أحبّ إليّ من أبي بكر و عمر، فقال له إبراهيم: أمـا إن عليّـاً [عليه السـلام] لو سـمع كلامـك لأوجع ظهرك، إذا كنتم تجالسوننا بهـذا فلا تجلسونا ! (الطبقات الكبرى لابن سـعد 275/6) و قال ابن حجر - في ترجمـة عطيـة بن سـعد العوفي -: و قال الساجي: ليس بحجّـة، و كان يقدّم عليّاً [عليه السـلام] على الكل. (تهذيب التهذيب 202/7) و قـال - في ترجمـة قابوس بن أبي ظبيان الجبني الكوفي -: قال الساجي: ليس بثبت يقـدّم عليّاً [عليه السـلام] على عثمان، جاء إلى ابن أبي ليلى فشهد عليه عنده في قضية فحمل عليه ابن أبي ليلى فضربه. (تهذيب التهذيب 8 / 275)

[1289 / 25] ابن عبـد البّر – صاحب الاستيعاب – می نویسـد: به محمد بن إدریس شافعی – امام شافعی ها – گفتند: در تو نیز مقداری تشیّع وجود دارد؟ پرسید: چرا؟ گفتند: چون دوستی خاندان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم را اظهار می کنی !

[1290 / 26] او از کسی که در سفر مکه با شافعی همراه بود نقل می کند که وی دائماً اشعاری می خواند و در ضمن آن می گفت:

إن كان رفضاً حبّ آل محمدٍ *** فليشهد الثقلان أني رافضي

یعنی: اگر دوستی خاندان پیامبر رافضی بودن است، جن و انس شهادت دهند که من رافضی هستم. (1)

1- نقل ابن عبد البر، عن الربيع بن سـليمان المؤذن، قال: حججت مع محمد بن إدريس الشافعي إلى مكة فما كان يصـعد شـرفاً ولا يهبط وادياً إلاّ أنشأ يقول:... قال أبو عمر: كان ينسب هذا الشعر إلى الشافعي فيما حدّثني غير واحد من شيوخي... ثم قال: قيل للشافعي: إن فيك بعض التشـيّع؟ قـال: و كيف؟! قالوا: ذلك لأنك تظهر حبّ آل محمـد [عليهم السـلام] !... و أنشـد.... (الإنتقاء في فضائل الثلاثـة الأئمة الفقهاء 90 – 91 و مراجعه شود به تاريخ مدينة دمشق 9 / 20 و 51 / 317، سير أعلام النبلاء 10 / 58، تاريخ الإسلام للذهبي 338/14، طبقات الشافعية الكبرى للسُبكي 1 / 299، الوافي بالوفيات 2 / 125، تفسير الرازي 27/ 166، نظم درر السمطين 111، جواهر العقدين 252 – 253، النجوم الزاهرة للأتابكي 2 / 177، تفسير الآلوسى 25 / 32)

ترس راویان از نقل روایات فضائل

[1291 / 27] به نظر می رسد که از همین باب است مطلبی که بخاری از ابو هریره نقل کرده که می گوید: من از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دو ظرف (از دانش) حفظ کرده ام، یکی را بین مردم منتشر کرده ام ولی اگر (مطالب) ظرف دیگر را نقل کنم مرا خواهند کشت! (1)

[1292 / 28] مَعْمَر می گوید: زُهری (سخت) بیمار شد، به عیادت او رفتم، او نقل کرد که:

پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: خدا بنی اسرائیل را از باران محروم نمود به جهت آن که به پیامبران بد بین بودند و در دین اختلاف کردند، و این امت را (نیز) مبتلا به خشک سالی و از باران محروم خواهد کرد به جهت دشمنی و کینه توزی آنان با علی بن ابی طالب علیه السلام.

پس از مدتی (بر خلاف تصورش) حالش خوب شد (و از آن بیماری جان سالم به در برد)، از نقل حدیث گذشته پشیمان شد و از من خواست که آن را کتمان کرده و از او نقل نکنم؛ به این دلیل که بنی امیه عذر هیچ کس را نمی پذیرند و اجازه نمی دهند کسی از علی علیه السلام به نیکی یاد نماید. مَعمَر می گوید: به او گفتم: تو که این مطلب را شنیده ای چگونه با بنی امیه هستی؟! زُهری پاسخ داد: آن ها بهترین عطایا را به ما داده اند لذا ما مطابق میل آن ها تنزّل کرده ایم! (2)

1- «حفظت عن رسول اللّه علیه السلام و عاءین، فأمّا أحدهما فبثثتُه و أمّا الآخر فلو بثثتُه قطع هذا البلعوم». (صحیح البخاري 1 / 38)

2- حدّثنا عبد الرزّاق بن هُمام، أخبرنا مَعْمَر، عن الزُهري، عن عِكرَمَة، عن عبد اللّه بن عبّاس، قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم: (إنَّ اللّهَ عَزَّ و جَلَّ مَنَعَ بَنی إسرائیلَ قَطرَ السَّماءِ بِسوءِ رَأیِهِم فی أنبیائِهِم وَ اختِلافِهِم فی دینِهِم، و إنَّهُ آخِذُ هذِهِ الاُمَّهِ بِالسِّنینَ (2)، ومانِعُهُم قَطرَ السَّماءِ بِبُغضِ هِم عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ علیه السلام). قال مَعْمَر: حدّثنی الزُهريّ، و قد حدّثني في مَرْضَة مَرِضَها، و لم أسمَعْهُ یُحدِّث عن عكرَمَة قبلها - أحسبُهُ - ولا بعدها، فلمّا بَلّ من مَرضِهِ نَدِمَ، فقال لي: یا یمانيُّ، اكتُمْ هذا الحدیث و اطوه دُوني ؛ فإنّ هؤلاء - یعني بني أُمیّة - لا یعْذِرُونَ أحداً في تقریظ عَلِيّ و ذِكره. قلت: فما بالك أو عَبْتَ مع القوم - یا أبا بكر ! - و قد سمعتَ الّذي سمعتَ؟! قال: حسبُك - یا هذا - إنّهم شركونا في لهاهُم فَانحَطَطنا لَهُم في أهوائهم ! (المناقب لابن المغازلي 131)

[1293 / 29] ابن اثیر از زُهری به نقل از جندع صحابی روایت می کند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس به عمد بر من دروغ ببندد جایگاهش پر از آتش باد»!

سپس جندع می گوید: خودم از آن حضرت شنیدم - اگر دروغ بگویم گوش هایم کر باد - که پس از حجة الوداع، در غدیر خم دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هر کس من ولیّ (و سر پرست) او هستم علی ولیّ (و سر پرست) اوست، خدایا ولیّ او را دوست بدار و دشمنش را دشمن».

راوی می گوید: به زُهری گفتم: این حدیث را در سرزمین شام نقل نکن، تو که می بینی سب و نا سزا به علی همه جا شایع است !

زُهری گفت: به خدا سوگند من فضائلی از علی می دانم که اگر آن را نقل کنم مرا به قتل می رسانند ! (1)

1- قال ابن الأثير: و روى أبو أحمد العسكري - بإسناده - عن عمارة بن يزيد، عن عبد اللّه بن العلاء، عن الزُهري، قال: سمعت سعيد بن جناب يحدّث، عن أبي عنفوانة المازني، قال: سمعت أبا جنيدة جندع بن عمرو بن مازن، قال: سمعت النبى صلى اللّه عليه و آله و سلم يقول: (مَنْ كذَبَ عَلَي مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ). و سمعتُه - و إلّا صمّتا - يقول - و قد انصرف من حجة الوداع، فلمّا نزل غدير خم قام في الناس خطيباً، و أخذ بيد عليّ [عليه السلام]، و قال: «من كنت وليّه فهذا وليّه، اللهم و ال من والاه، و عاد من عاداه». قال عبيد اللّه: فقلت للزُهري: لا تحدّث بهذا بالشام، و أنت تسمع ملء أذنيك سبّ علي، فقال: و اللّه إنّ عندي من فضائل علي ما لو تحدّثت بها لقُتلتُ. أخرجه الثلاثة. (أسد الغابة 308/1) و المراد من الثلاثة: أبو نعيم، و ابن مندة، و ابن عبد البرّ. (أسد الغابة 1 / 5)

توجه فرمودید که:

1. جندع صحابی برای نقل حدیث غدیر نیاز به مقدمه چینی داشت و حدیث: (مَنْ كذَبَ عَلَي مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ) را نقل کرد.

2. سپس تأکید کرد بر این که من خودم شنیدم، و نفرین به کر شدن در صورت دروغ گویی به: «و سمعته و إلاّ صمّتا» نمود !

3. راوی برای زُهری خیر خواهی می کند که نقل این گونه احادیث به صلاح تو نیست: «لا تحدّث بهذا».

4. و علت آن را چنین بیان می کند که فضای شام آکنده از بغض آن حضرت است: «لا تحدّث بهذا بالشام و أنت تسمع ملء أذنيك سبّ علي».

5. و در آخر زُهری اعتراف می کند به وجود احادیثی در فضائل امیر مؤمنان علیه السلام که نقل آن باعث مهدورالدم شدن ناقل آن می گردد!

[1294 / 30] اعمش که از تابعین بشمار می رود می گوید: منصور دوانیقی دنبال من فرستاد، از فرستاده اش پرسیدم: او با من چکار دارد؟ گفت: نمی دانم. با خودم گفتم: در این وقت (و در دل شب) برای کار خیری مرا نخواسته، شاید از فضائل امیر مؤمنان علی علیه السلام جویا شود و هنگامی که مطلبی نقل کنم مرا به قتل برساند؛ لذا غسل کرده، کفن پوشیدم و کافور به خود مالیده (مهیای مرگ شده)، وصیت نامه ام را نوشتم و نزد او رفتم. بوی کافور که به مشامش خورد به من گفت: این چه بویی است؟! راستش را بگو وگرنه تو را می کشم. به او گفتم: فرستاده تو در دل شب از من خواست نزد تو بیایم، گفتم: از فضائل امیر مؤمنان علیه السلام

می پرسی و هنگامی که برایت باز گو کنم مرا خواهی کشت لذا وصیت نامه ام را نوشتم، کفن پوشیده و حنوط کردم و سپس نزد تو آمدم.

منصور مرا سوگند داد که: فضائلی که دربارهٔ امیر مؤمنان علیه السلام از همه فقها نقل می کنی چقدر است؟ گفتم: خیلی کم است. گفت: چقدر؟ گفتم: بیش از ده هزار روایت! گفت: من دو حدیث در فضائل آن حضرت برایت نقل می کنم که تمام روایات تو را می بلعد (و آن چه می دانی در برابر این دو حدیث چیزی نیست) سپس از من خواست که آن دو حدیث را برای شیعیان نقل نکنم. (1)

تهدید راویان فضائل و... !

[1295 / 31] ابن حجر عسقلانی (متوفی 852) در ضمن صحبت از فضائل حضرت می نویسد: هر چه دشمنان خواستند نور علی علیه السلام را خاموش نمایند و راویان مناقب آن حضرت را تهدید نمودند، نتیجه ای جز انتشار بیش تر آن فضائل نداشت ! (2)

1- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 236 - 245 شماره 307 (چاپ اسلامیه 143 - 155)، و رجوع شود به المناقب للخوارزمي 284، اهل البيت عليهم السلام في المكتبة العربية 552 - 555. در بغية الطلب 3546/8 به اختصار بخشی از آن را نقل کرده است. در میزان الاعتدال 417/1، لسان المیزان 2 / 243، الکشف الحثیث 93 در ترجمه حسن بن غفیر به آن اشاره شده و آن را مجعول دانسته اند. ابن عدی می نویسد: استاد ما احمد بن حفص از سعید بن عقبه از اعمش داستانی طولانی فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل کرده ولی من از احمد در کتابم مطلبی نقل نمی کنم. (الکامل 3/ 412) شایان ذکر است که ابن عدی تصریح کرده که احمد کسی نیست که دروغ بگوید. (الکامل 200/1)

2- و كلّما أرادوا إخماده و هدّدوا من حدّث بمناقبه لا يزداد إلاّ انتشاراً. (الإصابة 4 / 465)

[1296 / 32] حجاج از حسن بصری دربارهٔ علی بن ابی طالب سؤال نمود، او به ذکر فضائل آن حضرت پرداخت، حجاج با تأکید به او گفت: دیگر در مسجد ما حدیث نقل نکن! حسن (از ترس) از مسجد خارج شد و پس از آن فراری و متواری بود. (1)

[1297 / 33] حسن بصری می گفت: من در زمانی واقع شده ام که نمی توانم نام علی علیه السلام را بر زبان جاری کنم !! (2)

[1298 / 34] حجاج، یحیی بن یعمر عامری را نهی می کند از آن که بگوید فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام، فرزندان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم هستند و صریحاً به او می گوید: از بیان و نشر این مطلب خود داری کن ! (3)

[1299 / 35] بنابر نقل حاکم و دیگران به او می گوید: اگر از قرآن دلیلی بر آن اقامه نکردی تو را می کُشم. و یحیی به آیه شریفه 85 سوره انعام استدلال نمود (و دهان حجاج بسته شد) ولی او را (از عراق) به خراسان تبعید کرد! (4)

1- إن الحجاج سأل الحسن عن علي [علیه السلام] فذکر فضله، فقال: لا تحدّثن في مسجدنا. فخرج [الحسن] فتواری. (أنساب الأشراف 2 / 148) نگارنده گوید: اگر (لا تُحدثنَ) از باب افعال باشد، مراد نهی از حدث در مسجد خواهد بود!

2- إنّي في زمان لا أستطیع أن أذکر علیّاً [علیه السلام]. (تهذیب الکمال 6 / 124، السیرة الحلبیة 2 / 289، تحفة الأحوذي 4 / 571)

3- این مطلب به گونه های مختلف نقل شده است، رجوع شود به فرائد السمطین 2 / 76، بحار الأنوار 43 / 228 - 229

4- اجتمعوا عند الحجاج فذکر الحسین بن علي [علیه السلام] فقال الحجاج: لم یکن من ذریة النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم، و عنده یحیی بن یعمر فقال له: کذبت أیها الأمیر، فقال: لتأتینّی علی ما قلت ببینة و مصداق من کتاب اللّه عزّ و جلّ أو لأقتلنّك قتلاً. فقال: (وَ مِن ذُرِّیَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسَی - إلی قوله عزّ وجلّ - وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیَی وَ عِیسَی) [الأنعام (6): 85]، فأخبر اللّه عزّ وجلّ أن عیسی من ذریة آدم بأمه، و الحسین بن علی من ذریة محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم بأمّه، قال: صدقت، فما حملك علی تکذیبي في مجلسي؟! قال: ما أخذ اللّه علی الأنبیاء لیبیّننّه للناس ولا یکتمونه، قال اللّه عزّ وجلّ: (فَنَبَذُوهُ وَ رَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً) [آل عمران:(3): 187]، فقال: صدقت، و نفاه إلی خراسان. (المستدرك 3 / 164 - 165 (و قد سکت عنه الذهبي في التلخیص)، السنن الکبری للبیهقي 166/6، تاریخ مدینة دمشق 12 / 152، تاریخ الإسلام للذهبي 319/6، إمتاع الأسماع 6 / 8 البدایة و النهایة 9 / 146)

[1300 / 36] و فراموش نکنیم که یکی از جهات تبعید ابوذر از مدینه به شام توسط عثمان نیز ذکر فضائل امیر مؤمنان علیه السلام بود. (1)

[1301 / 37] ابن ابی الحدید از کتاب الاحداث مدائنی حکایتی طولانی نقل می کند که در ضمن آن آمده: معاویه به کار گزاران خود نوشت: هر کس در فضیلت علی علیه السلام روایتی نقل کند، امان نخواهد داشت (و خونش هدر است).

او زیاد پسر سمیه را به فرمان روایی کوفه و بصره منصوب کرد. زیاد (کمر

1- و بلغ عثمان أن أبا ذر يقعد في مسجد رسول اللّه [صلى اللّه عليه و آله و سلم]، و يجتمع إليه الناس، فيحدّث بما فيه الطعن عليه، و أنه وقف بباب المسجد فقال: أيها الناس من عرفني فقد عرفني، و من لم يعرفني فأنا أبوذر الغفاري، أنا جندب بن جنادة الربذي، (إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) [آل عمران (3): 33 - 34]، محمّد [صلى اللّه عليه و آله و سلم] الصفوة من نوح، فالأول من إبراهيم، و السلالة من إسماعيل، و العترة الهادية من محمد [صلى اللّه عليه و آله و سلم] إنه شرف شريفهم، و استحقّوا الفضل في قوم هم فينا كالسماء المرفوعة و كالكعبة المستورة، أو كالقبلة المنصوبة، أو كالشمس الضاحية، أو كالقمر الساري، أو كالنجوم الهادية، أو كالشجر الزيتونية أضاء زيتها، و بورك زبدها، و محمد [صلى اللّه عليه و آله و سلم] وارث علم آدم و ما فضّل به النبيون، و علي بن أبي طالب وصى محمد [صلى اللّه عليه و آله و سلم]، و وارث علمه. أيتها الأمة المتحيّرة بعد نبيّها ! أما لو قدّمتم من قدّم اللّه، و أخّرتم من أخر اللّه، و أقررتم الولاية و الوراثة في أهل بيت نبيّكم لأكلتم من فوق رؤوسكم و من تحت أقدامكم، و لما عال ولى اللّه، ولا طاش سهم من فرائض اللّه، ولا اختلف اثنان في حكم اللّه إلاّ وجدتم علم ذلك عندهم من كتاب اللّه و سنّة نبيه، فأما إذا فعلتم ما فعلتم، فذوقوا و بال أمركم، (وَ سَ يَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ) [الشعراء (26): 227]. (تاريخ اليعقوبي 2 / 171)

همت بر نابودی شـیعیان بسـته و) آن ها را از زیر هر سـنگ و کلوخی بیرون کشیده و به قتل می رساند. تهدید شان می کرد، دست و پا می برید، بر چشم ها میل کشیده و کور شان می کرد، بر درختان به دار شان می زد، آن ها را تحت نظر قرار داده و از عراق آواره نمود. (1)

[1302 / 38] هارون الرشـید در ضمن کلامی می گوید: هر کس ولایت علی را اثبات کند من او را خواهم کشت و یا با او چنین و چنان خواهم کرد. (2)

[1303 / 39] در منابع معتبر اهل تسنن آمده است:

کسـی از حارث همدانی مطلبی شـنید (که آن را منکَر می دانست و برای او قابل قبول نبود)، به او گفت: همین جا باش تا من برگردم و وارد خانه شد تا شمشیرش را برداشته و بیرون آید، حارث احساس خطر نمود، بلا فاصله آن جا را ترک کرد. (3)

[1304 / 40] ذهبی در شـرح حال صولی (متوفی 335) می گویـد: او در بصـره مخفی شده بود که از دنیا رفت؛ زیرا روایتی در حقّ علی علیه السلام نقل کرده بود، از این

1- برئت الذمّة ممن روی شیئاً من فضل أبي تراب.... (شرح ابن أبي الحدید 11/ 44 - 46) و روي: کان زیاد یتتبع شیعة علي علیه السلام فیقتلهم. (المعجم الکبیر 3 / 70، مجمع الزوائد 6 / 266)

2- رجوع شود به الوافي بالوفیات 2/ 234، تاریخ بغداد 2/ 301، و في المنتظم لابن الجوزي 324/8: یا أبا معاویة، لهممت أنه من تثبت خلافة عليّ فعلت به و فعلت... البته پس از گفت گوی راوی با هارون، او از تصمیم خویش صرف نظر نمود.

3- سـمع مرّة الهمداني من الحارث شـیئاً [فأنکره]، فقال له: اقعد بالباب [حتی أخرج إلیك]، فدخل مرّة الهمداني و أخذ سـیفه [و اشـتمل علی سـیفه]، و أحسّ الحارث بالشـرّ فذهب. (رجوع شود به صحیح مسلم 1 / 15، تاریخ ابن مَعین 1 / 359، ضعفاء العقیلي 1 / 210، المجروحین لابن حبان 1 / 222، تهذیب الکمال 5/ 246، میزان الاعتدال 1 / 436، الأنساب للسمعاني 2 / 305)

روی عامه دنبال او بودند تا او را پیدا کنند و به قتل برسانند. (1)

از نقل فضائل توبه کن !

[1305 / 41] شیعه و سنی - با قدری اختلاف - نقل کرده اند که ابو حنیفه و ابن شُبرُمَه و ابن ابی لیلی (پیشوایان اهل تسنن) در بیماریِ وفاتِ اعمش نزد او رفتند و از او احوال پرسی کردند، او از ضعف و ناتوانی و از خطا هایش نالیده و به گریه افتاد.

آن ها به او گفتند - و بنابر نقل بیش تر منابع، ابو حنیفه گفت -: تو در آخرین روز دنیا و اولین روز آخرت هستی، [از خدا بترس و خیر خواه خودت باش]، تو احادیثی دربارهٔ علی بن ابی طالب روایت کرده ای [نقل آن احادیث مذّمت و طعن بر بنی امیه بود، اگر آن را نقل نمی کردی بهتر بود (از آخرین فرصت استفاده کن و)] از نقل آن ها توبه (و پشیمانی خود را اعلام) کن.

اعمش [پرسید: مثل کدام حدیث؟

ابو حنیفه گفت: حدیث «علی تقسیم کنندهٔ دوزخ است».

اعمش گفت: آیا به مثل من چنین اعتراضی داری؟! مرا بنشانید ! مرا بنشانید! سپس] گفت: ابو متوکل ناجی از ابو سعید خُدری برای من روایت کرد که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: «روز محشر خدا به من و علی خطاب می فرماید: هر کسی که شما را دشمن داشته به دوزخ افکنید و دوستان تان را وارد بهشت کنید، و همین است مراد از آیه شریفه: (أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ) [سورة ق (50): 24].»

1- توفّي بالبصرة مستتراً؛ لأنه روى خبرا في [حقّ] علي عليه السلام، فطلبته العامة لتقتله. (سير أعلام النبلاء 15 / 302)

ابو حنیفه به دوستانش گفت: تا حدیثی سخت تر نقل نکرده بلند شوید! (1)

اتهام به رفض و ایجاد محدودیت به جهت نقل فضائل

[1306 / 42] کار به جایی می رسد که طبری با تمام عظمتی که نزد عامه دارد، متهم می شود که رافضی است و این اتهام به جهت دفاع او از اعتبار حدیث غدیر است که در ضمن تألیفی بدان پرداخته و برای مردم بیان کرده است. (2)

[1307 / 43] اختلاف او در مطالب مختلف با حنبلی ها بالا گرفت، آن ها نمی گذاشتند کسی نزد او برود و از او دانش بیاموزد (و در حقیقت در خانه خودش حبس شده بود)! ابن خزیمه می گوید: من کسی را در دانش از او برتر نمی دانم ولی حنبلی ها به او ستم کردند! (3)

1- المناقب للكلابي (المتوفى سنة 396) المطبوع في خاتمة المناقب لابن المغازلي 427 (طبعة المكتبة الاسلامية)، شواهد التنزيل 2 / 261 - 262، الأمالي للشيخ الطوسي قدس سره 628 - 629، الأربعون لمنتجب الدين 51 - 52، المناقب لابن شهر آشوب رحمة اللّه 8/2، الطرائف 82، أهل البيت عليهم السلام في المكتبة العربية 557. تذكر: قسمت داخل كروشه به نقل از برخی منابع شیعه است.

2- و أظنّه بمثل جمع هذا الكتاب نسب إلى التشيّع. (طرق حديث الغدير للذهبي 62) و إنما نبز بالتشيع لأنه صحّح حديث غدير خم. (لسان الميزان 5/ 100 و 7 / 25 چاپ دار البشائر) برای اطلاع بیش تر از کتاب طبری رجوع شود به دفتر ششم صفحه 2620.

3- و كانت الحنابلة حزب أبي بكر بن أبي داود، فكثروا و شغبوا على ابن جرير، و ناله أذى، و لزم بيته. (سير أعلام النبلاء 14 / 277) قال ابن خزيمة: ما أعلم على أديم الأرض أعلم من محمد بن جرير و لقد ظلمته الحنابلة. قال حسينك الحافظ [الدارمي]: سألني ابن خزيمة: أكتبت عن ابن جرير؟ قلت: لا؛ لأنه لا يظهر، و كانت الحنابلة تمنع من الدخول عليه. (تاريخ مدينة دمشق 52 / 195 196، تذكرة الحفاظ 2 / 712، سير أعلام النبلاء 272/14، تاريخ الإسلام 23 / 281 - 283، الكامل لابن الأثير 135/8، طبقات الشافعية الكبرى للسبكي 3 / 124 - 125) و قال الحموي: و لقد ظلمته الحنابلة... ولا تترك أحداً عليه. (معجم الأدباء 18 / 43)

دفن شبانه طبری در خانه اش به اتهام تشیع !

[1308 / 44] و نهایت آن که نمی گذارند طبری در روز روشن در قبرستان (مسلمانان) دفن شود و شبانه در خانه خودش به خاک سپرده می شود!!! (1)

سبب وفات نَسائی و آزار شدید به جهت نقل فضائل

اشاره

احمد بن شعیب نَسائی (متوفی 303) صاحب السنن الکبری از بزرگان اهل تسنن است و او را به امامت، پیشوایی و تقدّم بر دیگران ستوده اند. (2)

برای مردم سخت بود که کتاب خصائص امیر المؤمنین علیه السلام را در فضائل و ویژگی های آن حضرت تألیف نموده و نسبت به خلفای دیگر دست به چنین تألیفی نزده است. هنگامی که این مطلب را با او در میان می گذارند، عذرش را چنین بیان می کند که من وارد دمشق شدم دیدم بسیاری از مردم از امیر المؤمنین علیه السلام منحرف هستند، برای هدایت آن ها دست به چنین نگارشی زدم. بالاخره او مجبور می شود که کتابی در فضائل صحابه نیز تألیف کند و در ملأ عام روایات آن را باز گو نماید تا از حسّاسیّت مردم کاسته شود ولی گویا این اندازه هم کافی نیست و باز از او فضائل معاویه را مطالبه می نمایند! - همان گونه که دربارهٔ حاکم نیشابوری گذشت - او از شنیدن این سخن بر آشفته و چنین اظهار می دارد که: دربارهٔ معاویه چه فضیلتی وجود دارد که من آن را نقل کنم؟! کلام پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم را بگویم که [او را نفرین] فرمود: (أَللَّهُمَّ لاَ تُشْبِعْ بَطْنَهُ) خدایا

1- و دفن في داره ؛ لأن بعض عوام الحنابلة و رعاعهم منعوا دفنه نهاراً و نسبوه إلى الرفض. (البداية و النهاية 11 / 167)

2- قال المزي: سمعت مشايخنا بمصر يعترفون لأبي عبد الرحمان النسائي بالتقدّم و الإمامة... استشهد بدمشق من جهة الخوارج. (تهذيب الكمال 1 / 334)

هیچ گاه شکمش را سیر نکن! (1) و بنابر نقل دیگر:گفت: «ألا یرضی معاویة رأساً برأس حتی یفضل»؟! یعنی معاویه به برابری (با دیگر صحابه) راضی نمی شود که باید فضیلت و برتری (بر آنان) هم داشته باشد؟ (2)

[1309 / 45] در هر صورت (به جهت نوشتن کتاب خصائص نسبت به او حساسیت ایجاد شد و) چون از نقل فضیلت برای معاویه امتناع کرد و بنابر تصریح سُبکی به جهت نقل فضائل امیر المؤمنین علیه السلام (3) آزار فراوان دید و به شدّت بر بیضه هایش زدند و او را از مسجد جامع بیرون کردند. او به سختی بیمار و از دمشق خارج شد و در رمله جان سپرد و در مکه به خاک سپرده شد. (4)

[1310 / 46] ابن عدیم می نویسد:

اهالی بیت المَقْدِس گفته اند: نَسائی کتاب خصائص را - که ویژگی ها و فضائل مخصوص امیر المؤمنین علیه السلام بود - برای ما قرائت کرد. به او گفتیم: پس فضائل معاویه کجاست؟ پاسخ داد: معاویه به این راضی نمی شود که ما (از نقل معایبش) سکوت کنیم! هنگامی که این سخن

1- تهذیب الکمال 1 / 337 - 338، تهذیب التهذیب 1 / 33، تذکرة الحفاظ 2 / 699. شایان ذکر است که ذهبی نوشته: شاید بتوان گفت این خودش منقبتی برای معاویه است، چون پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرموده: خدایا هر کس را که من نفرین کردم یا دشنام دادم، آن نفرین و دشنام را باعث پاکی و رحمت او قرار بده. (سیر أعلام النبلاء 14 / 130، تذکرة الحفاظ 2 / 699)

2- تهذیب الکمال 1 / 339

3- فالصحیح أنه أخرج من دمشق لما ذکر فضائل علي [علیه السلام]. قیل: ما زالوا یدافعون في خصیتیه حتی أُخرج من المسجد، ثم حُمل إلی الرملة، فتُوفي بها. (طبقات الشافعیة الکبری للسُبکي 16/3)

4- فما زالوا یدفعون في حضنیه [خصیتیه] حتی أُخرج من المسجد ثم حُمل إلی مکة [الرملة] و مات بها سنة ثلاث و ثلاث مئة، و هو مدفون بمکة. (تهذیب الکمال 1 / 338 - 339، تهذیب التهذیب 1 / 33، طبقات الشافعیة الکبری للسّبکی 3/ 16، جواهر العقدین 252)

از او صادر شد ما او را سنگ باران کردیم، آن قدر به او فشار آوردیم و به پهلویش زدیم که پس از سه روز از دنیا رفت ! (1)

کشته شدن گنجی شافعی به جهت نقل فضائل !

[1311 / 47] در شـرح حال فخر الدین ابو عبد اللّه محمد بن یوسف قرشی گنجی شافعی (مقتول 658) صاحب کتاب کفایة الطالب في مناقب علي بن أبي طالب علیه السـلام نوشته اند: در 29 ماه مبارک رمضان، در مسـجد جامع کشـته شد! گر چه از اهل علم و از محدّثین بود ولی حرف زیـادی می زد، گرایش به رافضـی ها داشت و موافق میل آن ها نوشـته هایی جمع آوری کرده بود. بعضـی که از کار های او اذیت شده بودند هم دست شده و پس از نماز صبح شکمش را دریده و او را کشتند ! (2)

اتهام پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و برخورد های نا مناسب با آن حضرت !

[1312 / 48] حاکم حسکانی روایات متعدد - در تفسیر آیات اول سوره - النجم - نقل کرده که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: «ستاره ای از آسمان فرود می آید، در منزل

1- بغية الطلب 2 / 785 - 786

2- قال ابن شامـة: و في 29 من رمضان، قُتل بالجامع الفخر محمـد بن يوسف بن محمـد الكنجي، و كان من أهل العلم و الحديث، لكنه كان فيه كثرة كلام و ميل إلى مذهب الرافضة، جمع لهم كتباً توافق أغراضـهم... فانتدب له من تأذّى منه و ألبّ عليه بعد صلاة الصبح، فقُتل و بُقر بطنه. (شـرح منهاج الكرامة للسيد الميلاني 2 / 342 - 343 به نقل از ذيل الروضتين 208) و قال الذهبي: و المحدّث المفيد فخر الدين محمد بن يوسف الكنجي، قُتل بجامع دمشق، لدبره و فضوله. (همان به نقل از تذكرة الحفاظ 4 / 1441) ولكن قال ابن كثير: و قتلت العامّة وسط الجامع شيخاً رافضيّاً. (همان به نقل از البداية و النهاية 256/13)

هر کس قرار گرفت او وصـی، خلیفه و جانشین من در بین شما خواهد بود». هنگامی که دیدند ستارهٔ درخشانی - که پرتو نورش بر نور دنیا غلبه کرده بود - در خانهٔ امیر المؤمنین علیه السلام فرود آمد، گفتند: محمد در محبت علی به ضلالت و گم راهی افتاده و آیات شریفه: (وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ * وَ مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) [النجم (53): 1 - 4] نازل گردید. (1)

[1313 / 49] او روایتی دیگر نقـل کرده که انصار 700 سـکه طلا نزد آن حضـرت آوردنـد، آیه: (قُل لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) [الشوری (42): 23] نازل شد، حضـرت به آنان فرمود: جز محبت اهل بیتم از شـما پاداشـی نمی خواهم. منافقین (حضـرت را تکذیب کردند و) گفتند: او می خواهد ما خاندانش را دوست داشـته باشیم. خداوند آیات گذشته را نازل کرد که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دروغ نمی گوید و فضیلتی که برای خاندانش ذکر فرمود از جانب خدا بود. (2)

[1314 / 50] نزول آیه: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِن رَبِّكَ وَ إِن لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) [المائدة (5): 67] در غدیر به روشـنی دلالت دارد که پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و سـلم در بیان فضائل علی علیه السـلام از گزنـد دشـمنان مصون نبوده و در معرض اذیت و آزار شدیـد آنان قرار داشـته است، چه رسد به دیگران! (3) از این روی خدای تبارک و تعالی مصون ماندن آن

1- او در این زمینه شـش روایت نقل کرده که به یکی بسـنده می شود: عن علي بن أبي طالب[علیه السـلام]، قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سـلم: «إذا هبط نجم من السـماء فی دار رجل من أصـحابي فانظروا من هو، فهو خلیفتي علیکم بعدي، و القائم فیکم بأمري». فلمّا کان من الغد انقضّ نجم من السـماء قد غلب ضوؤه علی ضوء الدنیا حتی وقع في حجرة علي بن أبي طالب، فهاج القوم، و قالوا: و اللّه لقد ضلّ هذا الرجل و غوی. فأنزل اللّه: (وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى...). (شواهد التنزیل 2 / 275 - 282)

2- مدرک پیشین

3- در مورد نزول آیه شریفه در غدیر رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 431 - 433

حضـرت را از گزند مردم با تعبیر: (وَ اللّهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ) تضمین و با تأکید فرمان به تبلیغ ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را صادر فرمود که اگر این کار را انجام نشود رسالت الهی نا تمام مانده است. (1)

1- قـال رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سـلم: إن اللّه بعثني برسالـة فضـقتُ بهـا ذرعـاً، و عرفتُ أن النـاس مکـذّبي، فوعـدني لأبلغنّ أو لیعـذّبني، فـأنزلت: (یـا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْكَ مِن رَبِّكَ...) [المائـدة (5): 67]. (الـدر المنثور 2 / 298، لباب النقول 82، تفسیر الجلالین 342، فتح القدیر 2 / 60) در خطبـهٔ غـدیر به نقل از محمد بن جریر طبری (متوفی 310) در کتاب الولایـة گذشت که:« إن اللّه تعالی أنزل إلیّ: (بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْكَ مِن رَبِّكَ وَ إِن لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ)، و قد أمرني جبرئیل عن ربّي أن أقوم في هذا المشـهد و أعلم کل أبیض و أسود أن علي بن أبي طالب أخي و وصیّي و خلیفتي و الإمام بعدي، فسألت جبرئیل أن یستعفي لي من ربّي لعلمي بقلّـة المتقین و کثرة المؤذین لي و اللاـئمین لکثرة ملاـزمتي لعلي و شـدّة إقبالي علیه حتی سـمّوني: أذناً، فقال تعالی فیهم: (وَ مِنْهُمُ الَّذِینَ یُؤْذُونَ النَّبِيَ وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ) [التوبة (9): 61]. و لو شئت أن أسمّیهم و أدلّ علیهم لفعلتُ و لکنّی بستر هم قـد تکرّمت، فلم یرض اللّه إلاّـ بتبلیغي فیه». (رجـوع شـود به دفـتر نخست، صـفحه 383) و نیز در روایـات اهـل تسـنن آمـده است: إن جبرئیل... هبط فقال: إن اللّه یأمرك أن تدلّ أمتك علی ولیّهم علی مثل ما دللتهم علیه من صـلاتهم و زکاتهم و صـیامهم و حجّهم لیلزمهم الحجّة في جمیع ذلك. فقال رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سـلم: «یا ربّ إن قومي قریبو عهد بالجاهلیة و فیهم تنافس و فخر، و ما منهم رجـل إلّا و قـد و تره ولیّهم، و إني أخـاف»، فأنزل اللّه تعالی: (یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْكَ مِن رَبِّكَ وَ إِن لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...) یرید فما بلغتها تامّة، (وَ اللّهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ). فلمّا ضمن اللّه [له] بالعصمة و خوّفه أخذ بید علی بن أبی طالب [علیه السلام] ثم قال: «یا أیها الناس من کنت مولاه فعلی مولاه...» (شواهد التنزیل 1 / 254 - 255) و فی روایة: أمر اللّه محمّداً صلی اللّه علیه و آله و سلم أن ینصب علیاً [علیه السـلام] للناس لیخبرهم بولایته فتخوّف رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سلم أن یقولوا: حابی ابن عمّه، و أن یطعنوا في ذلك علیه، فأوحی اللّه إلیه: (یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْكَ مِن رَبِّكَ...) إلی آخر الآیة، فقام رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سلم بولایته یوم غدیر خم. (شواهد التنزیل 1 / 256) و في روایة أخری: إن جبرئیل الروح الأمین نزل علی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم بولایة علي بن أبي طالب [علیه السلام] عشیة عرفة فضاق بذلك رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم مخافة تکذیب أهل الإفك و النفاق... فبکی صلی اللّه علیه و آله و سـلم فقال له جبرئیل: یا محمـد أجزعت من أمر اللّه؟ فقال: «کلّا یا جبرئیل ولکن قد علم ربّي ما لقیتُ من قریش إذ لم یقرّوا لي بالرسالة حتی أمرني بجهادهم و أهبط إلیّ جنوداً من السـماء فنصـروني فکیف یقرّون لعلیّ من بعدي»؟! فانصـرف عنه جبرئیل فنزل علیه (فَلَعَلَّكَ تَارِكُ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْكَ وَ ضَائِقُ بِهِ صَدْرُكَ) [هود (11): (12]. (شواهد التنزیل 1 / 356) و في حدیث المعراج قال [اللّه تعالی]: (وَ إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِیّاً إِلاَّ جَعَلْتُ لَهُ وَزِیراً، وَ إِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ إِنَّ عَلِیّاً وَ زِیرُكَ). قال ابن عباس: فهبط رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم فکره أن یحدّث الناس بشيء منها إذ کانوا حدیثي عهد بالجاهلیة حتی مضی [من] ذلك ستة أیام، فأنزل اللّه تعالی: (فَلَعَلَّكَ تَارِكُ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْكَ) [هود (11): 12] فاحتمل رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سـلم حتی کان یوم الثامن عشر، أنزل اللّه علیه (یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْكَ مِن رَبِّكَ...) ثم إن رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سـلم أمر بلالاً حتی یؤذن في الناس أن لا یبقی غـداً أحد إلّا خرج إلی غدیر خم، فخرج رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سلم و الناس من الغد، فقال: «یا أیها الناس إن اللّه أرسلني إلیکم برسالة و إني ضقتُ بها ذرعاً مخافـة أن تتهموني و تکذّبوني حتی عاتبني ربّي فیها بوعید أنزله علیّ بعد وعید»، ثم أخذ بید علي بن أبي طالب فرفعها حتی رأی النـاس بیـاض إبطیهمـا، ثم قـال: «أیها الناس ! اللّه مولاي، و أنا مولاکم، فمن کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم و ال من و الاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله». و أنزل اللّه: (الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ) [المائدة (5): 3]. (شواهد التنزیل 1 / 257 - 258) بلکه ذیل آیه (وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِن کُلِّ مَثَلٍ) [الإسراء (17): 89] آمده است: یعنی: لقد ذکرنا علیّاً في کلّ آیة فأبوا ولایة

عليّ ف- (مَا يَزِيدُهُمْ إِلّا نُفُوراً) [الإسراء (17) 41]. و في روايـة: يعنى: و لقد ذكرنا عليّاً في كلّ القرآن، و هو الذكر ف- (مَا يَزِيدُهُمْ إِلّا نُفُوراً). (شواهد التنزيل 1 / 456 - 457)

نگرانی پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و سلم از اتهام آن حضرت به جانب داری از امیر المؤمنین علیه السلام - به عنوان پسر عمو و داماد و... - از روایات دیگر نیز روشن است که فرمود:

(إِنِّی قَائِلٌ لَکُمْ قَوْلاً غَیْرَ مُحَابٍ فِیهِ لِقَرَابَتِی)، (ای مردم) من مطلبی را برای شـما می گویم (ولی بدانید من پیام آور از جانب خدا هسـتم) و چنین نیست که بخواهم به نا حق خویشان خویش را امتیاز دهم: خوشبخت کامل و واقعی که تمام سعادت را داراست کسی است که علی را در حیات او و پس از شهادتش دوست بدارد. (1)

1- مراجعه شود به دفتر ششم صفحه 2293 شماره 1716.

و فرمود: (إن اللّه تعـالى أوحى إليّ بـأن أقوم بفضـلك، فقمتُ به في النـاس و بلّغتهم مـا أمرني اللّه بتبليغه). يعنى خـدا تعالى به من وحى فرمود كه فضيلت تو را براى مردم بيان نمايم، من فرمان خدا را امتثال نموده و آن چه را فرموده بود به آن ها رساندم. (1)

و فرمود: (عَلَيكُم بِعَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ؛ فَإِنَّهُ مَولاكُم فَأَحِبّوهُ، و كَبيرُكُم فَاتَّبِعوهُ، و عالِمُكُم فَأَكرِموهُ، و قائِدُكُم إلَى الجَنَّهِ [فَعَزِّزوهُ]، و إذا دَعاكُم فَأَجيبوهُ، و إذا أمَرَكُم فَأَطيعوهُ، أحِبّوهُ بِحُبّى، و أكرِموهُ بِكَرامَتى، مـا قُلتُ لَكُم فى عَلِيٍّ إلّا مـا أمَرَنى بِهِ رَبّى جَلَّت عَظَمَتُهُ). (2) على بزرگ شماست از او پيروى نماييـد، عالم و دانش مند شـماست او را گرامى بداريد، پيشواى شـما به سوى بهشت است عزيزش بداريد، و هر گاه شما را فرا خواند پاسخش دهيد و هر گاه شما را فرمانى داد اطاعتش نماييد. من دربارهٔ على جز آن چه را كه پرودگارم فرمان داده بود چيزى نگفتم.

و پيش از اين گذشت هنگامى كه پيامبر صـلى اللّه عليه و آله و سـلم خواست نوشته اى براى امت باقى بگذارد كه گم راه نشوند با مخالفت صريح عمر مواجه گرديد و حاضـرين در مجلس با يک ديگر اختلاف نموده و به نزاع و خصومت و كشـمكش پرداخته، هياهو، سر و صدا، جار و جنجال و داد و فرياد شان بلند شد، و جمعى از صحابه به تأييد عمر پرداختند و اختلاف و نزاع آن ها به طول انجاميد، تا آن كه پيامبر صلى اللّه عليه و آله و سـلم خشـمگين گرديـد و آن ها را بيرون كرد و فرمود: «بلند شويد و بيرون رويد؛ سـزاوار نيست كه نزد پيامبر نزاع و مشاجره كنيد». (3)

و گفتيم كه نظير اين غوغا و آشوب يک بار ديگر در محضـر پيامبر صـلى اللّه عليه و آله و سلم در حجّة الوداع اتفاق افتاد و آن هنگامى بود كه حضرت مى خواست امامت

1- رجوع شود به همين دفتر صفحه 1998، روايت شماره 1375

2- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 669، روايت شماره 444

3- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1706 - 1708 «دليل روشن بر مخالفت صحابه...»

امامان دوازدگانه علیهم السلام را اعلام نماید و فرمود: «پس از من دوازده خلیفه یا امام یا... خواهد بود... ». (1)

و اشاره شد که در روایات متعدد آمده است: (یَا عَلِیُّ، إِنَّمَا مَثَلُکَ فِی هَذِهِ اَلْأُمَّهِ کَمَثَلِ عِیسَی بْنِ مَرْیَمَ...)، (إِنَّ فِیكَ مَثَلاً مِنْ عِیسَی)، (مَا شَبَهَكَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلاَّ عِیسَي فِي أُمَّتِهِ) این تشبیه برای منافقین بسیار ناگوار آمد تا جایی که صدا به هلهله بلند کردند و مذمت آنان در آیه شریفه: (وَ لَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ یَصِدُّونَ) [الزخرف (43): 57] نازل گردید! (2)

تألیف مستقل در مشکلات راویان فضائل

[1315 / 51] یکی از نویسندگان سنی معاصر پس از نقل برخی از بد رفتاری هایی که با راویان فضائل شده می گوید: من در کتاب المسلك المبسوط در این زمینه شواهدی جمع آوری کرده ام که راویان فضائل امیر المؤمنین علیه السلام به چه درد سر هایی گرفتار شده و چه زحمت هایی را متحمل گشته اند. (3)

1- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1712 - 1714 «آشوبی دیگر در محضر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم»

2- رجوع شود به همین دفتر، صفحه 1867، شماره 1239. نگارنده گوید: از کلمات مفسرّین فهمیده می شود که «یصدّون» هلهله و داد و فریاد راه انداختن و به زبان عامیانه «هورا کشیدن» است! قال الغرناطي الكلبي: قریش من هذا المثل یصدّون، أي یضحكون و یصیحون من الفرح. (التسهیل لعلوم التنزیل 2 / 262 و رجوع شود به تفسیر سفیان الثوري 273، تفسیر ابن أبي الزمنین 4 / 189، تفسیر السمعاني 5 / 111، المحرر الوجیز لا بن عطیة 5 / 60، تفسیر العز بن عبد السلام 3 / 160، تفسیر القرطبي 16 / 103، تفسیر ابن كثیر 4 /141 - 142، تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس للفیروز آبادي 415، تفسیر الجلالین 653، أضواء البیان للشنقیطی 123/7، لسان العرب 3/ 246، تاج العروس للزبیدي 54/5)

3- دفع الارتیاب عن حدیث الباب 33:... و فیما ذكره ممّا نقلناه و ما استوفیناه في المسلك المبسوط شواهد على ما یلقاه رواة مناقب على [علیه السلام] من المشقة و العنت.

نمونه هایی از واکنش برخورد با راویان در دفتر های پیشین

مواردی از واکنش برخورد با راویان فضائل پیش از این گذشت مانند:

دفتر نخست، صفحه 40 گذشت که عبد اللّه بن شدّاد لیثی (متوفی 82) گفته:

دوست داشتم مرا رها کنند تا از صبح تا ظهر - و بنا بر نقلی تا شب - فضائل امیر مؤمنان علیه السلام را ذکر کنم و سپس مرا گردن بزنند.

این کلام حاکی از خفقان شدید و فجیع ترین برخورد با راویان فضائل است.

صفحه 105 - 106 حافظ ابن سقا در شهر واسط حدیث طیر را نقل کرد، مردم تحمّل شنیدن آن را نداشتند لذا بر او یورش برده و او را از جایگاهش (منبری که بر آن تدریس می کرد) بلند کرده (او را بیرون کردند) و آن جا را تطهیر کرده و شستند.

صفحه 446 برخورد با موسی جهنی به جهت نقل حدیث منزلت.

دفتر دوم، صفحه 533 کسی به حسن بصری گفت: چرا از مدح و ستایش علی امتناع می کنی؟ پاسخ داد: در زمانی که از شمشیر حجّاج خون می چکد، چگونه می توان چنین سخنانی بر زبان جاری نمود؟!

صفحه 597 ابن اسحاق - هنگام نقل روایت شماره 377: (إِنّ هذا أخي وَ وَصيّي وَ خَليفَتي فيكم، فَاسْمَعوا لَهُ وَ أَطيعوا). یعنی: این برادر، وصیّ و جانشین من در میان شماست به حرف او گوش دهید و از او اطاعت نمایید - می گوید: کسی که از عبد اللّه بن الحارث بن نوفل آن را شنیده بود چنین نقل کرد و از من خواست که نامش مخفی بماند.

ص: 1938

دفتر چهارم، صفحه 1419 ابو الازهر حدیث شماره 882 را نقل می کرد که دلالت دارد: علی علیه السلام سیّد و سالار دنیا و آخرت است و دشمن علی علیه السلام دشمن پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و دشمن خدا بشمار می رود.

یحیی بن مَعین و دیگر مشایخ با او برخورد و بر او انکار نمودند به گونه ای که ابو الازهر قسم یاد کرد که دیگر این حدیث را نقل نکند مگر آن که صدقه بدهد! او بار ها از یحیی - به جهت نقل آن - معذرت خواهی کرد!

در همین دفتر صفحه 1757 گذشت که معتضد عباسی منشوری تهیه نمود که پس از نماز جمعه خوانده شود که بسیاری از مناقب و فضائل امیر مؤمنان علیه السلام و مطاعن معاویه در آن ذکر شده بود، ولی یوسف قاضی او را ترسانید و به او گفت: مردم علیه تو شورش خواهند نمود.

صفحه 1775 گذشت که حاکم حدیث: (عَلِیٌّ خَیرُ البَشَرِ) را در مستدرک نقل و دیگران بر او انکار کردند که: چرا چنین حدیثی را روایت کرده است؟! این حدیث نظیر حدیث طیر سبب تقویت عقیده شیعه است !

گر چه در نسخه های مطبوع مستدرک اثری از این حدیث نیست!!

صفحه 2080 خواهد آمد که محمد بن اسماعیل ضراری می گوید: ما در صنعاء نزد عبد الرزاق تلمّذ می کردیم که شنیدیم یحیی بن مَعین، احمد بن حنبل و دیگران احادیث او را کنار گذاشته یا از نقل آن متنفّرند.

ممکن است این شایعه علیه عبد الرزاق از واکنش های مخالفان نسبت به راویان فضائل بشمار آید؛ که آن ها خواسته اند بدین وسیله شخصیت او را تخریب نمایند.

ص: 1939

6- تضعیف راویان فضائل

توطئه برای انکار احادیث فضائل

مخالفان با راویان احادیث فضائل امیر المؤمنین علیه السلام و خاندان نبوّت علیهم السلام به گونه ای برخورد کرده اند که کسی حاضر به نقل فضائل نشود؛ زیرا گذشته از برخورد های تندی که با خود او می کردند - که در واکنش قبل گذشت - او را از اعتبار ساقط کرده و دربارهٔ او می گفتند: ضعیفٌ، مجهولٌ، متروكٌ، محترقٌ، كذّابٌ، وضّاعٌ، ساقطٌ، لا يساوي فَلساً، یعنی: او ضعیف است. نا شناس است. او را کنار گذاشته اند. او داغ و آتشین است. دروغ گو است. بسیار روایت می سازد. از ارزش و اعتبار ساقط است. به اندازه یک پول سیاه هم ارزش ندارد.

این مطلب به عنوان اصلی مسلّم پذیرفته شده که رافضی دروغ گو است. (1)

گویند: از نشانه های جعلی بودن حدیث آن است که راوی رافضی و روایت در فضائل اهل بیت علیهم السلام یا در مذمّت دشمنان آنان باشد. (2)

1- سئل مالك عن الرافضة، فقال: لا تكلّمهم ولا ترو عنهم ؛ فإنهم يكذبون. و قال الشافعي: لم أر أشهد بالزور من الرافضة. و قال يزيد بن هارون: يكتب عن كل صاحب بدعة إذا لم يكن داعية إلّا الرافضة فإنهم يكذبون. و قال شريك: احمل العلم عن كلّ من لقيت إلاّ الرافضة؛ [فإنهم] يضعون الحديث و يتخذونه ديناً. (ميزان الاعتدال 1 / 27 - 28)

2- قال الكناني: قال السيوطي في شرح التقريب: و من الأمارات كون الراوي رافضياً و الحديث في فضائل أهل البيت [عليهم السلام]. قلت: أو في ذمّ من حاربهم. (تنزيه الشريعة 1 / 8، و رجوع شود به مرقاة المفاتيح 601/5)

نگارنـده گوید: هنگامی که نقل فضائل اهل بیت علیهم السـلام دلیل رافضـی بودن و تشـیّع باشد، و روایت رافضـی از اعتبار ساقط باشد، چگونه ممکن است روایتی در فضائل باشد و مورد مناقشه واقع نشود؟! معلوم است که راوی مشهور، ثقه و مورد اطمینان با نقل حدیثی در فضائل متّهم می شود، یا دست کم روایت او در مورد فضائل پـذیرفته نمی شود! آری این توطئه ناصبی هاست که بدین وسـیله بسـیاری از روایـات را از اعتبـار ساقط کرده انـد حتی اگر راوی آن را ثقه و راست گو بداننـد! (1) اولین کسـی که این مطلب را اظهـار کرده جوزجانی ناصبی است. (2)

ص: 1941

1- فإن قال قائل: قـد قرّروا أن الداعيـة إذا روى ما يؤيـد مـذهبه فإن حديثه يُردّ بالإجماع. قلنا: إن هذه حيلة احتالها النواصب - أعداء اللّه و أعداء رسوله صلى اللّه عليه و آله و سلم- لردّ أحاديث الفضائل و المناقب الواردة في على و عترته الزكية عليهم السلام، فزعموا أن راويها إذا كان متشـيّعاً فإن حـديثه مردود، ولكن هذا كلّه - و اللّه - باطل من رأسه، فلا تشـيّع الراوي يوجب ردّ حديثه، ولا روايته في فضل على و آله صلى اللّه عليه و آله و سـلم. و هـل يروي فضائلهم إلاّ شـيعتهم و محبّوهم؟!... و أمّا اشتراط كونه روى ما لا يؤيّـد بـدعته فهو من دسائس النواصب التي دسوّها بين أهل الحديث ليتوصّلوا بها إلى إبطال كل ما ورد في فضل علي عليه السلام، و ذلك أنهم جعلوا آية تشيّع الراوي و علامـة بـدعته هو روايته فضائل علي عليه السـلام، ثم قرّروا أن كل ما يرويه المبتـدع مما فيه تأييـد لبدعته فهو مردود ولو كان من الثقات، و الذي فيه تأييد التشيّع - في نظرهم - هو فضل على عليه السلام و تفضيله، فينتج من هذا أن لا يصحّ في فضله حديث - كما صرّح به بعض من ألقى جلباب الحياء عن وجهه من غلاة النواصب كابن تيمية و أضـرابه... (الإبادة لحكم الوضع على حديث ذكر على عليه السلام عبادة للسيد حسن الحسيني آل المجدّد الشيرازي 19 - 22، تراثنا 49/ 94)

2- برای آشـنایی بیش تر از حالش رجوع کنید به صفحه 1945 و دفتر ششم صفحه 2535 - 2536. نصّ على هذا القيد في هذه المسألة الحافـظ أبو إسـحاق إبراهيم بن يعقوب الجوزجاني شـيخ النسائي، فقال - في مقدمـة كتابه في الجرح و التعـديل -: و منهم زائغ من الحق، صـدوق اللهجـة، قـد جرى في الناس حـديثه لكنّه مخذول في بدعته، مأمون في روايته، فهؤلاء ليس فيهم حيلة إلّا أن يؤخذ من حديثهم ما يعرف إلّا ما يقوى به بـدعتهم فيهم بـذلك. (لسان الميزان 1 / 11) و قال أحمد بن محمد الحسـني المغربي: و أول من علمته صـرّح بهذا الشـرط - و إن كان معمولاً به في عصـره - إبراهيم بن يعقوب الجوزجاني المعروف بين أهل الجرح و التعـديل ب-: السـعدي، و هو أحد شيوخ الترمـذي و أبي داود و النسـائي، و كـان من غلاـة النواصب، بـل قـالوا: إنه حريزي المـذهب على رأي حريز بن عثمـان و طريقته في النصب. (فتح الملك العلي 109 - 110)

[1316 / 1] در کلام ابن قتیبه دینوری (متوفی 276) آمده است:

هر کس از علی [علیه السلام] به نیکی یاد کرد متهمش ساختند... اگر کسی از علی [علیه السلام] یاد می کرد یا حدیثی در فضائل او نقل می کرد مهمل واقع می شد (و در شمار راویان قرار نمی گرفت و او را توثیق نمی کردند) لذا بسیاری از محدّثین از نقل روایات فضائل او سر باز زدند. (1)

[1317 / 2] دکتر صاعدی، مانند دیگر نویسندگان سنی، بار ها در اشکال بر احادیث فضائل می گوید: فلان راوی شیعه، رافضی و... است و حدیث هم که در فضائل علی علیه السلام است (پس از اعتبار ساقط است). (2)

با آن که وثاقت، صدق و راستی این راویان پذیرفته شده و بدان اعتراف دارند و روایات آن ها را در بقیه موارد می پذیرند ولی در مورد فضائل روایات آن ها را کنار می گذارند.

اگر چنین باشد باید تمام روایات سنیان را که درباره خلفا یا صحابه باشد از اعتبار ساقط کنند؛ زیرا با آن ترویج مکتب و مذهب خویش کرده اند، و ادعای تفاوت چیزی جز تحکّم نیست. (3)

1- و اتهموا من ذکره بخیر... و أهملوا من ذکره أو روی حدیثاً من فضائله حتی تحامی کثیر من المحدّثین أن یتحدّثوا بها. (کتاب الاختلاف فی اللّفظ و الردّ علی الجهمیة و المشبهة 34 - 36)

2- رجوع شود به فضائل الصحابة تألیف دکتر صاعدی جلد های 7-6

3- رجوع شود به العتب الجمیل 109

نمونه هایی از تضعیف راویان فضائل و محبّان اهل بیت علیهم السلام

*نمونه هایی از تضعیف راویان فضائل و محبّان اهل بیت علیهم السلام (1)

بی اعتنایی مخالفان به دوستان امیر المؤمنین علیه السلام و راویان فضائل آن حضرت - حتی اگر از صحابه باشند - امری روشن است به گونه ای که صرف محبّت و مقدّم داشتن امیر المؤمنین علیه السلام بر دیگر صحابه - گر چه آن حضرت را خلیفه چهارم بداند - باعث تضعیف راوی نزد بسیاری از رجالیین است و در نقطهٔ مقابل بسیاری از دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام را توثیق نموده اند! (2)

بخاری راویان فضائل امیر المؤمنین علیه السلام را تضعیف می کند یا می گوید: (فیه نظرٌ) و اگر از صحابه باشند که بر مبنای اهل تسنن، خود شان مورد مناقشه واقع نمی شوند در سند روایات شان اشکال کرده و می گوید: (في إسناده نظرٌ) !

بخاری در شرح حال أُميّ بن ربیعه صیرفی - با تحریف و اختصار ! - روایتی را از امیر المؤمنین علیه السلام این گونه نقل کرده: و اللّه ما وجدت من القتال بدّاً. سپس گفته: من راوی آن ابو قبیصه را نمی شناسم (و مجهول است). (3)

با آن که ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده (4) بلکه بخاری خودش نیز او را عنوان و روایت را با کمی تغییر در شرح حال او نیز نقل کرده است. (5)

1- در همین زمینه رجوع شود به کتاب العتب الجمیل علی أهل الجرح و التعدیل للسید محمد بن عقیل 45: الباب الثالث في من جرحوه من أتباع آل البیت [علیهم السلام].

2- رجوع شود به دفتر ششم صفحه 2535: «مدح و توثیق دشمنان امیر مؤمنان علیه السلام».

3- قال أبو عبد اللّه: أبو قبیصة لا أدري من هو. (التاریخ الکبیر 2 / 67)

4- الثقات 469/6: صفوان بن قبیصة أبو قبیصة یروي عن طارق بن شهاب

5- صفوان بن قبیصة، أبو قبیصة، عن طارق بن شهاب، روی عنه أمي و أبو الخطاب الهجري. قال لنا أبو بکر: نا یحیی بن آدم، نا جعفر الأحمر، عن أمي، عن صفوان، عن طارق: قال علي [علیه السلام]: ما وجدت إلاّ القتال أو الطعن. (التاریخ الکبیر 309/4) روایت را استاد بخاری از طارق به همین سند این گونه نقل کرده: لمّا قتل عثمان قلت: ما یقیمني بالعراق، و إنما الجماعة بالمدینة عند المهاجرین و الأنصار... فأخبرتُ أن الناس قد بایعوا علیّاً [علیه السلام] فانتهیتُ إلی الربذة و إذا علي [علیه السلام] بها... فحمد اللّه و أثنی علیه، ثم قال: «إن طلحة و الزبیر بایعا طائعین غیر مکرهین، ثم أراد أن یفسدا الأمر وسیقا [و یشقّا] عصا المسلمین»، و حرّض علی قتالهم... إلی أن قال [علیه السلام]: «لقد ضربتُ هذا الأمر ظهره و بطنه - أو رأسه و عینیه - فما وجدت إلّا السیف أو الکفر». (المصنف لابن أبي شیبة 715/8 و رجوع شود به تاریخ المدینة لابن شبة 1257/4)

أبو الحمراء – که نـامش هلالـ بن الحـارث یـا هلال بن ظفر است – از صـحابه بلکه خادم پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و سـلم بوده است. روایات متعدد در فضائل اهل بیت علیهم السـلام از او نقل شده است، مانند روایت تشبیه، (1) روایات اختصاص آیه تطهیر به پنج وجود مقدّس، (2) و... بخاری در صحابی بودن او تردید نموده و صحت روایات او را هم انکار کرده است! (3)

ابو الطُفیل عامر بن واثله آخرین صـحابی و از بزرگان تابعین است و گفته اند تا سـنه 100 یا 110 هجری در قید حیات بوده (4) و طبیعی است که روایات و

1- مراجعه شود به همین، دفتر صفحه 1861 - 1867

2- مراجعه شود به همین دفتر صـفحه 1985، 2036، 2041 - 2042، 2095 - 2096، 2115، 2168 - 2169 و نیز رجوع شود به منتخب مسند عبد بن حمید 173، المعجم الکبیر للطبراني 3/ 56 و 200/22، الکامل لابن عدي 61/7، الاستیعاب 4/ 1542، 1633، تفسیر الطبري 10/22، المنتخب من ذیل المـذیل من تاریخ الطبري 83، شواهد التنزیل 74/2، 78 - 82 تاریخ مدینة دمشق 4 / 290 و 137/42، أسد الغابة 5/ 66، 174، تفسیر ابن زمنین 3 / 398 - 399، تفسیر الثعلبي 8/ 44، تهذیب الکمال 33 / 260، الوافي بالوفیات 27 / 217، تفسیر ابن کثیر 492/3، البدایة و النهایة 343/5، إمتاع الأسماع 6 / 332، فضل آل البیت علیهم السلام 26 - 27، نظم درر السمطین 239، الدرّ المنثور 5/ 199، تحفة الأحوذي 49/9، سبل الهدی و الرشاد 13/11.

3- قال البخاري: یقال: له صحبة، ولا یصحّ حدیثه. (تهذیب التهذیب 12 / 69، الإصابة 80/7، تنزیه الشریعة 1 / 385)

4- وُلـد عـام أحـد، و رأی النبي صـلی اللّه علیه و آله و سـلم، و هو آخر من مـات من الصـحابة. قـال العجلي: مکّي ثقـة، و کان من کبار التابعین، و قد رأی النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم. (معرفة الثقات للعجلي 1/ 97)

مطالب فراوانی را نقل کرده باشد. او از شیعیان و دوستان امیر المؤمنین علیه السلام بوده و محبّت زائد الوصفی از او نسبت به اهل بیت علیهم السلام نقل شده (1) و حجم وسیعی از روایات او مربوط به خاندان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و فضائل آنان است. با آن که او از صحابه است و باید نزد اهل تسنّن کمال احترام را داشته باشد و به وثاقت او نیز تصریح شده ولی مورد بی مهری اهل حدیث و به ویژه بخاری قرار گرفته و از او روایتی - حتی آن چه ربطی به فضائل ندارد - نقل نکرده اند. این امر ناشی از تبلیغات خوارج علیه اوست؛ چرا که او امیر المؤمنین علیه السلام و خاندانش را بر دیگران مقدّم داشته و از یاران، شیعیان و دوستان آنان بشمار می رود.

بخاری و دیگر محدّثین او را شیعه افراطی و تند رو دانسته و روایات او را کنار گذاشته اند! این حال صحابی است چه رسد به دیگران، تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل! (2)

1- قال معاوية: يا أبا الطفيل، ما بلغ من حبّك لعلي؟ قال: حبّ أم موسى لموسى، قال: فما بلغ من بكائك عليه؟ قال: بكاء العجوز الثكلى و الشيخ الرقوب، و إلى اللّه أشكو التقصير. (تاريخ مدينة دمشق 16 / 377 و 26 / 117)

2- قال ابن الأثير: و كان أبو طفيل من أصحاب على [عليه السلام] المحبّين له، و شهد معه مشاهده كلّها، و كان ثقة مأموناً، يعترف بفضل أبي بكر و عمر و غيرهما إلاّ أنه كان يقدّم عليّاً [عليه السلام]. (أسد الغابة 97/3 و مراجعه شود به الاستيعاب 2 / 799 و 4 / 1696، الإصابة 7 / 193) و قال الذهبي: و كان أبو الطفيل ثقة فيما ينقله، صادقاً، عالماً، شاعراً، فارساً، عمر دهراً طويلاً، و شهد مع على [عليه السلام] حروبه. (سير أعلام النبلاء 3 / 470) و قال ابن عساكر و ابن حجر: و كان أبو الطفيل ثقة في الحديث، و كان متشيعاً. (تاريخ مدينة دمشق 26 / 118، تهذيب التهذيب 72/5) قال ابن عساكر: كان مغيرة يكره الرواية عن أبي الطفيل. [و رجوع شود به الكامل 87/5] و قال: كان مغيرة لا يعبأ بحديث سالم بن أبي الجعد ولا أبي الطفيل و حديث خلاس بن عمرو... و نَقَل عن إبراهيم أنه كان إذا حدّث عن أبي الطفيل، قال: دعوه، و كان يتقي من حديثه. و سئل أبو عبد اللّه - يعني محمد بن يعقوب الأخرم -: لِمَ تَرَكَ البخاري حديث أبي الطفيل عامر بن و اثلة؟! قال: لأنه كان يفرط في التشيّع. (تاريخ مدينة دمشق 26/ 128، و مراجعه شود به الكفاية في علم الرواية للخطيب البغدادي 159) و كان الخوارج يذمّونه باتصاله بعلى بن أبى طالب [عليه السلام]، و قوله بفضله و فضل أهله، و ليس برواياته بأس. (الكامل 87/5، تاريخ مدينة دمشق 26 / 127 - 128)

[1318 / 3] ابو اسحاق جوزجانی می گوید:

عاصم بن ضمره مثل حارث (همدانی ضعیف) است.

ابن حجر عسقلانی کلام او را نپذیرفته و او را متعصّب و افراطی دانسته، می نویسد: تعصّب الجوزجاني على أصحاب على [عليه السلام] معروف. (1)

[1319 / 4] ابن حجر عسقلانی نقل کرده که جوزجانی گفته:

ابان بن تغلب منحرف و مذهبش مذموم است.

سپس ابن حجر توثیق ابان را از ابن عدی نقل کرده و گفته: اعتباری به گفته جوزجانی نیست و تضعیف اهل کوفه (یعنی شیعیان) از او پذیرفته نیست. (2)

از این روی برخی جوزجانی را اهل بدعت و تضعیفات او را از روی هوی و هوس دانسته و گفته اند:

[1320 / 5] جوزجانی از امیر المؤمنین علیه السلام و یارانش منحرف است و بی جهت بر دوستان و شیعیان آن حضرت خرده گرفته و بر آن ها طعن می زند و در این کار شدّت عمل به خرج می دهد، با آن که جماعتی از آنان را پیشوایان اهل تسنن توثیق کرده اند. او می خواهد از

1- تهذیب التهذیب 5 / 40 - 41

2- و أما الجوزجاني فلا عبرة بحطّه على الكوفيين. (تهذيب التهذيب 1 / 81 - 82)

روایات این راویان در فضائل اهل بیت علیهم السلام آسوده خاطر گردد ! (1) در این زمینه رجوع شود به مطالبی که دربارهٔ حارث هَمْدانی خواهد آمد. (2)

[1321 / 6] مغربی در اثبات اعتبار کلام ابن عباس - که گفته: کنا نتحدّث أن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم عهد إلی علي [علیه السلام] سبعین عهداً لم یعهده [یعهدها] إلی غیره - می گوید: ذهبی در شرح حال راوی آن - اربده یا اربد تیمی - هیچ خدشه ای دربارهٔ او نکرده جز آن که پس از نقل این روایت از او گفته:

فقط احمد بن فرات این روایت را از سندی نقل کرده است. (3)

مغربی می گوید: احمد بن فرات را خود ذهبی به حافظ ثقه وصف کرده (4) و سندی را ابو عوانه، ابو حیان و طیالسی هر سه توثیق کرده اند (پس اشکالی در روایت یا راویان وجود ندارد) و لکن ذهبی هنگامی که حدیثی را در فضیلت علی علیه السلام می بیند بلافاصله به انکار آن می پردازد - به حق یا باطل ! - تا جایی که نمی داند چه می گوید (و هر چه بر زبان و قلمش جاری شود باکی ندارد). (5)

1- في هامش کتاب المهدي المنتظر للبستوي 370: و قد ناقش الجوزجاني الشيخُ المعلمي بما ملخصّه: إن الجوزجاني نفسه مبتدعٌ منحرفٌ عن علي [علیه السلام] و أصحابه، و لهذا فهو شدید النقد في أهل الکوفة، و هو مولع بالطعن فی المتشیّعین، و یظهر أنه إنما یرمی بکلامه هذا إلیهم. فإن في الکوفیین جماعة من جلّة من الذین اتفق أئمة السنّة علی توثیقهم. فأراد الجوزجاني أن یتخلّص من مروياتهم فیما یتعلق بفضائل أهل البیت [علیهم السلام]. (به نقل از التنکیل 1 / 45 - 47)

2- همین دفتر صفحه 2009

3- أربدة أو أربد التیمي المفسر. عن ابن عباس. ما روی عنه سوی أبي إسحاق. و قال السندي بن عبدویه: عن عمرو بن أبي قیس، عن مطرف بن طریف، عن المنهال بن عمرو، عن التمیمي، عن ابن عباس، قال: کنا نتحدث أن النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم عهد إلی علی [علیه السلام] بسبعین عهداً لم یعهدها إلی غیره. تفرّد به أحمد بن الفرات عن السندي. و هو منکر. (میزان الاعتدال 1 / 170)

4- ففی میزان الاعتدال 1 / 127 - 128: أحمد بن الفرات أبو مسعود الرازي، الحافظ الثقة

5- فتح الملك العلي 49 - 50

نگارنده گوید: در آینده خواهد آمد که تفرّد راوی ثقه به نقل مطلبی باعث تضعیف روایت یا راوی آن نیست. (1)

[1322 / 7] مغربی در جای دیگر می نویسد: اصلاً سخن ذهبی دربارهٔ فضائل علی علیه السلام پذیرفته نیست؛ زیرا هنگامی که چشمش به فضائل علی علیه السلام می افتد چنان عصبانی می شود که درک و شعور و وجدانش را از دست می دهد و نمی فهمد چه می گوید، و شروع به دشنام و نا سزا و نفرین به راویان فضائل می کند، چنان که بار ها در میزان الاعتدال و طبقات الحفاظ این کار (زشت) از او سر زده، به این بهانه که حدیث جعلی است، ولی دربارهٔ کسانی که روایت های جعلی را دربارهٔ دشمنان علی علیه السلام نقل کرده اند اصلاً چنین برخوردی را ندارد.

کافی است که ببینی در ترجمه عبد السلام بن صالح ابو الصلت هروی نوشته: مردی صالح و شایسته است جز آن که در تشیّع خیلی سخت و محکم است. پس هیچ ضعفی برای او نقل نکرده و او را دروغ گو نمی داند. ولی در تلخیص المستدرک هنگامی که حدیث - (اَنَا مَدینةُ العلمِ وَ عَلَيٌّ بابُها) را از او نقل می کند سوگند یاد می کند که عبد السلام بن صالح نه ثقه است و نه امین ! (2)

مغربی گوید: چگونه این دو مطلب قابل جمع است؟! لذا عسقلانی در لسان المیزان می گوید: این حدیث با اسناد فراوان در مستدرک حاکم نقل شده، پس حداقل آن است که این حدیث اصلی داشته و نمی شود گفت جعلی است!

ذهبی حدود بیست موضع در میزان الاعتدال - فقط به جهت نقل کردن حدیث طیر - راویانی را ضعیف شمرده با آن که هیچ نقطهٔ ضعف دیگری در

1- رجوع شود به همین دفتر صفحه 2170

2- رجوع شود به میزان الاعتدال 2/ 616 و المستدرك 3/ 126 - 127

آن ها وجود ندارد. سپس دیده چاره ای ندارد جز آن که به صحت این روایت اعتراف کند به جهت کثرت طرق و اسناد آن؛ لذا در تذکرة الحفاظ تصریح به ثابت بودن آن کرده است! (1)

نگارنده گوید: محقق سنی معاصر احمد محمد شاکر - در تعلیقه اش بر مسند أحمد، پس از حکم به صحت اسناد حدیث غدیر - می نویسد:

[1323 / 8] حاکم آن را با متن طولانی و سند های متعدد نقل کرده که برخی از آن سند ها بر شرط بخاری و مسلم صحیح است و ذهبی - بر خلاف عادتش ! - دربارهٔ آن هیچ اظهار نظری نکرده، نه پذیرفته و نه انکار نموده؛ زیرا نتوانسته هیچ بهانه ای برای اشکال در سند پیدا کند ! (2)

پس معلوم شد که ذهبی اصرار داشته تا آن جا که می تواند از هر طریقی که شده، آن روایات را تضعیف نماید! (3)

[1324 / 9] مغربی دربارهٔ حدیث: (انَا مَدینـةُ العلمِ...) - به نقل مستدرک که در صدر آن آمده است: (هذا امیرُ البَرَرَة، وَ قاتلُ الفَجَرَة، منصورٌ مَن نَصَرَه، مَخْذُولُ مَن خَذَلَه) - می گوید: این حدیث را حاکم نیشابوری نقل کرده و اسناد آن را صحیح دانسته است. (4) خطیب بغدادی گفته:

1- فتح الملك العلي 160 - 161

2- و لم يتعقّبه الذهبي بإقرار ولا إنكار - خلافاً لعادته ! - إذ لم يستطع أن يجد علّة في إسناده !! (مسند أحمد 2 / 18 تعليقه روايت شماره 952 (طبعة دار الحديث، القاهرة)

3- و رجوع شود به همين دفتر صفحه 1855 - 1859

4- جابر بن عبد اللّه انصاری روایت می کند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم روز حدیبیه بازوی امیر مؤمنان علیه السلام را گرفته (بالا برد) و فرمود: «این امیر نیکان و قاتل فاجران است. هر کس او را یاری کند (از جانب خدا) یاری شود، و هر کس دست از یاری او بردارد خوار گردد (و خدا یاریاش نکند)». سپس با صدای رسا فرمود: (انَا مَدینةُ العلمِ وَ عَليٌ بابُها فَمَن اَرادَ العلمَ فَلْيَأتِ البابَ). من شهر علم و دانش هستم و علی دروازهٔ آن، هر کس دنبال علم است باید از دروازه وارد شود. حاکم حکم به صحت سند این حدیث نموده است. (المستدرك 3/ 126 - 129 و مراجعه شود به الجامع الصغير 2 / 177، كنز العمال 11 / 602، الصواعق المحرقة 125، ينابيع المودة 2/ 96، 238، 285، 401)

کسی جز احمد بن عبد اللّه از عبد الرزاق این مطلب را نقل نکرده است و این منکر ترین حدیث اوست. (1)

مغربی در پاسخ او می گوید:

اولاً: احمد بن طاهر هم این حدیث را از عبد الرزاق نقل کرده است.

و ثانیاً: جای تعجّب نیست که عبد الرزاق مطلبی را فقط به او گفته باشد؛ زیرا او خوب می داند کسی که فضائل علی علیه السلام را نقل کند تضعیف شده و اهل بدعت و دروغ شمرده می شود لذا آن را برای نا اهلان نقل نمی کند، به همین جهت ذهبی در شرح حال عبد الرزاق می نویسد: او به کار ها خوب آشناست لذا در نقل مطالب بی باک و جسور نیست...

ذهبی نقل فضائل امیر مؤمنان علیه السلام را جسور بودن و بی باکی می داند!

نظیر این مطلب برای حافظ ابو الازهر نیشابوری اتفاق افتاده، (2) او حدیثی در فضائل امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرد و خبر به گوش یحیی بن مَعین رسید. هنگامی که

1- قال أبو الفتح: تفرّد به عبد الرزاق وحده. قال الخطیب: و لم یروه عن عبد الرزاق غیر أحمد بن عبد اللّه هذا، و هو أنکر ما یحفظ علیه، و اللّه أعلم ! (مراجعه شود به تاریخ بغداد 181/3 و 441/4 - 442، تاریخ مدینة دمشق 226/42، 383، ینابیع المودة 219/1) شایان ذکر است که بنابر روایت خوارزمی در آخر روایت آمده است: «ألا- و إن الحقّ معه، ألا- و إن الحقّ معه یتبعه، ألا- فمیلوا معه». (المناقب للخوارزمی 177)

2- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1416

او بین جماعتی از اهل حدیث حضور داشت یحیی گفت: کیست این کذّاب نیشابوری که از عبد الرزاق این حدیث را نقل کرده؟ ابو الازهر بلند شد و گفت: من هستم. یحیی تبسم کرد و گفت: تو دروغ گو نیستی، مشکل این حدیث از ناحیهٔ دیگری است. سپس از او پرسید: چه شد که عبد الرزاق این مطلب را فقط برای تو نقل کرد؟ ابو الازهر پاسخ داد: من همراه او به طرف قریه اش می رفتم، او به من گفت: می خواهم حدیثی برای تو بگویم که به دیگران نگفته ام و این مطلب را برایم نقل کرد (و کس دیگری نبود که بشنود). (1)

[1325 / 10] گاهی ذهبی عصبانی می شود که چرا فضائل امیر المؤمنین علیه السلام به سند صحیح نقل شده است! او در شرح حال حسن بن محمد بن یحیی علوی می نویسد:

او متهم است، بي حيا روايت: «عليٌ خير البشر» را به سند صحيح نقل كرده است !

و در جای دیگر افزوده:

از ابوذر نیز نقل کرده که: «عليٌ و ذريته يختمون الأوصياء إلى يوم الدين».

این دو روایت دلالت بر دروغ گویی و رافضی بودن او دارد.

سپس برایش دعا کرده و گفته: عفا اللّه عنه یعنی خدا از لغزش های او در گذرد! (2)

شایان ذکر است که اگر واقعاً ذهبی او را رافضی می دانست هرگز دعایش نمی کرد بلکه او را ناسزا گفته و فحش می داد. (3)

1- فتح الملك العلي 57 - 59 تفصيل قضيه اخير در دفتر چهارم فضيلت 32 صفحه 1413 گذشت.

2- رجوع شود به المغني في الضعفاء 257/1، ميزان الاعتدال 521/1، لسان الميزان 252/2.

3- در ترجمه عمران بن مسلم فزاری آمده: قال أبو أحمد الزبيري: هذا رافضي كأنه جرو كلب. ثم قال الذهبي: قلت: خراء الكلاب كالرافضي [!!] (ميزان الاعتدال 3/ 242، و مراجعه شود به تاريخ الإسلام 233/9، ضعفاء العقيلي 304/3) يحيى بن مَعين درباره كسى كه او را رافضى مى داند مى گويد: و من مينا الماصّ بظر أُمَه حتى يتكلم في الصحابة؟؟! (كتاب السنّه لأبي بكر الخلال 509، ميزان الاعتدال 237/4، الكامل لابن عدي 459/6، الموضوعات لابن الجوزي 346/1). و في ضعفاء العقيلي 2 / 42: أبو سعيد عقيصا... كان من الرافضة... أبو بكر بن عياش قال: رأيت ذاك الماصّ بظر أمه أبا سعيد عقيصا، كان وجهه وجه النعجة. و في لسان الميزان 3 / 27: سعيد بن ذي لعوة... و قال ابن حبان: دجّالٌ يزعم أنه رأى عمر بن الخطاب يشرب المسكر... و قال العقيلي: روى هذا: ان أعرابياً شرب نبيذاً من إداوة عمر فسكر، فأمر به فجُلد، فقال: انما شربت هذا من أداوتك ! فقال: انما أَجلدك على السكر... و قال العجلي: كوفي ثقة، و البغداديون يضعّفونه. و قال أبو بكر بن عياش:... سعيد بن ذي لعوة الماصّ بظر أمه... و في ترجمة فطر بن خليفة - الشيخ العالم، المحدّث الصدوق الذي له الرواية في السنن الأربعة، و روى البخاري عنه مقروناً بغيره، كما في الكاشف 2 / 125 - قال أحمد بن يونس: تركته عمداً، و كان يتشيع، و كنت أمرّ به بالكناسة في أصحاب الطعام، و كان أعرج، فأمرّ و أدعه مثل الكلب. (سير أعلام النبلاء 7 / 30 - 33) و في ترجمة جعفر بن سليمان - الممدوح بكثرة العلم و الزهد، و له الرواية في صحيح مسلم و السنن الأربعة كما يأتي عن الكاشف 294/1 و غيره -: هو رافضيٌ مثل الحمار. (الثقات لابن حبان 140/6، الأنساب للسمعاني 9/4، ميزان الاعتدال 408/1، تهذيب التهذيب 83/2) و قال ابن

الجوزي: موسى بن قيس كان من غلاة الروافض و يلّقب: عصفور الجنة، و هو – إن شاء اللّه – من حمير النار. (الموضوعات 1 / 382، الكشف الحثيث 264، تنزيه الشريعة 1 / 121) و قال الذهبي في ترجمة عبد الرحمن بن يوسف بن خراش الحافظ: هذا و اللبه الشيخ المعثر الذي ضلّ سعيه ؛ فإنه كان حافظ زمانه، و له الرحلة الواسعة، و الاطلاع الكثير و الإحاطة، و بعد هذا فما انتفع بعلمه، فلا عتب على حمير الرافضة و حواثر جزين و مشغرا. (ميزان الاعتدال 2 / 600)

و جالب آن است که پس از مطالب گذشته می نویسد: و لولا أنه متّهم لازدحم علیه المحدّثون؛ فإنه معمّر، یعنی اگر او متهم نبود محدّثین به جهت مسنّ بودنش نزد او ازدحام می کردند.

ص: 1952

[1326 / 11] ذهبی دربـارهٔ روایت ابو ایوب انصاری که در زمان خلافت عمر می گفت: پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و سـلم به علی علیه السلام فرمان داده که با ناکثین، قاسطین و مارقین مبارزه نماید (1) - گفته: این سند ظلمانی و متن هم منکر است! (2)

با آن که رجال آن همه ثقه هستند، فقط محمد بن حمید رازی را برخی متهم کرده اند، ولی احمد بن حنبل، یحیی بن مَعین و.... او را توثیق و فوق العاده سـتایش نموده اند، عتاب بن ثعلبه هم که از تابعین است و ابو زید احول - که از رجال صـحیحین است - از او روایت را نقل می کند. (3)

به سـند معتبر نقل شد که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: «أنا سیّد ولد آدم و عليٌ سیّد العرب». من سرور و و آقای بنی آدم هستم و علی علیه السلام سرور عرب است. (4)

یکی از معاصرین اهل تسنن می گوید: این سند پاک است و شخص دروغ گو و متهمی در آن نیست (همه افراد این سند توثیق دارند غیر از عمر بن حسن راسبی). ابن ابی حاتم رازی از عمر بن الحسن نام برده و گفته: عمر بن الحسن الراسبي البصري، روی عن القاسم بن الفضل الحداني و دیلم بن غزوان و سکین بن عبد العزیز، روی عنه محمد بن موسی الحرشي (5) و هیچ مناقشه ای در او نکرده مقتضای قاعده نزد علمای رجال آن است که تعدیل حاکم پذیرفته شود ولی ذهبی - در ردّ کلام حاکم که گفته: و أرجو انه صدوق (6) - می گوید:

1- رجوع شود به دفتر سوم، صفحه 1249، روایت شماره 825.

2- قال الـذهبي في ترجمـة: عتاب بن ثعلبـة: عداده في التابعين. روی عنه أبو زید الأحول حدیث قتال الناکثین. و الإسـناد مظلم، و المتن منکر. (میزان الاعتدال 27/3، لسان المیزان 4 / 127)

3- أسانید فضائل أمیر المؤمنین علی علیه السلام الشیخ باسم الحلّي 1 / 42 - 43، 372

4- المستدرك 3 / 124، قال الحاکم النیسابوري: هذا حدیث صحیح الإسناد. و رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 42 / 305.

5- الجرح و التعدیل 103/6

6- المستدرك 3 / 124

گمان می کنم که این روایت را عمر بن حسن راسبی ساخته باشد !

این برخورد، زحمت و دردسری سخت و بی جا و قول به گمان است و دروغ ترین سخن ها گمان است. شگفتا که چگونه حافظ عسقلانی با ذهبی موافقت و از مقتضای قاعده غفلت کرده است. (1)

[1327 / 12] پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم درباره امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا أبا برزة، إن ربّ العالمین عهد إليّ في علي بن أبي طالب عهداً، فقال: عليٌ راية الهدى، و منار الإيمان، و امام أوليائي، و نور جميع من أطاعني.

يا أبا برزة، علي بن أبي طالب معي غداً في القيامة على حوضي، و صاحب لوائي، و معي اً على مفاتيح خزائن جنّة ربي. (2)

پروردگار عالمیان دربارهٔ علی بن ابی طالب به من چنین عهد فرموده که علی پرچم هدایت، منارهٔ ایمان، پیشوای دوستان و اولیای من، و نور همهٔ کسانی است که از من پیروی نمایند. علی بن ابی طالب در قیامت همراه من بر حوض من و پرچم دار من است. کلید های خزائن بهشت پروردگار فردای قیامت به من و او وا گذار می شود.

بعضی برای تضعیف این روایت چنان با شتاب وارد عمل شده اند که گفته اند:

1- و العجب من الحافظ كيف و افق الذهبي على هذا الحكم المتعنّت، و غفل عمّا تقتضيه القاعدة في هذا المقام؟ ! (القول المقنع لابن الصديق الغماري 6)

2- تاریخ بغداد 14 / 102. و رجوع شود به حلیة الأولیاء 1 / 66، تاریخ مدینة دمشق 42 /329 - 330، المناقب للخوارزمی 312، مطالب السؤول 99، قال الكنجي: هذا حديث حسن. (كفاية الطالب 215) و في رواية: بيد علي مفاتيح خزائن رحمة ربّي. (شرح ابن أبي الحديد 168/9)

راوی آن – لاهز – مورد اطمینان و امین نیست، و البته مجهول و نا شناخته است. (1)

آیا شگفت نیست که شخص نا شناس و مجهول مورد طعن قرار گیرد که امین و ثقه نیست؟ آیا این جمع بین متناقضین نیست؟!

گذشته از آن، این سخن از چه کسی صادر شده؟ از ابو الفتح ازدی که خودش تضعیف شده و اهمیتی برای او قائل نیستند بلکه ذهبی گفته: او بی دلیل عده ای را تضعیف کرده، (2) ولی برای تضعیف روایت فضائل به کلام او استناد می شود !!

[1328 / 13] عقیلی در ترجمه موسی بن قیس می نویسد:

او از غالیان رافضی ها است... احادیث پست و باطلی نقل کرده. (3) البانی بر او اشکال کرده و می گوید: فقط عقیلی او را متهم به رفض کرده

1- قال الخطيب البغدادي: لم أر للاهز بن عبد اللّه غير هذا الحديث. حدّثني أحمد بن محمد المستملي، أخبرنا محمد بن جعفر الوراق، قال: أخبرنا أبو الفتح محمد بن الحسين الأزدي الحافظ، قال: لاهز بن عبد اللّه التيمي البغدادي غير ثقة ولا مأمون، و هو أيضاً مجهول. (تاريخ بغداد 14 / 102، و قال الذهبي: و هذا باطل، قاله ابن عدي [الكامل 141/7] قلت: إي و اللّه من أبرد [أكبر] الموضوعات. (ميزان الاعتدال 357/4، لسان الميزان 237/6)

2- قال الذهبي: أبو الفتح الأزدي... و عليه في كتابه في الضعفاء مؤاخذات؛ فإنه ضعّف جماعة بلا دليل، بل قد يكون غيره قد وثّقهم. (سير أعلام النبلاء 16 / 347 - 348)

3- موسى بن قيس الحضرمي كوفي يلقّب: عصفور الجنة، من الغلاة في الرفض... و هو يحدّث بأحاديث رديئة بواطيل. (ضعفاء العقيلي 4 / 164 - 165) از جمله روایاتی که عقیلی از او نقل کرده روایت معتبر شماره 113: «عليٌ على الحقِّ من تبعه فهو على الحقّ و من تركه ترك الحقّ»... و روایت معتبر شماره 655 با تعبیر: «هي لك يا على، لستَ بدجال» یا «لقد زوّجتك غير دجال» است. ابن ناصر الدين دمشقى نيز در توضيح المشتبه 2 / 448 روایتی از او نقل کرده: عن سلمة، قال: تصدّق علي رضى اللّه عنه [عليه السلام] بخاتمه و هو راكع، فنزلت: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) [المائدة (5): 55]

است. این که از او نقل می کند: سفیان ثوری از او پرسید: ابو بکر را بیش تر دوست داری یا علی را؟ موسی بن قیس پاسخ داد: علی را.

این دلیل رافضی بودن نیست، گر چه ما این مطلب را قبول نداریم، ولی بسیاری از سلف (یعنی بزرگان گذشتگان) علی را برتر می دانسته اند.

احمد بن حنبل دربارهٔ موسی بن قیس گفته: من از او جز نیکی سراغ ندارم. و کسی هم او را تضعیف نکرده بلکه جمعی از قدما و متاخرین تصریح به توثیق او کرده اند. (1)

پیش از این از ابن عباس گذشت که: لیس من آیة في القرآن (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) إلّا و عليٌّ رأسها [أولها / سيّدها / كبيرها] و أميرها و شريفها، و لقد عاتب اللّه أصحاب محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم في القرآن و ما ذكر عليّاً إلاّ بخير. (2)

[1328/1] ابن کثیر می گوید: این روایت غریب و منکر است و سند آن هم اشکال دارد بخاری گفته: عیسی بن راشد مجهول و روایتش منکر است. در سند آن علی بن بذیمة نیز وجود دارد که گر چه ثقه است ولی شیعه غالی است و سخنش در مثل این روایت اعتباری ندارد (3)!

1- سلسلة الأحاديث الضعيفة 13 / 2 / 880 - 881 شماره 6392: فكثير من السلف يفضّلون علياً [عليه السلام] نگارنده گوید: قال عبد اللّه بن أحمد بن حنبل: سمعت أبي - و ذكر موسى بن قيس - فقال: لا أعلم إلّا خيراً... و عن يحيى بن مَعين:ثقة. و قال أبو حاتم: لا بأس به. و قال أبو نعيم:... و كان مرضياً. (تهذيب الكمال 29/ 135) و قال ابن شاهين في الثقات: و قال ابن نمير: كان ثقة و روى عنه الناس. (تهذيب التهذيب 327/10) و في الكاشف 2 / 307: ثقةٌ شيعيٌ و في تقريب التهذيب 2 / 227: صدوق رمي بالتشيع.

2- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 25

3- فهو أثر غريب، و لفظه فيه نكارة، و في إسناده نظر... (تفسير ابن كثير 4/2)

نگارنده گوید: عیسی بن راشد همان عیسی بن ابی رزین است که ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و نسائی نیز از او روایت نموده است، ابن حجر نیز او را مقبول دانسته است. (1)

پیش از این گذشت که ابن حجر عسقلانی گفته:

من نسبت به این که علمای رجال اهل تسنن، ناصبی را غالباً توثیق کرده و شیعه را مطلقا تضعیف می نمودند اشکال داشتم. (2)

[1329 / 14] حسن بن علی سقاف می نویسد: از جمله دلایل ناصبی بودن البانی آن است که احادیث صحیحی را که در فضائل حضرت علی علیه السلام وارد شده (بی جهت) تضعیف کرده بلکه برخی از آن احادیث را باطل می داند. (3)

[1330 / 15] دکتر عبد اللّه بن مراد السلفی - استاد دانشگاه مدینه - روایاتی را که حاکم در فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل و حکم به اعتبار آن کرده و ذهبی نیز با او موافقت نموده یا گاهی سکوت کرده، نمی پذیرد و در آن مناقشه می کند که مثلاً:

در سند آن جعفر بن سلیمان است که: رافضيٌ مثل الحمار،

در سندش ابان بن تغلب است که شیعه ای است سر سخت،

در سندش عثمان بن عمیر است که به رجعت اعتقاد دارد و شیعه تندرو است. (4)

[1331 / 16] از جمله تعصبات ابو احمد محمد عبد اللّه الاعظمی آن است که

1- رجوع شود به الثقات لابن حبان 8/ 490، تقریب التهذیب 1 / 77.

2- و قد کنت أستشکل توثیقهم الناصبي غالباً و توهینهم الشیعة مطلقاً. (تهذیب التهذیب 411/8).

3- تناقضات الألباني الواضحات 2 / 244

4- تعلیقات علی ما صحّحه الحاکم في المستدرك و وافقه الذهبی 258 - 259، 269، 270

در مورد روایت: «انه لَعَهد النبي الأمي صلى اللّه عليه و آله و سلم إليّ أن لا يحبّني إلاّ مؤمن، ولا يبغضني إلاّ منافق». (1) - با آن که در صحیح مسلم آمده ! - اشکال می کند که:

این روایت را فقط عدی بن ثابت نقل کرده و او شیعه غالی است! (2)

[1332 / 17] عباس دوری به یحیی بن مَعین اعتراض می کرد که چرا ابو الصلت را توثیق می کنی با آن که حدیث: « أنا مدينة العلم و عليٌ بابها» را نقل کرده است؟! یحیی بن مَعین پاسخ داد: دست از سر این بیچاره بردار، مگر همین حدیث یا مشابه آن را محمد بن جعفر فیدی از ابو معاویه نقل نکرده است؟!

نظیر همین اعتراض را دیگران به یحیی بن مَعین کرده اند و او پاسخ داده: این حدیث از ابو معاویه ثابت است و قابل انکار نیست. (3)

[1333 / 18] ابن حبان درباره جعفر بن سلیمان می نویسد: او از افراد مورد اطمینان و متقن در روایت است جز آن که گرایش به اهل بیت دارد!! (4)

یعنی محبت به اهل بیت علیهم السلام را به عنوان عیب و نقص برای او ذکر کرده است.

[1334 / 19] یحیی بن مَعین می گوید: نزد مروان بن معاویه بودم، دیدم لیستی در دست دارد و اسامی عده ای را در آن ثبت کرده که این ها رافضی هستند. در میان آن ها وکیع (5) را هم ذکر کرده بود. من به او گفتم: وکیع از تو بهتر است. با تعجب پرسید: از من؟! گفتم: آری.

1- صحیح مسلم 1 / 61.

2- الجامع الكامل في الحديث الصحيح الشامل 72/9.

3- تاریخ بغداد 50/11 - 51

4- الثقات 140/6، الأنساب للسمعاني 9/4، تهذيب الكمال 5/ 46، تهذيب التهذيب 83/2.

5- از مشایخ حدیث اهل تسنن است، صفحه 2158 شرح حال او خواهد آمد

[1335 / 20] ذهبی بر این کلام تعلیقه زده که: ظاهراً در وکیع تشیعِ کمی وجود داشته ولی ان شاء اللّه به اندازه ای نبوده که به حال او ضرر بزند. بالاخره او کوفی است! شنیده ام کتابی در فضائل صحابه نوشته و مناقب علی [علیه السلام] را پیش از مناقب عثمان آورده است (1) !!

اتهام به رفض به جهت شک در تقدیم عثمان !

در شرح حال استاد محدّثین، ابراهیم بن عبد العزیز المدینی نوشته اند:

[1336 / 21] او نزد شاگردان خویش فضائلی برای شیخین نقل کرد سپس گفت: الان فضائل چه کسی را شروع کنیم: عثمان یا علی؟ اصحاب حدیث (یعنی شاگردانش بر آشفتند و) گفتند: این مطلب جای شک دارد؟! به خدا او رافضی است و سپس او را ترک کردند. (2)

پس اگر کسی در تقدیم امیر المؤمنین علیه السلام بر عثمان تردید هم داشته باشد برای برخی قابل تحمل نیست و او را رافضی می دانند.

ابن حجر - پس از نقل مطلب گذشته - می گوید: این ستم روشنی است ؛ زیرا توقّف در تقدّم هر یک از این دو بر دیگری مذهب جماعتی از اهل تسنن است بلکه عده ای از آنان علی را بر عثمان مقدم داشته اند. (3)

1- احمد بن حنبل در مقایسه وکیع و عبد الرحمن می گوید:... و عبد الرحمن یسلم منه السلف. از این کلام استفاده می شود که وکیع متعرض صحابه می شده، لذا ذهبی می گوید: و الظاهر أن وکیعاً فیه تشیّع یسیر. (سیر أعلام النبلاء 9 / 153 - 154)

2- طبقات المحدثین بأصبهان 2 / 282 - 283: و حکی أنه قعد للحدیث، و أخرج الفضائل فأملی، و أملی فضائل أبي بکر و عمر، ثم قال لأصحاب الحدیث: بمن نبدأ بعثمان أو علي؟ فقالوا: أو تشكّ فی هذا؟! هذا و اللّه رافضي، فترکوا حدیثه.

3- قال العسقلاني: و هذا ظلم بیّن؛ فإن هذا مذهب جماعة من أهل السنة - أعني التوقف في تفضیل أحدهما علی الآخر - و إن کان الأکثر علی تقدیم عثمان، بل کان جماعة من أهل السنة یقدّمون علیّاً [علیه السلام] علی عثمان، منهم سفیان الثوري و ابن خزیمة. (لسان المیزان 1 / 78) و قال في شرح روایة: و قوله: (و کان علویا) أي یقدّم علیّاً [علیه السلام] في الفضل علی عثمان، و هو مذهب مشهور الجماعة من أهل السنة بالکوفة. (فتح الباري 132/6) و قد قیل:... الکوفیین، عامّتهم یقدّم علیّاً [علیه السلام] أو یقف عند عثمان و علیّ [علیه السلام]. (تهذیب الکمال 26 / 58، تذکرة الحفاظ 1 / 333) و قال ابن تیمیة: (لا یُبَدِّعُ مَنْ قَدَّمَ عَلِیّاً لِتَقَارُبِ حَالِ عُثْمَانَ وَ عَلِیّ). (مجموعة الفتاوی 4/ 436)

تکذیب روایات فضائل به تضعیف راویان به بهانهٔ جعل زدایی

ابن الجوزی بـا آن که در آثـارش بـار هـا به فضائل امیر مؤمنان علیه السـلام اعتراف و آن را نقل کرده است، در کتاب الموضوعات – مانند برخی دیگر از کسانی که در این زمینه تألیف دارنـد – به بهانه های واهی به عنوان جعل زدایی و معرفی اخبار ساختگی، روایات متعددی را رد کرده است.

سیوطی در کتاب اللآلي المصـنوعة في الأخبار الموضوعة بار ها مخالفت صـریح خودش را با ابن الجوزی اظهار کرده و نظر او را نپذیرفته است.

سیوطی در مقدمه کتابش می گوید:

بسـیاری از روایـاتی که ضـعیف است و نمی توان آن را جعلی دانست بلکه روایـات معتبر و صـحیح را نیز ابن الجوزی در کتابش آورده (و ساختگی معرفی کرده) چنان که پیشوایان و حافظان دانش حدیث مانند ابن صلاح و پیروانش متذکر شده اند. (1)

ص: 1960

1- اللآلي المصنوعة 2/1 و رجوع شود به تنزیه الشریعة 10. و قال الخفاجي المصـري – فی ضمن کلام له –:... أن کتابه أکثره مردود، و قد قال خاتمة الحفاظ السـیوطي – و کذا السخاوي –: إن ابن الجوزي في موضوعاته تحامل تحاملاً کثیراً حتی أدرج فیه کثیراً من الأحادیث الصـحیحة، کما أشار إلیه ابن الصـلاح. (نسـیم الریاض، شـرح الشفا لشهاب الدین أحمد الخفاجي 11/3 – 12) و قـالوا: و ربّما ذکر في الموضوعات أحادیث حساناً قویة. (تاریخ الإسـلام 42 / 300، الوافي بالوفیات 18 / 113) و قال السـخاوي: ربّما أدرج ابن الجوزي في کتابه الحسن و الصحیح ممّا هو في أحد الصحیحین ! (أسانید فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام للشیخ باسم الحلّي 1 / 22 به نقل از الفتح المغیث 276/1) قیـل لأبي محمـد بن الأخضـر: ألاـ تجیب ابن الجوزي عن بعض أوهامه؟! قال: إنما یتتبع علی من قلّ غلطه، فأمّا هـذا فأوهامه کثیرة. (تاریخ الإسـلام 42/ 302) قـال السـیف: ما رأیت أحـداً یعتمـد علیه في دینه و علمه و عقله راضـیاً عنه. (تاریـخ الإسـلام 302/42)

بار ها اتفاق افتاده که ابن الجوزی روایتی را با سـندی نقل کرده و آن را ساختگی دانسـته، سـیوطی بر او اشکال کرده که: این حدیث با سند دیگری نقل شـده که فرد یا افرادی که مشـکل دارند در آن نیست، و گاهی همان افراد را توثیق کرده و از ارباب صـحاح سـته یا دیگر بزرگان عامه اعتبار آنان را اثبات نموده است. ذکر نمونه هایی در این مقام مناسب است:

امیر مؤمنان علیه السـلام فرمود: أنا عبد اللّه و أخو رسوله صلی اللّه علیه و آله و سلم، و أنا الصدِّیق الأکبر، لا یقولها بعدي إلّا کَذّاب مُفتَرٍ، آمنت قبل الناس سبع سِنین. (1)

ابن الجوزی این روایت را جعلی دانسته و گفته: مشکل آن از ناحیه عباد بن عبد اللّه و منهال بن عمرو است. (2)

سیوطی می گوید: عباد را ابن حبان در ثقات ذکر کرده، و منهال از رجال بخاری و سـنن اربعه است و ابن مَعین نیز او را توثیق نموده است. (3)

1- نزدیک به همین مضمون در دفتر دوم صفحه 506 روایت شماره 277 گذشت

2- الموضوعات 341/1

3- اللآلي المصنوعة 1 / 321

[1337 / 22] در روایتی آمده است: یا علي، أخصـمك بالنبوة ولا نبوة بعدي، و تخصم بسبع ولا يحاجّك فيها أحد من قريش: أنت أولهم إيماناً باللّه، و أوفاهم بعهد اللّه، و أقومهم بأمر اللّه، و أقسـمهم بالسوية، و أعدلهم في الرعية، و أبصـرهم بالقضية، و أعظمهم عند اللّه مزية. (1)

ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: مشکل آن از ناحیه بَشر بن ابراهیم است. (2)

سیوطی می گوید: این حدیث با سند دیگر نقل شده است. (3)

در روایت 268 گذشت: عن ابن عباس: سـتكون فتنة فإن أدركها أحدٌ منكم فعليه بخصلتين: كتاب اللّه و علي بن أبي طالب [عليه السلام]، فإني سمعت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يقول - و هو آخذ بيد علي [عليه السلام] -: «هذا أول من آمن بي، و أول من يصافحني يوم القيامـة، و هو فاروق هـذه الأمـة يفرّق بين الحق و الباطل، و هو يعسوب المؤمنين، و المال يعسوب الظلمة، و هو الصديق الأكبر، و هو بابي الذي أوتى منه، و هو خليفتي من بعدي».

ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: مشکل آن از ناحیه عبد اللّه ابن داهر است. (4)

سیوطی می گوید: این حدیث با سند دیگری نیز نقل شده است. (5)

1- رجوع شود به حليـة الأولياء 1 / 65 - 66، كنز العمال 11 / 617، تاريـخ مدينة دمشق 42 / 58، المناقب للخوارزمي 110، ميزان الاعتدال 1 / 313، لسان الميزان 2 / 19.

2- الموضوعات 1 / 343

3- اللآلي المصنوعة 1 / 322 - 323

4- الموضوعات 1 / 345

5- اللآلي المصنوعة 1 / 324.

در ضمن روایت شماره 119 گذشت: أما و الذي نفسي بيده لئن أطاعوه ليدخلنّ الجنة أجمعين أكتعين.

ابن الجوزی آن را جعلی و مشکل آن از ناحیه مینا دانسته است. (1)

سیوطی می گوید: این حدیث را طبرانی با سند دیگری نقل کرده است. (2)

در روایت شماره 1005 – 1006 گذشت: (أَوَّلُكُمْ وُرُوداً علَى [وارِداً عَلَيّ] الحَوض اَوّلُكُمْ إسلاماً علي بن أبي طالب)

ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: مشکل آن از ناحیه ابو معاویه زعفرانی کذّاب است، البته شاهد دیگری دارد که آن را سیف بن محمد نقل کرده که از ابو معاویه بد تر است. (3)

سیوطی برای آن اسناد متعدد دیگر نقل کرده و می گوید: این متابعات (و شواهد) قوی است (و باعث حکم به اعتبار آن می شود) (4)

در روایت شماره 661 گذشت: النظر إلى علي عبادة.

ابن الجوزی آن را با اسناد متعدد نقل و در هر کدام به برخی از راویان آن اشکال کرده:

[الف)] مشکل آن از ناحیه جعفی یا استادش می باشد.

سیوطی می گوید: این حدیث با سند دیگری نیز نقل شده است.

1- الموضوعات 1 / 345 – 346

2- اللآلي المصنوعة 1 / 325

3- الموضوعات 1 / 346 – 347

4- اللآلی المصنوعة 1 / 326

[ب)] مشکل آن از ناحیه یحیی بن عیسی است که ارزشی ندارد. سیوطی می گوید: شاهدی از طریق اعمش دارد که با سند دیگر نقل شده.

[ج)] مشکل آن از ناحیه محمد بن قاسم اسدی دروغ گو است. سیوطی می گوید: او از رجال ترمذی است و ابن مَعین نیز او را توثیق نموده.

[د)] مشکل آن از ناحیه یحیی بن سلمة بن کهیل است و او نیز به نقل آن متفرد است. سیوطی می گوید: او از رجال ترمذی است.

[ه-)] مشکل آن از ناحیه محمد بن یونس کدیمی است که حدیث ساز (و دروغ گو) است. (1) سیوطی می گوید: این حدیث با سند دیگر نقل شده که کدیمی در آن نیست.

[و)] مشکل آن از ناحیه عبادة بن صهیب است و او به نقل آن متفرد است. سیوطی برای آن اسناد متعدد دیگر نقل کرده است! (2)

نگارنده گوید: مناسب است در این جا به مطالب سیوطی افزوده شود: ابن الجوزی در همین روایت: «النظر إلی علي عبادة» به نقل از ابن عباس اشکال کرده که:

در سند آن حمّانی دروغ گو وجود دارد که آشکارا دروغ می گفته و نیز

1- الموضوعات 1 / 341

2- رجوع شود به الموضوعات 1/ 359 - 363، اللآلی المصنوعة 1 / 342- 345

یزید بن ابی زیاد در سند آن واقع شده که متروك الحدیث است و... (1)

در حالی که یحیی بن عبد الحمید حمّانی را ابن حبان در ثقات ذکر کرده، یحیی بن مَعین او را ستوده و راست گو و بی نظیر دانسته و گفته: آن چه درباره اش گفته می شود فقط از روی حسادت است ! (2)

یزید بن ابی زیاد نیز از رجال سنن اربعه است و بخاری در ادب و مسلم در کنار دیگران از او روایت نقل کرده است. (3)

ابن الجوزی روایات سدّ الابواب را با اسناد متعدد از جمله روایت شماره 609 که در آن آمده است: (أَمّا بَعد ؛ فإِنّی أُمِرْتُ بِسَدِّ هَذِهِ الأَبواب غیرَ باب عليٍّ، فَقالَ فیه قائلُکم ! وَ إِنّي مَا سَدَدْتُ شَيئاً وَلا فَتَحْتُه، وَ لکِنّي أُمِرْتُ بِشَيْءٍ فَاتَّبَعْتُهُ) از خصائص نسائی نقل کرده و گفته: مشکل آن از ناحیه میمون است. (4)

سیوطی گوید: این خطایی روشن است؛ زیرا عده ای او را توثیق کرده اند. (5)

در روایت شماره 1228 گذشت: من أراد أن ینظر إلی آدم في علمه، و نوح في فهمه، و ابراهیم في حکمه [حلمه]، و یحیی في زهده، و موسی في بطشه فلینظر إلی علي بن أبي طالب.

1- الموضوعات 362/1.

2- و کان یحیی بن مَعین یقول: الحماني و أبوه ثقات. (الثقات لابن حبان 7/ 121) یحیی یقول: ابن الحماني صدوق مشهور، ما بالکوفة مثل ابن الحماني، ما یقال فیه إلاّ من حسد. (تاریخ ابن مَعین 232) قال العباس بن الفضل الأسفاطي: سألت یحیی بن مَعین أن یکتب لي بعض المحدثین بالکوفة، فکتب لي: یحیی بن عبد الحمید الحماني. (ضعفاء العقیلي 4 / 415)

3- تهذیب الکمال 32 /135، الکاشف 2 / 382

4- الموضوعات 1 / 365 - 366

5- اللآلي المصنوعة 1 / 348

ابن الجوزی برای آن سـندی ذکر کرده و آن را جعلی دانسته و گفته: مشکل آن از ناحیه ابو عمر متروک است. (1) سیوطی برای آن دو سند دیگر نقل کرده است! (2)

در روایت شماره 1345 خواهد آمد: من مات و في قلبه بغض لعلي فليمت يهودياً أو نصرانياً.

ابن الجوزی برای آن سندی ذکر کرده و آن را جعلی دانسته که جارود و علی بن قرین هر دو دروغ پرداز هستند. (3)

سیوطی می گوید: دیلمی در فردوس برای آن سند دیگری نقل کرده است! (4)

در روایت شماره 1496 خواهـد آمـد: إن اللّه عزّ و جلّ منع قطر المطر بني إسـرائيل بسوء رأيهم في أنبيائهم و إنه يمنع قطر مطر هذه الأمة ببغضهم علي بن أبي طالب.

ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: مشکل آن از ناحیه حسن ابن عثمان بن زیاد تستری است. (5)

سیوطی گفته: دیلمی برای آن برای آن سند دیگری نقل کرده است ! (6)

1- الموضوعات 1 / 370

2- اللآلی المصنوعة 355/1

3- الموضوعات 1 / 385.

4- اللآلي المصنوعة 1 / 367

5- الموضوعات 1 / 387 - 388.

6- اللآلي المصنوعة 1 / 368. نگارنده گوید: برای آن سند معتبر دیگری - صفحه 1920 روایت شماره 1292 - گذشت

[1338 / 23] در روایتی آمده است: من أحبّ أن یستمسك [یَتَمَسّك] بالقضیب الأحمر الذي غرسه اللّه بیده في جنة عدن فلیستمسك بحبّ علي بن أبي طالب. (1)

ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: مشکل آن از ناحیه حسن عدوی دروغ پرداز است. (2)

سیوطی گفته: شیرازی در کتاب الألقاب برای آن سند دیگری نقل کرده! (3)

در روایت 908 از عایشه گذشت که: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم هنگام وفات فرمود: «دوستم را بگویید بیاید با او کار دارم». ابو بکر را صدا زدند هنگامی که او آمد حضرت نگاهی به او کرد و سرش را بر بالش گذاشت. دو مرتبه فرمود: «ادعوا لي حبیبي» این دفعه عمر را صدا زدند، حضرت (سرش را بلند کرد و) نگاهی به او کرد و باز سر مبارکش را بر بالش گذاشت، و برای بار سوم فرمود: «ادعوا لي حبیبي»، این مرتبه من گفتم: وای بر شما! علی بن ابی طالب را صدا کنید، پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم با کس دیگری کار ندارد. علی را صدا زدند، هنگامی که آمد پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم او را در بر گرفت و رو اندازش را بر روی خود و او انداخت، و در آغوش علی جان سپرد.

ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: دار قطنی می گوید: این روایت غریب است، مسلم بن کیسان به نقل آن متفرد است و فقط اسماعیل بن ابان آن را از پسر مسلم بن کیسان نقل کرده است. (4)

1- رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 42 / 243، مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 181، المناقب للخوارزمي 76، الریاض النضرة 3 / 190، کفایة الطالب للکنجي 323، جواهر المطالب 1 / 252، ینابیع المودة 1 / 379 و 2 / 486، و نیز رجوع شود به دفتر نخست، روایت شماره 108

2- الموضوعات 1 / 387.

3- اللآلی المصنوعة 369/1

4- الموضوعات 1 / 392 (نسخه الموضوعات سِقط داشت از اللآلي تکمیل شد)

سیوطی گفته: [اولاً:] مسلم بن کیسان از رجال ترمذی و ابن ماجه و اسماعیل بن ابان نیز از مشایخ بخاری است.

و [ثانیاً:] این روایت سند دیگری نیز دارد ! (1)

[1339 / 24] در روایتی آمده است: یا علي، إن أول خلق اللّه یُکسی یوم القیامة إبراهیم علیه السلام، فیُکسی ثوبین أبیضین، ثم یُقام عن یمین العرش، ثم أُدعی فأکسی ثوبین أخضرین، ثم أُقام عن یسار العرش، ثم تُدعی أنت - یا علی - فتُکسی ثوبین أخضرین، ثم تُقام عن یمیني، أفما ترضی - یا علي - أن تُدعی إذا دعیتُ، و تُکسی إذا کُسیت، و أن تَشفَعَ إذا شَفَعْتُ. (2)

ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: میسره به نقل آن متفرد است و فقط حکم بن ظهیر آن را از میسره نقل کرده است. (3) سیوطی گفته: این روایت سند دیگر دارد. (4)

متقی هندی نیز - به تبعیت از سیوطی - از اعتبار روایت دفاع کرده و گفته: ترمذی و قدما مانند سفیان ثوری و مالک از حَکَم بن ظهیر روایت نقل کرده اند بلکه حاکم در مستدرک روایت او را صحیح دانسته است.

گذشته از آن که این روایت را عمران بن میثم نیز از منهال نقل کرده و میسرة بن حبیب متفرد به نقل آن نیست. (5)

1- اللآلي المصنوعة 1 / 374.

2- نزدیک به همین مضمون در دفتر دوم صفحه 616 - 617 روایت شماره 409 گذشت

3- الموضوعات 1 / 396 - 397

4- اللآلي المصنوعة 1 / 378.

5- کنز العمال 13 / 156

[1340 / 25] در روایتی آمده است: إذا جمع اللّه الأولین و الآخرین یوم القیامة، و نصب الصراط علی جسر جهنم، لم یجز أحد إلاّ من کانت معه براءة بولایة علی بن أبي طالب.

ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: ابراهیم بن عبد اللّه صاعدی متروک است. (1)

سیوطی گفته: ابو علی حداد برای این روایت سند دیگری در معجم خویش ذکر کرده است ! (2)

[1341 / 26] در روایتی آمده است: لن یموت هذا الان، ولن یموت إلّا مقتولاً. (3)

ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: ناصح و اسماعیل هر دو متروک هستند. (4)

سیوطی برای این روایت دو سند دیگر از حاکم و ابن عدی نقل کرده است ! (5)

ابن الجوزی روایت شماره 281 را به دو کیفیت نقل کرده:

کیفیت اول: « لقد صلّت الملائکة علیّ و علی علی سبع سنین ؛ و ذلك أنه لم یصلّ معي رجل غیره» و آن را جعلی دانسته و گفته:

1- الموضوعات 399/1

2- اللآلي المصنوعة 1 / 380

3- تاریخ مدینة دمشق 42/ 536 و رجوع شود به الکامل في التاریخ لابن الأثیر 3/ 388، الفصول المهمة لابن الصباغ 1 / 609 و نیز رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1584: «خبر از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام»

4- الموضوعات 402/1

5- اللآلي المصنوعة 1 / 383

مشکل آن از ناحیه محمد بن عبید اللّه است. (1)

سیوطی گفته: محمد بن عبید اللّه از رجال ابن ماجه است! (2)

کیفیت دوم: صلّی عَلَيّ الملائکة و علی عَلِيّ سبعاً، و ذلك أنّه لم یرفع إلی السماء شهادة أن لا إله إلّا اللّه و أن محمداً عبده و رسوله إلاّ منّي و من علي بن أبي طالب و آن را نیز جعلی دانسته گفته: و مشکل آن را از ناحیه عباد است. (3)

سیوطی برای آن سند دیگر نقل کرده است ! (4)

در روایت شماره 287 گذشت: عبدت اللّه مع رسوله قبل أن یعبده رجل من هذه الأمة خمس سنین أو سبع سنین.

ابن الجوزی آن را جعلی و مشکل آن را از ناحیه اجلح و حبّه دانسته است. (5) سیوطی می گوید: [اولاً:] اجلح از رجال سنن اربعه است و ابن معین و عجلی او را توثیق نموده اند و ابن عدی گفته: او شیعه راست گویی است.

و حبّه را نیز عجلی توثیق نموده و طبرانی گفته: بنابر قولی او پیامبر علیه السلام را دیده (بنابر این از صحابه بشمار می رود و مستغنی از توثیق است) و ابن عدی گفته: من از او روایت منکَری سـراغ ندارم. و [ثانیاً:] این روایت اسناد دیگری دارد. سپس برای آن شواهد و متابعاتی نقل کرده است! (6)

1- الموضوعات 1 / 339 - 340

2- اللآلي المصنوعة 1 / 320.

3- الموضوعات 1 / 339 - 340

4- اللآلي المصنوعة 1 / 321

5- الموضوعات 1 / 342

6- اللآلي المصنوعة 1 / 322

در روایت شماره 45 گذشت: من لم یقل عليٌ خیر الناس فقد کفر.

ابن الجوزی آن را با اسناد متعدد نقل کرده و در مورد سندی گفته: جعلی است و مشکل آن از ناحیه محمد بن کثیر شیعی است. (1)

سیوطی می گوید: ابن مَعین گفته: او شیعه است ولی (روایاتش) مشکلی ندارد. (2)

ابن الجوزی روایت: أنا مدینة العلم و عليٌ بابها را با اسناد متعدد نقل کرده.

او در مورد سندی گفته: این سند جعلی است و مشکل آن از ناحیه ابو الصلت است. (3)

سیوطی می گوید: [اولاً:] ابو الصلت را ابن معین و حاکم توثیق نموده اند.

و [ثانیاً:] این حدیث اسناد متعدد دیگر دارد.

سپس برای آن شواهد و متابعاتی نقل کرده است ! (4)

ابن الجوزی روایت ردّ شمس (5) را با اسناد متعدد نقل و در هر کدام به برخی از راویان آن اشکال کرده:

[الف)] فضیل ضعیف است.

سیوطی می گوید: فضیل ثقه و راست گو و از رجال سنن اربعه (ابن داود،

1- الموضوعات 349/1.

2- اللآلي المصنوعة 1 / 327

3- الموضوعات 354/1

4- اللآلي المصنوعة 1 / 331 - 334

5- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 779، فضیلت شماره 14

ترمذی، نسائی، ابن ماجه قزوینی) است و مسلم نیز در صحیح به او احتجاج کرده است.

[ب)] عبد الرحمن بن شریک نزد ابو حاتم ضعیف است.

سیوطی می گوید: دیگران عبد الرحمن را توثیق نموده اند و بخاری در الادب المفرد از او روایت نقل کرده است.

[ج)] ابن عقده رافضی و متهم به کذب و جعل این حدیث است.

سیوطی می گوید: ابن عقده از حافظان بزرگ بشمار می رود، گر چه در مدح و ذمّ او اختلاف شده ولی دار قطنی اتهام او را به جعل حدیث تکذیب کرده، حافظ ابو علی گفته: او امام، پیشوا و حافظ حدیث است و...

[د)] ابن مردویه آن را از طریق داود بن فراهیج نقل کرده ولی شعبه داود را ضعیف می داند.

سیوطی می گوید: عده ای دیگر داود را توثیق نموده اند.

سیوطی در ادامه تصریح جماعتی از اعیان اهل تسنن به صحت روایت ردّ شمس را نقل نموده، سپس برای آن شواهد و متابعاتی نیز ذکر کرده است. (1)

در روایت شماره 216 گذشت: إنّ المدينة لا تصلح إلّا بي أو بك، و أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلّا أنّه لا نبيّ بعدي.

ابن الجوزی آن را جعلی و مشکل آن را از ناحیه حفص بن عمر

1- رجوع شود به الموضوعات 1 / 355 - 357، اللآلي المصنوعة 1 / 336 - 341.

دانسته است که ابن حبان گفته: او کذّاب است. (1) سیوطی برای آن سند دیگر نقل کرده است! (2)

در روایت شماره 628 گذشت: لا يحلّ لأحد أن يجنب في هذا المسجد غيري و غيرك.

ابن الجوزی آن را جعلی و مشکل آن را از ناحیه عطیه و کثیر النوا دانسته است. (3)

سیوطی می گوید: ترمذی گفته: حسنٌ غریبٌ، و نووی (نیز آن را تأیید نموده و) گفته: ترمذی به لحاظ شواهد و متابعات آن را معتبر دانسته است.

سیوطی در ادامه برای آن، شواهد و متابعاتی ذکر کرده است. (4)

در روایت معتبر شماره 655 گذشت: خطب أبو بكر و عمر فاطمة [عليها السلام] فقال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم «هي لك - يا علي - لستَ بدجّال».

ابن الجوزی آن را جعلی و مشکل آن را از ناحیه موسی بن قیس دانسته است. (5)

سیوطی می گوید: [اولاً:] او از رجال ابو داود است و ابن مَعین او را توثیق نموده، و ابو حاتم گفته: (روایاتش) اشکالی ندارد.

1- الموضوعات 1 / 357

2- اللآلي المصنوعة 1 / 342

3- الموضوعات 368/1

4- اللآلي المصنوعة 1 / 353

5- الموضوعات 382/1

و [ثانياً:] این روایت را بزار نقل کرده و هیثمی گفته: راویان آن ثقه هستند! (1)

ابن الجوزی کلام ابن عباس را - که گفته: نزلت في علي [علیه السلام] ثلاث مائة آية - جعلی و مشکل آن را از جهات متعدد از جمله از ناحیه سلام دانسته است. (2)

سیوطی می گوید: سلام از رجال ابن ماجه است و ابن عدی گفته: عمدهٔ روایات او نیکو و معتبر است. (3)

ابن الجوزی روایت ندای آسمانی جبرئیل به: « لا سيف إلّا ذو الفقار، ولا فتى إلاّ علي» (4) را با اسناد متعدد نقل کرده است و در هر سندی به برخی از راویان آن اشکال کرده است.

سیوطی می گوید: ابن طاهر در تذکرة الحفاظ گفته: این قضیه در کتاب النسب زبیر بن بکار موجود است.

ابن الجوزی دربارهٔ یکی از اسناد گفته: مشکل آن از ناحیه عمار - خواهر زاده سفیان ثوری - است که متروک واقع شده (و به روایاتش عمل نمی شود). (5)

سیوطی می گوید: هرگز چنین نیست، او ثقه، ثبت و حجت، بلکه از رجال صحیح مسلم و از اولیا و ابدال است ! (6)

1- اللآلي المصنوعة 1 / 365.

2- الموضوعات 3 / 280

3- اللآلي المصنوعة 1 / 370

4- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 750 روایت شماره 571 و صفحه 803 پاورقی روایت شماره 591 و پاورقی صفحه 899 و برخی از مصادر در دفتر ششم صفحه 2296 - 2297 خواهد آمد.

5- الموضوعات 382/1.

6- اللآلي المصنوعة 1 / 365.

نگارنـده گوید: مخالفان سـعی کرده اند به هر طریقی که شده روایت گذشـته را از حجیت اسـقاط نمایند. برخی در سـند آن به عیسـی بن مهران، مستعطف بغدادی، اشکال کرده اند (1) در حالی که طبری او را توثیق کرده است. (2)

در طریقی دیگر به یحیی بن سلمة بن کهیل اشکال کرده اند (3) که او را هم حاکم نیشابوری توثیق کرده است. (4)

کنانی نقل کرده که اسـتادش گفته است: من [سـعد بن] طریف حنظلی (5) را - که شـیخ عمار است - نمی شـناسم، می ترسم او مشکل داشته باشد! (6)

و برخی چون ابن عساکر و کنانی گفته اند: این روایت مرسل است. (7)

و پاسخ شان آن است که سـعد بن طریف آن را از امام باقر علیه السـلام نقل کرده و امامان معصوم علیهم السلام هر چه بفرمایند به نقل از پدران شان از جدّ شان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم است. (8)

1- تذکرة الخواصّ 1 / 244 - 245، تنزیه الشریعة 1 / 385

2- قال ابن حجر: وثّقه محمد بن جریر. (لسان المیزان 4 / 406)

3- تنزیه الشریعة 1 / 385

4- و قد قوّاه الحاکم وحده، و أخرج له في المستدرك. (میزان الاعتدال 4 / 381 - 382)

5- ابن الجوزی گفته: (عن طریق الحنظلي) کنانی به نقل از استادش گفته: (طریف الحنظلي) ولی صحیح سعد بن طریف الحنظلي است، ففي الهواتف لابن أبي الدنیا 20: حدّثني أبي، أنا عمار أبو الیقظان، عن سعد بن طریف، عن أبي جعفر [علیه السلام] قال: نادی منادٍ یوم بدر - یقال له: رضوان -: لا سیف إلاّ ذو الفقار، ولا فتی إلاّ علی.

6- قال بعض أشیاخي: شیخ عمار، طریف الحنظلي ما عرفته، و أخاف أن یکون هو الآفة، و اللّه أعلم (تنزیه الشریعة 1 / 385)

7- تاریخ مدینة دمشق 42 /71، تنزیه الشریعة 1 / 385.

8- عن جابر، قال: قلت لأبي جعفر محمـد بن علي الباقر علیهما السـلام: إذا حـدّثتَني بحـدیث فأسـنده لي، فقال: حـدّثني أبي، عن جدّي [علیهم السـلام]، عن رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سـلم، عن جبرئیل علیه السـلام، عن اللّه عزّ وجلّ، و کلّ ما أُحدثك بهذا الإسناد. (الأمالي للشیخ المفید قدس سره 42، الوسائل 97/27، بحار الأنوار 2/ 148، 178) و قال الشیخ المفید رحمة اللّه: و کان - أي مولانا ابو عبـد اللّه الصادق علیه السـلام- یقول: حـدیثي حـدیث أبي، و حـدیث أبي حـدیث جدّي، و حدیث جدّي حدیث علي بن أبي طالب أمیر المؤمنین، و حدیث علی أمیر المؤمنین [علیه السـلام] حدیث رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم و حدیث رسول اللّه [صلی اللّه علیه و آله و سـلم] قول اللّه عزّ وجـلّ. (الإرشـاد 2 / 186، الکافی 1 / 59، وسائل الشـیعة 27 / 83، بحـار الأنوار 2 / 178 - 179) در نقل عسـقلانی نیز اشاره ای به این نکته شده که حضـرت روایاتش را مسـتند به نقل از پدران بزرگوارش دانسته است که: روایة رویناها عن آبائنا. (تهذیب التهذیب 2 / 88) و سُئل مرة: سمعت هذه الأحادیث من أبیك؟ فقال: نعم. (تهذیب التهذیب 2 / 89)

تذکر

ابن الجوزی در مقدمه کتابش می گوید:

عده ای روایاتی در فضائل صحابه و خلفا ساخته و به انتشار آن پرداختند، برخی در برابر این افراد، روایاتی شگفت و بی شمار در فضائل علی [علیه السلام] جعل کردند مانند: احمد بن نصر الذراع [الذارع]، حبّة بن جوین، بشر بن ابراهیم، عباد بن یعقوب، و عبد اللّه بن داهر. (1)

ولی این ادعایی بیش نیست. به عنوان مثال از جمله اشکالات این سخن آن است که در منابع اهل تسنن از بشر بن ابراهیم بیش از یک روایت در فضائل امیر المؤمنین علیه السلام یافت نشد، و ابن الجوزی نیز در فضائل آن حضرت، جز این روایت از او مطلب دیگری نقل نکرده که پیش از این گذشت، (2) پس چگونه ادعا می کند که:

1- قال ابن الجوزي - فی ضمن کلام له -... و علی الضدّ من هؤلاء قامت جماعات أخر تکیل الکیل کیلین، فوضعت في مناقب علی رضی اللّه عنه [علیه السلام] من الأحادیث المستغربة ما لا یدخل تحت حصر، من أمثال: أحمد بن نصر الذراع، و حبّة بن جوین، و بشر بن إبراهیم، و عباد بن یعقوب، و عبد اللّه بن داهر. (الموضوعات 8/1)

2- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1961 روایت شماره 1337

این راویان روایاتی شگفت و بی شمار در فضائل علی [علیه السلام] جعل کردند.

و همین یک حدیث شواهد و متابعات دیگری دارد (1) و بشر ابن ابراهیم متفرّد به نقل آن نیست، گر چه ابن الجوزی او را متهم به جعل آن نموده است.

بلکه ابن الجوزی خودش برای آن شاهد دیگری نقل کرده که:

[1342 / 27]... أنت أول المؤمنين إيماناً، و أعلمهم بأيام اللّه، و أوفاهم بعهده، و أقسمهم بالسوية، و أرفقهم بالرعية، و أعظمهم مودن [مزية]، و أنت عضدي (2) و غاسلي و دافني، و المتقدّم إلى كل شديدة و كريهة، ولن ترجع بعدي كافراً، و أنت تتقدّمني بلواء الحمد، و تذود عن حوضي»...

ابن الجوزی گفته: این هم حدیث باطلی است که حسن بن عبید اللّه الأبزاری - که دروغ گو است - آن را جعل کرده است.

سپس گفته: البته ابن مردویه آن را به سندی دیگر نقل کرده که: عن أبي بكر بن كامل، عن علي بن المبارك الربيعي، عن إبراهيم بن سعيد. سپس گفته: احتمال دارد که ابن مبارک آن را از ابزاری گرفته باشد! (3)

پس به جهت آن که نتوانسته در این سند مناقشه کند - رجماً بالغیب ! - گفته: احتمالاً ابن مبارک آن را از ابزاری گرفته ولی هیچ دلیلی بر این احتمال اقامه نکرده است.

1- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 170 - 172، روایات شماره 65، 66، 67 و گذشت که سیوطی گفته: این حدیث با سند دیگر نقل شده است. (اللآلي المصنوعة 1 / 322 - 323) نگارنده گوید: فقط در سند یکی از سه روایت گذشته بشر بن ابراهیم وجود دارد.

2- في كنز العمال 13 / 117: «عاضدی»، و في تاريخ مدينة دمشق 331/42: «غامضي»

3- الموضوعات 1 / 343 - 344

برخی از راویان فضائل نزد رجالیین اهل تسنن

اشاره

در کتب رجال اهل تسنن، در شرح حال عده ای از راویان، کلماتی به چشم می خورد که حاکی از تضعیف آن ها به جهت علاقه شدید آن ها به اهل بیت علیهم السلام و نقل فضائل آن بزرگواران است. (1)

از این محبت تعبیر به تشیّع، غلو در تشیّع، شیعه آتشین بودن و... شده و روایات آن ها در فضائل کنار گذاشته شده به جز اندکی که برای انکار، تعجب و مانند آن نقل شده است!

توضیح چند اصطلاح:

1. مراد از «شیعه» و «تشیّع» (2) در کلمات اهل تسنن، شیعه اثنی عشری نیست بلکه بنابر تصریح ابن حجر عسقلانی مقصود آن ها از «تشیّع» آن است که راوی محبّت امیر المؤمنین علیه السلام را داشته و آن حضرت را بر دیگر صحابه مقدّم بدارد (گر چه آن حضرت را خلیفه چهارم بداند) و بنابر تعریفی دیگر: اعتقاد به ترجیح امیر المؤمنین علیه السلام بر عثمان و آن که حضرت در جنگ ها بر حق بوده است.

2. «شیعه غالی» آن است که آن حضرت را بر شیخین هم مقدّم بدارد، و به او «رافضی» نیز گفته می شود.

1- از جمله شواهد بی جا بودن تضعیف آنان آن که بسیاری از آنان را دیگر رجالیین اهل تسنن توثیق نموده و صدوق و راست گو دانسته اند، چنان که ملاحظه خواهید فرمود.

2- تشیّع در بین راویان اهل تسنن بویژه اهل کوفه بسیار شایع بوده است. علی بن مدینی - استاد بخاری - می گوید: اگر اهل بصره به جهت عقیده به «قَدَر»، و اهل کوفه به جهت تشیّع کنار گذاشته شوند، دیگر کتاب حدیثی نخواهیم داشت! قال:... و لو تُرکت أهلُ الکوفة لذلك الرأي - یعنی التشیّع - خربت الکتب، یعنی لذهب الحدیث. (الکفایة في علم الروایة للخطیب البغدادي 157)

3. «رافضی غالی» کسی است که نسبت به شیخین کینه داشته یا آن دو را سبّ نموده و نا سزا گوید.

4. شدید ترین درجه غلو و رفض آن است که اعتقاد به رجعت نیز داشته باشد. (1)

در این بخش نظر شما را به برخی از راویان فضائل اهل بیت علیهم السلام و کلمات علمای رجال در تضعیف آنان جلب نموده و برخی از روایـات آن هـا را – که به نـدرت در مصادر آمـده – نقل می کنیم تا میزان اهمیت این راویان به نقل فضائل و نوع روایات آنان تا حـدودی مشخّص و سبب تضعیف آنان نیز معلوم گردد.

لازم است تـذکر دهیم که بنابر فحص تامّ از اسامی این راویان و روایات آنان نبوده بلکه به صورت گزینشـی به نقل نام برخی و ذکر روایاتی از آنان اکتفا نموده ایم.

1- در همین دفتر صفحه 2171، تحت عنوان: «غلو چیست و غالی کیست» توضـیح بیش تری در این زمینه خواهد آمد. قال ابن حجر: و التشـيّع محبّة علي [عليه السـلام] و تقديمه على الصـحابة، فمن قدّمه على أبي بكر و عمر فهو غالٍ فى تشـيّعه، و يطلق عليه: رافضـي، و إلاّ فشـيعي، فإن انضاف إلى ذلك السبّ أو التصريح بالبغض فغالٍ في الرفض، و إن اعتقد الرجعة إلى الدنيا فأشدّ في الغلو. (مقدمة فتح الباري 460) و قال – أيضاً –: فالتشـيع في عرف المتقدمين هو اعتقاد تفضـيل علي [عليه السلام] على عثمان، و أن عليّاً [عليه السلام] كان مصيباً في حروبه، و أن مخالفه مخطئ مع تقديم الشـيخين و تفضـيلهما، و ربّما اعتقد بعضـهم أنّ عليّاً [عليه السلام] أفضل الخلق بعد رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سـلم، و إذا كان معتقـد ذلك و رعاً ديّناً صادقاً مجتهداً فلا تردَ روايته بهذا لاسـيما إن كان غير داعية. و أمّا التشـيّع في عرف المتأخرين فهو الرفض المحض فلا تقبل رواية الرافضـى الغالى ولا كرامة. (تهذيب التهذيب 81/1 – 82) و قال الذهبي: و الأفضل منهما بلا شك أبو بكر و عمر، من خالف في ذا فهو شـيعيٌ جلـد، و من أبغض الشـيخين و اعتقد صـحة إمامتهما فهو رافضـي مقيت، و من سبّهما و اعتقد أنهما ليسا بإمامي هدى فهو من غلاة الرافضة. (سير أعلام النبلاء 16 / 458)

أحمد بن سالم [سلمة] بن خالد بن جابر، أبو سمرة

در تضـعیف او گفته اند: اهل کوفه است و از افراد مورد اطمینان مطالب عجیب و وحشـتناک نقل می کند. اصـلاً احتجاج به (روایات) او جایز نیست. احادیث منکَری دارد. (1)

از احادیث اوست:

[1343 / 1] علی خیر البریة. (2)

أحمد بن عبد اللّه بن یزید المؤدب، أبو جعفر السامري

در مـذمّتش گفته اند: او حدیث جعل می کند. او از عبد الرزاق و دیگر ثقات، مطالب منکَر، عجیب و وحشـتناک نقل می کند. منکر ترین روایت او آن است که می گوید:

[1344 / 2] پیـامبر صـلی اللّه علیه و آله و سـلم در حـدیبیه بازوی علی [علیه السـلام] را گرفت و فرمود: (هـذا أمیرُ البَرَرَهِ، قاتِلُ الفَجَرهِ، مَنصورٌ مَن نَصَرَهُ، مَخذولٌ مَن خَذَلَهُ)، مدّ بها صوته ثم قال: (أَنَا مَدِینَهُ اَلْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ اَلْحِکْمَهَ فَلْیَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا). (3)

و نیز از روایات اوست:

1- من أهل الکوفـة، یروی عن الثقات الأوابـد و الطامّات، لا یحلّ الاحتجاج به بحال. کوفي لیس بالمعروف، و له أحادیث مناکیر. (رجوع شود به المجروحین لابن حبان 1 / 140، الکامل لابن عدي 1 / 169 - 170، الموضوعات لابن الجوزي 349/1، المغني 1 / 69، میزان الاعتدال 99/1 - 100، لسان المیزان 1 / 175، تنزیه الشریعة 27/1، 354)

2- تاریخ مدینة دمشق 42 / 371، شواهد التنزیل 2 / 471

3- المجروحین 1 / 152 - 153، و رجوع شود به تاریـخ بغداد 4 / 441 - 442، الکامل لابن عدي 192/1، تاریخ مدینة دمشق 42/ 226، 382 - 383، میزان الاعتدال 1 / 109 - 110، لسان المیزان 1 / 197 - 198

[3 / 1345] من مات و في قلبه بغض لعلي فليمت يهودياً أو نصرانياً. (1)

*روايت شماره 670 عن علقمة و الأسود، عن أبي أيوب الأنصاري:... و إن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم أمرنا بقتال ثلاثة مع على [عليه السلام]: بقتال الناكثين و القاسطين و المارقين...

«يا عمار بن ياسر إن رأيت عليّاً قد سلك و اديا و سلك الناس غيره فاسلك مع علي؛ فإنه لن يدليك في ردى ولن يخرجك من هدى».

«يا عمار من تقلّد سيفاً أعان به عليّاً على عدوه قلّده اللّه يوم القيامة و شاحين من درّ، و من تقلّد سيفاً أعان به عدوّ علي عليه قلّده اللّه يوم القيامة و شاحين من نار». (2)

أحمد بن عيسى الكندي الليثى المعروف ب-: ابن الوشاء التنيسي

درباره اش گفته شده: او جامع علم و دانش بود، من از او روايات فراوان نوشتم.

و در تضعيفش گفته اند: دانش مندان علم حديث دربارهٔ او اختلاف داشتند، برخى او را ثقه مى دانستند و برخى ضعيف. متفرّد به احاديث شاذّى بود كه ديگران نقل نمى كنند و بر او انكار شد. (3)

از احاديث اوست:

*روايت شماره 661 النظر إلى على عبادة. (4)

1- تنزيه الشريعة 1 / 360

2- رجوع شود به دفتر سوم صفحه 949، به نقل از تاريخ بغداد 13 / 188 - 189، تاريخ مدينة دمشق 472/42 - 473، بغية الطلب 292/1 - 293، البداية و النهاية 339/7.

3- انفرد بأحاديث أُنكرت عليه، لم يأت بها غيره شاذّة، كتبت عنه حديثاً كثيراً، و كان جامعاً للعلم، و كان أصحاب الحديث يختلفون فيه فبعضهم يوثّقه و بعضهم يضعّفه. (لسان الميزان 1 / 242)

4- تاريخ مدينة دمشق 9/40، ذيل تاريخ بغداد لابن النجار 2 / 152

*روايت شماره 1327 يـا أبا برزة، إن ربّ العالمين عهـد إليّ في علي بن أبي طالب عهـداً، فقال: عليٌ رايـة الهـدى، و منار الإيمان، و امام أوليائي، و نور جميع من أطاعني. يا أبا برزة علي بن أبي طالب معي غـداً في القيامة على حوضـي، و صاحب لوائي، و معي غداً على مفاتيح خزائن جنّة ربي. (1)

أحمد بن محمد بن الحسين بن السندى، أبو الفوارس، المصرى الصابوني

او را راست گو دانسته و به اوصافی مانند: الشيخ الكبير، مسند وقته، الثقة المعمر، مسند ديار مصر ستوده اند.

ولی گفته اند: او حجت نيست، روايت ذيل را در ضمن رواياتش گنجاندند و او (نفهميد و) آن را نقل نمود:

*روايت شماره 661 النظر إلى وجه علي عبادة. (2)

أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة، أبو العباس، المعروف ب-: ابن عقدة

كلمات اعلام اهل تسنن در مدح و ستايش او پيش از اين گذشت. (3)

ابن كثير پس از مدح و ثنای او - و اين كه او ششـصد هزار حديث از بر داشته كه سی صد هزار آن مربوط به فضائل اهل بيت عليهم السلام بوده!! - می گويد:

1- تاريخ بغداد 14 / 102 و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 42 / 329 - 330

2- و هو صـدوق في نفسه و ليس بحجـة و قد أدخل عليه حديث باطل فرواه... «النظر إلى وجه علي عبادة»، فهذا أدخل على أبي الفوارس (رجوع شود به سير أعلام النبلاء 541/15 - 542، تاريخ الإسلام 414/25، العبر في خبر من غبر 287/2، ميزان الاعتدال 152/1، لسان الميزان 296/1)

3- دفتر دوم، صفحه 786 - 787

ولی با این همه او را به تشیّع و غلو نسبت داده اند ! (1)

و ابن النجار گفته: او از بزرگان شیعه است و روایات منکری را در فضائل اهل بیت [علیهم السلام] نقل کرده است. (2)

نگارنـده گویـد: روایات او فراوان است و این نوشـتار گنجایش آن را ندارد. برای اطلاع از آن رجوع شود به کتاب فضائل امیر المؤمنین علیه السلام ابن عقده که اصل آن مفقود شده ولی توسط دانش مند محترم عبد الرزاق محمد حسین حرز الدین از منابع اصلی جمع آوری و باز سازی شده و به طبع رسیده است.

أحمد بن محمد السري بن يحيى بن السري بن أبي دارم، أبو بكر بن أبي دارم

او را بـا الفاظی ماننـد: الحافظ المسـند، الإمام الحافظ الفاضل، محـدّث الكوفـة و حافظها. كان موصوفاً بالحفظ و المعرفـة. كان مسـتقيم الأمر... ستوده اند. (3)

ولی در تضعیفش گفته اند: اشکالش آن است که رافضی است. قابل اطمینان نیست. نوشته هایی را که از او نقل کرده بودم کنار گذاشتم. او تألیفی دارد که از ارزش صـحابه کاسـته. در آخر عمرش بیش تر بر او مطاعن صـحابه قرائت می شد. شـیخ گم راه منحرفی است. رافضی و کذّاب است. به جهت اتهام به رفض تضعیف شده است.

من بر جنازه او حاضـر نشدم. او حدیثی جعل کرده که: آتشـی زبانه می کشد و کسانی که کینهٔ آل محمد علیهم السـلام را داشته باشند می بلعد. (4)

1- و كان ينسب مع هذا كلّه إلى التشيّع و المغالاة. (البداية و النهاية 11 / 236)

2- قال ابن النجار: أبو العباس ابن عقدة الحافظ من كبار الشيعة، و ممن روى المنكرات و المنقطعات عن النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم في فضائل أهل البيت [عليهم السلام]. (الردّ على أبي بكر الخطيب 120)

3- رجوع شود به منابع پاورقی بعد

4- إلاّ أنه يترفّض، قد ألّف في الحطّ على بعض الصـحابة، و هو مع ذلك ليس بثقة في النقل. و قال محمد بن أحمد بن حماد الحافظ: كان مسـتقيم الأمر عامّـة دهره، ثم في آخر أيامه كان أكثر ما يقرأ عليه المثالب. وضع حـديثاً متنه: «تخرج نار من قعر عـدن تلتقط مبغضـي آل محمـد [عليهم السـلام]...» و أخرجتُ عن يـدي ما كتبتُه عنه. شـيخ ضالّ معثر. الرافضـي الكـذّاب. تركتُه و لم أحضـر جنازته. روى عنه الحاكم و قال: رافضي غير ثقة. و اتّهم بالوضع. كان رافضياً فضُعف بسبب رفضه. (ميزان الاعتدال 1 / 139، سير أعلام النبلاء 15 / 576 - 578، تذكرة الحفاظ 3 / 884، تاريخ الإسلام للذهبي 26 / 68، لسان الميزان 1 / 268، شذرات الذهب 11/3، تنزيه الشريعة 1 / 32)

از احادیث اوست:

[1346 / 4] قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: الصديقون ثلاثة: حبيب النجار مؤمن آل ياسين، و حزبيل [و حزقيل] مؤمن آل فرعون، و علي بن أبي طالب الثالث، و هو أفضلهم. (1)

[1347 / 5] و الذي نفسي بيده، لا تزول قدم عبد يوم القيامة حتى يسأله اللّه تبارك و تعالى عن أربع: عن عمره فيما أفناه، و عن جسده فيما أبلاه، و عن ماله فيما كسبه و فيما أنفقه، و عن حبّنا أهل البيت، فقال له عمر: فما آية حبّكم من بعدكم؟ قال: فوضع يده على رأس علي [عليه السلام]... و قال: «إن حبّي من بعدي حبّ هذا». (2)

[1348 / 6] عن علي بن محمد بن المنكدر، عن أم سلمة زوج النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم- و كانت ألطف نسائه و أشدّهنّ له حبّاً، و كان لها مولى يحضنها و ربّاها، و كان لا يصلّي صلاةً إلاّ سبّ علياً [عليه السلام] و شتمه - فقالت له: يا أبة ما حملك على سبّ علي؟ قال: لأنه قتل عثمان و شرك في دمه، فقالت له: أما إنه لولا أنك مولاي و ربّيتني و أنك عندي بمنزلة و الدي ما حدّثتك بسرّ رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم، ولكن اجلس حتى أُحدّثك عن علي و ما رأيته، قد أقبل رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم و كان يومي - و إنما كان نصيبي في تسعة أيام يوم واحد - فدخل النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم و هو مخلّل أصابعه في أصابع علي [عليه السلام]، و اضعاً يده عليه، فقال: «يا أم سلمة أخرجي من البيت و أخليه لنا»، فخرجتُ و أقبلا يتناجيان، و أسمع الكلام ولا أدري ما يقولان، حتى إذا أنا قلت: قد انتصف النهار، أقبلتُ فقلت: السلام عليكم، ألج؟ فقال

1- المناقب للخوارزمی 310 و رجوع شود به دفتر دوم صفحه 494 پاورقی روایت 261

2- المناقب للخوارزمی 77

النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: «لا تلجي و ارجعي مكانك»، ثم تناجيا طويلاً حتى قام عمود الظهر، فقلت: ذهب يومي و شغله علي، فأقبلتُ أمشي حتى وقفت على الباب فقلت: السلام عليكم، ألج؟ فقال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم:... «فلا تلجي»، فرجعت فجلست مكاني حتى إذا أنا قلت: قد زالت الشمس، الآن يخرج إلى الصلاة فيذهب يومي، ولم أر قطّ أطول منه، أقبلت أمشي حتى وقفت على الباب فقلت: السلام عليكم، ألج؟ فقال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: «نعم، فَلِجي»، فدخلت و علي [عليه السلام] واضع يده على ركبتي رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم قد أدنى فاه من أُذُن النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم و فم النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم على أذُن علي [عليه السلام]، يتسارّان و علي [عليه السلام] يقول: أفأمضي و أفعل؟ و النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم يقول: «نعم»، فدخلتُ و علي [عليه السلام] معرض وجهه حتى دخلت و خرج، فأخذني النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم في حجره فالتزمني، فأصاب منّي ما يصيب الرجل من أهله من اللطف والاعتذار، ثم قال لي: «يا أم سلمة، لا تلوميني، فإن جبرئيل أتاني من اللّه تعالى يأمر [بأمر] أن أوصي به عليّاً من

بعدي، و كنت بين جبرئيل و علي، و جبرئيل عن يميني و علي عن شمالي، فأمرني جبرئيل أن آمر عليّاً بما هو كائن بعدي إلى يوم القيامة، فاعذريني ولا تلوميني، إن اللّه عزّ و جل اختار من كل أمة نبياً و اختار لكل نبي وصيّاً، فأنا نبي هذه الأمة و عليّ وصيّي في عترتي و أهل بيتي و أمتي من بعدي».

فهذا ما شهدت من على [عليه السلام] - الآن يا أبتاه - فسبّه أو دعه.

فأقبل أبوها يناجي الليل و النهار و يقول: اللهم اغفر لي ما جهلت من أمر علي؛ فإن وليّي وليّ علي و عدوّي عدوّ علي، فتاب المولى توبة نصوحاً، و أقبل فيما بقى من دهره يدعو اللّه تعالى أن يغفر له. (1)

[1349 / 7] قال علي عليه السلام: حدّثني رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم- و أنا مسنده إلى صدري - فقال: «أي علي، ألم تسمع قول اللّه تعالى: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) [البينة (98): 7]؟ أنت و شيعتك، و موعدي و موعدكم الحوض إذا جَثَتِ

1- المناقب للخوارزمي 146 - 147، فرائد السمطين 1 / 270، ينابيع المودة 1 / 235

الأمم للحساب تُدعَونَ غرّاً محجّلين». (1)

[1350 / 8] و قال علي عليه السلام: تفترق هذه الأمة على ثلاث و سبعين فرقة، ثنتان و سبعون في النار و واحدة في الجنة، و هم الذين قال اللّه عز و جل: (وَ مِمّنْ خَلَقْنَا أُمّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ) [الأعراف (7): 181]، و هم أنا و شيعتي. (2)

[1351 / 9] عن أبي الحمراء خادم رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم قال: كان رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يجيء عند كل صلاة فجر فيأخذ بعضادة هذا الباب ثم يقول:«.... الصلاة، رحمكم اللّه، (إِنّمَا يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) [الأحزاب (33):33]»، فقلت: يا أبا الحمراء، من كان في البيت؟ قال: علي و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام. (3)

[1352 / 10] قال الأسود بن زيد النخعي: لمّا بويع علي بن أبي طالب [عليه السلام] على منبر رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم، قال خزيمة بن ثابت الأنصاري - و هو واقف بين يدي المنبر -:

إذا نحن بايعنا عليّاً فحسبنا *** أبو حسن ممّا نخاف من الفتن

وجدناه أولى الناس بالناس إنه *** أطب قريش بالكتاب و بالسنن

و إن قريشاً ما تشقّ غباره *** إذا ما جرى يوماً على الضمر البدن

و فيه الذي فيهم من الخير كلّه *** و ما فيهم كل الذي فيه من حسن (4)

أحمد بن نصر الذارع [الذراع]

در مذمّت احمد بن نصر گفته اند: شيخ بغدادى مشهورى است. بسيار حديث ساز و دروغ گو است. تأليفى مشهور دارد. دار قطنى او

1- المناقب للخوارزمي 265 - 266، و رجوع شود به الدرّ المنثور 6 / 379.

2- المناقب للخوارزمى 330 - 331

3- شواهد التنزيل 2/ 74.

4- المناقب للخوارزمي 50

را دجّال دانسته است. او روایات منکَری نقل کرده که از آن معلوم می شود قابل اطمینان نیست. (1)

از احادیث اوست:

[1353 / 11] إن حافظي علي ليفتخران على جميع [سائر] الحفظة بكينو نتهما مع علي مع [و ذلك] أنهما لم يصعدا إلى اللّه منه بشيء يسخطه [بسخطه]. (2)

[1354 / 12] عرضت عليّ أمتي في الميثاق في صور الذرّ بأسمائهم و أسماء آبائهم، و كان أول من آمن بي و صدّقني علي بن أبي طالب، فكان أول من آمن بي و صدّقني حين بعثتُ، فهذا الصديق الأكبر. (3)

[1355 / 13] عن ابن عباس، قال: قتل علي بن أبي طالب [عليه السلام] عمرو بن عبدودّ و دخل على النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم فلمّا رآه النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم كبّر و كبّر المسلمون، فقال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم:«اللهم أعط علي بن أبي طالب فضيلة لم تعطها أحداً قبله ولا تعطها أحداً بعده»، فهبط جبريل عليه السلام و معه أترجة من الجنة، فقال: إن اللّه عزّ و جلّ يقرأ عليك السلام و يقول لك: حيّ بهذه علي بن أبي طالب، فدفعها إليه، فانفلقت في يده فلقتين، فإذا فيها حريرة بيضاء مكتوب فيها بصفرة: «تحية من الطالب الغالب إلى علي بن أبي طالب». (4)

[1356 / 14] يا على، إن اللّه زوّجك فاطمة، و جعل صداقها الأرض، فمن مشى

1- بغداديٌ مشهورٌ، شيخٌ بغداديٌ وضّاعٌ مفترٍ، له جزءٌ مشهورٌ، قال الدار قطني: دجالٌ... فأتى بمناكير تدل على أنه ليس بثقة. (رجوع شود به الموضوعات لابن الجوزي 1 / 347 - 349، المغني 97/1، ميزان الاعتدال 161/1 - 162، لسان الميزان 317/1 - 318، تنزيه الشريعة 35/1) كلام ابن الجوزى دربارهٔ او صفحه 1975 گذشت.

2- الموضوعات لابن الجوزي 1 / 384، تنزيه الشريعة 1 / 360

3- الموضوعات لابن الجوزي 1 / 342، تنزيه الشريعة 1 / 351

4- رجوع شود به الموضوعات لابن الجوزي 1 / 390، تنزيه الشريعة 1 / 362، ميزان الاعتدال 161/1 - 162، لسان الميزان 1 / 317 - 318

عليها مبغضاً لك تمسى [تمشي] حراماً. (1)

* روايت شماره 45 عليّ خير البشر فمن أبى فقد كفر. (2)

* روايت شماره 971 عن علي عليه السلام قال: خرجت مع رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم ذات يوم نمشي في طرقات المدينة إذ مررنا بنخل من نخلها صاحت [فصاحت] نخلة بأخرى: هذا النبي المصطفى و على المرتضى، ثم جزناها جزناهما] فصاحت ثانية بثالثة: [هذا] موسى و أخوه هارون، ثم جزناها [جزناهما] فصاحت رابعة بخامسة: هذا نوح و إبراهيم، ثم جزناها [جزناهما] فصاحت سادسة بسابعة: هذا محمد سيّد المرسلين، و هذا عليّ سيّد الوصيين، فتبسّم رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم ثم قال:

«يا علي، إنما سُمّي نخل المدينة: صحائياً [صيحانيّاً] لأنه صاح بفضلي و فضلك». (3)

إسحاق بن بشر الأسدي الكاهلي، أبو يعقوب

در تضعيفش گفته اند: او متروک است. اگر در نقل مطلبی متفرّد باشد نمی شود بدان احتجاج نمود؛ زيرا او ضعيف و رواياتش منكر است. (4)

از احاديث اوست:

[1357 / 15] «يا علي، قل: اللهم اجعل لي عندك عهداً، و اجعل لي في صدور المؤمنين مودةً»، فأنزل اللّه: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُم

1- الموضوعات لابن الجوزي 416/1.

2- الموضوعات لابن الجوزي 1 / 348، تنزيه الشريعة 353/1.

3- رجوع شود به المناقب للخوارزمي 313، الموضوعات لابن الجوزي 369/1، ميزان الاعتدال 161/1 - 162، لسان الميزان 317/1 - 318

4- لا يحتجّ بنقله إذا انفرد لضعفه و نكارة حديثه. (الاستيعاب 4/ 1744) أحد المتروكين. (الإصابة 23/7 - 294 كوفي، متروك، متّهم. (المغني 1 / 106 و رجوع شود به ميزان الاعتدال 1 / 186)

الرَّحْمَنُ وُدّاً) [مريم (19): 96]. قال: نزلت في علي عليه السلام. (1)

[1358 / 16] قال سَلَمَةَ بن كُهَيْل: مرّ عليٌ بن أبي طالب [عليه السلام] على رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم و عنده عائشة فقال: «يا عائشة، إذا سرّك أن تنظري إلى سيّد العرب فانظري إلى عليَّ ابن أبي طالب»! فقالت: ألست سيّد العرب؟ فقال: «أنا إمام المسلمين، و سيّد المتّقين، فإذا سرّك أن تنظري إلى سيّد العرب فانْظُري إلى عليّ بن أبي طالب». (2)

* روايت شماره 98 ستكون بعدي فتنة، فإذا كان ذلك فالزموا علي بن أبي طالب، فإنه أول من يراني، و أول من يصافحني يوم القيامة، هو الصديق الأكبر، و هو فاروق هذه الأمة، يفرّق بين الحق و الباطل، و هو يعسوب المؤمنين، و المال يعسوب المنافقين. (3)

و في لفظ: و هو معي في السماء العليا [الأعلى]، و هو الفاروق بين الحق و الباطل. (4)

* روايت شماره 108 من سرّه أن يحيى حياتي و يموت مماتي و يدخل جنة عدنٍ فليوال عليّاً من بعدي [...] (5) فإنهم عترتي، خلقوا من طينتي... و رزقوا فهمي و علمي، فويل للمكذّبين بفضلهم من أمتي، لا أنالهم اللّه شفاعتي. (6)

1- شواهد التنزيل 1 / 465

2- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 178.

3- الاستيعاب 4 / 1744، أسد الغابة 5 / 287 قال: أخرجه الثلاثة، و المراد من الثلاثة: أبو نعيم، و ابن مندة، وابن عبد البرّ. (أسد الغابة 1 / 5)

4- تاريخ مدينة دمشق 42 450، ميزان الاعتدال 1 / 188

5- نگارنده گويد: در اين جا سقطى واقع شده، در منابع ديگر با سند ديگر آمده است: «و ليوال وليّه، و ليقتد بالأئمة من بعدي». (تاريخ مدينة دمشق 42 / 240، حلية الأولياء 1 / 86) و ليوال وليّه، و ليقتد بأهل بيتي من بعدي. (كنز العمال 12 / 103)

6- التدوين في اخبار قزوين 2 / 485

* روایت شماره 388 إن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم آخی بین أصحابه... فقال علي [علیه السلام]: یا رسول اللّه، إنك قد آخیت بین أصحابك فمن أخي؟ قال صلی اللّه علیه و آله و سلم: «أما ترضی - یا علي - أن أکون أخاك»؟... «أنت أخي في الدنیا و الآخرة». (1)

* روایت شماره 876 عن أبي ذر: ماکنا نعرف المنافقین إلاّ بتکذیبهم اللّه و رسوله، و التخلف عن الصلوات، و البغض لعلي بن أبي طالب رضی اللّه عنه [علیه السلام]. (2)

* روایت شماره 1201 قال جمیع بن عمیر: أتیت ابن عمر فسألته عن علي [علیه السلام] فانتهرني، ثم قال: ألا أحدّثك عن علي؟! هذا بیت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم في المسجد و هذا بیت علی [علیه السلام]. (3)

أصبغ بن نباتة الحنظلي التمیمي، أبو القاسم الدارمي [المجاشعي]

عجلی او را توثیق کرده و ابن عدی جرجانی گفته: روایاتی که افراد مورد اطمینان از او نقل کنند بی اشکال است. گفته شده: او از بهترین مسلمین است. (4)

ولی در مذمّت او گفته اند: او دروغ گو، غیر مورد اطمینان و منکر الحدیث است که مشایخ به او و روایاتش اعتنایی نداشته و برای او و امثال او و روایات شان ارزشی قائل نیستند. نام او را در لیست کسانی که از روایات شان اعراض شده ثبت کرده اند! و گفته اند: او دل داده و

1- المستدرك 3/ 14

2- المستدرك 3 / 129 قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم، و لم یخرجاه

3- المستدرك 3/ 51، شواهد التنزیل 1 / 318.

4- قال العجلي: کوفي تابعي ثقة. (معرفة الثقات للعجلي 1 / 234، تهذیب التهذیب 316/1)، و قال ابن عدي: و إذا حدّث عن الأصبغ ثقة فهو عندي لا بأس بروایته. (الکامل لابن عدي 407/1 - 408)، و بهامش الجرح و التعدیل للرازي 2/ 320 عن هامش بعض النسخ: أصبغ بن نباتة من خیار المسلمین، حدیثه حجّة إذا روی عنه ثقة

گرفتار محبّت علی [علیه السلام] شده و روایات بسیار نا جوری نقل کرده؛ از این روی سزاست که کسی از او روایت نقل نکند. من از او چیزی نقل نکردم؛ زیرا او روایاتی نقل کرده که هیچ کس نقل نمی کند و سستی آن روشن است. ولی جرجانی گفته: اگر شخص مورد اطمینانی از او روایت کند اشکالی ندارد ؛ زیرا مشکل از ناحیه کسانی است که از او روایت نقل کرده اند و شاید آن ها ضعیف باشند! (1)

1- قال أبوبكر بن عياش الأصبغ بن نباتة و هيثم [و ميثم] هؤلاء كلهم كذّابون. (ضعفاء العقيلي 1 130، تهذيب الكمال 3 / 309) كان المغيرة لا يعبأ بحديث الأصبغ بن نباتة. و قال عمرو بن علي: ما سمعت يحيى ولا عبد الرحمان حدّثا عن الأصبغ بن نباتة بشيء قطّ. عن يونس بن أبي إسحاق: كنت مع أبي في المغازي بخراسان، فكان يدور تلك الفساطيط، ولا يعرض لفسطاط الأصبغ، يعني ابن نباتة. و قال يحيى بن مَعين: قد رأى الشعبي رشيداً الهجري، و حبّة العرني، والأصبغ بن نباتة. ليس يساوي هؤلاء كلّهم شيئاً. و قال يحيى بن مَعين: أصبغ بن نباتة ليس بثقة أو: ليس بشيء أو: ليس حديثه بشيء. و قال النسائي: متروك الحديث. و قال في موضع آخر: ليس بثقة. و قال أبو جعفر العقيلي: كان يقول بالرجعة. و قال الدار قطني: منكر الحديث. (تهذيب الكمال 3 / 308 - 310) و قال البزار: أكثر أحاديثه عن علي [عليه السلام] لا يرويها غيره. و ذكره يعقوب الفسوي في باب من يُرغب عن الرواية عنهم. (إكمال تهذيب الكمال لعلاء الدين مغلطاي 2 / 352 - 253) و هو ممن فتن بحبّ علي [عليه السلام]، أتى بالطامات في الروايات فاستحقّ من أجلها الترك. (المجروحين لابن حبان 1 / 174) صاحب على بن أبي طالب [عليه السلام]، يروي عنه أحاديث غير محفوظة... قال الشيخ - يعني ابن عدي الجرجاني -: و الأصبغ بن نباتة لم أخرج له هاهنا شيئاً ؛ لأن عامّة ما يرويه عن علي [عليه السلام] لا يتابعه عليه أحد، و هو بين الضعف، و له عن على [عليه السلام] أخبار و روايات، و إذا حدّث عن الأصبغ ثقة فهو عندي لا بأس بروايته، و إنما أتى الإنكار من جهة من روى عنه ؛ لأن الراوي عنه لعلّه يكون ضعيفاً. (الكامل لابن عدي 1 / 407 - 408) و رجوع شود به الجرح و التعديل للرازي 2/ 320، ميزان الاعتدال 1 / 271، تهذيب التهذيب 1 /316، تنزيه الشريعة 40/1.

[1359 / 17] ابو الجارود می گوید: از اصبغ پرسیدم: علی علیه السلام نزد شما چه جایگاهی داشت؟ گفت: من نمی دانم دیگران چه می گویند، ولی ما شمشیر به دست تحت فرمان او بودیم، به هر کس اشاره می کرد (گردنش را) می زدیم. (1)

از روایات اوست: مُنا شَدَه به حدیث غدیر، (2) حدیث منزلت. (3)

[1360 / 18] یا علي، إن اللّه زینك بزینة لم یزیّن [یتزیّن] العباد بشيء أحبّ إلی اللّه منها، و هي زینة الأبرار عند اللّه: الزهد في الدنیا... (4)

و في روایة:... و هي زینة الأبرار عند اللّه، جعلك لا تنال من الدني [الدنیا] شیئاً، و جعلها لا تنال منك شیئاً، و وهب لك حبّ المساکین. (5)

[1361 / 19] إنّ اللّه جَعلك تُحِبُّ المساکین و تَرضَی بهم أتباعاً و یرضَونَ بك إماماً، فطُوبی لمن تَبِعَك و صَدَقَ فیك، و ویلٌ لمن أبغَضَك و کذب فیك. (6)

[1362 / 20] أنا مدینة الجنة و أنت بابها، یا علي، کذب من زعم أنه یدخلها من غیر بابها. قال ابن عساکر: کذا قال، و المحفوظ «مدینة الحکمة». (7)

1- عن أبي الجارود، قال: قلت للأصبغ بن نباتة: ما کان منزلة هذا الرجل منکم - یعني علیّاً رضوان اللّه علیه -؟ قال: ما أدري ما یقولون إلاّ أن سیوفنا کانت علی عواتقنا فمن أوماً إلیه ضربناه. (الکامل لابن عدي 1 / 407)

2- أسد الغابة 3/ 307 و 5 / 205، الإصابة 4 / 276 - 277 و 7 / 136

3- تاریخ مدینة دمشق 168/42

4- تاریخ مدینة دمشق 42/ 282، شواهد التنزیل 1 / 517

5- شواهد التنزیل 1 / 517

6- مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 121

7- تاریخ مدینة دمشق 378/42

[1363 / 21] عن أبي أيوب الأنصاري: أمرنا بقتال الناكثين و القاسطين و المارقين مع علي بن أبي طالب عليه السلام. (1)

[1364 / 22] قال الأصبغ: شهدت علياً [عليه السلام] يوم صفين و هو يقول: من يبايعني على الموت؟! - أو قال على القتال - فبايعه تسع و تسعون، فقال: أين التمام؟! أين الذي وُعدتُ به؟! قال: فجاء رجل عليه أطمار صوف، محلوق الرأس، فبايعه على الموت و القتل، فقيل: هذا أويس القرني، فما زال يحارب بين يديه حتى قتل. (2)

[1365 / 23] و قال: سمعت علياً [عليه السلام] يقول: نزل القرآن أثلاثاً: ثلث فينا، و ثلث في عدونا، و ثلث فرائض و أحكام و سنن و أمثال. (3)

و في رواية: نزل القرآن أرباعاً فربع فينا، و ربع في عدونا، و ربع سنن و أمثال، و ربع فرائض و أحكام، فلنا كرائم القرآن. (4)

[1366 / 24] و قال: سمعت علياً [عليه السلام] يقول: أخذ رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم بيدي ثم قال: «يا أخي قول اللّه تعالى: [(فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُم سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَاباً مِنْ عِندِ اللّهِ وَ اللّهُ عِندَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ) [آل عمران (3): 195].

أنت الثواب، و شيعتك [و أصحابك] الأبرار». (5)

[1367 / 25] و قال: كنت جالساً عند على [عليه السلام] فأتاه عبد اللّه بن الكواء فقال: يا أمير المؤمنين، أخبرني عن قول اللّه: (وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ [يَعْرِفُونَ كُلّا بِسِيمَاهُمْ])

1- الموضوعات لابن الجوزي 1 / 1390، 395 و 2 / 12، المجروحين لابن حبان 174/1، تنزيه الشريعة 1 / 387

2- المستدرك 403/3

3- شواهد التنزيل 1 / 58

4- رجوع شود به شواهد التنزيل 57/1، 59، 62

5- شواهد التنزيل 1 / 178

[الأعراف (7): 46]، فقال: ويحك... نحن نوقف يوم القيامة بين الجنة و النار، فمن ينصرنا عرفناه بسيماه فأدخلناه الجنة، و من أبغضنا عرفناه بسيماه فأدخلناه النار.(1)

[1368 / 26] عن علي عليه السلام في قول اللّه تعالى: (وَ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ) [المؤمنون (23): 74] قال: عن ولايتنا. (2)

[1369 / 27] عن ابن عباس في قول اللّه تعالى: (إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ [مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً]) [الإنسان (76): 5] قال: يعني بهم الصديقين في إيمانهم: علي و فاطمة و الحسن و الحسين [عليهم السلام]، (يَشْرَبُونَ) في الآخرة (مِن كَأْس) خمر (كَانَ مِزَاجُهَا) من عين ماء يسمى: الكافور، ثم نعتهم فقال: (يُوفُونَ بِالنَّذْرِ) يعني يتمّون الوفاء به، (وَ يَخَافُونَ يَوْماً كَانَ شَرُّهُ): عذابه (مُسْتَطِيراً) [الإنسان (76): 7]: قد على و فشا و عمّ، نزلت في علي و فاطمة و الحسن و الحسين [عليهم السلام]، و ذلك أنهما مرضا مرضاً شديداً فعادهما رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم و أبو بكر و عمر، و معه وجوه أصحابه، فقال: «يا علي، انذر أنت و فاطمة نذراً إن عافى اللّه ولديك أن تفي به»... (3)

* روايت شماره 96 عن الأصبغ، قال: لمّا أن أصيب زيد بن صوحان يوم الجمل اتاه علي [عليه السلام] و به رمق فوقف عليه... فقال [زيد]: و أنت يرحمك اللّه فو اللّه ما عرفتك إلّا باللّه عالماً و بآياته عارفاً، و اللّه ما قاتلتُ معك من جهل ولكني سمعتُ حذيفة يقول: سمعتُ رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يقول: «على أمير البررة، و قاتل الفجرة، منصور من نصره، مخذول من خذله، ألا و إن الحقّ معه، ألا و إن الحقّ معه يتبعه، ألا فميلوا معه». (4)

* روايت شماره 425 أنا دار الحكمة و علي بابها. (5)

1- شواهد التنزيل 1 / 263

2- شواهد التنزيل 1 / 524

3- شواهد التنزيل 404/2 - 405 و رجوع شود به الموضوعات 1 / 390، تنزيه الشريعة 1 / 362.

4- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن مردويه 163، المناقب للخوارزمي 177

5- حلية الأولياء 64/1

* روايت شماره 711 قال علي عليه السلام: ما وجدت إلّا القتال أو الكفر بما أنزل على محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم. (1)

* روايت شماره 1039 قال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: ليس في القيامة راكب غيرنا نحن أربعة فينادي منادٍ...: هذا علي بن أبي طالب أمير المؤمنين، و إمام المتقين، و قائد الغرّ المحجّلين إلى جنان ربّ العالمين، أفلح من صدّقه، و خاب من كذّبه.

و لو أن عابداً عبد اللّه بين الركن و المقام ألف عام و ألف عام حتى يكون كالشنّ البالي و لقي اللّه مبغضاً لآل محمد أكبّه اللّه على منخره في نار جهنم. (2)

* روايت شماره 1239 إن فيك مثلاً من عيسى: أحبّه قوم فهلكوا فيه، و أبغضه قوم فهلكوا فيه. فقال المنافقون: أما يرضى مثلاً إلّا عيسى؟! فنزلت: (وَ لَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ) [الزخرف (43): 57]. (3)

* روايت شماره 1592 - با قدرى اختلاف - تلا ابن عباس هذه الآية [: (وَ مَن اللّهَ وَ الرّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِم)] فقال: (مِنَ النّبِيّينَ): محمد [صلى اللّه عليه و آله و سلم]، و من (الصِّدّيقِينَ): علي ابن أبي طالب [عليه السلام] و من (وَ الشُّهَدَاءِ): حمزة و جعفر [عليهما السلام]، و من (وَ الصّالِحِينَ): الحسن و الحسين [عليهما السلام] (وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقاً) [النساء (4): 69] فهو المهدي [عليه السلام] في زمانه. (4)

تليد بن سليمان، أبو إدريس المحاربي

احمد بن حنبل او را بی اشکال دانسته و عجلی او را در ثقات ذکر کرده است. (5)

ص: 1995

1- تاريخ مدينة دمشق 42/ 474

2- تاريخ بغداد 13 / 123 - 124، تاريخ مدينة دمشق 42 / 326 - 328.

3- شواهد التنزيل 2 / 234

4- شواهد التنزيل 1/ 198 در شماره 1592 اين روايت به نقل از پيامبر صلى اللّه عليه و آله و سلم خواهد آمد.

5- قال أحمد بن حنبل: كان مذهبه التشيّع، و لم ير به بأساً. (تاريخ بغداد 7/ 144، تهذيب الكمال 4 / 321، تاريخ الإسلام 13 / 138، تهذيب التهذيب 1 / 447) و قال العجلي: كوفي، روى عنه ابن حنبل لا بأس به. (معرفة الثقات 257/1، تاريخ بغداد 145/7)

در تضعیفش گفته اند: از روایاتش پیداست که ضعیف است. او از اهل کوفه است و در فضائل اهل بیت علیهم السلام مطالب عجیبی نقل کرده. یحیی بن مَعین به شدّت (با او برخورد و) به او حمله کرد و دستور داد که کسی از او روایت نقل نکند ! (1)

از روایات اوست: حدیث غدیر. (2)

[1370 / 28] عن الضحاك بن مزاحم في قول اللّه تعالى: (ثُمّ أَنْزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ...) [التوبة (9): 26] إلى آخر الآية. قال: نزلت في الذين ثبتوا مع رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يوم حنين: علي [عليه السلام] و العباس و أبوسفيان بن الحارث [بن عبد المطلب] في نفر من بني هاشم. (3)

[1371 / 29] عن حبّة العرني، قال: سمعت علي بن أبي طالب [عليه السلام] يقول:... قال إبليس الأبالسة [الأمير المؤمنين عليه السلام]: لا يبغضك ولا يبغض ولدك أحد إلاّ شاركتُه في رحم أُمّه، أليس اللّه قال: (وَ شَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ) [الإسراء (17): 64]؟! (4)

[1372 / 30] قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: لا تذهب الدنيا حتى يلي أمتي رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي. (5)

1- من أهل الكوفة ؛... و روى في فضائل أهل البيت [عليهم السلام] عجائب، و قد حمل عليه يحيى بن مَعين حملاً شديداً و أمر بتركه. (المجروحين لابن حبان 1 / 204 - 205) و قال ابن عدي: يتبيّن على رواياته أنه ضعيف. (تهذيب الكمال 323/4) و مراجعه شود به تهذيب التهذيب 1 / 448.

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 218

3- شواهد التنزيل 331/1

4- شواهد التنزيل 1 / 449 - 450

5- الكامل لابن عدي 87/2

[1373 / 31] قال مجاهد: نزلت في علي [عليه السلام] سبعون آية لم يشركه فيها أحد. (1)

* روايت شماره 3 سئلت عائشة: أي الناس كان أحبّ إلى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم؟ قالت: فاطمة... أنا أسألك عن الرجال، قالت: فزوجها، إن كان [ما علمت] صوّاماً قوّاماً. (2)

* روايت شماره 118 عن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم:... و إن تبايعوا علياً - ولن تفعلوه - تجدوه هادياً مهدياً، يسلك بكم الطريق المستقيم. (3)

* روايت شماره 240 قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم الفاطمة [عليها السلام]: «زوّجتك أقدمهم سلماً، و أعظمهم حلماً، و أكثرهم علماً». (4)

* روايت شماره 689 نظر رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم إلى على و فاطمة و الحسن و الحسين [عليهم السلام] فقال: «أنا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم».

و في لفظ: «أنا حرب لمن حاربكم، سلم لمن سالمكم». (5)

ثوير بن أبي فاختة، مولى أم هاني بنت أبي طالب أو مولى زوجها جعدة

از راويان ترمذى است و احمد نيز از او روايت كرده. عجلى دربارهٔ او نظر هاى متفاوت داده، هم او را هم توثيق كرده و هم تضعيف نموده است. (6)

1- شواهد التنزيل 52/1

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 260 - 264 و رجوع شود به سنن الترمذي 5 / 362، المستدرك 154/3 و...

3- المناقب للخوارزمي 299

4- تاريخ مدينة دمشق 42 / 133

5- الكامل لابن عدي 2 / 86 - 87، مسند أحمد 2 / 442، المستدرك 3 / 149، المعجم الكبير للطبراني 3 / 40، المناقب لابن المغازلي 345، تاريخ بغداد 7 /144، تاريخ مدينة دمشق 13 / 218 و 14 / 158، سير أعلام النبلاء 2 / 122 و 3/ 258، البداية و النهاية 8 / 40، 223.

6- رجوع شود به سنن الترمذي 4 / 313، مسند أحمد 1 / 91، 2 / 13، تهذيب الكمال 431/4. قال العجلي: ثوير بن أبي فاختة هو و أبوه لا بأس بهما، و في موضع آخر: ثوير يكتب حديثه، و هو ضعيف. (معرفة الثقات 1 / 262 - 263)

حاکم نیشابوری روایتش را معتبر دانسته و گفته: گر چه بخاری و مسلم از او روایت نکرده اند ولی تنها عیبی که بر او گرفته اند تشیّع اوست ! (1)

عده ای او را تضعیف کرده و گفته اند: (آثار) ضعف و سستی از روایاتش روشن است. او از ارکان کذب است. او را به رفض نسبت داده اند. کسی از یونس بن ابی اسحاق پرسید: چرا از ثویر روایت نقل نمی کنی، فلانی نزد او می رود و روایاتش را ثبت و ضبط می نماید! یونس پاسخ داد: مرا با ثویر چکار، او رافضی است! (2)

از روایات اوست:

[1374 / 32] قال علي عليه السلام: لا يحبّني كافر ولا ولد زني. (3)

[1375 / 33] عن عبد الرحمان بن أبي ليلى، قال: قال أبي: دفع النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم الراية يوم خيبر إلى علي بن أبي طالب عليه السلام فتح اللّه تعالى على يده.

و أوقفه يوم غدير خم فأعلم الناس: «أنه مولى كل مؤمن و مؤمنة».

و قال له: «أنت مني و أنا منك».

1- قال الحاكم: و ثوير... و إن لم يخرجاه فلم ينقم عليه غير التشيّع. (المستدرك 2 / 510)

2- ثوير بن أبي فاختة ركن من أركان الكذب. قال شبابة: قلت ليونس بن أبي إسحاق: مالك لا تروي عن ثوير بن أبي فاختة؛ فإن إسرائيل كان يكتب عنه؟! قال: إسرائيل أعلم، ما أصنع به، كان رافضياً ! قال ابن عدي: و قد نسب إلى الرفض، و ضعّفه جماعة، و أثر الضعف بيّن على رواياته. (رجوع شود به التاريخ الكبير للبخاري 2 / 184، الكامل لابن عدي 2 / 105 - 107، ضعفاء العقيلي 1 / 180، الجرح و التعديل للرازي 2 / 472، المجروحين لابن حبان 1 / 205، تهذيب الكمال 4 /429، ميزان الاعتدال 1 / 375)

3- الكامل لابن عدي 2 / 107 و 5 / 328، ميزان الاعتدال 1 / 377

و قال له: «تقاتل على التأويل كما قاتلت على التنزيل».

و قال له: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى».

و قال له: «أنا سلم لمن سالمت و حرب لمن حاربت».

و قال له: «أنت العروة الوثقى».

و قال له: «أنت تبين لهم ما اشتبه عليهم بعدي».

و قال له: «أنت إمام كل مؤمن و مؤمنة، و ولي كل مؤمن و مؤمنة بعدي».

و قال له: «أنت الذي أنزل اللّه فيك: (وَ أَذَانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ) [التوبة (9): 3]».

و قال له: «أنت الآخذ بسنّتي و الذابّ عن ملّتي».

و قال له: «أنا أول من تنشقّ الأرض عنه و أنت معي».

و قال له: «أنا عند الحوض و أنت معي».

و قال له: «أنا أول من يدخل الجنة و أنت معي، تدخلها و الحسن و الحسين و فاطمة».

و قال له: «إن اللّه تعالى أوحى إليّ بأن أقوم بفضلك، فقمتُ به في الناس و بلّغتهم ما أمرني اللّه بتبليغه».

و قال له: «اتق الضغائن التي لك في صدور مَنْ لا يُظهرها إلّا بعد موتي، (أُولئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللّاعِنُونَ) [البقرة (2): 159]، ثم بكى صلى اللّه عليه و آله و سلم فقيل: مِمّ بكاؤك يا رسول اللّه؟ فقال: «أخبرني جبرئيل عليه السلام انهم يظلمونه، و يمنعونه حقّه و يقاتلونه و يقتلون ولده، و يظلمونهم بعده، و أخبرني جبرئيل عن اللّه عزّ و جلّ: إن ذلك الظلم يزول إذا قام قائمهم، و علت كلمتهم و اجتمعت الأمة على محبّتهم، و كان الشاني لهم قليلاً، و الكاره لهم ذليلاً، و كثر المادح لهم، و ذلك حين تغيّر البلاد، و ضعف العباد، و اليأس من الفرج، فعند ذلك يظهر القائم فيهم».

ص: 1999

قال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: «اسمه كاسمي... هو من ولد ابنتي فاطمة، يظهر اللّه الحق بهم، و يخمد الباطل بأسيافهم، و يتبعهم الناس راغباً إليهم و خائفاً منهم».

قال: و سكن البكاء عن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم فقال: «معاشر الناس، أبشروا بالفرج ؛ فإنّ وعد اللّه لا يُخلف، و قضاؤه لا يُردّ، و هو الحكيم الخبير، و إنّ فتح اللّه قريبٌ».

«اللهم إنهم أهلي فأذهب عنهم الرجس و طهرّهم تطهيراً، اللهم اكلاهم و ارعهم، و كن لهم، و انصرهم، و أعزّهم، ولا تذلّهم، و اخلفني فيهم، إنك على ما تشاء قدير». (1)

* روايت شماره 485 با كمى تغيير قال علي عليه السلام: كان لي لسان سؤول و قلب عقول، و ما نزلت آية إلّا و قد علمتُ فيمَ نزلت، و على من نزلت، و بِمَ أنزلت. (2)

جعفر بن سليمان أبو سليمان الضبعي البصري

در سنن اربعه (ابن داود، ترمذى، نسائى، ابن ماجه قزوينى) و صحيح مسلم از او روايت شده و بخارى نيز در الأدب المفرد از او روايت كرده است. راست گو، صالح، شايسته، مورد اطمينان و مشهور است. از ثقات، زهاد، عابدان و دانش مندان شيعه و محدّث آن هاست. او خود نگه دار است و دروغ نمى گويد. عبد الرزاق از او فراوان روايت نقل كرده. ابن سعد و يحيى بن مَعين او را ثقه و مورد اطمينان و احمد بن حنبل او را بى اشكال دانسته است. ابن عدى جرجانى مى گويد: او روايات فراوان دارد و حسن الحديث (و معتبر) است، اگر مطلب منكرى از او ديده شود ممكن است از ناحيه راويان باشد و نظر من آن است كه بايد روايات او پذيرفته شود. (3) و گذشت كه ابن حبان مى گويد: او از افراد مورد

1- المناقب للخوارزمي 61 - 63 و رجوع شود به ينابيع المودة 403/1 - 406 و 30 / 278 - 279

2- شواهد التنزيل 1 / 44

3- سير أعلام النبلاء 200/8، الكاشف 294/1، تذكرة الحفاظ 241/1، تهذيب الكمال 50/5. صدوق صالح ثقة مشهور. (المغني 209/1) من ثقات الشيعة و زهادهم. (تذكرة الحفاظ 241/1) و قال السعدي: روى مناكير، و هو متماسك لا يكذب. (سير أعلام النبلاء 8 / 199) قال الذهبي: الشيخ العالم الزاهد، محدّث الشيعة... و كان من عباد الشيعة و علمائهم، و قد حجّ، و توجّه إلى اليمن، فصحبه عبد الرزاق، و أكثر عنه، و به تشيّع. و قال ابن سعد: ثقة، فيه ضعف. عن يحيى بن مَعين، قال: و كان عندنا ثقة. و روى عباس، عن يحيى بن مَعين: ثقة. (سير أعلام النبلاء 8 / 197 - 198) عن أحمد بن حنبل: لا بأس به. (تهذيب الكمال 46/5) و أرجو أنه لا بأس به... و لجعفر حديث صالح، و روايات كثيرة، و هو حسن الحديث... و ما كان فيه منكر، فلعل البلاء فيه من الراوي عنه، و هو عندي ممن يجب أن يُقبل حديثه. (الكامل لابن عدي 2/ 150، تهذيب الكمال 48/5 - 49)

اطمینان و متقن در روایت است جز آن که گرایش به اهل بیت دارد!! (1)

یعنی محبت به اهل بیت علیهم السلام را به عنوان عیب برای او ذکر کرده است!

در تضعیفش گفته اند: یحیی القطان او را تضعیف می کرد، از او روایت نقل نمی کرد. یزید بن زریع می گفت: هر کس نزد او می رود به من نزدیک نشود. با آن که دانش فراوان داشت خالی از اشکال نبود. او شیعه بود. او در تشیع زیاده روی می کرد. برخی از روایاتش منکر بود. بخاری با بعضی از روایاتش مخالف بود. او باعث تشیع عبد الرزاق شد! نباید روایاتش نوشته شود. در فضائل علی [علیه السلام] روایاتی نقل کرده و (معلوم است که) اهل بصره دربارهٔ علی [علیه السلام] غلو می کنند. احادیث او سنگین (و غیر قابل تحمل) است. برخی از مشایخ به روایاتش روی خوش نشان نمی دهند. و برخی (لب به توهین او گشوده) گفته اند: این رافضی مانند الاغ است. (2)

1- الثقات 140/6، الأنساب للسمعاني 9/4، تهذيب الكمال 5/ 46، تهذيب التهذيب 83/2.

2- كان يحيى القطان لا يحدّث عن جعفر بن سليمان، ولا يكتب حديثه. قال أحمد بن المقدام: كنا في مجلس يزيد بن زريع، فقال: من أتى جعفر بن سليمان... فلا يقربني. قال البخاري: جعفر بن سليمان الحرشي يُخالف في بعض حديثه. و قال السعدي: روى مناكير، و هو متماسك، لا يكذب. (سير أعلام النبلاء 8 / 198 - 199) ثقة فيه شيء مع كثرة علومه. (الكاشف 1 / 294) ضعّفه يحيى القطان و غيره، فيه تشيع، و له ما ينكر. (المغني 209/1) و عنه أخذ عبد الرزاق بدعة التشيع. (تذكرة الحفاظ 241/1 و رجوع شود به تهذيب الكمال 47/5 - 48) لا يكتب حديثه. و كان يحدّث بأحاديث في فضل علي [عليه السلام]، و أهل البصرة يغلون في علي [عليه السلام]. عبد الرحمان بن مهدي لا ينبسط لحديث جعفر بن سليمان. قال أحمد بن سنان: و أنا أستثقل حديثه. (تهذيب الكمال 5/ 46 - 47) و كان يتشيع و يغلو فيه. (مشاهير علماء الأمصار لابن حبان 252) هو رافضيٌ مثل الحمار. (الثقات لابن حبان 140/6، الأنساب للسمعاني 9/4، ميزان الاعتدال 408/1، تهذيب التهذيب 83/2)

از روایات اوست: حدیث منزلت. (1)

[1376 / 34] قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: أعطيت في علي تسع خلال، ثلاثاً [ثلاث] في الدنيا، و ثلاثاً [ثلاث] في الآخرة، و ثلاثاً [ثلاث] أرجوها له، و واحدة أخافها عليه. (2)

نگارنده گوید: بقیهٔ روایت در منابع اهل تسنن پیدا نشد. (3) ادامهٔ روایت بنابر نقل مصادر شیعه چنین است: ثلاثاً فی الدنیا، و ثلاثاً في الآخرة، و اثنتين أرجوهما له، و واحدة أخافها عليه: فأمّا الثلاثة التي في الدنيا فساتر عورتي، و القائم بأمر أهلي، و وصيّي فيهم [أوصيّي، و خليفتي في أهلي، و قاضي دَيني]. و أما الثلاثة التي في الآخرة فإني أعطى لواء الحمد يوم القيامة فأدفعه إليه فيحمله عنّي، و أعتمد عليه في مقام الشفاعة، و يعينني على حمل مفاتيح الجنة. و أما اللتان أرجوهما له فإنه لا يرجع من بعدي ضالاّ ولا كافراً، و أمّا التى أخافها عليه فغدر قريش به من بعدي. (4)

1- فضائل الصحابة للنسائي 13، الخصائص للنسائي 76، تاريخ مدينة دمشق 42 / 150 - 151.

2- الإصابة 4 / 311، أسد الغابة 3 / 322.

3- روایت دیگری در خصال امیر المؤمنین علیه السلام صفحه 1961 شماره 1337 گذشت و رجوع شود به دفتر نخست صفحه 171 - 172 شماره 66 - 67، دفتر دوم صفحه 519 شماره 313، دفتر چهارم، صفحه 1515 شماره 993، صفحه 1521 شماره 996، صفحه 1533 شماره 1013، 1018.

4- كشف الغمة 21/2 (چاپ دیگر 395/1) و رجوع شود به مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام للكوفي 1/ 439، 440 - 441، الخصال: 416، المناقب 3/ 262 (چاپ دیگر 3 /55)، كشف اليقين 465 - 466، أمالي الشيخ الطوسى قدس سره 209، بحار الأنوار 39/ 76 و 28/40

[1377 / 35] و قال صلى اللّه عليه و آله و سلم لعلي [عليه السلام]: من آذاك فقد آذاني. (1)

[1378 / 36] «إن خلفائي و أوصيائي و حجج اللّه على الخلق بعدي اثنا عشر، أولهم أخي و آخرهم ولدي»، قيل: يا رسول اللّه، و من أخوك؟ قال: «علي بن أبي طالب»، قيل: فمن ولدك؟ قال: «المهدي الذي يملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. و الذي بعثني بالحق بشيراً لو لم يبق من الدنيا إلّا يوم واحد لطوّل اللّه ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدي المهدي، فينزل روح اللّه عيسى بن مريم فيصلّي خلفه، و تشرق الأرض بنور ربّها، و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب». (2)

[1379 / 37] ذكر رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم لعلي [عليه السلام] ما يلقى من بعده، فبكى و قال: أسألك بحق قرابتي و بحق صحبتي إلاّ دعوت اللّه لي أن يقبضني اللّه، قال: «يا علي، تسألني أن أدعو اللّه لأجل مؤجّل» ! فقال: يا رسول اللّه، على ما أُقاتل القوم؟ قال: «على الإحداث في الدين». (3)

[1380 / 38] قال علي [عليه السلام]: أنا أخو رسول اللّه و ابن عمّه، لا يقولها أحد بعدي. (4)

[1381 / 39] عن عطاء بن السائب [في قوله تعالى]: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ...) [المائدة (5): 55]، قال: نزلت في عليّ [عليه السلام]، مرّ به سائل، و هو راكع، فناوله خاتمه. (5)

[1382 / 40] قال جعفر بن سليمان: حدثتني خالتي أم سالم [سلمة] قالت: لمّا قتل الحسين بن علي [عليه السلام] مطرنا [أمطرنا] مطراً كالدم على البيوت و الجدر. (6)

1- شواهد التنزيل 2 / 149

2- فرائد السمطين 2 / 312

3- المناقب للخوارزمي 175، شرح ابن أبي الحديد 4 / 108

4- تاريخ مدينة دمشق 42 / 60، مسند أبي يعلى 1 / 347

5- شواهد التنزيل 1 / 218

6- ترجمة الإمام الحسين [عليه السلام] لابن عساكر 360 و رجوع شود به سير أعلام النبلاء 3 / 312، سبل الهدى و الرشاد 11 / 80

* روایت شماره 1 حـدیث طیر: عن أنس، قال: أهدي إلی رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سـلم حجل مشوي، فقال: «اللهم ائتني بأحبّ خلقك إلیك یأکل معي...». (1)

* روایت شماره 126 حدیث عمران بن حُصَیْن: قال النبي صـلی اللّه علیه و آله و سلم: دعوا علیّاً، دعوا علیّاً، [دعوا علیّاً] اِنّ علیّاً مِنّي وَ انَا مِنْهُ، وَ هُوَ وَلِيٌّ کُلِّ مؤمن بعدي.

و فی لفظ: ما لهم و لعلیّ، إن علیّاً منّي و أنا منه، و هو ولي کل مؤمن بعدي.

و فی لفظ آخر: ما تریدون من علیّ، ما تریدون من علیّ، ما تریدون من علیٍّ، إن علیاً منّي و أنا منه، و هو ولیّ کل مؤمن [من] بعدي. (2)

* روایت شماره 428 قال رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سلم لعلي [علیه السلام]: إن اللّه أمرني أن أُدنیك ولا أُقصیك، و أن أُعلمّك ولا أَجفوك، فحقّ علیّ أن أُعلّمك و حقّ علیك علي أن تعي. (3)

1- میزان الاعتدال 1 / 410، قال الذهبي: و له طرق کثیرة عن أنس، متکلّم فیها، و بعضـها علی شرط السنن، و من أجودها حدیث قطن بن نسـیر شیخ مسلم. (تاریخ الإسلام للذهبي 3 / 633) و رجوع شود به مناقب علي بن أبي طالب علیه السـلام لابن المغازلی 145، الکامل لابن عدي 2 / 147. قال ابن حجر: و هو مشـهور من حدیث جعفر بن سـلیمان الضبعي. (لسان المیزان 4 / 12 - 13) و في تاریخ مدینة دمشق 42 / 247 - في روایـة جعفر بن سـلیمان بعـد قوله: «اللهم ائتني بأحبّ خلقك إلیك یأکل معي من هذا الطعام» -: فقالت عائشة: اللهم اجعله أبي، و قـالت حفصـة: اللهم اجعـل أبي، قـال أنس: و قلت: اللهم اجعله سـعد بن عبـادة! قـال أنس: فسـمعت حرکـة بالباب، فخرجت فإذا علی بالباب، فقلت: إن رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سـلم علی حاجة، فانصـرف، ثم سمعت حرکة بالباب، فخرجت فإذا علي بالباب، فقلت: إن رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سلم علی حاجة، فانصرف، ثم سمعت حرکة بالباب، فسلّم علیٌ فسمع رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم صوته، فقال: «انظر من هذا»؟ فخرجت فإذا هو علي، فجئت إلی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم فأخبرته، فقال:«ائذن له»، فدخل علي، فقال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم: (اَللَّهُمَّ وَ إِلَیَّ اَللَّهُمَّ وَ إِلَیَّ).

2- رجوع شود به دفتر نخست، فضیلت 4: «علی علیه السـلام سر پرست مؤمنان پس از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم». و گذشت که ابن عـدی گفته: این حـدیث از جعفر بن سـلیمان معروف است، نَسائی آن را در صـحاح خود وارد کرد ولی بخاری از نقل آن امتناع نمود! (الکامل 146/2، میزان الاعتدال 410/1)

3- تاریخ مدینة دمشق 376/42

* روايت شماره 444 عليكم بعلي بن أبي طالب؛ فإنه مولاكم فأحبّوه، و كبيركم فاتبعوه، و عالمكم فأكرموه، و قائدكم إلى الجنة [فعزّزوه] و إذا دعاكم فأجيبوه، و إذا أمركم فأطيعوه، أحبّوه بحبّي، و أكرموه بكرامتي، ما قلت لكم في علي إلاّ ما أمرني به ربّي جلّت عظمته. (1)

* روايت شماره 474 عن أبي سعيد الخدري، قال: كان لعلي [عليه السلام] - أحسبه قال من النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم- مدخلاً [مدخل ظ] لم يكن لأحد من الناس. (2)

* روايت شماره 866 قال علي [عليه السلام]: قضاء قضاه اللّه على لسان نبيكم النبي الامي صلى اللّه عليه و آله و سلم: أنه لا يحبّني إلاّ مؤمن ولا يبغضني إلّا منافق. (3)

* روايت شماره 872 عن أبي سعيد الخدري في قوله تعالى: (وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ) [محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم (47): 30] [قال]: ببغضهم علي بن أبي طالب عليه السلام. (4)

* روايت شماره 875 عن أبي سعيد الخدري، قال: إن كنا لنعرف المنافقين نحن معشر الأنصار ببغضهم علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (5)

* روايت شماره 1183 قال سعيد بن جبير: كان حاملها - أي حامل راية رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم- على [عليه السلام]، هكذا سمعته من عبد اللّه بن عباس.

1- المناقب للخوارزمي 316، فرائد السمطين 1 / 78

2- الكامل لابن عدي 2 / 147

3- تاريخ مدينة دمشق 42 / 60

4- شواهد التنزيل 2 / 250

5- سنن الترمذي 5 / 298 - 299 و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 42/ 286

جميع بن عمير بن عفاق التيمي، أبو الأسود الكوفى

در سنن اربعه (ابن داود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه قزوینی) از او روایت شده است. عجلی او را توثیق نموده، ساجی و ابو حاتم او را راست گو دانسته و ترمذی روایتش را نیکو و معتبر شمرده است. (1)

در تضعیفش گفته اند: او تشیّع را به نهایت رسانده. رافضی است و حدیث جعل می کند. از دروغ گو ترین مردم است.

روایاتی را که او نقل کرده دیگران روایت نمی کنند.

احادیثی منکَر (و غیر قابل قبول) دارد.

روایاتی از ثقات نقل می کند که کس دیگری روایت نمی کند و در دل انسان نسبت به آن روایات شک و تردید وجود دارد.

بخاری تذکر داده که احادیث او جای تأمل دارد.

او از ابن عمر روایاتی در فضائل علی [علیه السلام] روایت کرده است. (2)

از روایات اوست:

[1383 / 41] قال: انطلقتُ مع أُمّي إلى عائشة فسألتها أُمّي عن علي [عليه السلام]، قالت: ما

1- رووا عنه في السنن الأربعة و حسّن الترمذي له. قال أبو حاتم: كوفي تابعي من عتق الشيعة [أي بلغ النهاية في التشيّع (رجوع شود به لسان العرب 10 / 236)، محلّه الصدق، صالح الحديث. و قال الساجي: و هو صدوق. و قال العجلي: تابعي ثقة. (مراجعه شود به ميزان الاعتدال 421/1 - 422، تهذيب التهذيب 96/2، الجرح و التعديل للرازي 2 / 532، المجروحين لابن حبان 218/1)

2- قال البخاري: فيه نظر. و قال ابن حبان: رافضي يضع الحديث. و قال ابن نمير: كان من أكذب الناس. و قال ابن عدي: عامّة ما يرويه لا يُتابَع عليه. و قال الساجي: له أحاديث مناكير، و فيه نظر، و هو صدوق. و قال ابن عدي: و هذا الذي قاله البخاري كما قال، في أحاديثه نظر، و قد روى.... عن ابن عمر أحاديث في فضائل علي بن أبي طالب رض اللّه عنه [عليه السلام]. (مراجعه شود به الكامل 2/ 166 - 167، تهذيب التهذيب 2/ 96، الجرح و التعديل للرازي 2 / 532، المجروحين لابن حبان 218/1)

ظنّك برجل كانت فاطمة تحته، و الحسن و الحسين ابنيه، و لقد رأيت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم التفّ عليهم بثوبه و قال: «اللهم هؤلاء أهلي، أذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهيراً». (1)

* روايت شماره 3 قال: دخلت مع عمتي على عائشة فسئلت: أيّ الناس كان أحبّ إلى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم؟ قالت: فاطمة، فقيل: من الرجال، قالت: زوجها، إن كان ما علمت صوّاماً قوّاماً. (2)

* روايت شماره 388 - با قدرى اختلاف - آخى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم بين أصحابه فجاء علي [عليه السلام] و عيناه تدمع، قال: يا رسول اللّه، ما لي أخيت بين أصحابك ولم تؤاخ بيني و بين أحد؟! فقال له رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «أنت أخي في الدنيا و الآخرة». (3)

* روايت شماره 547 لأعطينّ الراية رجلاً يحبّ اللّه و رسوله و يحبّه اللّه و رسوله. (4)

* روايت شماره 943 قال: إن أمّه و خالته... قالتا: فأخبرينا عن على [عليه السلام]، قالت [يعني عائشة]: عن أيّ شيء تسألن؟! عن رجل وضع من رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم موضعاً فسالت نفسه في يده، فمسح بها وجهه، و اختلفوا في دفنه فقال: إن أحبّ البقاع إلى اللّه مكان قبض فيه نبيّه. (5)

* روايت شماره 1201 قال جميع: أتيت ابن عمر فسألته عن على [عليه السلام] فانتهرنى، ثم قال: ألا أحدّثك عن على؟ هذا بيت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم فى المسجد و هذا بيت علي [عليه السلام]. (6)

1- شواهد التنزيل 2 / 61، و رجوع شود به: تاريخ مدينة دمشق 42 / 260

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 260 - 264

3- تاريخ مدينة دمشق 42 / 51، 96

4- مجمع الزوائد 123/9 به نقل از طبرانى و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 42/ 96.

5- مسند أبي يعلى 8/ 279 - 280، تاريخ مدينة دمشق 42/ 394، مجمع الزوائد 9 / 112.

6- المستدرك 3/ 51، شواهد التنزيل 1 / 318.

الحارث بن حصيرة الأزدي، أبو النعمان الكوفي

يحيى بن مَعين گفته: او بى اشكال است، يحيى و نسائى او را توثيق كرده اند. (1)

در تضعيفش گفته اند: همه روايات كوفيان از او در فضائل اهل بيت عليهم السلام است. او از شيعيان آتشين كوفه است. (2)

از روايات اوست:

[1384 / 42] كان الناس من شجر شتى، و كنت أنا و علي من شجرة واحدة. (3)

[1385 / 43] يا علي، إن فيك من عيسى مثلاً: أبغضته اليهود حتى بهتوا أُمّه و أحبّته النصارى حتى أنزلوه بالمنزلة التي ليس بها. (4)

[1386 / 44] لا يحبّك إلّا مؤمن ولا يبغضك إلاّ منافق. (5)

[1387 / 45] إنك لن تموت حتى تؤمّر و تُملأ غيظاً، و توجد من بعدي صابراً. (6)

[1388 / 46] ترد على الحوض راية عليّ أمير المؤمنين و إمام الغرّ المحجّلين، فأقوم فآخذ بيده فيبياض [فيبيضّ] وجهه و وجوه أصحابه، فأقول: «ما خلفتموني في الثقلين بعدي»؟ فيقولون: تبعنا الأكبر و صدقّناه، و آزرنا الأصغر و نصرناه و قاتلنا معه، فأقول: «رِدوا رواءً مرويّين»، فيشربون شربة لا يظمئون بعدها أبداً، وجه إمامهم كالشمس

ص: 2008

1- قال يحيى: ليس به بأس، خشبي ثقة... و قال النسائي: ثقة. (تهذيب الكمال 225/5 - 226)

2- قال ابن عدي: إذا روى عنه الكوفيون فهو عامّة روايات الكوفيين عنه فى فضائل أهل البيت [عليهم السلام]... و هو أحد من يُعدّ من المحترقين بالكوفة في التشيّع، و على ضعفه يكتب حديثه. (تهذيب الكمال 5 / 224 - 226، و رجوع شود به الكامل 2/ 188، تهذيب التهذيب 2 / 121)

3- ميزان الاعتدال 2 / 306

4- المستدرك 123/3 و رجوع شود به السنة لابن أبي عاصم 463، السنن الكبرى للنسائي 5 / 137.

5- المعجم الأوسط للطبراني 2 / 337

6- تاريخ مدينة دمشق 422/42

الطالعة، و وجوههم كالقمر ليلة البدر أو كأضواً نجم في السماء. (1)

[1389 / 47] أنا أقاتل على تنزيل القرآن، و عليٌ يقاتل على تأويله. (2)

[1390 / 48] قال علي [عليه السلام]: أنا عبد اللّه و أخو رسوله، لا يقولها بعدي إلّا كذّاب. (3)

قال زيد بن وهب: فقال رجل من غطفان: و اللّه لأ قولنّ لكم كما قال هذا الكذّاب، أنا عبد اللّه و أخو رسوله، فصرع، فجعل يضطرب، فحمله أصحابه فاتبعتُهم حتى انتهينا إلى دار عمارة، فقلت لرجل منهم: أخبرني عن صاحبكم، فقال: ماذا عليك من أمره، فسألتهم باللّه، فقال بعضهم: لا و اللّه ما كنا نعلم به بأساً حتى قال تلك الكلمة فأصابه ما ترى، فلم يزل كذلك حتى مات. (4)

[1391 / 49] عن أبي سليمان الجهني، قال: سمعت عليّاً [عليه السلام] على المنبر يقول: أنا عبد اللّه و أخو رسوله صلى اللّه عليه و آله و سلم، لا يقولها إلّا كذّاب مفتري، فقال رجل: أنا عبد اللّه و أخو رسوله صلى اللّه عليه و آله و سلم، فخنق، فحمل. (5)

[1392 / 50] قال علي عليه السلام: سورة محمد [صلى اللّه عليه و آله و سلم] آية فينا، و آية في بني أمية. (6)

[1393 / 51] و قال [عليه السلام]: خرج رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم- حين خرج لمباهلة النصارى - بي و بفاطمة و الحسن و الحسين [عليهم السلام]. (7)

[1394 / 52] قال عمر بن عبد العزيز: ما علمنا أن أحداً كان في هذه الأمة بعد.

1- الموضوعات لابن الجوزي 389/1 و رجوع شود به تنزيه الشريعة 362/1، كفاية الطالب 76

2- الإصابة 1 / 191

3- المصنف لابن أبي شيبة 497.7، الكامل لابن عدي 187/2، تاريخ مدينة دمشق 61/42.

4- تاريخ مدينة دمشق 42 / 61

5- السنن الكبرى للنسائي 5/ 126

6- شواهد التنزيل 2 / 240

7- تاريخ مدينة دمشق 14 / 167

النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم أزهد من علي بن أبي طالب عليه السلام.

*النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم أزهد من علي بن أبي طالب عليه السلام (1)

* روايت شماره 53 «يا أنس أول من يدخل عليك من هذا الباب أمير المؤمنين، و سيّد المسلمين، و قائد الغرّ المحجّلين، و خاتم الوصيين». قال أنس: قلت: اللهم اجعله رجلاً من الأنصار - و كتمتُه - إذ جاء علي، فقال: «من هذا يا أنس»؟ فقلت: على، فقام مستبشراً فاعتنقه، ثم جعل يمسح عن وجهه بوجهه، و يمسح عرق علي بوجهه، فقال: يا رسول اللّه، لقد رأيتك صنعت شيئاً ما صنعت بي قبل، قال: «و ما يمنعني و أنت تُؤدّي عنّي، و تُسمعهم صوتي، و تُبيّن لهم ما اختلفوا فيه بعدي». (2)

* روايت شماره 632 إنّ اللّه أوحى إلى نَبيّه موسى أن إبن لي مَسجداً طاهراً لا يسكنُه إلّا موسى و هارون و ابنا هارون، و إنّ اللّه أوحى إلَيّ أن أَبْنِي مسجداً طاهراً لا يسكنُه إلّا أنا و عَليّ و ابنا عَلِيّ. (3)

* روايت شماره 1043 اللهم إني أقول كما قال أخي موسى: (وَ أَجْعَل لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي) عليّاً (أَخِي * أَشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً * وَ نَذْكُرَكَ كَثِيراً * إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيراً) [سورة طه (20): 29 - 35]. (4)

الحارث بن عبد اللّه الهَمداني

در كتب اهل تسنن تصريح به وثاقت حارث شده و او را فوق العاده ستوده اند. يحيى بن مَعين او را بى اشكال دانسته، توثيقش نموده و گفته: محدّثين حديثش را قبول دارند. نَسائى با آن كه در رجال سخت گير است به رواياتش

1- المناقب للخوارزمي 117

2- تاريخ مدينة دمشق 42/ 386 و رجوع شود به 303، حلية الأولياء 1 / 63

3- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 206.

4- فضائل امير المؤمنين عليه السلام الأحمد بن حنبل 309 شماره 280، شواهد التنزيل 1 / 479

احتجـاج و او را تقویت نموده است. ذهبی می گویـد: من دربـارهٔ او حیرانم... جمهور بنـابر تضـعیف او دارنـد ولی روایـاتش را در ابواب مختلف نقل (و بدان استناد) می کنند. در سنن اربعه از او روایت شده است. (1)

گفته اند: او مطالب فراوان از علی علیه السلام روایت کرده که کس دیگری نقل نکرده است. شعبی وقتی مطلبی از حارث نقل می کرد می گفت: حارث هَمدانی که از کذّابین است برای من چنین نقل کرد.

ابن عبـد البرّ می نویسـد: از حارث دروغی دیده نشده است. او را به جهت افراط و زیاده روی در محبت علی علیه السـلام سـرزنش نموده اند. او علی علیه السـلام را بر دیگران ترجیح داده، از این روی شـعبی که ابو بکر را اولین مسلمان و برتر می دانسته، حارث را کذّاب معرفی کرده است!

1- كان فقيهاً فاضـلاً من علماء الكوفة. (تاريخ الإسلام للذهبي 5/ 90، الوافي بالوفيات 11 / 195، مرآة الجنان 1 / 114) و قال ابن أبي خيثمـة: قيل ليحيى بن مَعين: يحتـجَ بالحارث؟ فقال: ما زال المحـدّثون يقبلون حديثه. (تاريخ جرجان للسـهمي 560، تهذيب التهذيب 127/2) قال الـذهبي: العلاّمـة الإمام... كان فقيهاً كثير العلم... من أوعيـة العلم... و أما يحيى بن مَعين فقال: هو ثقـة. و قال مرة: ليس به بأس. و كـذا قال الإمام النسائي: ليس به بأس. و أرباب السـنن احتجّوا بالحارث... و قـد اسـتوفيت ترجمة الحارث في ميزان الاعتدال، و أنا متحير فيه. (سير أعلام النبلاء 153/4 - 155) و قال: من كبار علماء التابعين... قال أبو بكر بن أبي داود: كان الحارث الأعور أفقه الناس، و أفرض النـاس، و أحسب النـاس، تعلّم الفرائض من علي [عليه السـلام]. و حـديث الحـارث في السـنن الأربعـة، و النسائي - مع تعنّته في الرجال - فقد احتجَ به و قوّى أمره، و الجمهور على توهين أمره مع روايتهم لحديثه في الأبواب، فهذا الشـعبي يكذّبه ثم يروي عنه. و الظاهر أنه كان يكذب في لهجته و حكاياته. و أما في الحديث النبوي فلا، و كان من أوعية العلم. (ميزان الاعتدال 1 / 437) و قال ابن شاهين: قال أحمـد بن صالح المصـري: الحارث الأعور ثقة، ما أحفظه ! و ما أحسن ما روى عن على [عليه السـلام]! و أثنى عليه. (أسـماء الثقات لابن شاهين 72، تهذيب التهذيب 127/2) ابن الصديق غماری در کتاب إرغام المبتدع الغبي بجواز التوسل بالنبي صـلى اللّه عليه و آله و سلم صفحه 30 گفته است در وثاقت او تألیفی دارد با نام: «الباحث عن علل الطعن في الحارث».

احمد بن صالح گفته: او در نقل حدیث دروغ گو نبوده، نظریه اش دروغ (و خطا) بوده است. (1)

از روایات اوست:

* روایت شماره 866 رأيت علياً [عليه السلام] جاء حتى صعد المنبر، فحمد اللّه و أثنى عليه، ثم قال: قضاء قضاه اللّه على لسان نبيّكم النبي الأمي صلى اللّه عليه و آله و سلم أنه لا يحبّني إلّا مؤمن ولا يبغضني إلّا منافق، (وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى) [طه (20): 61] (2)

حَبّةَ بن جُوَينِ العُرَني الكوفي

او از اصحاب مشهور امير المؤمنين عليه السلام است که روایات فراوان نقل کرده است، برخی او را از صحابه دانسته اند. عده ای مانند: احمد بن حنبل و عجلی او را توثیق کرده و ابن حجر عسقلانی او را راست گو دانسته است.

ابن عدی با همه سخت گیری اش گفته: در روایات ثقات از او روایت منکری سراغ ندارد یا به ندرت دیده می شود. (3)

1- و ممّا لا شك فيه أن الحارث كان عنده من حديث علي عليه السلام ما لا يوجد عند غيره. (إرغام المبتدع الغبي بجواز التوسل بالنبي صلى اللّه عليه و آله و سلم لابن الصديق الغماري 36) عن الشعبي، قال: حدّثني الحارث الأعور الهمداني، و كان كذّاباً. (صحيح مسلم 1 / 14) ... و أظنّ الشعبي عوقب لقوله في الحارث الهمداني -: حدّثني الحارث، و كان أحد الكذّابين -... و لم يبن من الحارث كذب، و إنما نقم عليه إفراطه فى حبّ على [عليه السلام]، و تفضيله له على غيره، و من هاهنا - و اللّه أعلم - كذّبه الشعبي ؛ لأن الشعبي يذهب إلى تفضيل أبي بكر، و إلى أنه أول من أسلم. (جامع بيان العلم و فضله 2 / 154) قيل لأحمد بن صالح: فقول الشعبي: حدّثنا الحارث و كان كذّاباً، فقال: لم يكن يكذب في الحديث، إنما كان كذبه في رأيه. (أسماء الثقات لابن شاهين 72، تهذيب التهذيب 2 / 127)

2- تاريخ مدينة دمشق 42 /60، الرياض النضرة 3 / 190، جواهر المطالب 1 / 250

3- و حبّة هذا روى عن على [عليه السلام] و هو معروف من أصحابه... و روى أحاديث كثيرة، و قلّما رأيت في حديثه منكراً قد جاوز الحدّ إذا روى عنه ثقة، و قد أجمعوا على ضعفه إلّا أنه مع ذلك يكتب حديثه. (الكامل لابن عدي 2 / 430) حدّثنا صالح بن أحمد، حدّثني أبي، قال: حبّة العرني كوفي تابعي ثقة. (تاريخ بغداد 270/8) قال العجلي: حبّة العرني كوفيٌ تابعيٌ ثقةٌ. (معرفة الثقات 1 / 281) و قال المزي: و كان من شيعة على [عليه السلام]، و شهد معه المشاهد كلها. (تهذيب الكمال 5 / 352) قال الطبراني: يقال: إنه قد رأى النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم. (المعجم الكبير 4 / 8) قال يحيى بن سلمة بن كهيل - عن أبيه -: ما رأيته قطّ إلّا يقول: سبحان اللّه و الحمد للّه ولا اله إلا اللّه و اللّه أكبر إلّا أن يصلّي أو يحدّثنا. و قال صالح جزرة: شيخٌ، و كان يتشيع، ليس هو بمتروك ولا ثبت، وسط. و قال ابن عدي: ما رأيت له منكراً جاوز الحدّ. ثم قال ابن حجر: قد تقدّم في ترجمة حارثة بن مضرب أن أحمد وثّق حبّة. (تهذيب التهذيب لابن حجر 154/2 - 155) و في تهذيب التهذيب 2/ 145: قال أبو جعفر البغدادي: سألت أبا عبد اللّه - يعني أحمد بن حنبل - عن الثبت عن علي [عليه السلام]، فقال: عبيدة و أبو عبد الرحمن و حارثة و حبّة بن جوين و عبد خير. و قال ابن حجر أيضاً: حبّة بن جوين... صدوق له أغلاط. (تقريب التهذيب 1 / 182) و رجوع شود به ميزان الاعتدال 1 / 450، القول المسدّد 103، الإصابة 2 / 140 - 141.

در مذمّتش گفته اند: گر چه راست گو است ولی اشـتباهاتی دارد! در تشیّع غلو و زیاده روی نموده است. اکثر علما او را تضعیف کرده اند. از او به مذهب بدی یاد می شود. او و امثال او - مانند رشـید هجری و اصبغ بن نباته - روایات شان هیچ ارزشی ندارد. نباید روایاتش ثبت شود. او قابل اطمینان نیست. در تضعیفش کافی است که او گفته: در نبرد صفین 80 نفر از صحابه بدری به یاری علی [علیه السلام] رفته و در جبههٔ او بودند. این امری محال است.

ابن الجوزی او را کذّاب و جاعل حدیث دانسته است. (1)

ص: 2013

1- رجوع شود به التاریـخ الکبیر للبخاري 3 / 93، ضعفاء العقیلي 1 / 295 - 296، الجرح و التعـدیل لابن أبي حاتم الرازي 3/ 253، الکامل لابن عـدي 2 / 429 - 430، الإصابـة 2 / 140 - 141، تقریب التهـذیب 1 / 182 - 183، تهـذیب التهذیب 2 / 155، الموضوعات 1 / 342، القول المسدّد 103، تحفة الأحوذي 10 / 161. حدّث أن علیّاً [علیه السلام] کان معه بصفین ثمانون بدریاً. و هذا محال. (میزان الاعتـدال 450/1) و قـال الساجي: یکفي في ضـعفه قوله: إنه شـهد صـفّین مع علي [علیه السـلام] ثمانون بـدریاً. (الإصابة 140/2) کلام ابن الجوزی دربارهٔ او صفحه 1975 گذشت.

گذشت که ابن عقده حدیث غدیر را از او نقل کرده، ولی صحابی بودنش مورد تردید قرار می گیرد (1) و دربارهٔ روایت غدیر که او نقل کرده گفته می شود: اگر این مطلب به سند صحیح ثابت شود او از صحابه خواهد بود، بلکه در روایت ابو موسی افزوده شده که او هنگام نقل قضیه غدیر مشرک بوده است ! (2)

با آن که ابن حجر در قضیه سدّ الأبواب در ضمن روایتی نقل کرده که او گفته: من حضرت حمزه را دیدم، (3) و این مربوط به سال ها قبل از واقعه غدیر است! (4)

از روایات اوست: حدیث غدیر. (5)

[1395 / 53] قال أمیر المؤمنین علیه السلام: لو أن رجلاً صام الدهر کلّه و قام الدهر کلّه ثم قتل بین الرکن و المقام لحشره اللّه یوم القیامة مع من یری أنه کان علی هدی. (6)

[1396 / 54] عن علي [علیه السلام]، قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم: «انطلق فمرهم فلیسدّوا

1- قال الطبراني: یقال: إن له رؤیة. (میزان الاعتدال 1 / 450، القول المسدد 103، تهذیب التهذیب 154/2)

2- قال: و أخذ صلی اللّه علیه و آله و سلم بید علی [علیه السلام] حتی رفعها حتی نظرت إلی آباطهما، و أنا یومئذ مشرك. (رجوع شود به اسد الغابة 1 / 367 - 368، الإصابة 2 / 140 - 141)

3- قال حبّة: إني لأنظر إلی حمزة بن عبد المطلب. (رجوع شود به الإصابة 2 / 141، الدرّ المنثور 122/6)

4- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 864

5- تخریج الأحادیث و الآثار للزیلعي 2/ 240، 243، أسد الغابة 1 / 367 - 368، الإصابة 2/ 140 - 141، تهذیب التهذیب 2/ 155

6- سنن الدارمي 92/1، إتحاف المهرة لابن حجر العسقلانی 11 / 330، ینابیع المودة 3/ 373

أبوابهم»، فانطلقت فقلت لهم، ففعلوا إلّا حمزة، فقلت: يا رسول اللّه، قد فعلوا إلّا حمزة، فقال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «قل لحمزة فليحوّل بابه»، فقلت له: إن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يأمرك أن تحوّل بابك، فحوّله، فرجعت إليه و هو قائم يصلّى فقال: «ارجع إلى بيتك». (1)

* روايت شماره 40 عن سلمان - في ضمن رواية عن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم في السبطين الحسن و الحسين عليهما السلام- : «و أبوهما خير منهما». (2)

* روايت شماره 116/1 قال حبّة العرني: دخلنا مع أبي مسعود الأنصاري على حذيفة بن اليمان أسأله عن الفتن، فقال: دوروا مع كتاب اللّه حيث ما دار، و انظروا الفئة التي فيها ابن سمية فاتبعوها؛ فإنه يدور مع كتاب اللّه حيث ما دار، فقلنا له: و من ابن سمية؟ قال: عمار، سمعت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يقول له: «لن تموت حتى تقتلك الفئة الباغية» (3)

* روايت شماره 280 عن على عليه السلام، قال: اللهم لا أعترف أن عبداً لك من هذه الأمّة عبدك قبلي غير نبيك - ثلاث مرات - لقد صلّيت قبل أن يصلّي الناس سبعاً. (4)

* روايت شماره 284 و عنه عليه السلام: عبدت اللّه مع رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم سبع سنين قبل أن يعبده أحد من هذه الأمة. (5)

* روايت شماره 285 لقد عبدت اللّه قبل أن يعبده أحد من هذه الأمة خمس سنين. (6)

1- البحر الزخار 2 / 318 - 319، مجمع الزوائد 9 / 115، كنز العمال 13 / 175 - 176.

2- المعجم الكبير للطبرانى 3/ 65

3- المستدرك 391/3

4- مسند أحمد 1 / 99 و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 42/ 32، كنز العمال 13 / 126

5- المستدرك 112/3، تحفة الأحوذي 161/10، كنز العمال 122/13 به نقل از حاكم و ابن مردويه.

6- الاستيعاب 3 / 1095، ذخائر العقبى 59 - 60، الرياض النضرة 3 / 111، شرح ابن أبي الحديد 4 / 118، القول المسدّد 103، تهذيب الكمال 20/ 482، تهذيب التهذيب 7 / 296، جواهر المطالب 1 / 44، السيرة الحلبية 1 / 437

* روايت شماره 286 و عنه عليه السلام: اللهم إنك تعلم أنه لم يعبدك أحد من هذه الأمة بعد نبيها قبلي، و لقد عبدتك قبل أن يعبدك أحد من هذه الأمة ست [بست] سنين. (1)

* روايت شماره 287 و عنه عليه السلام: ما أعلم أحداً من هذه الأمة بعد نبيها عبد اللّه قبلي، لقد عبدته قبل أن يعبده منهم خمس سنين - أو سبع سنين -. (2)

* روايت شماره 292 قال علي عليه السلام: أنا أول من صلّى مع النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم. (3)

* روايت شماره 294 و قال عليه السلام: أنا أول من أسلم أو صلّى مع رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم. (4)

* روايت شماره 298 بعث رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يوم الاثنين و أسلمت يوم الثلاثاء. (5)

* روايت شماره 803 و قال عليه السلام: نحن النجباء، و أفراطنا أفراط الأنبياء، و حزبنا حزب اللّه، و الفئة الباغية حزب الشيطان! و من سوّى بيننا و بين عدونا فليس منّا. (6)

* روايت شماره 978 قال حبّة العرني: لمّا أتى علي [عليه السلام] الرقّة نزل بمكان... على جانب الفرات، فنزل إليه راهب من صومعته فقال لعلي [عليه السلام]: إن عندنا كتاباً توارثناه عن آبائنا، كتبه أصحاب عيسى بن مريم عليها السلام، أعرضه عليك؟ فقال على [عليه السلام]: نعم! فقرأ الراهب الكتاب: «بسم اللّه الرحمن الرحيم الذي قضى فيما قضى و سطر فيما سطر و كتب فيما كتب أنه باعث في الأميين رسولاً منهم يعلّمهم الكتاب و الحكمة و يزكّيهم

1- المعجم الأوسط للطبراني 2 / 207، كنز العمال 13 / 122

2- مسند أبي يعلى 1/ 348، تاريخ مدينة دمشق 42 /30 - 31، الموضوعات لابن الجوزي 342/1.

3- رجوع شود به المصنف لابن أبي شيبة 498/7 و 43/8، 332، مسند أحمد 1 / 141، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 42، السنن الكبرى للنسائي 5 / 105، أسد الغابة 4 / 17، الاستيعاب 3/ 1095، تاريخ مدينة دمشق 42 / 31، مجمع الزوائد 9 / 103

4- مسند ابن الجعد 87، تاريخ مدينة دمشق 42 / 31

5- تاريخ مدينة دمشق 30/42

6- فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 310 شماره 282، فضائل الصحابة لابن حنبل 845/2 شماره 1160 (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزى، الرياض)، تاريخ مدينة دمشق 459/42، كنز العمال 11/ 356، الصواعق المحرقة 238

و يدلّهم على سبيل اللّه، لا فظّ ولا غليظ ولا صخاب في الأسواق، ولا يجزي بالسيئة السيئة، ولكن يعفو و يصفح. أمّته الحمّادون الذين يحمدون اللّه على كل شرف، و في كل صعود و هبوط، تذلّ ألسنتهم بالتهليل و التكبير. و ينصره اللّه على كل من ناواه فإذا توفّاه اللّه اختلفت أُمّته ثم اجتمعت، فلبثت بذلك ما شاء اللّه، ثم اختلفت، ثم يمرّ رجل من أمّته بشاطئ هذا الفرات، يأمر بالمعروف و ينهى عن المنكر، و يقضي بالحق، ولا ينكس الحكم، الدنيا أهون عليه من الرماد - أو قال التراب - في يوم عصفت فيه الريح، و الموت أهون عليه من شرب الماء، يخاف اللّه في السرّ، و ينصح له في العلانية، ولا يخاف في اللّه لومة لائم، فمن أدرك ذلك النبي من أهل البلاد فآمن به كان ثوابه رضواني و الجنة، و من أدرك ذلك العبد الصالح فلينصره فإن القتل معه شهادة».

ثم قال لعلي: فأنا أُصاحبك فلا أُفارقك حتى يصيبني ما أصابك.

فبكى علي [عليه السلام] ثم قال: الحمد للّه الذي لم يجعلني عنده نسياً منسياً، و الحمد للّه الذي ذكرني عنده في كتب الأبرار. فمضى الراهب معه و أسلم فكان مع علي [عليه السلام] حتى أُصيب يوم صفين، فلمّا خرج الناس يطلبون قتلاهم قال علي [عليه السلام]: اطلبوا الراهب، فوجدوه قتيلاً، فلمّا وجدوه صلّى عليه، و دفنه، و استغفر له. (1)

* روايت شماره 1372 قال إبليس الأبالسة [الأمير المؤمنين عليه السلام]: لا يبغضك ولا يبغض ولدك أحد إلّا شاركتُه في رحم أُمّه، أليس اللّه قال: (وَ شَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلادِ) [الإسراء (17): 64]؟! (2)

1- البداية و النهاية 7/ 283 قال القندوزي: و رواه أيضاً إبراهيم بن ديزيل الهمداني بهذا الإسناد في كتاب صفين. (ينابيع المودة 407/3) و رجوع شود به الفتوح لابن اعثم 557/2 (و فيه: فإنه وصي خاتم الأنبياء [صلى اللّه عليه و آله و سلم])، المناقب للخوارزمي 243، وقعة صفين 147، شرح ابن أبي الحديد 205/3 - 206، المعيار و الموازنة 134 - 135

2- شواهد التنزيل 1 / 449 - 450

الحسن بن علي [بن صالح] بن زكريا، أبو سعيد العدوي

ابن حبان گويـد: او از مشايخى روايت مى كند كه آن ها را نديده، و به مشايخى كه ديده دروغ بسـته و از زبان آن ها روايت جعل مى كند. براى آزمايش نزد او رفتم، يكى از جزوه هايش را گرفتم در آن نوشته بود:

[1397 / 55] عن أبي الربيع الزهراني و محمـد بن عبد الأعلى الصـنعاني، قالا: حدّثنا عبد الرزاق، أنبأ مَعْمَر، عن الزهري، عن عروة، [عن عائشـة،] عن أبي بكر الصـديق، قال: قال رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله و سـلم: (اَلنَّظَرُ إِلَى وَجْهِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلاَمُ عِبَادَةٌ). عوام اصـحاب حديث، ترديدى در جعلى بودن اين حديث ندارند.

هيچ گاه ابو بكر، عايشه، عروه، زهرى و مَعْمَر چنين مطلبى را بر زبان نياورده اند. كسى كه حاضر شود چنين دروغى را بر زهرانى و صنعانى - كه از متقن ترين مشايخ حديث در بصره هستند - ببندد بايد رواياتش كنار گذاشته شود !

[1398 / 56] و نيز روايت كرده: عن أحمد بن عبدة الضبّي، عن ابن عيينة، عن أبي الزبير، عن جابر، قال: أمرنا رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله و سلم أن نفرض [نعرض] أولادنا على حبّ علي بن أبي طالب [عليه السلام].

اين نيز مطلب باطلى است. هيچ گاه پيامبر صـلى اللّه عليه و آله و سـلم چنين فرمانى صادر نفرموده، و جابر، ابو الزبير، ابن عيينه، و احمد بن عبـده نيز چنين روايتى را نقل نكرده انـد. شـنونده شـكى در ساختگى بودن مطالب او نـدارد؛ از اين روى من نزد او نرفتم و از او روايتى نگرفتم. (1)

1- المجروحين 1 / 241 و رجوع شود به عمدة القاري 2 / 150. نگارنـده گويد: ابن حبّان نظير همين عبارت را در فضائلى ديگر از امير المؤمنين عليه السلام- كه جاى ترديد ندارد - بكار برده است. (رجوع شود به المجروحين لابن حبان 1 / 258)

ذهبی می گوید: او از افراد ثقه مطالب باطلی نقل می کند. (1)

از روایات اوست:

[1399 / 57] عن سلمان، قال: سمعتُ حبيبي محمّداً صلى اللّه عليه و آله و سلم يقول: «كنتُ أنا و عليّ نوراً بين يدي اللّه عزّ و جلّ [مطيعاً] يسبّحُ اللّه ذلك النور و يقدّسهُ قبل أن يخلق اللّه آدم بألف [بأربعة آلاف / بأربعة عشر ألف] عام، فلمّا خلق اللّه آدم ركّب [ركز] ذلك النور في صُلبِه فلم يزل [نزل] في شيء واحد حتّى افترقنا في صُلب عبد المُطّلب: (فَفِيّ النبوّةُ و في عَلِيّ الخلافة) [فجزء أنا و جزء علي]. (2)

* روايت شماره 424 أنا مدينة العلم و عليٌ بابها... (3)

* روايت شماره 1767 كتبت هذه الثلاثة عشر حديثاً في فضل علي. (4)

الحسن بن علي بن عيسى، أبو عبد الغنى الأزدى

در مذمّتش گفته اند: او از عبد الرزاق رواياتی در فضائل علی [عليه السلام] نقل می کند که هيچ کس ديگری نقل نکرده، (5) او از زبان افراد ثقه روايت جعل می کند. اصلاً نقل روايت از او جايز نيست. (6)

1- ميزان الاعتدال 1 / 509

2- رجوع شود به مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 93 - 94، تاريخ مدينة دمشق 67/42، ميزان الاعتدال 1 / 506 - 507

3- الكامل لابن عدي 2 / 341، الموضوعات لابن الجوزي 1 / 352.

4- رجوع شود به دفتر ششم صفحه 2327 - 2328 به نقل از تاريخ بغداد 393/7 (چاپ دار الكتب العلمية بيروت، سنة 1417)، الكامل لابن عدي 3/ 75، ميزان الاعتدال 1 / 651، لسان الميزان 396/2

5- الكامل لابن عدي 2 / 336

6- ميزان الاعتدال 1 / 505، لسان الميزان 2/ 226

از روایات اوست:

[1400 / 58] عن عبـد الرزاق، عن أبيه، عن مينـا بن أبی مينا مولی عبـد الرحمن ابن عوف، عن عبـد الرحمن بن عوف، قال: قال رسول اللّه صلی اللّه عليه و آله و سلم: «أنا الشجرة، و فاطمة أصلها - أو فرعها - و عليٌ لقاحها، و الحسن و الحسين ثمرتها، و شيعتنا و رقها، فالشجرة أصلها في جنّة عدن، و الأصل و الفرع و اللقاح و الورق و الثمر في الجنة». (1)

ذهبی می گوید:

شاید ابو عبد الغنی - یعنی حسن بن علی ازدی - آن را ساخته باشد. (2)

نگارنده گوید: ابن عدی جرجانی گفته: شاید مشـکل آن از ناحیه مینا یا عبد الرزاق باشد (3) و حاکم حسکانی آن را با سندی دیگر از عبد الرحمن بن عوف نقل کرده که ابو عبد الغنی در آن نیست. (4)

الحسن بن غفير المصري العطار

در تضـعیفش گفته انـد: او کذّاب است و حدیث جعل می کند. ذهبی می گوید: من از ابن عدی گلایه مندم و از دست او ناراحت شده ام که به نقل از حسن بن غفیر روایتی ثقیل و رکیک - که افسانه سرایان نادان جعل کرده اند - در حدود هفت ورق نقل کرده است! (5)

1- تاريخ مدينة دمشق 168/14 و رجوع شود به الكامل لابن عدي 459/6 و منابع پاورقی قبل و بعد.

2- قلت: و لعلّه من وضع أبي عبد الغنی. (ميزان الاعتدال 4 / 237)

3- الكامل لابن عدي 2 / 337

4- شواهد التنزيل 1 / 408

5- قـال الـذهبي: لقـد نقمت على ابن عـدي، و تألمت منه لروايته عنه - فيما نقله حمزة السـهمي، عن ابن عـدي -، عن الحسن بن غفير، حـدّثنا يوسف بن عـدي، حدّثنا جرير بن عبد الحميد، حدّثني الأعمش، قال: بينا أنا نائم إذ انتهبت بالحرس من جهة المنصور، فذكر قصـة طويلـة ثقيلـة ركيكـة باطلـة من وضع جهلـة القصاص قـد اختلقها هذا المدير نحو سـبع و رقات سـردها أخطب خوارزم الموفق بن أحمد الخوارزمي في كتاب مناقب على [عليه السـلام]. (ميزان الاعتدال 517/1، و رجوع شود به لسان الميزان 2 / 243، الكشف الحثيث 93) نگارنده گوید: صفحه 1922 - 1923 در روایت شماره 1294 به این داستان اشاره شد. امّا مطلبی که ذهبی گفته در الکامل نیست، بلکه در آن آمده است: اسـتاد ما احمد بن حفص از سـعید بن عقبه از اعمش داستانی طولانی در فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل کرده ولی من از احمد در کتابم مطلبی نقل نمی کنم. (الکامل 3/ 412)

الحسن بن محمد بن يحيى العلوي ابن أخي أبي طاهر النسابة

رجوع شود به مطالبی که صفحه 1950 - 1951 دربارهٔ او گفته شد.

* روایت شماره 45 عليٌ خير البشر، فمن امترى فقد كفر.

* روایت شماره 1325 عليّ و ذريته يختمون الأوصياء إلى يوم الدين. (1)

حسين بن الحسن الأشقر الكوفي

احمد بن حنبل، يحيى بن مَعين و ديگر مشايخ او را راست گو دانسته و از او روايت نموده اند. ابن حبان او را در ثقات ذكر كرده، ابن خزيمه در صحيح از او روايت كرده و حاكم نيز روايتش را صحيح دانسته است. (2)

1- رجوع شود به همين دفتر صفحه هاى 1769، 1857، 1950 - 1951

2- سمعت يحيى بن مَعين ذكر حسيناً الأشقر، فقال: كان من الشيعة الغالية الكبار، قلت: و كيف حديثه؟ قال: لا بأس به؟ قلت: صدوق؟ قال: نعم. (الكفاية في علم الرواية للخطيب 159) قال أحمد بن محمد هانئ الأثرم: قلت لأبي عبد اللّه: حسين الأشقر تحدّث عنه، قال: لم يكن عندي ممن يكذب في الحديث... (ضعفاء العقيلي 1 / 249) روى عنه أحمد بن حنبل و يحيى بن مَعين و غيرهما. (الإكمال لابن ماكولا 1 / 94) و ذكره أبو حاتم بن حبان في كتاب الثقات. (الثقات 184/8، تهذيب الكمال 6 / 368) و رجوع شود به صحيح ابن خزيمة 4 /120، المستدرك للحاكم 130/3.

بخاری گفته: (احادیث) او جای تأمل دارد. او احادیث منکری در فضائل اهل بیت علیهم السلام دارد ولی گفته شده مشکل آن از ناحیه علی بن هاشم است نه حسین. (1) یحیی بن مَعین می گفت: او از بزرگان غالیان است ولی حدیثش را بی اشکال و خودش را راست گو می دانست! ابن عدی جرجانی می گوید: او احادیث منکری دارد... ولی مشکل همیشه از ناحیه خودش نیست از ناحیه راویان از اوست گر چه روایات خودش نیز بی اشکال نیست. گفته شده: او کذاب است. (2)

از روایات اوست:

[1401 / 59] «یا فاطمة إنّ اللّه عزّ و جلَ اطّلع إلی الأرض اطّلاعة فاختار منها أباك فبعثه نبیّاً، ثمّ اطّلع إلیها ثانیة فاختار منها بعلَك فأوحی إلیّ فأنکحتهُ و اتّخذتُه وصیّاً».

«أما علمت یا فاطمة أنّ لکرامة اللّه إیّاك زوّجك أعظمهم حِلماً، و أقدَمهم سِلماً، و أعلَمهم عِلماً»؟ فسرّت بذلك فاطمة علیها السلام و استبشرت.

ثمّ قال لها رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم: «یا فاطمة لعلیّ ثمانیة أضراس ثواقب: إیمانٌ باللّه و برسوله، و حکمتُه، و تزویجُه فاطمة، و سبطاه الحسن و الحسین، و أمره بالمعروف

1- و البته در شرح حال علی بن هاشم خواهد آمد که او نزد رجالیین راست گو و ثقه است!

2- ... سمعت البخاري یقول: حسین بن الحسن الأشقر أبو عبد اللّه، فیه نظر. (ضعفاء العقیلي 1 / 250) قال البخاري: حسین عنده مناکیر، و قال الهذلي: هو کذّاب. (فیض القدیر 4 / 469) و قال ابن الجوزي: حسین الأشقر، عنده مناکیر. (فیض القدیر 4 / 471) عنده مناکیر... و علي بن هاشم، هو ابن البرید کوفي، کثیر الروایة عن محمد بن عبید اللّه... في فضائل أهل البیت [علیهم السلام]، و رواه عنه حسین الأشقر، و البلاء فیه من علي بن هاشم لا من حسین. (الکامل لابن عدي 2 / 361 - 362، الکفایة فی علم الروایة للخطیب 159) و لیس کل ما یُروی عنه من الحدیث فیه الإنکار یکون من قبله، و ربما کان من قبل من یروي عنه؛ لأن جماعة من ضعفاء الکوفیین یحیلون بالروایات علی حسین الأشقر علی أن حسیناً هذا في حدیثه بعض ما فیه. (الکامل لابن عدي 2 / 361- 362)

و نهيه عن المنكر، و قضاه بكتاب اللّه عزّ و جلّ».

«يا فاطمة ! إنّا أهل بيت أُعطينا سبع خصال لم يُعطها أحد من الأوّلين ولا الآخرين قبلنا – أو قال: ولا يدركها أحد من الآخرين غيرنا –: نبيّنا أفضل الأنبياء و هو أبوك، و وصيّنا خير الأوصياء و هو بعلُك، و شهيدنا خير الشهداء و هو عمّ أبيك، و منّا من له جَناحان يَطيرُ بهما فى الجنّة حيث يشاء و هو جعفر ابن عمّك، و منّا سبطا هذه الأُمّة و هما ابناك، و منّا – و الذي نفسي بيده – مَهْدِيُّ هذه الأُمّة». (1)

[1402 / 60] لا تزول [يزول] قدما عبد يوم القيامة حتى يُسأل عن أربع: عن عمره فيما أفناه، و عن جسده فيما أبلاه، و عن ماله فيما أنفقه و من أين اكتسبه، و عن حبّنا أهل البيت. (2)

[1403 / 61] الزموا مودتنا أهل البيت؛ فإنه من لقي اللّه عزّ و جلّ و هو يودّنا دخل الجنة بشفاعتنا، و الذي نفسي بيده لا ينفع عبداً عمله إلّا بمعرفة حقنا. (3)

[1404 / 62] عن أم سلمة، قالت: دخل علي [عليه السلام] على النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم فقال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: «كذب من زعم أنه يحبّني و يبغض هذا». (4)

[1405 / 63] إذا كان يوم القيامة ينادى منادٍ من بطنان العرش: يا أهل الجمع نَكِّسوا رؤوسكم، و غضوا أبصاركم، حتى تمرّ فاطمة بنت محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم على الصراط، فتمرّ معها سبعون ألف جارية من الحور العين كالبرق اللامع. (5)

1- المناقب لابن المغازلي 106 و رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1478، روايت 944

2- المعجم الأوسط للطبراني 9 / 156، المعجم الكبير للطبراني 84/11، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 346، مجمع الزوائد 10 / 346

3- المعجم الأوسط 2 / 360

4- تاريخ مدينة دمشق 268/42

5- فوائد العراقيين 77 (فوائد العراقيين للحافظ أبي سعيد النقاش الحنبلي المتوفى سنة 414)، ميزان الاعتدال 532/1

[1406 / 64] أخذ [النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم] ثوباً فجلّله على علي و فاطمة و الحسن و الحسين [عليهم السلام] ثم قرأهذه الآية: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) [الأحزاب (33): 33]. (1)

[1407 / 65] سئل صلى اللّه عليه و آله و سلم عن الكلمات التى تلقّا [تلقّاها] آدمُ من ربّه فتاب عليه، قال: «سأله بحقّ محمّد و عليّ و فاطمة و الحسن و الحسين إلّا تُبتَ عليّ، فتاب عليه». (2)

[1408 / 66] قال علي [عليه السلام] - في قوله تبارك و تعالى: (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) [الرعد (13): 7] -: رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم المنذر، و أنا الهادي [الهاد]. (3)

[1409 / 67] قالت الأنصار...: يا رسول اللّه، إنا أردنا أن نجمع لك من أموالنا شيئاً تبسط فيه يدك، لا يحول بينك و بينه أحد. فأنزل اللّه: (قُل لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) [الشورى (42): 23] (4)

[1410 / 68] و في رواية: فخرجوا مختلفين، فقال بعضهم: ألم تروا ما قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم؟! و قال بعضهم: إنما قال هذا لنقاتل عن أهل بيته و ننصرهم، فأنزل اللّه عزّ و جلّ: (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللّهَ كَذِباً...) إلى قوله: (وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ...) [الشورى (42): 24 - 25] فعرض لهم رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم بالتوبة إلى قوله: (وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ يَزِيدُهُم مِن فَضْلِهِ...) [الشورى (42): 26]. (5)

[1411 / 69] عن ابن عبّاس: لمّا نزلت: (قُل لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) [الشورى (42): 23] قالوا: يا رسول اللّه، من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا

1- المعجم الكبير 23 / 337

2- المناقب لابن المغازلى 343، الموضوعات لابن الجوزي 3/2، تنزيه الشريعة 1 / 413

3- المستدرك 3 / 129 - 130، تاريخ مدينة دمشق 42 / 359

4- شواهد التنزيل 2 / 197

5- المعجم الكبير للطبراني 12 / 26 - 27، المعجم الأوسط 6 / 49، و في تخريج الأحاديث و الآثار للزيلعي 3 / 239: و روى ابن مردويه في تفسيره بمعناه

مودّتهم [أمر اللّه بمودّتهم]؟ قال: «علي و فاطمة و ابناهما [وولدهما]». (1)

[1412 / 70] قيل لعمر: إنك تصنع بعلي شيئاً لا تصنعه بأحد من أصحاب النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم! قال: إنه مولاي. (2)

[1413 / 71] عن حكيم بن جبير، عن على بن الحسين [عليه السلام] قال: إن لعلى [عليه السلام] أسماء في كتاب اللّه لا يعلمه الناس. قلت: و ما هو؟ قال: (وَ أَذَانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ [إِلَى النّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ]) [التوبة (9): 3] عليٌ - و اللّه - هو الأذان يوم الحجّ الأكبر. (3)

[1414 / 72] عن جعفر بن الحسين الهاشمي، قال: سورة محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم آية فينا و آية في بني أمية. (4)

[1415 / 73] عن ابن سيرين: [في قوله تعالى: (وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً] فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً) [الفرقان (25): 54] قال: هو علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (5)

* روايت (6): من كنت وليّه فعلي وليّه. (7)

* روايت شماره 11 عن أم سلمة: كان رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم إذا غضب لم يجترئ أحد أن يكلّمه إلّا علي [عليه السلام]. (8)

1- المعجم الكبير للطبراني 3 / 47 و 11 351، مناقب علي بن أبي طالب لابن المغازلي 339، شواهد التنزيل 2 / 189، 191، 193 - 194، تفسير ابن كثير 4 / 122، مجمع الزوائد 103/7.

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 235

3- شواهد التنزيل 1 / 304. و تقدّم في رواية عبد الرحمان بن أبي ليلى عن أبيه: و قال له: «أنت الذي أنزل اللّه فيك: (وَ أَذَانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ) [التوبة (9): 3]». (المناقب للخوارزمي 63-61)

4- شواهد التنزيل 2/ 241، اين حديث در شماره 1392 به نقل از امير المؤمنين عليه السلام گذشت.

5- شواهد التنزيل 1 / 538.

6- روايات متعدد به اين لفظ گذشت، شماره هاى 149، 154، 155، 161، 164، 168، 175، 190.

7- الكامل لابن عدي 2 / 362

8- المعجم الأوسط للطبراني 4 / 318، مجمع الزوائد 9 / 116.

* روايت شماره 13 قال صلى اللّه عليه و آله و سلم: عليٌّ منّي مثل رأسي [كرأسي] من بدني. (1)

*روايت شماره 260 السبّق ثلاثة:... و السابق إلى محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم على رضى اللّه عنه [عليه السلام]. (2)

* روايت شماره 468 عن ابن شُبرُمَة: ما كان أحد يصعد على المنبر فيقول: سلوني عما بين اللوحين إلّا علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (3)

* روايت شماره 620 ما أنا أخرجتكم من قبل نفسي ولا أنا تركته، و لكن الله أخرجكم و تركه، إنما أنا عبد مأمور، ما أُمرتُ به فعلتُ، (وَ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ) [يونس (10): 15 والأحقاف (46): 9]. (4)

* روايت شماره 675 عن بريدة، قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: ما بال أقوام ينتقصون عليّاً؟! من ينتقص عليّاً فقد انتقصني... و من فارق عليّاً فقد فارقني، إن عليّاً منّي و أنا منه، خُلق من طينتي، و خُلقت من طينة إبراهيم، و أنا أفضل من إبراهيم، (ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) [آل عمران (3): 34]... يا بريدة، أما علمت أن لعلي أكثر من الجارية التي أخذ، و أنه وليّكم من بعدي. (5)

* روايت شماره 689 أنا حرب لمن حاربكم سلم لمن سالمكم. (6)

* روايت شماره 872 (وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ) [محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم (47): 30] قال: «ببغضهم علي بن أبي طالب». (7)

1- المناقب لابن المغازلي 98، فيض القدير 471/4.

2- المعجم الكبير للطبراني 11 / 77، شواهد التنزيل 2 / 292، 294، تفسير ابن كثير 3 / 577، مجمع الزوائد 9/ 102

3- شواهد التنزيل 50/1

4- المعجم الكبير للطبراني 12 / 114.

5- المعجم الأوسط للطبراني 6 / 162 - 163، الصواعق المحرقة 173، مجمع الزوائد 9 / 128.

6- المعجم الأوسط 2 / 360

7- شواهد التنزيل 2 / 249

حكيم بن جبير الأسدي الكوفي

در سنن اربعه (ابن داود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه قزوینی) از او روایت شده، ابو زرعه او را راست گو دانسته و شافعی به روایتش استناد نموده است. (1)

حاکم گفته: روایات او ضعیف نیست، بخاری و مسلم فقط به جهت زیاده روی در تشیّع از او روایت نقل نکرده اند. (2)

در مذمّتش گفته اند: او احادیث کمی نقل کرده که در آن مطالب منکَر (و غیر قابل قبول) وجود دارد. او کذّاب است. او شیعهٔ غالی است. نظریه نا پسندی دارد، از خدا عافیت می طلبیم! [او کوفی است و] غالب کوفي ها شیعه هستند! (3)

از روایات اوست:

حدیث ثقلین و غدیر به نقل از زید بن ارقم، (4) حدیث منزلت. (5)

1- قال أبو زرعة: محلّه الصدق. (رجوع شود به: الجرح و التعديل للرازي 202/3 تهذيب الكمال 168/7، مجمع الزوائد 3 / 187، 195 و 4 / 205 و 7 / 299) و احتجّ الشافعي بحديثه. (المسند للشافعي 26 - 27) و روي له في السنن الأربعة. (تهذيب الكمال 7/ 169، الكاشف 1 / 347) و قال الذهبي: و مشّاه بعضهم و حسّن أمره. (المغني 283/1)

2- قال الحاكم النيسابوري: و الشيخان لم يخرجا عن حكيم بن جبير [لا] لوهن في رواياته إنما تركاه لغلوه في التشيّع. (المستدرك 1 / 561)

3- إنما روى أحاديث يسيرة، و فيها منكرات. و قال الجوزجاني: حكيم بن جبير كذّاب. (رجوع شود به ميزان الاعتدال 1 / 583 - 584، الكامل لابن عدي 2 / 217) قال أبو حاتم: هو غالٍ في التشيع. (شرح صحيح مسلم للنووي 122/1) له رأي غير محمود، نسأل اللّه السلامة. (تهذيب الكمال 7 / 168) قال ابن عدي: و الغالب في الكوفيين التشيّع. (الكامل لابن عدي 2 / 219)

4- المعجم الكبير للطبراني 167/5، مجمع الزوائد 9 / 163 - 164

5- المعجم الكبير للطبراني 1 / 148، تاريخ بغداد 9/ 370، تاريخ مدينة دمشق 153/42 - 154، شواهد التنزيل 1 / 193 - 194

[1416 / 74] عن أبي برزة الأسلمي، قال: دعا رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم بالطهور و عنده علي ابن أبي طالب [عليه السلام]، فأخذ رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم بيد علي [عليه السلام] بعد ما تطهّر فألزقها بصدره، فقال: (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ)، ثم ردّها إلى صدر علي [عليه السلام]، ثم قال: (وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) [الرعد (13): 7]، ثم قال: «إنك منارة الأنام و غاية [و راية] الهدى...» (1)

[1417 / 75] عن سلمان، قلت: يا رسول اللّه، إن اللّه لم يبعث نبيّاً إلّا بيّن له من يلي بعده، فهل بيّن لك؟... فقال صلى اللّه عليه و آله و سلم: «نعم، علي بن أبي طالب». (2)

[1418 / 76] قال علي بن الحسين [عليهما السلام]: أول من شرى نفسه للّه عزّوجلّ علي [عليه السلام]، ثم قرأ: (وَ مِنَ النّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّهِ) [البقرة (2): 207] (3)

و في رواية: إن [أول] من شرى نفسه ابتغاء رضوان اللّه على عليه السلام. (4)

[1419 / 77] قال ابن عباس: كانت لعلي [عليه السلام] ثماني عشرة منقبة ما كانت لأحد من هذه الأمة. (5)

[1420 / 78] قال عمر بن الخطاب: من ترون أنهم يولّون الأمر غداً؟ قالوا: عثمان ابن عفان، قال: فأين هم عن علي بن أبي طالب يحملهم على الطريق المستقيم! (6)

* روايت شماره 388 - با قدرى اختلاف - آخى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم بين أصحابه فجاء علي [عليه السلام] تدمع عيناه، فقال: يا رسول اللّه، آخيت بين أصحابك ولم تؤاخ بيني و بين

1- شواهد التنزيل 392/1 - 393

2- الموضوعات لابن الجوزي 371/1 - 372 ميزان الاعتدال 584/1، تنزيه الشريعة 356/1

3- شواهد التنزيل 1 / 130

4- المناقب للخوارزمي 127

5- مجمع الزوائد 9 / 120 و رجوع شود به المعجم الأوسط للطبرانى 212/8، شواهد التنزيل 22/1 - 23.

6- شواهد التنزيل 84/1

أحد، فقال له رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «أنت أخي في الدنيا و الآخرة». (1)

* روايت شماره 547 لأعطينّ الراية غداً رجلاً يحبّ اللّه و رسوله و يحبه اللّه و رسوله لا يرجع حتى بفتح [يفتح ظ] اللّه عليه. (2)

* روايت شماره 704 عن على [عليه السلام]: أُمرتُ بقتال الناكثين و القاسطين و المارقين. (3)

* روايت شماره 935 ان الأمة ستغدر بك من بعدي. (4)

* روايت شماره 1413 (وَ أَذَانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ) [التوبة (9): 3] عليٌّ - و اللّه - هو الأذان يوم الحجّ الأكبر. (5)

خالد بن عبيد، أبو عصام

مردى صالـح، شايسـته و بـا جلالت و وقار بود، علما او را احترام كرده و در صـدر مجلس جاى مى دادنـد. ابن ماجه از او يک روايت نقل كرده و ابن عدى گفته: من از او روايت منكَرى سراغ ندارم. (6)

ولى بخارى گفته: روايات او محلّ تأمل است. ابن حبان و حاكم

1- سنن الترمذي 5 / 300، الكامل لابن عدي 2 / 219، تاريخ مدينة دمشق 42 / 51، أسد الغابة 4/ 29، المناقب لابن المغازلي 53 - 54

2- مجمع الزوائد 9/ 124 و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 97/42

3- أنساب الأشراف 2 / 138، تاريخ مدينة دمشق 469/42، الكامل لابن عدي 2 / 219

4- تاريخ مدينة دمشق 42/ 447

5- شواهد التنزيل 1 / 303 - 304.

6- كـان الشـيخ رجلاً صالحاً. كان ذا وقار و جلالـة. كان شـيخاً نبيلاً، و كان العلماء يعظّمونه، و كان ابن المبارك ربما سوّى عليه ثيابه إذا ركب. كانوا لا ينكرون روايته عن أنس. و كان إذا صار إلى مجلس الحسـين بن واقـد، و أبي حمزة، و ابن المبارك صار صدر المجلس. و قال ابن عـدي: ليس في أحاديثه حـديث منكر جـدّاً. روى له ابن ماجـة حـديثاً واحـداً في موضع خروج الدابـة. (رجوع شود به تهذيب الكمال 126/8، ميزان الاعتدال 1 / 634 - 635، تهذيب التهذيب 3 / 91)

گفته انـد: او به نقل از انس احادیث جعلی روایت کرده. عقیلی گفته: احادیثی دارد که دیگران روایت نمی کنند. ابن عدی 10 عدد حدیث منکر از او نقل کرده. نوشتن روایاتش جایز نیست مگر برای تعجب. (1)

از روایات اوست:

[1421 / 79] عن أنس، عن سلمان، عن النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم أنه قال لعلي [عليه السلام]: «هذا وصيي، و موضع سرّي، و خير من أترك بعدي». (2)

* روایت شماره 1 حدیث طیر - با قدری اختلاف - اللهم أدخل عليّ أحبّ خلقك إليك [إليّ] ينازعني هذا الطعام. (3)

خالد بن مخلد القطواني الكوفي، أبو الهيثم

او از بزرگ ترین مشایخ بخاری است و او را به وثاقت و راست گویی ستوده اند، به جز ابو داود دیگر ارباب صحاح سته از او روایت کرده اند. ابو داود نیز او را راست گو دانسته است. (4)

1- قال البخاري: في حديثه نظر. و قال ابن حبان و الحاكم: حدّث عن أنس بأحاديث موضوعة. و قال العقيلي: لا يُتابَع على حديثه. و قال أبو أحمد الحاكم: حديثه ليس بالقائم. و قال ابن عدي: عن العباس بن مصعب، حدّثنا العلاء بن عمران، أنا خالد بن عبيد، سمعت أنساً: فذكر عشرة أحاديث منكرات. يروي عن أنس نسخة موضوعة مالها أصول، يعرفها من ليس الحديث صناعته أنها موضوعة، لا يحلّ كتب حديثه إلاّ على جهة التعجب. (ميزان الاعتدال 1 / 634 - 635، تهذيب التهذيب 3/ 91، المجروحين لابن حبان 1 / 278 - 279)

2- المجروحين لابن حبان 1 / 279

3- الكامل لابن عدي 3/ 25، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام ابن المغازلي 146

4- قال ابن حجر: من كبار شيوخ البخاري... قال العجلي: ثقة، فيه تشيّع، و قال ابن سعد: كان متشيعاً مفرطاً، و قال صالح جزرة: ثقة إلّا أنه كان متهماً بالغلو في التشيّع، و قال أحمد بن حنبل: له مناكير، و قال أبو داود: صدوق إلّا أنه يتشيع، و قال أبو حاتم: يكتب حديثه ولا يحتّج به... و روى له الباقون سوى أبي داود. (مقدمة فتح الباري 398)

ولی گفته اند: او شیعه افراطی است. متهم به غلو در تشیّع است.

احادیث منکری دارد. نمی شود به روایاتش احتجاج نمود. (1)

از روایات اوست:

[1422 / 80] قال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: الجنة تشتاق إلى ثلاثة: علي و عمار و سلمان. (2)

[1423 / 81] عن أم سـلمة: أن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم جمع عليّاً و فاطمة و الحسن و الحسين [عليهم السلام] ثم أدخلهم تحت ثوبه، ثم جأر إلى اللّه و قال: «ربّ هؤلاء أهلي». (3)

* روایت (4): من كنت وليّه فعلي وليّه. (5)

* روایت شماره 102 انتهى عبـد اللّه بن بديل إلى عائشة، و هي في الهودج، فقال: أنشدك اللّه أتعلمين أني أتيتك يوم قتل عثمان فقلت لك: إن عثمان قد قتل فما تأمرينني به؟ فقلت: الزم عليّاً، فو اللّه ما غيّر ولا بدّل ! فسكتت، فأعاد عليها ثلاث مرّات، فسكتت. (6)

* روایت شماره 545 قال عمر بن الخطاب: عليٌّ أقضانا. (7)

ص: 2031

1- رجوع شود به پاورقی قبل.

2- تاريخ مدينة دمشق 21 / 409 - 410

3- شواهد التنزيل 94/2 و رجوع شود به تفسير الطبري 12/22

4- روایات متعدد به این لفظ گذشت، شماره های 149، 154، 155، 161، 164، 168، 175، 190.

5- تاريخ مدينة دمشق 42 / 188

6- جواهر المطالب 2 / 23 - 24

7- تاريخ مدينة دمشق 404/42

داود بن أبي عوف، أبو جحاف

عده ای مانند احمد بن حنبل و یحیی بن مَعین او را توثیق کرده اند. برخی دیگر او را ستوده اند که: مرضی و پسندیده است، صالح الحدیث است، اشکالی ندارد. (1)

در تضعیفش گفته اند: او بی عیب نیست. (2) از سران شیعه و از غالیان کوفه است. همهٔ روایاتش دربارهٔ فضائل اهل بیت علیهم السلام است. او قوی نیست، احتجاج به حدیث او درست نیست. (3)

از روایات اوست:

[1424 / 82] قال: نزلت هذه الآية: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) [الأحزاب (33): 33] في خمسة، في رسول اللّه و علي و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام. (4)

[1425 / 83] جاء النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم أربعين صباحاً إلى بابها - أي باب بيت فاطمة عليهم السلام - فيقول: «أنا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم». (5)

1- و ثّقه أحمد و يحيى. و قال النسائي: ليس به بأس. و قال أبو حاتم: صالح الحديث. و قال الثوري و ابن ماجة: كان مرضياً. و وثّقه جماعة، و فيه شيء! (رجوع شود به سنن ابن ماجة 1 / 51، تاريخ الإسلام للذهبي 9 / 126 - 127، الكاشف 381/1، ميزان الاعتدال 2 / 18)

2- و فيه شيء ! (رجوع شود به پاورقی قبل)

3- و عامة ما يرويه في فضائل أهل البيت [عليهم السلام]. و هو من غالية أهل التشيّع، و عامّة حديثه في أهل البيت [عليهم السلام]، و لم أر لمن تكلّم في الرجال فيه كلاماً، و هو عندي ليس بالقوي، ولا ممّن يحتجّ به في الحديث. (الكامل 3/ 82 - 83)

4- رجوع شود به شواهد التنزيل 41/2، 46، فضائل امير المؤمنين عليه السلام الأحمد بن حنبل 184 شماره 118، مسند أحمد 6 / 292، و فيه: ثم قال: «اللّهم هؤلاء أهل بيتي و خاصّتي [و حامَتي] فأذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهيراً».

5- فضائل سيّدة النساء عليهم السلام لابن شاهين 29

[1426 / 84] نزلت هذه الآية في علي بن أبي طالب: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِن رَبِّكَ...) [المائدة (5): 67]. (1)

[1427 / 85] أخبرني بأحبّهم إليك، قال [أبوذر].... إي و رب الكعبة إن أحبّهم إليّ أحبّهم إلى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم، و أشار بيده إلى علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (2)

* روايت شماره 3 عن عائشة: أيّ الناس كان أحبّ إلى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم؟ قالت: فاطمة... أنا أسألك عن الرجال، قالت: فزوجها، إن كان [ما علمت] صواماً قواماً. (3)

* روايت شماره 674 من فارقني فقد فارق اللّه و من فارقك - يا علي - فقد فارقني. (4)

* روايت شماره 1010 إني و إياك و هذا النائم - يعني علياً [عليه السلام] - و هما - يعني الحسن و الحسين [عليهم السلام] - لفي مكان واحد يوم القيامة. (5)

* روايت شماره 1372 قال إبليس الأبالسة [الأمير المؤمنين عليه السلام]: لا يبغضك ولا يبغض ولدك أحد إلّا شاركته في رحم أُمّه، أليس اللّه قال: (وَ شَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ) [الإسراء (17): 64]؟ ! (6)

داهر بن يحيى الرازي

در مذمّتش گفته اند: رافضى افراطى و غالى است. رافضى كينه توزى است. بلا هايى را كه او نقل نموده كس ديگرى روايت نمى كند. (7)

1- شواهد التنزيل 1 / 250

2- تاريخ مدينة دمشق 42 /264 - 265

3- تاريخ مدينة دمشق 42 /263 - 264

4- المستدرك 124/3

5- المستدرك 137/3

6- شواهد التنزيل 1 / 449 - 450

7- إنه كان يغلو فى الرفض، ولا يُتابع على حديثه. (تاريخ مدينة دمشق 43/42، ضعفاء العقيلي 46/2 - 47 رافضي بغيض لا يُتابَع على بلاياه. (ميزان الاعتدال 3/2، لسان الميزان 414/2)

از احادیث اوست: حدیث منزلت. (1)

* روایت شماره 233 یا أم سلمة، إن علیّاً لحمه من لحمي، و هو منّي بمنزلة هارون من موسی غیر [إلّا] أنه لا نبي بعدي. (2)

* روایت شماره 268 قال ابن عباس: ستکون فتنة، فمن أدرکها فعلیه بخصلتین: کتاب اللّه و علي بن أبي طالب [علیه السلام]، فإني سمعت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم یقول - و هو آخذ بید علي [علیه السلام] -: «هذا أول من آمن بي، و أول من یصافحني یوم القیامة، و هو فاروق هذه الأمة یفرّق بین الحق و الباطل، و هو یعسوب المؤمنین، و المال یعسوب الظلمة [الظالمین]، و هو الصدیق الأکبر، و هو بابي الذي أوتی منه، و هو خلیفتي من بعدي». (3)

زکریا بن یحیی الکسائی

در تضـعیفش گفته اند: بیش تر روایات او منکر و در فضائل اهل بیت علیهم السلام و مثالب صحابه است. یحیی بن مَعین می گوید: او بد است و احادیث بدی نقل می کند. سزاوار است که چاهی حفر و در آن انداخته شود! (4)

از احادیث اوست:

[1428 / 86] مکتوب علی باب الجنة: لا اله إلّا اللّه، محمّد رسول اللّه، أیّدته بعلي قبل أن یخلق اللّه السماوات و الأرض بألفي سنة. (5)

1- تاریخ مدینة دمشق 42 / 169

2- تاریخ مدینة دمشق 42/42 - 43، 169، ضعفاء العقیلي 47/2، الکامل لابن عدي 229/4.

3- منابع پیشین

4- الکامل 3/ 215، ضعفاء العقیلي 2 / 86

5- فضائل امیر المؤمنین علیه السـلام لأحمد بن حنبل 294 شماره 262، ضعفاء العقیلي 1 / 33، تاریخ مدینة دمشق 42/ 336، میزان الاعتدال 2/ 76

[1429 / 87] أخذ النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم بيد علي [عليه السلام] و هو يقول: «اللّه وليي و أنا وليّك، و معادٍ من عاداك، و مسالم من سالمت». (1)

[1430 / 88] لمّا عرج بي إلى السماء انتهي بي إلى قصر من لؤلؤ، فيه فراش من ذهب يتلألأ ـ فأوحى إليّ - أو أمرني - في علي بثلاث خصال: انه سيّد المسلمين، و إمام المتقين، و قائد الغرّ المحجّلين. (2)

[1431 / 89] قال ابن عباس: ليس من آية في القرآن: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) إلّا و عليٌّ رأسها و أميرها و شريفها، و لقد عاتب اللّه أصحاب محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم في القرآن و ما ذكر عليّاً إلاّ بخير. (3)

زياد بن المنذر [منذر بن زياد]، أبو الجارود الثقفى الهمداني

در مذمّتش گفته اند: از غاليان كوفه و رافضى است. همهٔ روايات او در فضائل اهل بيت [عليهم السلام] است. در فضائل اهل بيت [عليهم السلام] چيز هاى بى اساسى نقل مى كند. جايز نيست رواياتش نوشته شود! روايات منكرى در فضائل دارد. او را ترك نموده اند. او رواياتى در فضائل و مطاعن ساخته. يحيى بن معين او را تضعيف كرده؛ زيرا فضائل اهل بيت [عليهم السلام] و مطاعن ديگران را روايت و زياده روى نموده است. (4)

1- الكامل لابن عدي 3/ 214 - 215، تاريخ مدينة دمشق 42 / 239، ميزان الاعتدال 2 / 75، لسان الميزان 2 / 483

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 303.

3- فضائل امير المؤمنين عليه السلام الأحمد بن حنبل 276 شماره 236، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 812/2 شماره 1114 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض).

4- و يحيى بن مَعين إنما تكلّم فيه و ضعّفه؛ لأنه يروي فى فضائل أهل البيت، و يروي ثلب غيرهم و يفرط. (تهذيب التهذيب 3/ 332 - 333، ميزان الاعتدال 93/2، تهذيب الكمال 9 / 517 - 520، المجروحين لابن حبان 1 / 302 - 306، الكامل لابن عدي 191/3 و مراجعه شود به الضعفاء لأبي نعيم 83، تاريخ الإسلام للذهبي 140/9 - 141 و 10 / 198 - 199، الكشف الحثيث 121)

از احادیث اوست: حدیث منزلت. (1)

[1432 / 90]... و إن اللّه اشتدّ غضبه على من أراق دمي و آذاني في عترتي. (2)

[1433 / 91] كنت أنا و عليٌّ نوراً بين يدي اللّه تعالى من قبل أن يخلق آدم بأربعة ألف عام... فعليٌّ منّي و أنا منه، لحمه لحمي، و دمه دمي، فمن أحبّه فبحبّي أحبّه، و من أبغضه فببغضي أبغضه. (3)

[1434 / 92] «إن عن يمين العرش كراسي من نور عليها أقوام تلألأ وجوههم نوراً... ولكنهم قوم تحابّوا من أجلي، و هم هذا و شيعته»، و أشار بيده إلى علي [عليه السلام]. (4)

[1435 / 93] تحشر أمتي يوم القيامة على خمس رايات فأسألهم: ماذا فعلتم في الثقلين؟ (5)

[1436 / 94] إن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم آخى بين الناس فترك عليّاً [عليه السلام] في آخرهم لا يرى أن له أخاً، فقال: [يا] رسول اللّه آخيت بين الناس و تركتني؟! قال: «و لِما ترى تركتك؟! إنما تركتك لنفسي، أنت أخي و أنا أخوك»، ثم قال: «فإن حاجّك أحد فقل: إني عبد اللّه و أخو رسوله، لا يدّعيها أحد بعدك إلّا كذّاب». (6)

[1437 / 95] عن أبي برزة، قال: سمعت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يقول: (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ)، ثم ضرب يده إلى صدره، (وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) [الرعد (13): 7] و يشير إلى علي عليه السلام. (7)

[1438 / 96] عن أبي جعفر [عليه السلام]، قال: مثلنا أهل البيت كمثل شجرة قائمة على ساق،

1- تاريخ مدينة دمشق 42 / 168

2- كنز العمال 10 / 435

3- المناقب للخوارزمی 145 - 146

4- تاريخ مدينة دمشق 42 / 333

5- الكامل لابن عدي 3 / 190

6- تاريخ مدينة دمشق 61/42

7- شواهد التنزيل 1 / 388.

من تعلّق بغصن من أغصانها كان من أهلها. قلت: من الساق؟ قال: على [عليه السلام]. (1)

[1439 / 97] عن أبي جعفر [عليه السلام]، قال: (وَ إِنِّي لَغَفّارٌ لِمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمّ اهْتَدَى) [طه (20): 82]، قال: تاب من ظلمه، و آمن من كفره، و عمل صالحاً بعد إساءة، ثم اهتدى إلى ولايتنا أهل البيت. (2)

[1440 / 98] عن أبي جعفر [عليه السلام] في قوله تعالى: (وَ الّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنّهُمْ سُبُلَنَا [وَ إِنّ اللّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ)] [العنكبوت (29): 69] قال: فينا نزلت. (3)

[1441 / 99] عن أبي جعفر [عليه السلام]... أنزل اللّه تعالى: (يَا أَيُّهَا الرّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِن رَبِّكَ وَ إِن لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلّغْتَ رِسَالَتَهُ)، يريد فما بلّغتها تامّة، (وَ اللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ) [المائدة (5): 67]، فلمّا ضمن اللّه [له] بالعصمة و خوّفه أخذ بيد علي بن أبي طالب [عليه السلام]، ثم قال: «يا أيها الناس، من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم و ال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله، و أحبّ من أحبّه، و أبغض من أبغضه». (4)

[1442 / 100] عن أبي الحمراء: و اظبت النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم فكان يجيء إلى باب علي و فاطمة [عليها السلام] فيقول: السلام عليكم: (إِنّمَا يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهّرَكُمْ تَطْهِيراً) [الأحزاب (33): 33]. (5)

[1443 / 101] عن الضحاك في قوله تعالى: (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ) قال: علي و فاطمة [عليها السلام]، (بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لا يَبْغِيَان) قال: النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم، (يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللّؤْلُؤُ

1- شواهد التنزيل 409/1

2- الكامل لابن عدي 3 / 190

3- شواهد التنزيل 1 / 569

4- شواهد التنزيل 1 / 254 - 255

5- شواهد التنزيل 79/2

وَ الْمَرْجَانُ) [الرحمن (55): 19 - 22] قال: الحسن و الحسين [عليهما السلام]. (1)

[1444 / 102] قال [مولانا أبو عبد اللّه] الحسين عليه السلام: من أحبّنا نفعه اللّه بِحُبّنا و إن كان أسيراً في الدّيلم، و إنّ حُبّنا لتُساقِطُ الذُّنوبَ كما تُساقِطُ الرِّيحُ الوَرق. (2)

[1445 / 103] عن عامر بن واثلة، قال: كنت مع عليّ عليه السلام في البيت يوم الشورى فسمعتُ علياً عليه السلام يقول لهم: لأحتجّنّ عليكم بما لا يستطيع عربيُّكم ولا عجميُّكم يُغيّر ذلك، ثم قال: أَنْشُدُكُم باللّه - أيّها النفر جميعاً - أفيكم أحد وَحّد اللّه قبلي؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأنشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد له أخ مثل أخي جعفر الطيار في الجنّة مع الملائكة غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد له عَمّ مثل عمّي حمزة أسد اللّه و أسد رسوله، سيّد الشهداء غيري؟ قالوا: اللّهم لا.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد له زوجة مثل زوجتي فاطمة بنت محمّد، سيّدة نساء أهل الجنّة غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد له سبطان مثل سَبطيّ الحسن و الحسين، سيّدا شباب أهل الجنّة غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد ناجا رسول اللّه [صلى اللّه عليه و آله و سلم] عشر مرّات، يقدِّم بين يَدي نَجواهُ - صدقة قبلي؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد قال له رسول اللّه [صلى اللّه عليه و آله و سلم]: «مَنْ كُنتُ مولاه فَعليٌّ مَولاه، اللهمّ و الِ من والاه و عادِ من عاداه، ليبلّغ الشاهد منكم الغائب» غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

1- شواهد التنزيل 2 / 284 - 285

2- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 313.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد قال له رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم:«اللهمّ اِئتني بأحبِّ الخلق إليك و إليّ، و أشدَّهم حُبّاً لك و حُبّاً لي، يأكل معي من هذا الطّائر»، فأتاه فأكل. غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد قال له رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «لأعطينَّ الرّاية غداً رجلاً يُحبُّ اللّهَ و رسولَه و يُحبُّه اللهُ و رسولُه، لا يرجع حتّى يفتح اللّه على يديه» إذ رجع غيري منهزماً غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد قال فيه رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم- لبني وليعة -: «لَتَنْتَهُنّ أو لأبعثَنّ إليكم رجلاً كنَفْسي، طاعتُه كطاعتي، و معصيتُه كمعصيتي يَغشاكم بالسيف» غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد قال له رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم فيه: «كَذَب من زعم أنّه يُحبّني و يُبغِض هذا» غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحدٌ سلّم عليه في ساعة واحدة ثلاثة آلاف من الملائكة، فيهم جبرئيل ميكائيل و إسرافيل، حيث جئت بالماء إلى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم من القَلِيب غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد قال له جبرئيل: هذه هي المواساة فقال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «إنّه مِنّي و أنا مِنه»، فقال له جبريل: و أنا مِنكُما، غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد نودي فيه من السماء «لا سَيفَ إلاّ ذو الفِقار ولا فتىً إلاّ عليّ» غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد يقاتل النّاكثين و القاسطين و المارقين على لسان النبّي صلى اللّه عليه و آله و سلم غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد قال له رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «إنّي قاتلتُ على تَنزِيل القرآن و تُقاتِلُ أنت على تأويل القرآن» غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

ص: 2039

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد رُدّت عليه الشمسُ حتى صلّى العصر في وقتها غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد أمره رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم بأن يأخذ براءة من أبي بكر فقال له أبو بكر: يا رسول اللّه، أَنزَل فيّ شيء؟ فقال له: «إنّه لا يُؤدِّي عَنِّي إلاّ عليّ » غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد قال له رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «أنت مِنِّي بِمَنزِلَةِ هارون من موسى إلاّ أنّه لا نبيّ بعدي» غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد قال له رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «لا يُحِبُّك إلاّ مؤمنٌ ولا يبغضك إلاّ كافر» غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه أتعلمون أنّه أمر بسدّ أبوابكم و فَتْح بابي، فقلتم في ذلك، فقال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «ما أنا سَدَدتُ أبوابكم ولا أنا فَتَحتُ بابه، بل اللّه سدّ أبوابكم و فتَح بابه»...؟ قالوا: اللهمّ نعم.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه أتعلمون أنّه ناجاني يوم الطائف دون الناس فأطالَ ذلك فقلتم: ناجاه دونَنا، فقال: «ما أنا انتجيتُه بل اللّه انتجاه»...؟ قالوا: اللهمّ نعم.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه أتعلمون أنّ رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم قال: «الحقُ مع عَليٍّ و عَليٌّ مع الحقِّ، يزولُ الحقّ مع عليّ حيث زال»؟ قالوا: اللهمّ نعم.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه أتعلمون أنّ رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم قال: «إنّي تارك فيكم الثِّقلَين: كتاب اللّه و عِترتي، لن تَضِلُّوا ما استَمْسَكتُم بهما، ولن يفترقا حَتّى يردا عَلَيّ الحوض»؟ قالوا: اللهمّ نعم.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد وَقى رسول اللّه [صلى اللّه عليه و آله و سلم] بنفسه من المشركين فاضْطَجَعَ مُضطَجَعَه غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

ص: 2040

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد بارَزَ عَمرو بن عَبدِ وَدّ - حيث دعاكم إلى البَراز - غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد أنزل اللّه فيه آية التطهير - حيث يقول: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) [الأحزاب (33): 33] - غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد قال له رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «أنت سيدُ العَرب» غيري؟ قالوا: اللهمّ لا.

قال: فأَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد قال له رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «ما سألتُ اللّه شيئاً إلاّ سألتُ لك مِثلَه» غيري قالوا: اللهمّ لا. (1)

* روايت شماره 28 قال سلمان: أنزلوا آل محمّد صلى اللّه عليه و آله و سلم بمنزلة الرأس من الجسد و بمنزلة العين من الرأس؛ فإن الجسد لا يهتدي إلّا بالرأس، و إن الرأس لا يهتدي إلّا بالعينين. (2)

* روايت شماره 60 حق علي بن أبي طالب على هذه الأمة كحق الوالد على ولده. (3)

* روايت شماره 80 قال عبد اللّه بن مسعود:... أقبل علي بن أبي طالب[عليه السلام] حتى سلّم على النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم فتغامز به بعض من كان عنده، فنظر إليهم النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم فقال: «ألا تسألوني عن أفضلكم»؟ قالوا: بلى. قال: «أفضلكم علي بن أبي طالب، أقدمكم إسلاماً، و أوفركم إيماناً، و أكثركم علماً، و أرجحكم حلماً، و أشدّكم للّه غضباً، و أشدّكم نكاية في العدو، فهو عبد اللّه و أخو رسوله؛ فقد علّمته علمي، و استودعته سرّي، و هو أميني على أمتي». فقال بعض من حضر: لقد افتتن عليٌ رسولَ اللّه حتى لا يرى به

1- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلى 115 - 120 (چاپ اسلاميه 112 - 118)

2- المعجم الكبير للطبرانى 3/ 46 - 47

3- تاريخ مدينة دمشق 42/ 307، المناقب للخوارزمى 310

شيئاً! فأنزل اللّه: (فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ * بِأَيْكُمُ الْمَفْتُونَ) [القلم (68): 5 - 6]. (1)

سالم بن أبي حفصة العجلي

او استاد سفيان ثوری و سفيان بن عيينه است (2) برخی مانند عجلی و ابن حجر مکی او را توثيق کرده (3) و ابن عدی جرجانی گفته: در نقل حديث مشکل ندارد.

در تضعيفش گفته اند: عيب او غلو است. همهٔ روايات او در فضائل اهل بيت عليهم السلام است. من او را از غاليان شيعيان کوفه می دانم.

شگفتا که ابن مَعين او را به صورت مطلق توثيق کرده، او خيلی ضعيف است؛ ثابت شده که او غالی و بد عقيده است. (4)

او گفته است: و ددت أني كنت شريك علي [عليه السلام] في جميع ما كان فيه. (5)

از احاديث اوست:

[1446 / 104] عن أبي الحمراء قال: شهدت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم أربعين صباحاً يأتي إلى باب علي و فاطمة و حسن و حسين [عليهم السلام] حتى يأخذ بعضادة الباب و يقول: (إِنَّمَا يُرِيدُ

1- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 177 - 178 به نقل از شواهد التنزيل 357/2.

2- الكاشف للذهبي 1 / 422

3- قال العجلي: ثقة. (تهذيب التهذيب 375/3) و رجوع شود به الصواعق المحرقة 53

4- قال الجرجاني: و عامّة ما يرويه في فضائل أهل البيت، و هو عندي من الغالين في متشيعي الكوفة، و إنما عيب عليه الغلو فيه، فأمّا أحاديثه فأرجو أنه لا بأس به. (الكامل لابن عدي 3/ 343 - 344، تهذيب التهذيب 3/ 375) و قال بشار: و العجب من ابن مَعين توثيقه مطلقاً، و عندی أنه ضعيف جدّاً لما ثبت عنه من غلو و سوء عقيدة بتواتر الأخبار. (تعليقه تهذيب الكمال 10 / 138، دربارهٔ او نيز رجوع شود به تهذيب الكمال 10 / 136، تهذيب التهذيب 3 / 374 - 375)

5- تهذيب الكمال 10 / 137

اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) [الأحزاب (33): 33]. (1)

* روايت شماره 82 عن عبد اللّه [بن مسعود]، قال: قرأت على رسول اللّه [عليه السلام] سبعين سورة، و ختمت القرآن على خير الناس علي بن أبي طالب [عليه السلام] (2)

* روايت شماره 388 با - با قدرى اختلاف - إن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم آخى بين أصحابه... فقال علي [عليه السلام]: يا رسول اللّه، إنك قد آخيت بين أصحابك فمن أخي؟ قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «أما ترضى - يا علي - أن أكون أخاك»؟!... فقال علي [عليه السلام]: بلى يا رسول اللّه، فقال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «أنت أخي في الدنيا و الآخرة». (3)

* روايت شماره 628 يا علي، لا يحلّ لأحد أن يجنب في هذا المسجد غيري و غيرك. (4)

* روايت شماره 711 قال على عليه السلام: ما وجدت من قتال القوم بدّاً أو الكفر بما أنزل على محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم. (5)

* روايت شماره 930 لمّا كان يوم الطائف ناجي رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم عليّاً [عليه السلام] طويلاً فلحق أبا بكر و عمر فقالا: طالت مناجاتك عليّاً! قال: «ما أنا أناجيه ولكن اللّه انتجاه». (6)

* روايت شماره 1201 قال جميع بن عمير: أتيت ابن عمر فسألته عن علي [عليه السلام] فانتهرني، ثم قال: ألا أحدّثك عن علي؟! هذا بيت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم في المسجد و هذا بيت على [عليه السلام]. (7)

1- شواهد التنزيل 2 / 81

2- المعجم الأوسط للطبراني 5/ 101، المناقب للخوارزمي 93

3- المستدرك 3 / 14

4- سنن الترمذي 303/5، تاريخ مدينة دمشق 42 / 140

5- تاريخ مدينة دمشق 42 / 473، المناقب للخوارزمي 173

6- رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 315/42، 316 - 317، الكامل لابن عدي 6 /247

7- المستدرك 3/ 51، شواهد التنزيل 1 / 318.

سليمان بن قرم [معاذ] التميمى الضبّي، أبو داود النحوي

بخـاری روایت او را به عنوان شاهـد نقـل کرده و اربـاب صـحاح - به جز ابن ماجه - از او روایت نموده انـد. احمـد بن حنبل می گویـد: اشکالی در (روایات) او نیست ولی شیعه افراطی است. (1)

در تضعیفش گفته اند: ابن عدی روایات متعدد در فضائل اهل بیت علیهم السلام از او نقل کرده. او شیعه افراطی است! (2)

از احادیث اوست: حدیث غدیر، (3) مُنا شَدَه امیر المؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر، (4) حدیث منزلت. (5)

[1447 / 105] قالت أم سلمة: نزلت هذه الآية في بيتي: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ...) [الأحزاب (33): 33] و في البيت سبعة: رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم و جبريل و ميكائيل و على و فاطمة و الحسن و الحسين [عليهم السلام]. (6)

[1448 / 106] قال عطيـة العوفي: سألت أبا سـعيد الخدري: مَنْ أهل البيت الذين أذهب اللّه عنهم الرجس و طهّرهم تطهيراً؟ فعدّهم في يده خمسة: رسول اللّه [صلى اللّه عليه و آله و سلم] و علي و فاطمة و الحسن و الحسين [عليهم السلام]. (7)

ص: 2044

1- رجوع شود به تهذيب الكمال 12 / 51 - 55

2- و روى له ابن عـدي عدّة أحاديث في فضائل أهل البيت [عليهم السـلام] و غير ذلك، و قال: له أحاديث حسان إفرادات... و تدلّ صورة سليمان هذا على أنه مفرط فى التشيّع. (تهذيب الكمال 51/12 - 55)

3- المعجم الكبير للطبراني 5/ 194 و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 42 / 230

4- تاريخ مدينة دمشق 42 / 210

5- المعجم الكبير للطبراني 203/5

6- تاريخ مدينة دمشق 14 / 144

7- المعجم الأوسط للطبراني 2 / 229

[1449 / 107] عن أم سلمة، قالت: كان جبريل يملّ (1) على رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم و رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يملّ على عَلِيّ [عليه السلام]. (2)

[1450 / 108] قال أنس: بعث النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم يوم الاثنين و أسلم علي [عليه السلام] يوم الثلاثاء. (3)

* روايت شماره 1 حديث طير - با قدرى اختلاف - أتي النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم بطائر فقال: «اللهم أنتني بأحبّ خلقك إليك» فجاء علي [عليه السلام] فقال: «اللهم و إليّ». (4)

* روايت شماره 298 عن علي [عليه السلام]، قال: بعث رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يوم الاثنين و أسلمت يوم الثلاثاء. (5)

* روايت شماره 547 لأعطينّ الراية رجلاً يحبّ اللّه و رسوله و يحبّه اللّه و رسوله. (6)

* روايت شماره 582 لا يؤدي عني إلّا أنا أو علي بن أبي طالب. (7)

* روايت شماره 688 أنا حرب لمن حاربتم، سلم لمن سالمتم. (8)

1- «يملّ» به معناى «يملى» است. أملّ الشيء، قاله فكتب و أملاه، و هر دو در قرآن آمده است: (فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ...) [البقرة (2): 282] (فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ...) [الفرقان (25): 5]، قال الفراء: (أمللت) لغة أهل الحجاز و بني أسد، و (أمليت) لغة بني تميم و قيس. (لسان العرب 11 / 631)

2- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 214 (چاپ اسلاميه 253). نگارنده گويد: در المعجم الأوسط للطبراني 197/7 فقط بخش: «يملي على النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم» را آورده و آخر روايت را نقل نكرده است! و يناسب المقام ما روي عن الكلبي أنه يقول: كان جبريل يملي الوحي على النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم فلمّا دخل النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم الخلاء جعل يملي على على [عليه السلام] (المجروحين لابن حبان 2 / 253 - 254).

3- تاريخ مدينة دمشق 42 / 28 - 29

4- تاريخ مدينة دمشق 42 / 246، و رجوع شود به 257، المعجم الكبير للطبراني 7 / 82 و 282/10، المناقب للخوارزمى 107

5- تاريخ مدينة دمشق 42 / 30

6- المعجم الكبير للطبراني 18 / 238

7- تاريخ مدينة دمشق 42 / 345، المعجم الكبير للطبراني 11 / 316

8- تاريخ مدينة دمشق 13 / 219، المعجم الأوسط للطبراني 7 / 197، المعجم الكبير للطبرانى 3 40 و 5/ 184

* روایت شماره 1011 «أنا و هذا - یعني علیّاً [علیه السلام] - نجيء یوم القیامة کهاتین» و جمع بین إصبعیه السبابتین. (1)

سوید بن سعید بن سهل بن شهریار الهروی

از رجال مسلم و ابن ماجه قزوینی است. ذهبی او را با القاب: «الإمام المحدّث الصدوق، شیخ المحدثین» ستوده. او حافظ حدیث بوده که احمد بن حنبل فرزندانش را برای تلمّذ نزد او فرستاده و سفارش کرده روایاتش نوشته شود که او صالح و شایسته یا ثقه است. (2) احمد بن حنبل گفته: از او جز نیکی سراغ ندارد، به او گفتند: کتاب فضائل در اختیار او گذاشته شد، او [در مقام ذکر مطالب،] علی [علیه السلام] را بر ابو بکر و عمر مقدّم داشت! احمد بن حنبل تعجب کرد و گفت: شاید کس دیگری آن [کتاب] را به این صورت مرتّب کرده باشد. در هر صورت احمد از او جز به نیکی یاد نکرد. (3)

1- تاریخ مدینة دمشق 42 / 367.

2- رجوع شود به الکاشف 1 / 472 و قال الذهبي: الإمام المحدّث الصدوق، شیخ المحدثین. (سیر أعلام النبلاء 410/11 - 411) و قال أبو حاتم الرازي: کان کثیر التدلیس، و هو صدوق. (تاریخ بغداد 9 / 228) کان سوید من الحفاظ، و کان أبو عبد اللّه أحمد بن حنبل ینتقي علیه لولدیه صالح و عبد اللّه، یختلفان إلیه فیسمعان منه. قال أحمد: أرجو أن یکون صدوقاً أو قال: لا بأس به. (تاریخ بغداد 229/9 - 230، تهذیب الکمال 12 / 250 - 251) قال عبد اللّه بن أحمد بن حنبل: عرضت علی أبي أحادیث لسوید بن سعید عن ضمام بن إسماعیل، فقال لي: اکتبها کلّها أو قال: تتبعّها؛ فإنه صالح أو قال: ثقة. (تهذیب الکمال 12/ 250).

3- سأل رجل أبا عبد اللّه - یعني أحمد بن حنبل - عن سوید الحدثي، فقال: ما علمت إلاّ خیراً. فقال له إنسان جاءه بکتاب فضائل فجعل علیّاً أولها و أخرّ أبا بکر و عمر، فعجب أبو عبد اللّه من هذا و قال: لعلّه أتي من غیره، قالوا له: و ثمّ تلك الأشیاء. قال: فلِمَ تسمعوها أنتم؟! لا تسمعوها، و لم أره یقول فیه إلاّ خیراً. (تهذیب الکمال 12 / 247 - 250، سیر أعلام النبلاء 11 / 412، میزان الاعتدال 2 / 248)

ولی یحیی بن مَعین گفته است: سوید بن سعید مهدور الدم (و ریختن خونش حلال) است. اگر لشکری در اختیار داشتم با او می جنگیدم. (1)

از احادیث اوست:

[1451 / 109] أنت مِنّی و أنَا مِنْكَ، ولا يُؤَدِّي عَنِّي إلّا أنا أو أَنْتَ. (2)

[1452 / 110] جاء علی و فاطمة و الحسن و الحسین [علیهم السلام] إلی باب النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم، فقام بردائه، و طرحه علیهم، ثم قال: «اللهم هؤلاء عترتي». (3)

[1453 / 111] عن عائشة، قالت: رأیت النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم التزم علیّاً و قبّله و یقول: «بأبي الوحیدُ الشهیدُ، بأبي الوحیدُ الشهیدُ». (4)

[1454 / 112] عن معاذة العدویة، قالت: سمعت علیّاً [علیه السلام] علی منبر البصرة یخطب یقول: أنا الصدیق الأکبر، آمنت قبل أن یؤمن أبو بکر و أسلمت قبل أن یسلم. (5)

[1455 / 113] عن جابر: جاء رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم و نحن مضطجعون في المسجد فضَرَبنا بعسیب في یده، فقال: «أترقدون في المسجد؟! إنه لا یُرقد فیه»، فأجفلنا و أجفل علي [علیه السلام]، فقال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم: «تعال یا علي، إنه یحلّ لك في المسجد ما یحلّ لي، ألا ترضی أن تکون منی منزلة [بمنزلة] هارون من موسی إلاّ النبوة، و الذي نفسي

1- قال یحیی بن مَعین: سوید بن سعید حلال الدم. (تهذیب الکمال 12 / 252) لو کان لي خیل و رجال لخرجت إلی سوید بن سعید حتی أُحاربه. (تاریخ بغداد 9 / 229)

2- مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 189.

3- تاریخ مدینة دمشق 42 / 368، شواهد التنزیل 2/ 26.

4- تاریخ مدینة دمشق 549/42، المناقب للخوارزمی 65-64

5- تاریخ مدینة دمشق 42/ 32 - 33

بيـده إنك لـذوّاد عن حوضـى - يوم القيامة - تذود (1) البعير الضـالّ عن المـاء عن المـاء بعصا لك من عوسـج كأني أنظر إلى مقامك من حوضي». (2)

[1456 / 114] سـجد النبي صـلى اللّه عليه و آله و سـلم خمس سـجدات ليس فيهن ركوع، فقال: «أتاني جبريل فقال: يا محمـد، إن اللّه يحبّ فاطمة، فسـجدت ثم رفعت رأسـي، ثم أتاني فقال: إن اللّه يحبّ فاطمة ثانياً فسـجدت، ثم رفعت رأسـي، ثم أتاني فقال: إن اللّه يحبّ الحسن و الحسـين، فسـجدت ثم رفعت رأسـي، ثم أتاني فقال: إن الله يحبّ من أحبّهما، فسـجدت ثم رفعت رأسي، ثم أتاني فقال: إن اللّه يحبّ من أحبّهما فسجدت». (3)

[1457 / 115] المهدي من ولد فاطمة. (4)

[1458 / 116] أمرني ربّي عزّوجلّ بحبِّ أربعـة و أخبرني أنّه يُحِبُّهم... إنّك يا عليّ منهم، إنّك يا عليّ منهم، إنّك يا عليّ منهم - ثلاثاً - و أبو ذرّ و المقداد و سلمان. (5)

[1459 / 117] عن ابن عبـاس، قال: ذكر عنـده علي بن أبي طالب عليه السـلام فقال: إنكم لتـذكرون رجلاً كان يسـمع وطأ جبرئيل عليه السلام فوق بيته. (6)

* روايت شماره 197 حديث غدير به نقلى كه در ضـمن آن آمده كسى به راوى گفت: نشدتك باللّه أكان ثمّ أبو بكر و عمر؟ فقال: اللهم لا. (7)

1- ابن عساكر در همان صفحه روايت را به سندى ديگر نقل كرده و در آن آمده: «تذود كما يذاد البعير الضالّ...».

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 139 - 140، كفاية الطالب للكنجي 284

3- الموضوعات لابن الجوزي 4/2

4- الكامل لابن عدي 3 / 428

5- مناقب على بن أبى طالب عليه السلام لابن المغازلي 231

6- فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 275 شماره 224.

7- تاريخ مدينة دمشق 225/42

* روایت شماره 424 أنا مدینة العلم و علي بابها... (1)

* روایت شماره 429 تلا رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم هذه الآیة: (وَ تَعِیَهَا أُذُنٌ وَ اعِیَةٌ) [الحاقّة (69): 12] فقال صلی اللّه علیه و آله و سلم: «سألت اللّه أن یجعلها أذنك یا علي». قال علي [علیه السلام]: فما نسیتُ شیئاً بعد ذلك. (2)

* روایت شماره 539 «اللهم ثبّت لسانه و اهد قلبه»... قال علي [علیه السلام]: ما شککت في قضاء بین اثنین. (3)

* روایت شماره 547 لأعطینّ الرایة غداً رجلاً یفتح اللّه علی یدیه. (4)

* روایت شماره 582 علي مني و أنا من علي، لا یؤدّي عنّي إلّا أنا أو هو. (5)

* روایت شماره 591 قال علي [علیه السلام]: لمّا کان یوم أحد و فرّ الناس فقلت: ما کان النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم لیفرّ، فحملت علی القوم فإذا أنا برسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم فقال جبرئیل علیه السلام: إن هذه لهي المواساة، فقال النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم: «إنه منّي و أنا منه»، فقال جبرئیل علیه السلام: و أنا منکما. (6)

* روایت شماره 611 أمر صلی اللّه علیه و آله و سلم بسدّ الأبواب إلاّ باب علی [علیه السلام]، قالوا: یا رسول اللّه، سددت الأبواب کلّها إلّا باب علي؟! [فقال]: «ما أنا سددت أبوابکم و لکن اللّه سدّها». (7)

* روایت شماره 711 قال [علیه السلام]: ما وجدت إلّا القتال أو الکفر بما أنزل علی محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم. (8)

1- تاریخ مدینة دمشق 42 / 378.

2- شواهد التنزیل 2 / 369

3- تاریخ مدینة دمشق 42 / 389.

4- تاریخ مدینة دمشق 42 / 86.

5- تاریخ مدینة دمشق 42/ 346

6- فضائل امیر المؤمنین علیه السلام الأحمد بن حنبل 279 شماره 242

7- المعجم الأوسط للطبرانی 4 / 186

8- تاریخ مدینة دمشق 42/ 474

* روايت شماره 815 سئل جابر بن عبد اللّه عن قتال علي [عليه السلام]، فقال: ما يشكّ في قتال علي إلّا كافر. (1)

* روايت شماره 874 سئل جابر عن علي [عليه السلام] فقال: ما كنّا نعرف منافقي هذه الأمة إلّا ببغضهم علياً [عليه السلام]. (2)

* روايت شماره 892 أنت أخي، و أبو ولدي تقاتل عن [على] سنتي، و تبرئ ذمّتي. من مات في عهدي فهو كنز اللّه، و من مات في عهدك فقد قضى نحبه. و من مات بحبّك [يحبّك] بعد موتك ختم اللّه له بالأمن و الإيمان ما طلعت شمس أو غربت. و من مات يبغضك مات ميتة جاهلية، و حوسب بما عمل في الإسلام. (3)

* روايت شماره 900 قال صلى اللّه عليه و آله و سلم لعلي عليه السلام: «من أشقى الأولين»؟ قال: الذي عقر الناقة... قال صلى اللّه عليه و آله و سلم: «فمن أشقى الآخرين»؟ قال: لا علم لى يا رسول اللّه، قال: «الذي يضربك على هذه» و أشار صلى اللّه عليه و آله و سلم بيده إلى يافوخه. (4)

* روايت شماره 1046 إن خليلي، و وزيري، و خير من أخلف بعدي، يقضي ديني، و ينجز موعودي، علي بن أبي طالب. (5)

و في لفظ: إن خليلي، و وزيري، و خليفتي في أهلي، و خير من أترك بعدي، ينجز موعدي، و يقضي ديني علي بن أبي طالب. (6)

1- تاريخ مدينة دمشق 42/ 444

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 287

3- تاريخ مدينة دمشق 42 / 55 و رجوع شود به فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 278 شماره 240

4- المعجم الكبير للطبرانى 38/8

5- تاريخ مدينة دمشق 42 / 57

6- شواهد التنزيل 1 / 488 - 489

صالح بن أبي الأسود الحناط الكوفي

در تضـعيف او گفته اند: روايات او مسـتقيم و سر راست نيست، مطالب منكر (و غير قابل قبول) در آن پيدا مى شود و خودش هم شخص معروفى نيست. (1)

از احاديث اوست: حديث ثقلين. (2)

[1460 / 118] عن أبي بَرزَة، عن النبي صـلى اللّه عليه و آله و سـلم: إنّ اللّه تبارك و تعالى عهـد إليّ في عليّ عهداً فقلت: يا ربِّ بيّنه لي ! فقال اللّه عزّ و جلّ: اسـمع ! قال: سمعت، قال: إنّ علياً راية الهُدى، و إمام أوليائي، و نور من أطاعني، و هو الكلمة الّتي ألزمتُها المتّقين، من أحبّه أحبّني، [و من أبغضه أبغضـني] و من أطاعه أطاعني، فبشّره بذلك! قال: [فجاء علي] فبشّرتُه، فقال عليّ: [يا رسول اللّه] أنا عبد اللّه و في قبضته، فإن يُعذِّبني فبِذَنْبي، و لن يَظْلِمَني، و إن يُتِمّ الذي بشّرني [بشرّتني] به فاللّه أولى به [بي]، قال: فقلت: اللهمّ أجلِ قَلبه، و اجعل ربيعه الإيمان بك، (3) فقال اللّه عزّ و جلّ: فانّي قـد فعلتُ ذلك، ثمّ إنّ اللّه عهد إليّ: أنّي أسـتَخِصُّه من البلاء ما لا أخُصُّ به أحداً من أصـحابي! [ثم إنه رفع إليّ أنه سـيخصّه من البلاء بشيء لم يخصّ به أحداً من أصحابي] فقلت: يا ربّ أخي و صاحبي! فقال اللّه: إنّ هذا أمر [شيء] قد سبق، إنّه مُبتلى و مُبْتَلى به. (4)

ص: 2051

1- الكامل 4 / 66 - 67

2- المعجم الكبير للطبراني 3/ 65 - 66

3- قال العلامة المجلسـي: أي اجعل صـفاء قلبه و نموّه في الكمالات بسبب الإيمان بك، فإن صفاء النباتات و نموها إنما يكون في الربيع، أو اجعل قلبه مائلاً إلى الإيمان، مشتاقاً إليه كما يميل الانسان إلى الربيع، قال الجزري: في حديث الدعاء: «اللهم اجعل القرآن ربيع قلبي» جعله ربيعاً؛ لأن الانسان يرتاح قلبه في الربيع من الأزمان و يميل إليه. (بحار الأنوار 37 / 292)

4- منـاقب علي بن أبي طالب عليه السـلام لابن المغازلي 59، و رجوع شود به تاريـخ مدينة دمشق 42 / 290 - 291، حلية الأولياء 1 / 66، العلل المتناهية 1 / 139، ميزان الاعتدال 2 / 366، قال الكنجي: حديثٌ حسنٌ عالٍ. (كفاية الطالب 73)

[1461 / 119] عن عطية العوفي، قال: قلت لجابر: كيف كان منزلة علي [عليه السلام] فيكم؟ قال: كان خير البشر. (1)

[1462 / 120] قال أبو أيوب: أُمرنا بقتال الناكثين و القاسطين و المارقين مع علي ابن أبي طالب [عليه السلام]. (2)

[1463 / 121] عن جعفر بن محمد [عليهما السلام]: سلوني قبل أن تفقدوني، فإنه لا يحدّثكم بعدي بمثل حديثي. (3)

* روايت شماره 125 علي مع القرآن و القرآن معه لا يفترقان حتى يردا عليّ الحوض. (4)

* روايت شماره 540 إنّ اللّه سيثبت لسانك و يهدى قلبك. (5)

* روايت شماره 547 لأعطينّ الراية غداً رجلاً يحبّ اللّه و رسوله و يحبّه اللّه و رسوله. (6)

* روايت شماره 688 أنا حرب لمن حاربتم، سلم لمن سالمتم. (7)

* روايت شماره 930 ناجى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم عليّاً [عليه السلام] في غزاة الطائف فأطال مناجاته، فقال له أبو بكر و عمر: لقد أطلت مناجاة علي! قال: «ما أنا ناجيته بل اللّه ناجاه». (8)

* روايت شماره 1365/1 قال علي عليه السلام: نزل القرآن أرباعاً: فربع فينا، و ربع في

1- الكامل 4/ 67، تاريخ مدينة دمشق 42 / 373.

2- الموضوعات لابن الجوزي 2 / 12

3- تاريخ الإسلام للذهبي 89/9، تذكرة الحفاظ 166/1، أعلام النبلاء 257/6، تهذيب الكمال 79/5

4- المعجم الصغير للطبراني 1 / 255، المعجم الأوسط 5 / 135

5- علل الدار قطني 4/ 167 و رجوع شود به دفتر دوم، فضيلت 11

6- المعجم الكبير للطبراني 18 / 238

7- تاريخ مدينة دمشق 13 / 219

8- شواهد التنزيل 2/ 326

عدونا، و ربع سنن و أمثال، و ربع فرائض و أحكام، فلنا كرائم القرآن. (1)

* روایت شماره 1438 مثلنا أهل البيت كمثل شجرة قائمة على ساق، من تعلّق بغصن من أغصانها كان من أهلها. قلت: من الساق؟ قال: علي [عليه السلام]. (2)

ضرار بن صرد التيمي، أبو نعيم الطحان الكوفي

در شرح حال او نوشته اند: او دارای دانش قرآن و فرائض (تقسیم میراث)، و انسانی شایسته، متعبد، صدوق، راست گو و ثقه است. (3)

در تضعیفش گفته اند: گر چه احادیث او نوشته می شود ولی نمی شود به آن احتجاج کرد. (4) بخاری و نسائی و... او را متروک دانسته اند، و یحیی بن مَعین او را دروغ گو معرفی کرده است. او روایات منکری دارد. او در کوفه معروف است، احادیث فراوان دارد و به تشیّع منسوب می باشد. او روایتی را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم در فضیلت بعضی از صحابه نقل کرده که حدیث شناسان آن را انکار کرده اند. (5)

1- شواهد التنزيل 1 / 57

2- شواهد التنزيل 1 / 409

3- كان فقيهاً عالماً بالفرائض. (المجروحين 1 / 380 - 381)، و كان متعبداً. (تهذيب الكمال 303/13، تهذيب التهذيب 4 / 400) صدوق، لا يحتجّ به. (ميزان الاعتدال 2 / 327 - 328)، صاحب قرآن و فرائض، صدوق يُكتب حديثه، ولا يحتجّ به. در تعليقه الجرح و التعديل لابن أبي حاتم الرازي 4 / 465 به نقل از طبقات القراء لابن الجزري 338/1 آمده: ضرار بن صرد بن سليمان... ثقة صالح، روى القراءة عن الكسائي و يحيى بن آدم.

4- رجوع شود به پاورقی قبل

5- قال المناوي - بعد حديث: «عليٌ عيبة علمى» -: و فيه ضرار... قال البخاري و النسائى: متروك، و كذّبه ابن مَعين. (فيض القدير 469/4 - 470) و قال الجرجانى: سمعت ابن حماد يقول: ضرار... متروك الحديث... و ضرار بن صرد هذا من المعروفين بالكوفة، و له أحاديث كثيرة، و هو في جملة من ينسبون إلى التشيّع بالكوفة. (الكامل 4 / 101) و قال الساجي: عنده مناكير. (تهذيب التهذيب 400/4) روى حديثاً عن معتمر، عن أبيه، عن الحسن، عن أنس، عن النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم في فضيلة لبعض الصحابة، ينكرها أهل المعرفة بالحديث. (الجرح و التعديل 4 / 465 - 466، تهذيب الكمال 13/ 305، تهذيب التهذيب 4 / 400)

بـا مراجعه به منابع دیگر معلوم می شود که مراد از آن روایت شـماره 346 است که پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و سلم به امیر مؤمنان علیه السـلام فرمود: «أنت تبیّن لأـُمتی مـا اختلفوا فیه من بعـدي» تو پس از من برای امتم در آن چه اختلاـف نماینـد روشن گری می نمـایی (و اختلافـات آنان را حلّ خواهی نمود) (1) حاکم نیشابوری آن را صـحیح دانسـته، ولی ذهبی گفته: اعتقاد من آن است که آن را ضـرار جعل کرده است. (2)

و البته همین مطلب با اسناد و متون دیگر نیز نقل شده است! (3)

1- قـال ابن حبـان: و هو الـذي روی عن المعتمر، عن أبیه، عن الحسن، عن أنس، أن النـبي صـلی اللّه علیه و آله و سـلم قـال العلي [علیه السـلام]: «أنت تبیّن لأمتي ما اختلفوا فیه من بعدي». (المجروحین 380/1 و رجوع شود به المستدرك 3/ 122، تاریخ مدینة دمشق 42 / 387)

2- رجوع شود به المستدرك 3/ 122، تنزیه الشریعة 69/1

3- «و أنت تؤدّي عنّي، و تُسـمعهم صوتي، و تُبیّن لهم ما اختلفوا فیه بعـدي». (حلیة الأولیاء 63/1 - 64، تاریخ مدینة دمشق 386/42، المناقب للخوارزمي 85) البته ذهبی در سـند آن نیز اشـکال کرده که راوی آن ابراهیم بن محمد بن میمون شـیعه سـر سـختی است و این روایت عجیب بلکه باطـل است. (رجوع شود به المغنی 46/1، میزان الاعتدال 1 / 63، لسان المیزان 1 / 107) و روی الخوارزمي بسنده عن عبد الرحمان بن أبي لیلی، قال: قال أبي:... و قال صـلی اللّه علیه و آله و سلم له - أي الأمیر المؤمنین علیه السلام-: «أنت تبین لهم ما اشتبه علیهم بعدي»... (المناقب للخوارزمي 61) و روی الخوارزمي - أیضاً - عن أبي سعید الخدري و أنس بن مالك، قالا: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سـلم: «یا علي، أنت تبین لأمتي ما اختلفوا فیه من بعـدي... (المناقب للخوارزمي 329) و روی الخوارزمي - أیضاً في ضمن روایة -: فهل اتخذت لنفسك خلیفة یؤدّي عنك، یعلّم عبادي من کتابي ما لا یعلمون؟ (المناقب للخوارزمي 303 - 304 رجوع شود به همین دفتر صفحه 2150 روایت شماره 451) پس این مطلب با اسناد و طرق متعدد نقل شده و ضرار آن را جعل نکرده است.

و نیز از احادیث اوست: حدیث منزلت. (1)

[1464 / 122] قال [مولانا أبو محمد] الحسن بن علي [علیه السلام]: کان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم لا یبعث علیّاً مبعثاً إلّا أعطاه الرایة. (2)

* روایت شماره 240 زوجك [زوّجتك] أعلم الناس [المؤمنین] علماً، و أولهم [و أقدمهم] إسلاماً [سلماً]، و أفضلهم حلماً. (3)

* روایت شماره 445 عليٌّ عيبة علمي. (4)

* روایت شماره 448 أعلم أمتي من بعدي علي بن أبي طالب. (5)

* روایت شماره 495 قال عبد اللّه بن مسعود: علي أعلم أهل المدینة بالقضاء. (6)

* روایت شماره 532 قال عبد الملك بن أبي سلیمان: قلت لعطاء بن أبي رباح: أكان في أصحاب محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم أحد أعلم من علي علیه السلام؟ قال: لا و اللّه ما أعلمه [علمته]. (7)

* روایت شماره 547 لأعطینّ الرایة رجلاً یحبّ اللّه و رسوله و یحبّه اللّه و رسوله. (8)

* روایت شماره 658 بنابر گفته حافظ اصبهانی (متوفی 430) او فضیلت 20: «ترجیح امیر المؤمنین علیه السلام بر گذشتگان و آیندگان» را نیز به اختصار از اسماعیل ابن زکریا نقل کرده است. (9)

1- المعجم الکبیر للطبرانی 4 / 184

2- المعجم الکبیر للطبراني 3 / 79 - 80

3- الذریة الطاهرة النبویة للدولابي 144، تاریخ مدینة دمشق 42 / 132

4- الکامل لابن عدي 4 / 101، تاریخ مدینة دمشق 42 / 385.

5- المناقب للخوارزمي 82.

6- المناقب للخوارزمي 92

7- شواهد التنزیل 1 / 49 - 50

8- المعجم الأوسط للطبراني 59/6، المعجم الکبیر 7 / 77 و 18 / 237

9- ذکر أخبار إصبهان 1 / 46: إسماعیل بن زکریاء، رواه عنه ضرار بن صرد مختصراً

او در موارد متعدد از صحابه پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم که در جنگ ها به یاری امیر مؤمنان علیه السلام شتافته اند، یاد نموده و آن ها را نام برده است. (1)

عباد بن عبد الصمد، أبو مَعْمَر

در تضعیفش گفته اند: او منکر الحدیث و شیعه غالی است. عمدهٔ روایات او در فضائل علی [علیه السلام] و از انس روایات منکری نقل کرده است. (2)

[1465 / 123] او در ضمن روایتی از انس بن مالک نقل کرده که عباس به سقایت حاجیان و شیبه به کلید داری کعبه بر یک دیگر افتخار می کردند، پس از آن که مطلب را با امیر مؤمنان علیه السلام در میان گذاشتند، حضرت خطاب به شیبه و عمویش عباس فرمود: فأنا أشرف منکما، أنا أول من آمن بالوعید من ذکور هذه الأمة و هاجر و جاهد. فانطلقوا ثلاثتهم إلی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم فجثوا بین یدیه، فأخبر کل واحد منهم بمفخرته فما أجابهم رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم بشيء، فانصرفوا عنه، فنزل الوحي بعد أیام فیهم، فأرسل إلیهم ثلاثتهم حتی أتوه فقرأ علیهم النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِندَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) [التوبة (9): 19]. (3)

* روایت شماره 281 صلّت الملائکة عَلَيّ و علی عَلِيّ سبعاً، و ذلك أنّه لم یرفع إلی السماء شهادة أن لا إله إلّا اللّه و أن محمداً عبده و رسوله إلّا منّي و منه. (4)

1- تسمية من شهد مع علي [علیه السلام] من أصحاب رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم العبد اللّه بن أبي رافع. (المعجم الکبیر للطبراني 3 / 223 - 224، 273، 276 و 4/ 14، 30، 197، 199، 203، 217 و 5 / 35، 60، 69، 225، تاریخ مدینة دمشق 45 / 502)

2- رجوع شود به الکامل 4 /342 - 343، میزان الاعتدال 2 / 369، لسان المیزان 3/ 232.

3- شواهد التنزیل 1 / 328، و رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 358/42

4- مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 33، شواهد التنزیل 2 / 185، تاریخ مدینة دمشق 42 / 39، الکامل لابن عدي 4/ 342 - 343

عباد بن عبد الله الأسدي الكوفي

شافعی به روایتش احتجاج کرده است، (1) حاکم روایتش را صحیح دانسته، (2) ابن حبان و عجلی او را توثیق نموده انـد (3) و احمد در مسند، (4) و نسائی در خصائص و مسند از او روایت نقل کرده است. (5)

در مذمّتش گفته اند: بخاری گفته: روایات او محلّ تأمل است. (6)

ابن الجوزی او را متهم به جعل روایت شـماره 276 - که به زودی خواهـد آمد - کرده و گفته: علي بن المدینی او را تضـعیف کرده، ازدی گفته: او مطالبی نقل می کند که هیچ کس روایت نکرده (7) و ذهبی گفته: او متروک واقع شده است. (8)

از احادیث اوست:

[1466 / 124] قال علي [علیه السـلام]: ما نزلت في القرآن آية إلّا و قد علمتُ أين نزلت و في من نزلت و في أيّ شـيء نزلت، و في سهل نزلت أم في جبل. (9)

[1467 / 125] و في رواية: ما نزلت من القرآن آية إلّا و قد علمتُ في من نزلت، قيل:

1- المسند للشافعي 303

2- المستدرك 3 / 129

3- الثقات لابن حبان 5/ 141، معرفة الثقات للعجلي 2 / 17

4- مسند أحمد 1 / 111

5- تهذيب الكمال 14 / 139

6- التاريـخ الكبير للبخاري 6 / 32 - 33، ضعفاء العقيلي 3 / 137، الكامل لابن عدي 4 / 343، تهذيب الكمال 14 / 138 - 139، الكاشف 1 / 531، ميزان الاعتدال 2 / 368

7- و هـذا موضوع، و المتهم به عباد بن عبد اللّه. قال علي بن المديني: كان ضـعيف الحديث. و قال الأزدي: روى أحاديث لا يتابع عليها. (الموضوعات 1 / 341، الكشف الحثيث 143 - 144)

8- الكاشف 1 / 531

9- شواهد التنزيل 1 / 46 - 47 و رجوع شود به روايات شماره 463 - 464، 484 - 485

فمـا نزل فيك؟ فقال [عليه السـلام]: لولا أنكم سألتموني ما أخبرتكم؛ نزلت فيّ [هـذه] الآيـة: (إِنَّمَا أَنتَ مُنـذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) فرسول اللّه المنذر، و أنا الهادي إلى ما جاء به. (1)

[1468 / 126] و قال [عليه السلام]: ما نزلت آية في كتاب اللّه جلّ و عزّ إلّا و قد علمتُ مَتى نزلت، و فيم أُنزِلت، و ما من قريش رجل إلّا قد نزلت فيه آية من كتاب اللّه تسوقُه إلى جنّة أو نار، فقام إليه رجلٌ فقال: يا أمير المؤمنين فما نزلت فيك؟ فقال: لولا أنك سألتني على رؤوس الملأ ما حدّثتُك، أما تقرأ: (أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ) [هود (11): 17] رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم على بيِّنة من ربّه، و أنا الشاهدُ منه، أتْلُوه و أتبَعُه، و اللّه لأن تَعلمونَ ما خَصّنا اللّه عزّ و جلّ به أهلَ البيت أحَبُّ إليّ ممّا عَلَى الأرض من ذهبة حَمْراء أو فِضّة بَيْضاء. (2)

[1469 / 127] و قال [عليه السلام].... و اللّه و اللّه لأن يكونوا يعلموا ما سبق لنا أهل البيت على لسان النبي الأمي صلى اللّه عليه و آله و سلم أحبّ إليّ من أن يكون لي ملء هـذه الرحبـة ذهباً و فضة، و اللّه إن مثلنا في هذه الأمة كمثل سـفينة نوح في قوم نوح، إن مثلنا في هذه الأمة كمثل باب حطّة في بني إسرائيل. (3)

[1470 / 128] و عنه [عليه السـلام] قال - يوم الشورى -: و اللّه لأحتجنّ عليهم بما لا يستطيع قرشيّهم ولا عربيّهم ولا عجميّهم ردّه، ولا يقول خلافه، ثم قال لعثمان و لعبد الرحمن ابن عوف و الزبير و لطلحة و سـعد - و هم أصـحاب الشورى، و كلّهم من قريش، و قد كان قدم طلحة -: أَنْشُدُكُم باللّه الذي لا إله إلّا هو أفيكم أحد وحّد اللّه قبلي؟ قالوا: اللهم لا.

1- شواهد التنزيل 1 / 390 - 391 و رجوع شود به المستدرك 3 / 129 - 130، تاريخ مدينة دمشق 359 / 42

2- مناقب على بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلى 220

3- كنز العمال 2 / 434 - 435 به نقل از ابو سهل القطان في أماليه و ابن مردويه و رجوع شود به شواهد التنزيل 1 / 360 - 362

قال: أَنْشُدُكُم باللّه هل فيكم أحد صلّى للّه قبلي و صلّى القبلتين؟ قالوا: اللهم لا.

قال: أَنْشُدُكُم باللّه أفيكم أحد أخو رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم غيري إذ آخى بين المؤمنين فآخى بيني و بين نفسه و جعلني منه بمنزلة هارون من موسى إلاّ أني لست بنبي؟ قالوا: لا.

قال: أَنْشُدُكُم باللّه أفيكم مطهَّر غيري إذ سدّ رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم أبوابكم و فتح بابي، و كنت معه في مساكنه و مسجده، فقام إليه عمّه فقال: يا رسول اللّه، غلّقت أبوابنا و فتحت باب علي؟! قال: «نعم، اللّه أمر بفتح بابه و سدّ أبوابكم»؟ قالوا: اللهم لا.

قال: نَشَدْتُكُم باللّه أفيكم أحد أحبّ إلى اللّه و إلى رسوله منّي إذ دفع الراية إليّ يوم خيبر فقال: «لأعطينّ الراية إلى من يحبّ اللّه و رسوله و يحبّه اللّه و رسوله»، و يوم الطائر إذ يقول: «اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي»، فجئت فقال: «اللهم و إلى رسولك، اللهم و إلى رسولك» غيري؟ قالوا: اللهم لا.

قال: نَشَدْتُكُم باللّه أفيكم أحد قدّم بين يدي نجواه صدقة غيري حتى رفع اللّه ذلك الحكم؟ قالوا: اللهم لا.

قال: نَشَدْتُكُم باللّه أفيكم مَن قتل مشركي قريش و العرب في اللّه و في رسوله غيري؟ قالوا: اللهم لا.

قال: نَشَدْتُكُم باللّه أفيكم أحد دعا رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم له في العلم و أن يكون أُذُنه الواعية مثل ما دعا لي؟ قالوا: اللهم لا.

قال: نَشَدْتُكُم باللّه هل فيكم أحد أقرب إلى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم في الرحم، و من جعله رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم نفسه، و أبناءه أبناءه، و نساءه نساءه غيري؟ قالوا: اللهم لا.

قال: نَشَدْتُكُم باللّه أفيكم أحد كان يأخذ الخمس مع النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم قبل أن يؤمن أحد من قرابته غيري و غير فاطمة [عليها السلام]؟ قالوا: اللهم لا.

قال: نَشَدْتُكُم باللّه أفيكم - اليوم - أحد له زوجة مثل زوجتي فاطمة بنت رسول

اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم سيّدة نساء عالمها؟ قالوا: اللهم لا.

قال: نَشَدْتُكُم باللّه هل فيكم أحد له ابنان مثل ابنيّ الحسن و الحسين سيّدي شباب أهل الجنة ما خلا النبيين غيري؟ قالوا: اللهم لا.

قال: نَشَدْتُكُم باللّه أفيكم أحد له أخ كأخي جعفر؟ باللّه أفيكم أحد له عمّ مثل عمّي أسد اللّه و أسد رسوله، سيّد الشهداء حمزة غيري؟ قالوا: اللهم لا.

قال: نَشَدْتُكُم باللّه أفيكم أحد ولى غمض رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم مع الملائكة غيري؟ قالوا: اللهم لا.

قال: نَشَدْتُكُم باللّه أفيكم أحد ولي غسل النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم مع الملائكة يقلّبونه لي كيف أشاء غيري؟ قالوا: اللهم لا.

قال: نَشَدْتُكُم باللّه أفيكم أحد كان آخر عهده برسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم حتى وضعه في حفرته غيري؟ قالوا: اللهم لا.

قال: نَشَدْتُكُم باللّه أفيكم أحد قضى عن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم بعده ديونه و مواعيده غيري؟ قالوا: اللهم لا. قال: و قد قال اللّه عزّ و جلّ: (وَ إِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ) [الأنبياء (21): 111]. (1)

1- تاريخ مدينة دمشق 42 / 431 - 433. شيخ باسم حلّى در كتاب أسانيد فضائل أمير المؤمنين علي عليه السلام 1 / 586 - 587 سند آن را حسن و معتبر دانسته، مناسب است مراجعه شود. عقيلى آن را با دو سند ديگر در الضعفاء 211/1 نقل كرده كه در سند دوم آمده: زافر، عن رجل، عن الحارث بن محمد... و در آن اشكال كرده كه: زافر از شخصى نقل كرده كه نامش را ذكر نكرده و مبهم است. پاسخ آن است كه در سند اول كه معتبر است زافر آن را بدون واسطه از استادش حارث بن محمد نقل كرده است، در نقل بخارى هم زافر آن را بدون واسطه از حارث نقل كرده، زيرا بخارى در اشكال بر همين حديث گفته: الحارث بن محمد عن أبي الفيل... سمع منه زافر بن سليمان؛ لا يُتابع في حديثه. (التاريخ الكبير 283/2 رجوع شود به اسانيد فضائل أمير المؤمنين علي عليه السلام 1 / 587 - 589)

* روایت شماره 276 أنا عبد اللّه و أخو رسوله صلی اللّه علیه و آله و سلم، و أنا الصدِّیق الأکبر، لا یقولها بعدي [و ما قالها أحد قبلي] إلّا کَذّاب مُفتَرٍ، لقد صلّیتُ قبل الناس سبع سِنین. (1)

* روایات شماره 371 و 385 - 386 نزول آیه شریفه: (وَ أَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ) [الشعراء (26): 214] در این که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم بستگان خویش را به دین اسلام فرا خواند و کسی جز امیر مؤمنان علیه السلام نپذیرفت و به آن پاسخ مثبت نداد و... (2)

* روایت شماره 674 من فارقني فقد فارق اللّه، و من فارقك فقد فارقني. (3)

* روایت شماره 786 قال علي [علیه السلام] - في قتال الخوارج -: أنا فقأت عین الفتیة [الفتنة ظ] لولا أن تتکلموا لأخبرکم [تتّکلوا لأخبرتکم ظ] بما قضی اللّه علی لسان نبیکم صلی اللّه علیه و آله و سلم لمن قاتلهم. (4)

عباد [عبادة] بن زیاد بن موسی الأسدي الساجي

ابو داود، ابو حاتم رازی و ابن حجر او را به صداقت و راست گویی ستوده اند و ذهبی دروغ گو بودنش را تکذیب کرده و گفته: جز تشیّع هیچ اشکالی ندارد. (5)

1- المستدرك 3 / 112

2- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 581، 593 فضیلت 8: «تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت» به نقل از مسند احمد 111/1، مجمع الزوائد 113/9، فضائل امیر المؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 346 شماره 318، فضائل الصحابة لابن حنبل 2 / 871، شماره 1196 (طبعة دار ابن الجوزي، الریاض)، تاریخ مدینة دمشق 32/4، الأحادیث المختارة 131/2، شماره 500، تاریخ مدینة دمشق 47/42 - 48، التاریخ الکبیر للبخاري 6 / 32 - 33، الکامل لابن عدي 4 / 343

3- تاریخ مدینة دمشق 42/ 307

4- علل الدار قطني 23/4.

5- سئل أبو داود عن عباد بن زیاد الساجي فقال: صدوق. (سؤالات الآجري لأبي داود 80/2) سألت أبي عنه فقال: هو کوفي من رؤساء الشیعة، أدرکته ولم أکتب عنه، و محلّه الصدق. (الجرح و التعدیل لابن أبي حاتم الرازي 97/6 و رجوع شود به المغني 519/1، تهذیب التهذیب 5 / 82) و قال ابن حجر: صدوق. (تقریب التهذیب 1 / 466) قال محمد بن محمد بن عمرو النیسابوري الحافظ: عبادة بن زیاد مجمع علی کذبه. قال الذهبي: هذا قول مردود، و عبادة لا بأس به غیر التشیّع. (میزان الاعتدال 381/2، لسان المیزان 3/ 235)

در تضعیفش گفته اند: اتفاق بر دروغ گویی اوست. اهل کوفه و شیعه غالی است. روایات منکری در فضائل دارد. (1)

از احادیث اوست:

[1471 / 129] من أطاع عليّاً فقد أطاعني، و من عصى عليّاً فقد عصاني، و من عصاني فقد عصى اللّه، و من أحبّ عليّاً فقد أحبّني، و من أحبّني فقد أحب اللّه، و من أبغض عليّاً فقد أبغضني، و من أبغضني فقد أبغض اللّه، لا يحبّك إلاّ مؤمن ولا يبغضك إلّا كافر أو منافق. (2)

[1472 / 130] لمّا أسري بي رأيت في ساق العرش مكتوباً: لا إله إلاّ اللّه، محمد رسول اللّه، صفوتي من خلقي، أيّدته بعليّ و نصرته به. (3)

* روايت شماره 25 عن ابن عبّاس قال: نظر عليُّ بن أبي طالب عليه السلام في وجوه الناس فقال: إنّي لأخو رسول اللّه [و] و زيرُه. و قد علمتم أنّي أوّلُكم إيماناً باللّه و رسوله ثمّ دخلتُم بعدي في الإسلام رسلاً. و إني لابنُ عمِّ رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم و أخوه و شريكه في نسبه، و أبو وُلده، و زوجُ ابنته سيّدة ولده و سيّدة نساء أهل الجنّة. و لقد عرفتُم أنّا ما خرجنا مع رسول اللّه مخرجاً قطُّ إلّا رجعنا و أنا أحبّكم إليه، و أوثقُكم في نفسه، و أشدُّكُم نِكَايَةً للعَدوِّ و أثراً في العَدُوِّ، و لقد رأيتُم بعثته إيّاي ببراءة، و لقد آخا المسلمين فما اختار لنفسه أحداً غيري، و لقد قال لي: «أنت أخي و أنا أخوك في الدنيا و الآخرة»، و لقد أخرجَ الناس من المسجد و تركني، و لقد قال لي: «أنت منّي بمنزلة

1- تاريخ مدينة دمشق 42 /270، تهذيب التهذيب 82/5

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 270، الكامل لابن عدي 4 / 349

3- تاريخ مدينة دمشق 336/42

هارون من موسى إلّا أنّه لا نبيّ بعدي». (1)

* روايت شماره 100 قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: أبشر - يا علي - حياتك و موتك معي. (2)

* روايت شماره 537 قال عبيدة السلماني: صحبت ابن مسعود سنة ثم صحبت علياً [عليه السلام] فكان فضل علي [عليه السلام] على عبد اللّه في العلم كفضل المهاجر على الأعرابي. (3)

عباد بن يعقوب، أبو سعيد الرواجني الكوفي

بخاری، ترمذی و ابن ماجه از او روایت کرده اند. ابو حاتم و ابو بکر بن خزیمة او را توثیق نموده اند. ذهبی او را با عبارات: «الشيخ العالم الصدوق» ستوده و گفته: من معتقدم که او هیچ گاه دروغ نمی گوید! (4)

در مذمّتش گفته اند: او در تشیّع زیاده روی می کند. او روایاتی در فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل کرده که (منکر دانسته شده و) بر او انکار شد و از او نپذیرفتند. او رافضی است و دیگران را به مذهب خویش دعوت می کند. روایات منکری از مشاهیر نقل کرده لذا باید ترک شود. گر چه در نقل روایت ثقه است ولی متهم به بی دینی است. سزاوار است که از او روایت نقل نشود. او بدعت گزار است. در کتاب مناقب مطالب بی ارزشی جمع آوری کرده که اهل بیت [علیهم السلام] نیازی به

1- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 114 (چاپ اسلاميه 111)

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 366 - 367

3- فضائل امير المؤمنين عليه السلام أحمد بن حنبل 125 شماره 27، فضائل الصحابة لابن حنبل 665/1 شماره 904 (طبعة دار ابن الجوزى، الرياض)، تاريخ مدينة دمشق 408/42

4- قال الذهبي: الرواجني (خ، ت، ق) - يعني روى عنه البخاري و الترمذي، و ابن ماجة - الشيخ العالم الصدوق، محدّث الشيعة... الكوفي المبتدع... و ما أعتقده يتعمّد الكذب أبداً. (سير أعلام النبلاء 11/ 536 - 538 و مراجعه شود به تاريخ الإسلام 301/18 - 303) قال أبو حاتم: شيخ ثقة. (تهذيب الكمال 14 / 176 - 178 و رجوع شود به پاورقی آینده)

آن ندارنـد. البته من معتقـدم که او هیـچ گاه عمداً دروغ نمی گوید! عباد بن یعقوب گفته: هر کس هر روز در نمازش از دشـمنان آل محمد [علیهم السلام] اظهار تنفر و بیزاری نکند با آنان محشور می شود. (1)

و گفته: خدا عادل تر از آن است که طلحه و زبیر را بهشت برد؛ زیرا پس از بیعت با علی [علیه السلام] با او جنگیده اند. (2)

از احادیث اوست: حدیث غدیر، (3) منا شده امیر مؤمنان علیه السلام به حدیث غدیر، (4) حدیث ثقلین، (5) حدیث منزلت. (6)

1- فیه غلو فیمـا فیه من التشـیّع، و روی أحـادیث أُنکرتْ علیه فی فضائـل أهـل البیت [علیهم السـلام]، و في مثـالب غیرهم. (الکامل (4 /348) کان رافضـیاً داعیة، یروی المناکیر عن المشاهیر، فاسـتحق الترك. (الموضوعات لابن الجوزي 26/2) کان أبو بکر بن خزیمـة یقول: حـدّثنا الثقة في روایته، المتهم في دینه عباد بن یعقوب. (تهذیب الکمال 14 / 176 - 178) در صحیح ابن خزیمة 2 / 376 - 377 گفته: عباد بن یعقوب، المتهم في رأیه، الثقـة في حـدیثه. و هو أهل لأن لا یُروی عنه. (الکفایـة في علم الروایة 159) روی مناکیر في الفضائل و المثالب. و قال ابن جریر: سـمعته، یقول: من لم یبرأ في صـلاته کل یوم من أعداء آل محمد [علیهم السلام] حُشر معهم. قال الذهبي: هذا الکلام مبدأ الرفض، بل نکفّ، و نسـتغفر للأمة، فإن آل محمد في إیاهم [أیامهم ظ] قد عادی بعضـهم بعضاً، و اقتتلوا علی المُلك، و تمّت عظـائم، فمن أیّهم نبرأ؟ ! (سـیر أعلام النبلاء 11 / 537 - 538 و مراجعه شود به میزان الاعتـدال 2 / 379، تهذیب الکمال 14 / 178، تهذیب التهذیب 5 / 95 - 96، الموضوعات لابن الجوزي 1 / 8) و قال الذهبي - أیضاً -: الکوفي المبتدع.... و قال ابن عدي: فیه غلو في التشـیّع... و رأیت له جزءاً من کتاب المناقب، جمع فیها أشـیاء ساقطة، قد أغنی اللّه أهل البیت عنها، و ما أعتقده یتعمد الکذب أبداً. (سیر أعلام النبلاء 11/ 536 - 538 و مراجعه شود به تاریخ الإسلام 301/18 - 303)

2- سیر أعلام النبلاء 11 / 536 - 538. کلام ابن الجوزی دربارهٔ او صفحه 1975 گذشت.

3- الکامل لابن عدي 5 / 122

4- الکامل لا بن عدي 6 / 216

5- الکامل لابن عدي 6 / 67

6- تاریخ مدینة دمشق 155/42

[1473 / 131] قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: ثلاث من كنّ فيه فليس منّي ولا أنا منه: بغض علي ابن أبي طالب، و نصب لأهل بيتي، و من قال: الإيمان كلام. (1)

[1474 / 132] مثل أهل بيتي فيكم كسفينة نوح، و كمثل باب حطّة في بني إسرائيل. (2)

[1475 / 133] شجرة أنا أصلها، و عليٌ فرعها، و الحسن و الحسين ثمرها، و الشيعة ورقها، فهل يخرج من الطيب إلّا الطيب. (3)

[1476 / 134] قالت أم سلمة: بينما رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم جالس عندي فأرسل إلى الحسن و الحسين و فاطمة و علي [عليهم السلام] فانتزع كساءً عليّ فألقاه عليه و عليهم، ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس و طهرّهم تطهيراً». (4)

[1477 / 135] عن أم سلمة، قالت: أتى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم منزلى فقال لي: «لا تأذنى لأحد عليّ»، فجاءت فاطمة [عليهم السلام] فلم أستطع أن أحجبها عن أبيها، ثم جاء الحسن [عليه السلام] فلم أستطع أن أحجبه عن أمّه وجدّه، ثم جاء الحسين [عليه السلام] فلم أستطع أن أحجبه عن أمّه وجدّه و أخيه، ثم جاء على [عليه السلام] فلم أستطع أن أحجبه عن زوجته و ابنيه، قالت: فجمعهم رسول اللّه [صلى اللّه عليه و آله و سلم] حوله، و تحته كساء خيبري، فجلّلهم رسول اللّه [صلى اللّه عليه و آله و سلم] جميعاً ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهيراً».

فقلت: يا رسول اللّه، و أنا معهم؟ فو اللّه ما قال: و أنت معهم، ولكنه قال: «إنك على خير، و إلى خير»، فنزلت عليه: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) [الأحزاب (33): 33]. (5)

1- تاريخ مدينة دمشق 42/ 284

2- الكامل لابن عدي 4 / 198

3- تاريخ مدينة دمشق 42 / 383 - 384.

4- شواهد التنزيل 2 / 107

5- شواهد التنزيل 2 / 133 - 134.

[1478 / 136] عن أبي سعيد [الخدري]، قال: نزلت هذه الآية في خمسة فقرأها و سمّاهم: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) في رسول اللّه [صلى اللّه عليه و آله و سلم] و على و فاطمة و الحسن و الحسين صلوات اللّه عليهم. (1)

[1479 / 137] عن أبي أيوب الأنصاري، قال: نزلت هذه الآية في علي [عليه السلام]: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً) [المجادلة (58): 12] إن علياً [عليه السلام] ناجى النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم عشر نجوات، يتصدّق في كل نجوة بدينار. (2)

[1480 / 138] عن عبد اللّه [بن مسعود] أنه كان يقرأ: (وَ كَفَى اللّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بعلي بن أبي طالب) [الأحزاب (33): 25]. (3)

[1481 / 139] عن أبي سعيد [الخُدري]، قال: لما نزلت: (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) [الإسراء (17): 26] دعا رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم فاطمة [عليها السلام] فأعطاها فدكاً. (4)

[1482 / 140] عن أبي جعفر [عليه السلام] قال - في قوله: (وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى) [طه (20): 82] -: إلى ولايتنا أهل البيت. (5)

[1483 / 141] عن ابن عباس في قوله تعالى: (سَلامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ) [الصافات (37): 130] قال: هم آل محمد [عليهم اللسلام]. (6)

1- شواهد التنزيل 40/2

2- شواهد التنزيل 2 / 324

3- تاريخ مدينة دمشق 42 / 360، شواهد التنزيل 2 / 7 - 8

4- شواهد التنزيل 439/1

5- شواهد التنزيل 1 / 491 - 492

6- شواهد التنزيل 2 / 167

[1484 / 142] و قال علي عليه السلام: أنا عبد اللّه و أخو رسوله، لا يقولها بعدي إلاّ كذّاب. (1)

* روايت شماره 1 حديث طير - با قدرى اختلاف - «اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي من هذا الطير»، فجاء علي [عليه السلام]. (2)

* روايت شماره 3 سئلت عائشة: من كان أحبّ الناس إلى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم؟ قالت: أمّا من الرجال فعلي، و أما من النساء ففاطمة. (3)

* روايت شماره 109 و قال عليه السلام: و اللّه ما ضللتُ ولا ضُلّ بي، ولا نسيتُ الذي قيل لي، و إني لعلى بيّنة من ربّي، تبعني من تبعني و تركني من تركني. (4)

* روايت شماره 250/2 قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم لفاطمة عليها السلام: «و اللّه لقد أنكحتُكِهِ سيّداً في الدنيا و إنه في الآخرة من الصالحين». (5)

* روايت شماره 281 لقد صلّت الملائكة عليّ و على عليّ سبع سنين ؛ لأنا كنّا نصلّي ليس معنا أحد يصلّي غيرنا. (6)

* روايات شماره 378 و 385 نزول آيه شريفه: (وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) [الشعراء (26): 214] در اين كه پيامبر صلى اللّه عليه و آله و سلم بستگان خويش را به دين اسلام فرا خواند و كسى جز امير مؤمنان عليه السلام نپذيرفت و به آن پاسخ مثبت نداد و... (7)

1- الكامل لابن عدي 187/2، تاريخ مدينة دمشق 61/42.

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 245 - 246

3- تاريخ مدينة دمشق 42 / 263، تاريخ جرجان للسهمي 218

4- تاريخ مدينة دمشق 534/42

5- تاريخ مدينة دمشق 133/42.

6- تاريخ مدينة دمشق 39/42.

7- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 590، 593 به نقل از شواهد التنزيل 542/1 - 548، تاريخ مدينة دمشق 42 / 47 - 48

* روایت شماره 388 – با قدری اختلاف – آخی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم بین أصحابه... فقال [علی علیه السلام]: یا رسول اللّه، بقیت أنا ! فقال: «أما ترضی أن أکون أخاك»؟ قال: بلی، قال: «فأنت أخي في الدنیا و الآخرة». (1)

* روایت شماره 424 أنا مدینة و علیّ بابها فمن أرادها فلیأت الباب. (2)

* روایت شماره 428 إن اللّه أمرني أن أعلمك ولا أجفوك، و أن أدنیك ولا أقصیك، فحقّ علیّ أن أعلمك، و حق علیك أن تعي. (3)

* روایت شماره 547 لأعطینّ الرایة الیوم رجلاً یحبّ اللّه و رسوله و یحبّه اللّه و رسوله، لیس بفَرّار ولا یرجع حتّی یفتَحَ اللّه علی یدیه. (4)

* روایت شماره 628 لا یصلح – أو لا یحلّ – لأحد أن یجنب في المسجد غیري و غیرك یا علي. (5)

* روایت شماره 674 من فارقني فارق اللّه، و من فارقك – یا علي – فارقني. (6)

* روایت شماره 703 عهد إلیّ رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم أن أقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین. (7)

* روایت شماره 852 من آذی علیّاً فقد آذاني. (8)

1- تاریخ مدینة دمشق 42/ 96، الکامل لابن عدي 2 / 166

2- تاریخ مدینة دمشق 42 / 383 – 384

3- البحر الزخار 324/9، مجمع الزوائد 131/1.

4- المناقب ابن المغازلي 151 و رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 42/ 96

5- تاریخ مدینة دمشق 42 / 140

6- الکامل لابن عدي 3 / 83

7- البحر الزخار 3/ 26، تاریخ مدینة دمشق 42 / 468

8- تاریخ مدینة دمشق 203/42

* روايت شماره 930... ما أنا انتجيتُه ولكن اللّه انتجاه. (1)

* روايت شماره 935 لَعَهد النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم الأمي إليّ أن الأمة ستغدر بي. (2)

* روايت شماره 1011 «أنا و هذا - يعني عليّاً [عليه السلام] - نجيء يوم القيامة كهاتين»، و جمع بين إصبعيه السبابتين. (3)

* روايت شماره 1034 عن علي عليه السلام قال: لأذودنّ بيديّ هاتين القصيرتين عن حوض رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم رايات الكفار و المنافقين، كما تذاد غريبة الإبل عن حياضها. (4)

* روايت شماره 1043 اللهم إني أقول كما قال أخي موسى: (وَ أَجْعَل لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي) عليّاً (أَخِي * آشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً * وَ نَذْكُرَكَ كَثِيراً * إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيراً) [سورة طه (20): 29 - 35]. (5)

* روايت شماره 1239 «ما شبهك في هذه الأمة إلاّ عيسى في أمته: أحبّه قوم فأفرطوا فيه حتى وضعوه حيث لم يكن»، فتضاحكوا و تغامزوا و قالوا: شبه ابن عمه بعيسى بن مريم! فنزلت: (وَ لَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ). (6)

* روايت شماره 1427 عن معاوية بن ثعلبة: جاء رجلُ إلى أبي ذر... فقال: يا أبا ذر ألا تحدّثني بأحبّ الناس إليك؟ فو اللّه لقد علمت أن أحبّهم إليك أحبّهم إلى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم، قال: أجل - و الذي نفسي بيده - إن أحبّهم إليّ أحبّهم إلى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم

1- تاريخ مدينة دمشق 42/ 284

2- الكامل لابن عدي 6 / 216

3- تاريخ مدينة دمشق 42 / 367، الكامل لابن عدي 3 / 257

4- فضائل امير المؤمنين عليه السلام الأحمد بن حنبل 307 - 308، شماره 279، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2 / 843 شماره 1157 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)

5- فضائل امير المؤمنين عليه السلام الأحمد بن حنبل 309 شماره 280، شواهد التنزيل 1 / 479

6- شواهد التنزيل 2 / 227

و هو ذاك الشيخ، و أشار إلى علي عليه السلام. (1)

* روايت شماره 1431 ما أنزل اللّه آية: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) إِلّا عليٌّ رأسـها في و أميرها إلّا [و شـريفها]، و لقد عاتب اللّه أصـحاب محمد [صلى اللّه عليه و آله و سلم] غير آي من القرآن و ما ذكر عليّاً [عليه السلام] بخير. (2)

* روايت شماره 1435 تُحشر أُمتي يوم القيامة على خمس رايات فأسألهم ماذا فعلتم في الثقلين؟ (3)

* روايت شماره 1460 إن اللّه تعالى عهـد إليّ في عليّ عهـداً... إن عليّاً رايـة الهدى بعدي، و إمام أوليائي، و نور من أطاعني، و هو الكلمة التي أكرمتها [ألزمتها] المتقين، فمن أحبّه أحبّني، و من أبغضه أبغضني... (4)

* روايت شماره 1541 و قال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم لعلي [عليه السلام]: «أنت تقتل على سنتي». (5)

العباس بن عمر الكلوذاني

در مـذمّتش گفته انـد: او خبيث المـذهب بود. روايات منكرى را در فضائل اهل بيت [عليهم السـلام] از ابن عقـده روايت كرده و آن را به محاملى نسبت مى داد. روايـاتى را از او نوشتم و سپس آن را آتش زدم يا پاره كردم. (6)

1- المناقب للخوارزمي 69 و رجوع شود به الكامل لابن عدي 3 / 83

2- شواهد التنزيل 1/ 65 - 69 و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 42 / 362- 363.

3- الكامل لابن عدي 3 / 190

4- تاريخ مدينة دمشق 270/42

5- تاريخ مدينة دمشق 42/ 537، الكامل لابن عدي 6 / 113

6- قـال الخطيب البغـدادي: كتبت عنه و كان خبيث المـذهب، زاد في آخر عمره سـماعاً من القاضـي المحاملي، و عَمّه إلى أحاديث من منـاكير الفضائـل التي يرويهـا ابن عقـدة، فركبهـا على المحاملي و رواها عنه، و كنت كتبت عنه، ثم حرقتُ [خرقتُ] ما كتبت منه ! (لسان الميزان 3/ 243 و رجوع شود به تاريخ بغداد 12 /160)

العباس [بن الوليد] بن بكار الضبّي البصرى

*العباس [بن الوليد] (1) بن بكار الضبّي البصرى

ابن حبان او را ثقه و ابو حاتم او را از مشايخ حديث دانسته است. (2)

در تضعيفش گفته اند: او منكر الحديث و كذّاب است. غالباً مطالب منكَرى را - از افراد ثقه و غير ثقه - نقل مى كند.

او متهم به جعل اين حديث است كه:

[1485 / 143] إذا كان يوم القيامة نادى منادٍ: يا أهل الجمع: غضّوا أبصاركم عن فاطمة حتى تمرّ على الصراط إلى الجنة. (3)

نگارنده گويد: البته اين حديث اسناد ديگر دارد كه عباس در آن نيست. (4)

و نيز از احاديث اوست:

[1486 / 144] مكتوب على العرش: لا إله إلّا اللّه وحدي، محمد عبدي و رسولي، أيّدته بعلي، و ذلك قوله في كتابه: (هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ) [الأنفال (8): 62] علي وحده. (5)

[1487 / 145] إذا كان يوم القيامة و نُصب الصِّراط على شَفير جهنّمَ لَم يَجُزْ إلّا مَن معه كتاب ولاية عليٍّ بن أبي طالب. (6)

و في مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام و الابن المغازلى 278: غضوا أبصاركم وَ نكسُوا رؤوسكم فهذه فاطمة بنت محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم تريد أن تَمُرّ عَلَى الصِّراط.

1- المجروحين لابن حبان 2 / 190

2- ذكره ابن حبان في الثقات 512/8 و قال: كنيته: أبو الوليد، يروي عن أبي بكر الهذلي و أهل البصرة، يروي عنه محمد بن زكريا العلاني و غيره. و قال ابن أبي حاتم: سئل أبي عنه فقال: شيخ. (الجرح و التعديل لابن أبي حاتم الرازي 217/6)

3- رجوع شود به الكامل لابن عدي 5/5، لسان الميزان 3 / 237 - 238

4- رجوع شود به همين دفتر صفحه 1855، روايت شماره 1213 و فوائد العراقيين 77 (فوائد العراقيين للحافظ أبي سعيد النقاش الحنبلي المتوفى سنة 414)، ميزان الاعتدال 1 / 532

5- تاريخ مدينة دمشق 42 / 360

6- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 197.

[1488 / 146] عن جابر، قال: نزلت على النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم هذه الآية: (وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَ اعِيَةٌ) [الحاقة (69): 12] فسأله أن يجعلها أذن على ففعل. (1)

[1489 / 147] [روى] عن حذيفة - مرفوعاً - في المهدي [عليه السلام]:... فقال سلمان: يا رسول اللّه، فمن أيّ ولدك؟ قال: «من ولدي هذا» و ضرب بيده على الحسين [عليه السلام]. (2)

[1490 / 148] عن أم سليم، قالت: لم ير لفاطمة [عليها السلام] دم في حيض ولا نفاس. (3)

[1491 / 149] عن أبي صالح، قال: دخل ضرار بن ضمرة الكتاني على معاوية، فقال له: صف لي عليّاً. فقال: أو تعفيني يا أمير المؤمنين، قال: لا أعفيك، قال له: إذ لا بد فإنه - و اللّه كان بعيد المدى، شديد القوى، يقول فصلاً، و يحكم عدلاً، يتفجّر العلم من جوانبه، يستوحش من الدنيا و زهرتها، يستأنس بالليل و ظلمته، كان - و اللّه غزير العبرة، طويل الفكرة، يقلّب كفّه و يخاطب نفسه، و يعجبه من اللباس ما قصر، و من الطعام ما جشبه، كان - و اللّه - كأحدنا يدنينا إذا أتيناه، و يجيبنا إذا سألناه، و كان مع تقرّبه إلينا و قربه منّا لا نكلّمه هيبةً له، فإن تبسّم فعن مثل اللؤلؤ المنظوم، يعظّم أهل الدين، و يحبّ المساكين، لا يطمع القوي في باطله، ولا يأيس الضعيف من عدله، فأشهد باللّه لقد رأيته فى بعض مواقفه - و قد أرخى الليل سدوله، و غارت نجومه - يتمثّل في محرابه قابضاً على لحيته، يتململ تململ السليم، و يبكى بكاء الحزين، فكأني أسمعه الآن و هو يقول:

«يا ربّنا يا ربّنا...» يتضرّع إليه، ثم يقول للدنيا: «إني تعرّرتِ، إني تشوّفتِ، (4)

1- شواهد التنزيل 2 / 371

2- ميزان الاعتدال 2 / 382، لسان الميزان 3 / 238

3- تاريخ مدينة دمشق 5/5

4- اين جمله در مصادر مختلف نقل شده: إليّ تغرّرتِ؟! إليّ تشوّفتِ؟! (حلية الأولياء 1 / 80) أبي تعرّضت؟! أم لي [إليَ] تشوّقت [تشوفت]؟! (صفة الصفوة 1 / 314، شرح ابن أبي الحديد 224/18، 226) ألي تعرّضت؟! أم إليّ تشوقت [تشوفت]؟! (الاستيعاب 3 / 1108، المستطرف 1 / 243، مروج الذهب 2 / 421، ربيع الأبرار 1 / 81، نظم درر السمطين 135، سبل الهدى و الرشاد 11 / 300)

هيهات هيهات، غرّي غيري، قد بتّتُك ثلاثاً، فعمري قصير، و مجلسك حقير، و خطرك يسير، آه آه من قلّة الزاد و بُعد السفر [و] وحشة الطريق».

فوكفت دموع معاوية على لحيته ما يملكها، و جعل ينشفها بكمّه - و قد اختنق القوم بالبكاء - فقال: هكذا كان أبو الحسن، رحمه اللّه، فكيف وجدك عليه يا ضرار؟ قال: وجد من ذبح واحد في حجرها، لا يرقى دمعتها ولا يسكن حرّها، ثم قام فخرج. (1)

* روايت شماره 1 حديث طير - با قدرى اختلاف - «اللّهم جئني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي من هذا الطير»، فجاء عليّ [عليه السلام]. (2)

* روايت شماره 661 النظر إلى علي عبادة. (3)

* روايت شماره 939 أنت بمنزلة الكعبة تؤتى ولا تأتي، فإن أتاك هؤلاء القوم فسلّموها إليك - يعنى الخلافة - فاقبل منهم، و إن لم يأتوك فلا تأتهم حتى يأتوك. (4)

عباية بن ربعي الأسدي

ابن حبان او را ثقه و ابو حاتم او را از مشايخ حديث دانسته است. (5)

1- تاريخ مدينة دمشق 24 / 401، و رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 703، روايت شماره 529.

2- المناقب لابن مردويه 140 به نقل از العلل المتناهية لابن الجوزي 1 / 234، شماره 373

3- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 174

4- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1480 به نقل از أسد الغابة 4 / 31

5- ذكره ابن حبان في الثقات 281/5 و قال: رأى جماعة من الصحابة، روى عنه أهل الكوفة. و قال ابن أبي حاتم الرازي: سألت أبى عنه فقال: كان من عتق الشيعة، قلت: ما حاله؟ قال: شيخ. (الجرح و التعديل لابن أبي حاتم 29/7) [قال أعمش:] فقلت لموسى: ما كان عباية عندكم؟ فذكر من فضله و من صلاته و من صيامه و من صدقه. قال يعقوب: و موسى ضعيف يحتاج إلى من يعدلّه، و ليس هو بثقة، و عباية أقل منه، ليس حديثه بشيء. (تاريخ مدينة دمشق 42 / 298)

در مذمّتش گفته اند: تشيّع را به نهايت رسانده است. او و راوى از او موسى بن طريف هر دو از غاليان شيعه و ملحد هستند. (1)

از روايات اوست: حديث منزلت. (2)

[1492 / 150] قال أبوذر: سمعت النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم... يقول: «علي قائد البررة، و قاتل الكفرة، منصور من نصره، و مخذول من خذله». أما إني صلّيت مع رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يوماً من الأيام صلاة الظهر، فسأل سائل في المسجد فلم يعطه أحد، فرفع السائل يده إلى السماء و قال: اللهم اشهد أني سألت في مسجد رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم فلم يعطني شيئاً، و كان على [عليه السلام] راكعاً فأومئ إليه بخنصره اليمنى - و كان يتختّم فيها - فأقبل السائل حتى أخذ الخاتم من خنصره، و ذلك بعين النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم، فلمّا فرغ النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم من صلاته رفع رأسه إلى السماء و قال: «اللهم إن أخي موسى سألك فقال: (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي * وَ أَجْعَل لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي أَشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي) [طه (20): 25 - 32]... اللهم و أنا محمّد نبيّك و صفيّك، اللهم فاشرح لي صدري، و يسّر لي أمري، و اجعل لي وزيراً من أهلي، عليّاً أخي، اشدد به

أزري». قال أبوذر: فو اللّه ما استتمّ رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم الكلام حتى هبط عليه جبرئيل من عند اللّه و قال: يا محمد هنيئاً [لك] ما وهب اللّه لك في أخيك. قال: «و ما ذاك جبرئيل»؟ قال: أمر اللّه أمتك بموالاته إلى يوم القيامة، و أنزل قرآنا عليك: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) [المائدة (5): 55]. (3)

1- ضعفاء العقيلي 415/3، المغني 1 / 523، ميزان الاعتدال 2 / 387، لسان الميزان 3 / 247.

2- تاريخ مدينة دمشق 169/42

3- شواهد التنزيل 1 / 229 - 231، در تفسير الطبري 4 / 80 - 81 اشتباهاً گفته: عن عبادة بن ربعي.

[1493 / 151] عن النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم في حديث المعراج: « [قال اللّه تعالى:] «و إني لم أبعث نبيّاً إلّا جعلت له وزيراً، و إنك رسول اللّه و إن عليّاً و زيرك». فهبط رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم فكره أن يحدّث الناس بشيء منها إذ كانوا حديثى عهد بالجاهلية حتى مضى [من] ذلك ستة أيام، فأنزل اللّه تعالى: (فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ...) [هود (11): 12]، فاحتمل رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم حتى كان يوم الثامن عشر أنزل اللّه عليه: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِن رَبِّكَ) [المائدة (5): 67].

ثم إن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم أمر بلالاً حتى يؤذن في الناس أن لا يبقى غداً أحد إلّا خرج إلى غدير خم، فخرج رسول اللّه و الناس من الغد، فقال: «يا أيها الناس إن اللّه أرسلني إليكم برسالة و إني ضقتُ بها ذرعاً مخافة أن تتهموني و تكذّبوني حتى عاتبني ربّي فيها بوعيد أنزله عليّ بعد وعيد»، ثم أخذ بيد علي بن أبي طالب [عليه السلام] فرفعها حتى رأى الناس بياض إبطيهما، ثم قال: «أيها الناس، اللّه مولاي، و أنا مولاكم، فمن كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم و ال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله». و أنزل اللّه: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) [المائدة (5): 3]. (1)

[1494 / 152] و قال علي عليه السلام: أنا قسيم النار إذا كان يوم القيامة قلت: هذا لك و هذا لي. (2)

و في لفظ: أنا - و اللّه الذي لا إله غيره - قسيم النار، [قلت:] هذا لي و هذا لك. (3)

* روايت شماره 98 ستكون بعدي فتنة، فإذا كان ذلك فالزموا علي بن أبي طالب، فإنه أول من يراني، و أول من يصافحني يوم القيامة، هو الصديق الأكبر، و هو فاروق هذه الأمة، يفرّق بين الحق و الباطل، و هو يعسوب المؤمنين... (4)

1- شواهد التنزيل 1 / 256 - 258

2- تاريخ مدينة دمشق 42/ 298 و رجوع شود به ضعفاء العقيلى 3/ 415

3- الكامل لابن عدي 6 / 340

4- تاريخ مدينة دمشق 42/42

* روایت شماره 233 «یا أم سـلمة، إن علیّاً لحمه من لحمي، و هو منّي بمنزلة هارون من موسـی غیر [إلّا] أنه لا نبي بعدي» (1) و زاد في روایة: «یا أم سـلمة اشـهدي و اسـمعي، هذا علي أمیر المؤمنین، و سـیّد المسلمین، و عیبة علمي، و بابي الذي أوتی منه، أخي في الدنیا، و خدني في الآخرة، و معي في السنام الأعلی» (2)

* روایت شماره 445 عليٌّ عیبة علمي. (3)

* روایت شماره 866 إنه لَعَهد عهده إليّ النبي الأمي أنه لا یحبّني إلّا مؤمن ولا یبغضني إلاّ منافق. (4)

* روایت شماره 944 أمـا علمت أن اللّه عزّ و جـلَ اطّلع إلی أهل الأرض فاختار منهم أباك فبعثه نبیّاً، ثم اطّلع الثانیـة فاختار بعلك فأوحی إليّ فأنکحته و اتخذته وصیاً. (5)

و في روایة: یا فاطمة، إن لکرامة اللّه عزّ و جلّ إیّاك زوّجك من أقدمهم سـلماً، و أکثرهم علماً، و أعظمهم حلماً. إن اللّه تعالی اطّلع اطلاعة إلی أهل الأرض فاختارني منهم فبعثني نبیاً مرسلاً، ثم اطّلع اطلاعة فاختار منهم بعلك فأوحی إليّ أن أزوّجه إیاك، و أتخذه وصیاً. (6)

* روایت شماره 998 إنّ لَك لأضراساً ثواقِبَ: أَمِرتُ بتزویجك من السماء، و قَتلُكَ [و قتلت] المشرکین یوم بدر، و تقاتل [و تقتل] من بَعْدي علی سنّتي، و تُبرِّئُ ذِمّتي. (7)

1- تاریخ مدینة دمشق 42 / 42 - 43، 169

2- المناقب للخوارزمي 142

3- تاریخ مدینة دمشق 42 / 385.

4- الکامل لابن عدي 6 / 340

5- المعجم الکبیر للطبراني 4 / 171، مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 106.

6- المناقب للخوارزمی 112

7- مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلی 105 - 106 و رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 42 / 131، 125، فضائل فاطمة الزهراء علیها السلام لابن شاهین 89

* روایت شماره 1039 لیس في القیامـة راکب غیرنا نحن أربعـة... فینادي منادٍ...: هذا علي بن أبي طالب أمیر المؤمنین، و إمام المتقین، و قائـد الغر المحجّلین إلی جنان ربّ العالمین، أفلـح من صـدّقه، و خاب من کذّبه. و لو أن عابداً عبد اللّه بین الرکن و المقام ألف عام و ألف عام حتی یکون کالشنّ البالي و لقی اللّه مبغضاً لآل محمد أکبّه اللّه علی منخره في نار جهنم. (1)

* روایت شماره 1239 «یا علي، إن فیك من عیسـی مثلاً: أحبّته النصاری حتی أنزلوه بالمنزلة التي لیس بها، و أبغضـته الیهود حتی بهتوه»، فقـال المنافقون عنـد ذلك: أما یرضـی أن یرفع ابن عمّه حتی جعله مثل عیسـی بن مریم، فأنزل اللّه تعالی: (وَ لَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ یَصِدُّونَ) [الزخرف (43): 57]. (2)

عبد الجبار بن العباس الشبامي الکوفي

ابو حاتم او را توثیق نموده و بزار نیز روایتش را معتبر دانسـته است و عـده ای گفته انـد که او عیب و اشـکالی ندارد، مانند: احمد بن حنبل، یحیی بن مَعین، ابو داود، ابن شاهین و عجلی. (3)

1- تاریخ بغداد 13 / 123 - 124، تاریخ مدینة دمشق 42 / 326 - 328.

2- شواهد التنزیل 2 / 232

3- قـال أبو حـاتم: ثقـة. و قـال أحمـد بن حنبـل: أرجو ألاّ یکون به بأس. و قال یحیی بن مَعین و أبو داود و ابن شاهین: لیس به بأس. و قال البزار: أحـادیثه مسـتقیمة إن شـاء اللّه تعـالی. و قـال العجلي: صویلـح، لا بأس به. (رجوع شود به العلل لأحمـد بن حنبل 341/2، معرفة الثقات للعجلي 69/2، سؤالاـت الآجري لأبي داود 1 / 212، ضعفاء العقیلي 3/ 88 - 89، الجرح و التعـدیل لابن أبي حاتم 6 / 31، تاریخ أسماء الثقات لابن شاهین 168، تهذیب الکمال 385/16- 386، الکاشف 612/1، تهذیب التهذیب 93/6) و نقل الألباني عن کتاب اقتضاء الصراط المستقیم لابن تیمیة صفحة 158: روی أبو بکر البزار: حدّثنا إبراهیم بن سعید الجوهري، حدّثنا أبو أحمد، حدّثنا عبد الجبار بن العباس، و کان رجلاً من أهل الکوفـة، یمیل إلی الشـیعة، و هو صـحیح الحـدیث مسـتقیمه قال ابن تیمیة: و هذا - و اللّه أعلم - کلام البزار.... إلی أن قال: و هـذا إسـناد جیّـد. ثم قال الألباني: هـذا کلّه من کلام ابن تیمیـة، و لقد أحسن و أصاب ترجمته لرجال إسـناد البزار. (إرواء الغلیل 280/6)

در مذمّتش گفته اند: از بزرگان شیعه و دروغ گو است. مذهب بدی داشت و در آن غلو می کرد. شیعه افراطی بود. مطالبی روایت کرده که هیچ کس نقل نمی کند. در کوفه دروغ گو تر از او وجود نداشت. (1)

از روایات اوست:

* روایت شماره 202 أقبل علي [علیه السلام] - و عمر جالس في مجلسه - فلمّا رآه عمر تضعضع و تواضع و توسّع له في المجلس، فلمّا قام علي [علیه السلام] قال بعض القوم: يا أمير المؤمنين إنك تصنع بعلي صنيعاً ما تصنعه بأحد من أصحاب محمد [صلى اللّه عليه و آله و سلم] ! قال عمر: و ما رأيتني أصنع به؟! قال: رأيتك كلّما رأيته تضعضعت و تواضعت و أوسعتَ حتى يجلس ! قال: و ما يمنعني - و اللّه - إنه لمولاي و مولى كل مؤمن. (2)

* روایت شماره 628 لا ينبغي لأحد أن يجنب في هذا المسجد إلّا أنا و علي. (3)

* روایت شماره 729 قال سالم بن أبي الجعد: ذكر النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم خروج بعض أمهات المؤمنين، فضحكت عايشة فقال: «انظري يا حميرا لا تكونين هي»، ثم التفت إلى

1- لم يكن بالكوفة أكذب منه. لا يُتابَع على حديثه، و كان يتشيع. يفرط في التشيّع. كان غالياً في سوء مذهبه. عامّة ما يرويه مما لا يُتابَع عليه. من كبار الشيعة، كذّاب. (رجوع شود به المجروحين لابن حبان 2 / 159، ضعفاء العقيلي 3 / 88، الكامل لابن عدي 5 / 327، ميزان الاعتدال 2 / 533، المغني 1 / 584، تهذيب التهذيب 93/6، تهذيب الكمال 16 / 385- 386، تنزيه الشريعة 1 / 77)

2- تاريخ مدينة دمشق 235/42

3- المعجم الكبير للطبراني 23 / 373

علي بن أبي طالب [عليه السلام] فقال: «يا أبا الحسن إن وليت من أمرها [شيئاً] فارفق بها». (1)

* روايت شماره 930 ما أنا انتجيتُه ولكنّ اللّه انتجاه. (2)

* روايت شماره 1447 عن أم سلمة، قالت: نزلت هذه الآية في بيتي: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ...) [الأحزاب (33): 33] و في البيت سبعة: رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم و جبريل و ميكائيل و علي و فاطمة و الحسن و الحسين [عليهم السلام]. (3)

* روايت شماره 1450 عن أُم سلمة، قالت: كان جبريل يملّ على رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم و رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يملّ على عَلِيّ [عليه السلام]. (4)

عبد الرحمن بن صالح الأزدي

احمد بن حنبل، يحيى بن مَعين و ابن حبان و از متأخرين البانى او را توثيق نموده اند. عده اى از محدّثين مانند يحيى بن مَعين نزد او تلمذ كرده، و بويژه نزد احمد بن حنبل از جايگاه و منزلت خاصّى برخور دار بوده است. (5)

1- المناقب للخوارزمي 176

2- تاريخ مدينة دمشق 315/42، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 124

3- شواهد التنزيل 12 / 124، 131، الكامل لابن عدي 5 / 326

4- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 214 (چاپ اسلاميه 253)

5- ذكره ابن حبان في الثقات. (الثقات 8 / 380) قال يحيى بن مَعين: ثقة إلّا أنه يتشيع. (تاريخ أسماء الثقات لابن شاهين 149 و رجوع شود به الكامل 4 / 320) رأيت يحيى بن مَعين جالسا في دهليز عبد الرحمن بن صالح - غير مرة - يخرج إليه جذاذات يكتب منها عنه. قال خلف بن سالم ليحيى بن مَعين: تمضي إلى عبد الرحمن بن صالح؟ فقال له يحيى ابن مَعين: أُغْرُبْ لا صلّى اللّه عليك، عنده - و اللّه - سبعون حديثاً ما سمعت منها شيئاً. و رأيت يحيى بن مَعين و حبيش بن مبشر و ابن الرومي بين يدي عبد الرحمن بن صالح جلوساً. سمعت يحيى بن مَعين يقول: يقدم عليكم رجل من أهل الكوفة يقال له: عبد الرحمن بن صالح ثقةٌ، صدوقٌ، شيعيٌ، لأن يخرّ من السماء أحبّ إليه من أن يكذب في نصف حرف. و كان يغشى أحمد بن حنبل فيقرّبه و يدنيه، فقيل له: يا أبا عبد اللّه، عبد الرحمن رافضي، فقال: سبحان اللّه! رجل أحبّ قوماً من أهل بيت النبيل صلى اللّه عليه و آله و سلم نقول له: لا تحبّهم؟ هو ثقة. قال صالح بن محمد: صدوق. (مراجعه شود به تاريخ بغداد 10 / 260 - 261) و قال الذهبي: صدوق. (المغني في الضعفاء 604/1، و مراجعه شود به ميزان الاعتدال 2 / 569، تاريخ الإسلام 17 / 240) و قال ابن حجر: صدوق يتشيع. (تقريب التهذيب 1 / 574) و قال: و ثقّه ابن مَعين و ضعّفه غيره للتشيع. (لسان الميزان 281/7، و مراجعه شود به تهذيب التهذيب 6 / 179) و قال الألباني بعد أن صحّح حديثه: هو ثقة على تشيّعه. (ارواء الغليل 5 / 170)

در تضعیفش گفته اند: او شیعه ای آتشین بود. همه احادیثی را که از او شنیده بودم سوزاندم. مرد بدی است. درست نیست که از او روایت نقل کنم. جرجانی گفته: او مشهور است و کسی او را در نقل حدیث ضعیف یا متهم ندانسته ولی در تشیّع آتشین بوده است. (1)

از روایات اوست: روایت عفیف کِندی در تقدّم ایمان امیر المؤمنین علیه السلام، (2) حدیث ثقلین، (3) حدیث غدیر. (4)

* روایت 286 - با قدری اختلاف - اللهم إنك تعلم أن [أنه ظ] لم يعبدك أحد

1- شيعيٌ محترقٌ، حرقتُ عامَة ما سمعت منه. (الكامل لابن عدي 4 / 320) سألت أبا داود عن عبد الرحمن بن صالح فقال: لم أر أن أكتب عنه، وضع كتاب مثالب في أصحار رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم. و ذكره مرّة أخرى فقال: كان رجل سوء. (تاريخ بغداد 260/10 - 261) و عبد الرحمن بن صالح معروفٌ مشهورٌ في الكوفيين، لم يُذكر بالضعف في الحديث ولااتهم فيه إلّا أنه كان محترقاً فيما كان فيه من التشيّع. (الكامل 320/4)

2- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه: 526، روایت شماره 329 به نقل از مسند أبي يعلى 3/ 117 - 118، المفاريد عن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم60، تاريخ مدينة دمشق 42 / 34 و...

3- المعجم الكبير للطبرانى 3/ 66

4- تاريخ مدينة دمشق 42 222 - 223، الكامل لابن عدي 6 / 350

من هذه الأمة بعد نبيها قبلي و لقد عبدتك قبل أن يعبدك أحد من هذه الأمة بست سنين. (1)

* روايت شماره 852 من آذى عليّاً قد آذاني. (2)

* روايت شماره 866 انّه لا يُحِبّك إلّا مؤمن ولا يُبْغِضُك إلاّ منافق. (3)

* روايت شماره 923... فأخبرينا عن علي [عليه السلام]، قالت [يعني عائشة]: عن أيّ شيء تسألن؟! عن رجل وضع من رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم موضعاً فسالت نفسه في يده، فمسح بها وجهه، و اختلفوا في دفنه فقال: إن أحبّ البقاع إلى اللّه مكان قبض فيه نبيّه. (4)

* روايت شماره 1042 يا علي، إن لك في الجنة كنزاً، و إنك ذو قرنيها. (5)

عبد الرزاق بن همام بن نافع، أبو بكر الصنعاني

او روايات فراوان نقل كرده و افراد مورد اطمينان و پيشوايان علم حديث به سوى او بار سفر بسته و روايات او را نوشته و بر او اشكالى نداشته اند. (6)

محمد بن اسماعيل ضرارى مى گويد: ما در صنعاء نزد عبد الرزاق تلمّذ مى كرديم كه شنيديم يحيى بن مَعين، احمد بن حنبل و ديگران احاديث او را كنار گذاشته يا از نقل آن متنفّرند. (7) خبرى بود ناگوار و بسيار غم بار ! اين همه

1- المعجم الأوسط للطبراني 2 / 207

2- تاريخ مدينة دمشق 42/ 202

3- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 161 - 162

4- مسند أبي يعلى 8/ 279 - 280، تاريخ مدينة دمشق 394/42، مجمع الزوائد 9/ 112.

5- تاريخ مدينة دمشق 42/ 324.

6- قال ابن عساكر: و لعبد الرزاق بن همام أصناف، و حديث كثير، و قد رحل إليه ثقات المسلمين و أئمتهم، و كتبوا عنه، ولم يروا بحديثه بأساً. (تاريخ مدينة دمشق 36/ 191)

7- ممكن است اين شايعه عليه عبد الرزاق نيز از واكنش هاى مخالفان نسبت به راويان فضائل بشمار آيد؛ كه آن ها خواسته اند بدين وسيله شخصيت او را تخريب نمايند.

زحمت کشیده و با هزینهٔ فراوان بار سفر بسته نزد او رفته بودیم، در نهایت حدیث او را بی ارزش و ساقط می دیدیم. این غم و غصه را به دل داشتیم تا آن که وقت حج رسید و از صنعاء به سوی مکه رهسپار شدیم. در آن جا با یحیی بن مَعین روبرو شدم به او گفتم: چه پیش آمده که شما احادیث عبد الرزاق را کنار گذاشته اید؟! او پاسخ داد: اگر عبد الرزاق مرتدّ شود و از اسلام برگردد باز ما احادیث او را کنار نمی گذاریم ! (1)

در مذمّتش گفته اند: بزرگ ترین اشکال عبد الرزاق آن است که در فضائل (اهل بیت علیهم السلام) احادیثی نقل کرده که ثقات آن را نقل نکرده اند. در مثالب دیگران نیز روایاتی داشت که من آن را ذکر نخواهم کرد! البته از جهت راست گویی اشکالی در کارش نیست، ولی در فضائل اهل بیت علیهم السلام و مثالب دیگران احادیث منکَری داشته است. (2)

ابن عدی جرجانی دربارهٔ روایت: «أنا الشجرة، و فاطمة أصلها، و علي لقاحها، و الحسن و الحسين ثمرها» (3) می گوید: این فضیلت فقط به این سند شناخته شده است. شاید مشکل آن از ناحیه مینا یا عبد الرزاق

1- لو ارتدّ عبد الرزاق عن الإسلام ما تركنا حديثه ! (الكامل لابن عدي 5/ 311)

2- عبد الرزاق بن همام أحد الأئمة الثقات... و قال ابن عدي في كامله: حدّث بأحاديث في الفضائل لم يُوافَق عليها. قلت: كان يتشيع. (المغنى 1 / 622 و مراجعه شود به تهذيب الكمال 18 60 - 61، ميزان الاعتدال 2 / 609 - 610، الردّ على الخطيب البغدادي 141، تاريخ الإسلام للذهبى 15 / 264 - 265، سير اعلام النبلاء 570/9 - 574، تهذيب التهذيب 6 / 280، كتاب السنّه لأبى بكر الخلال 502 - 503، 509، تفسير عبد الرزاق 19/1 - 24 (مقدمه) و قد روى أحاديث في الفضائل مما لا يوافقه عليها أحد من الثقات، فهذا أعظم ما رموه به من روايته لهذه الأحاديث و لما رواه في مثالب غيرهم ممّا لم أذكره في كتابي هذا، و أمّا في باب الصدق فأرجو أنه لا بأس به إلّا أنه قد سبق منه أحاديث في فضائل أهل البيت [عليهم السلام] و مثالب آخرين مناكير. (الكامل لابن عدي 315/5 و مراجعه شود به تهذيب الكمال 18 / 61)

3- رجوع شود به همين دفتر صفحه 2021، روايت شماره: 1401

باشد؛ زیرا این دو نفر از راویان فضائل هستند! (1)

احادیث عبد الرزاق در فضائل فراوان است، از جمله روایات اوست:

حدیث غدیر به نقل از بریده، (2) حـدیث غدیر به نقل از براء بن عازب همراه با تهنیت عمر بن الخطاب، (3) حدیث غدیر به نقل از ابوذر همراه با تهنیت عمر و جزئیات دیگر، (4) منا شدهٔ به حدیث غدیر، (5) حدیث منزلت، (6) ویژگی های علی علیه السلام به روایت سعد بن ابی وقاص. (7)

و نیز از روایات اوست:

[1495 / 153] یا علي، لو أن أمتي أبغضوك لأكبّهم اللّه على مناخرهم في النار. (8)

[1496 / 154] إن اللّه عزّ و جلّ منع قطر المطر بني إسـرائيل بسوء أدبهم في أنبيائهم و إنه يمنع قطر مطر هذه الأمة ببغضـهم علي بن أبي طالب. (9)

[1497 / 155] أما و الذي نفسي بيده لئن أطاعوه ليدخلنّ الجنة أجمعين أكتعين. (10)

[1498 / 156] قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «أنا دَعْوَةُ أبي إبراهيم»، قلنا: يا رسول اللّه، و كيف

1- الكامل لابن عدي 2 / 337

2- المصنف لعبد الرزاق 11/ 225

3- تاريخ مدينة دمشق 42 / 220

4- شواهد التنزيل 2/ 390 - 391

5- تاريخ مدينة دمشق 42 / 211

6- المصنف لعبد الرزاق 11 / 226

7- تاريخ مدينة دمشق 113/42 با عبارتی نزدیک به آن چه در دفتر چهارم، صفحه 1605 گذشت.

8- شواهد التنزيل 551/1

9- تاريخ مدينة دمشق 42/ 282 - 283، الكامل لابن عدي 2 / 345 و 5 / 313

10- تاريخ مدينة دمشق 42 / 421

صرْتَ دعوة أبيك إبراهيم؟ قال: «أوحى اللّه عزّ و جلّ إلى إبراهيم: (إِنّي جَاعِلُكَ لِلنّاسِ إماماً) فاستَخَفّ إبراهيم الفَرَحُ قال: يا رَبِّ! (و مِنْ ذُرِّيّتي) [البقرة (2): 124] أئمّة مِثْلي؟! فأوحى اللّه إليه أن يا إبراهيم إني لا أُعطيك عهداً لا أفي لك به، قال: يا ربّ ما العهد الذي لا تفى لى به. قال: لا أُعطيك لظالم من ذُرِّيّتك. قال: يا ربّ و من الظالم من ولدي الذي لا يناله عهدك؟ قال: من سجد لصنم من دوني لا أجعله إماماً أبداً، ولا يصلح أن يكون إماماً. قال إبراهيم عندها: (و أَجْنُبْنِي وَ بَنِيّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ * رَبِّ إِنَّهُنّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ النّاسِ فَمَن تَبِعَنِي فَإِنّهُ مِنّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنّكَ غَفُورٌ رّحِيمٌ) [إبراهيم (14): 36]، قال النبّي صلى اللّه عليه و آله و سلم: (فَانْتَهَتِ الدّعوةُ إِلَيّ و إلى [أخي] عَلِيّ، لم يَسْجُدْ أَحدٌ منّا لِصَنَم قطُّ، فاتّخَذني اللّه نَبيّاً، و اتّخذ عَليّاً وَصِيّاً). (1)

[1499 / 157] قال ابن مسعود في قوله تعالى: (إِنّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لّهَا) [الكهف (18): 8]: زينة الأرض الرجال، و زينة الرجال علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (2)

[1500 / 158] عن أبي ذر في قول اللّه تعالى: (وَ إِنّي لَغَفّارٌ لِمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمّ اهْتَدَى) [طه (20): 82] قال: اهتدى إلى حبّ آل محمد [عليهم السلام]. (3)

[1501 / 159] عن مجاهد، قال: أُمروا أن لا يناجي أحدٌ النبَي صلى اللّه عليه و آله و سلم حتى يتصدّق بين يدي ذلك، فكان أول من تصدّق علي بن أبي طالب [عليه السلام] فناجاه، فلم يناجه أحد غيره، ثم نزلت الرخصة: (أَ أَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ...) [المجادلة (58): 13] إلى آخر الآية. (4)

نقل روايات در نزول آياتى از قرآن دربارهٔ امير مؤمنان عليه السلام، مانند:

1- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 224، شواهد التنزيل 1 / 411 - 412

2- شواهد التنزيل 458/1

3- شواهد التنزيل 1 / 494

4- شواهد التنزيل 2 / 312

[1502 / 160] (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيلِ وَ النَّهَارِ سِرّاً وَ عَلَانِيَةً) [البقرة (2): 274]. (1)

[1503 / 161] (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُون) [المائدة (5): 55]. (2)

[1504 / 162] (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِندَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) [التوبة (9): 19]. (3)

[1505 / 163] قال: و أخبرنا ابن التيمي - يعني معتمراً - قال: سمعت أبي (4) يقول: فضل عليُ بن أبي طالب [عليه السلام] أصحابَ رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم بمائة منقبة و شاركهم في مناقبهم. (5)

* روايت (6): من كنت وليّه فعلى وليّه. (7)

* روايت شماره 45 علي خير البشر فمن امترى فقد كفر. (8)

* روايت شماره 118 و إن ولّيتموها علياً فهادٍ مهتدٍ يقيمكم على طريق مستقيم. (9)

* روايت شماره 126 حديث عمران بن حصين: دعوا عليّاً، دعوا عليّاً، إنّ عليّاً منّى و أنا منه، و هو وليّ كلّ مؤمن بعدي. (10)

1- تاريخ مدينة دمشق 42 / 358.

2- شواهد التنزيل 1 / 209 - 211

3- شواهد التنزيل 1 / 324 و رجوع شود به همين دفتر صفحه 2055 روايت شماره 1465

4- در نرم افزار تاريخ مدينة دمشق اشتباهاً: (أبي بكر) نوشته شده است.

5- تاريخ مدينة دمشق 42 / 530 - 531، البداية و النهاية 13/8 و رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 47 شماره 33 - 34

6- روايات متعدد به اين لفظ گذشت، شماره هاى 149، 154، 155، 161، 164، 168، 175، 190.

7- تاريخ مدينة دمشق 42 / 193

8- تاريخ مدينة دمشق 42 / 373

9- الكامل لابن عدي 313/5، و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 42 /420

10- تاريخ مدينة دمشق 42/ 197 و رجوع شود به دفتر نخست، فضيلت 4

* روایت شماره 249 أما ترضـین أن اللّه تعالی اطّلع علی أهل الأرض فاختار منهم رجلین فجعل أحـدهما أباك و الآخر بعلك [زوجك]. (1)

* روایت شماره 250 ما ألوتك - یا بنیة - أني أنکحتك أحبّ أهلي إليّ. (2)

* روایت شماره 308 عن ابن عباس: أول من أسلم علی [علیه السلام]. (3)

* روایت شماره 336 عن الحسن و غیره: و کان أول من آمن به علي [علیه السلام]. (4)

* روایت شماره 429 عن أنس في قوله: (وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَ اعِيَةٌ) [الحاقة (69): 12] قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم: «سألت اللّه أن یجعلها أذنك یا علی». (5)

* روایت شماره 541 أقضاهم علي. (6)

* روایت شماره 547 لأدفعن الرایة إلی رجل یحبّ اللّه و رسوله... (7)

* روایت شماره 568 عن أنس، قال: کان النبي صـلی اللّه علیه و آله و سلم إذا أراد أن یشهد علیّاً في موطن أو مشهد علا علی راحلته و أمر الناس أن ینخفضوا دونه.

و أن رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سلم شهّر علیّاً [علیه السلام] یوم خیبر فقال: «یا أیها الناس من أحبّ أن ینظر إلی آدم في خلقه، و أنا في خلقي، و إلی إبراهیم في خلّته، و إلی موسی في مناجاته، و إلی یحیی في زهده، و إلی عیسی في سنّته، فلینظر إلی علي بن أبي طالب».

«إذا خطر بین الصفین کأنما یتقلّع من صخر أو یتحدّر من دهر».

1- الکامل لابن عدي 313/5، تاریخ مدینة دمشق 42 / 135 - 136

2- تاریخ مدینة دمشق 42 / 136 و رجوع شود به المصنف لعبد الرزاق 11 / 228

3- المصنف لعبد الرزاق 11 / 227

4- تاریخ مدینة دمشق 42/ 27

5- شواهد التنزیل 2 / 378.

6- المصنف لعبد الرزاق 11/ 225

7- المصنف لعبد الرزاق 11 / 228

«يا أيها الناس امتحنوا أولادكم بحبّه؛ فإن عليّاً لا يدعو إلى ضلالة، ولا يبعد عن هدى، فمن أحبّه فهو منكم و من أبغضه فليس منكم». (1)

* روايت شماره 584 قال صلى اللّه عليه و آله و سلم لعلي عليه السلام: أنت مني و أنا منك. (2)

* روايت شماره 658 خطبنا الحسن بن على [عليه السلام] صبيحة قتل على [عليه السلام] فقال: لقد فارقكم منذ الليلة رجلٌ لم يسبقه الأولون، ولم يدركه الآخرون بعلم. (3)

* روايت شماره 661 النظر إلى علي عبادة. (4)

* روايت شماره 682 قال صلى اللّه عليه و آله و سلم- لوفد ثقيف -: «لتسلمنّ أو لنبعثنّ رجلاً منّي - أو قال: مثل نفسي - فليضربنّ أعناقكم، و ليسبينّ ذراريكم، و ليأخذنّ أموالكم».

فقال عمر: فو اللّه ما تمنّيت الامارة إلاّ يومئذ، جعلت أنصب صدري رجاء أن يقول: هو هذا، قال: فالتفت إلى علي، فأخذ بيده ثم قال: «هو هذا، هو هذا». (5)

* روايت شماره 882 [يا علي]، أنت سيّد في الدنيا سيّد في الآخرة، من أحبّك فقد أحبّني و من أبغضك فقد أبغضني، و حبيبك حبيب اللّه، و بغيضك بغيض اللّه، و الويل لمن أبغضك من بعدي. (6)

* روايت شماره 1344 «هذا أمير البررة، و قاتل الفجرة، منصور من نصره، مخذول من خذله»، مدّ بها صوته ثم قال: «أنا مدينة العلم و علي بابها، فمن أراد الحكم فليأت الباب». (7)

1- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 748 روايت شماره 568 به نقل از تاريخ مدينة دمشق 288/42

2- المصنف لعبد الرزاق 11 / 227

3- تاريخ مدينة دمشق 42 / 581 و رجوع شود به دفتر دوم، فضيلت 20

4- تاريخ مدينة دمشق 355/42

5- المصنف لعبد الرزاق 11 / 226

6- الكامل لابن عدي 1 / 192 و 5 / 312، تاريخ مدينة دمشق 42/ 292

7- الكامل لابن عدي 1 / 192، تاريخ مدينة دمشق 226/42، 383

عبد السلام بن صالح بن سليمان بن ميسرة، أبو الصلت الهروي

ابن حجر عسقلانی نیز او را به صدق و راستی ستوده و دروغ گو بودنش را تکذیب کرده است. ذهبی می نویسد: او مردی صالح و شایسته است جز آن که در تشیّع خیلی سر سخت است. (1) ولی در تلخیص گوید: نه ثقه است و نه امین! (2)

در تضعیفش گفته اند: او کذّاب است. (3) او مطالب عجیبی در فضائل علی و خاندانش [علیهم السلام] روایت می کند. اگر در نقل مطلبی متفرّد باشد نمی شود بدان احتجاج نمود. او از عبد الرزاق احادیث منکری در فضائل علی، فاطمه، امام حسن و امام حسین [علیهم السلام] دارد که متهم (در جعل آن) خود اوست. (4)

از احادیث اوست:

* روایت شماره 97 علي مع الحق و الحق مع علي، و لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض يوم القيامة. (5)

* روایت شماره 118 و إن تؤمّروا [تولّوا] عليّاً تجدوه هادياً مهدياً يسلك بكم الطريق المستقيم. (6)

1- صدوق، له مناكير، و كان يتشيع، و أفرط العقيلي فقال: كذّاب. (تقريب التهذيب 1 / 600) أبو الصلت الهروي الرجل الصالح، إلّا أنه شيعيٌ جلدٌ. (ميزان الاعتدال 616/2)

2- المستدرك 126/3 - 127

3- رجوع شود به پاورقی قبل.

4- يروي عن حماد بن زيد و أهل العراق العجائب في فضائل علي و أهل بيته [عليهم السلام]، لا يجوز الاحتجاج به إذا انفرد. (المجروحين 2 / 151) و لعبد السلام هذا عن عبد الرزاق أحاديث مناكير في فضائل علي و فاطمة و الحسن و الحسين [عليهم السلام]، و هو متّهم فى هذه الأحاديث. (الكامل 5 / 332)

5- تاريخ مدينة دمشق 449/42

6- شواهد التنزيل 1 / 82 - 83

* روایت شماره 249 أما ترضین أن اللّه اطّلع إلی أهل الأرض فاختار منهم رجلین فجعل أحدهما أباك و الآخر بعلك؟!! (1)

* روایت شماره 272 قالت لیلی الغفاریة:... دخل عليّ [علیه السلام] علی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم و هو مع عائشة... فجلس بینهما، فقالت له عائشة: أما وجدت مکاناً هو أوسع لك من هذا؟! فقال النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم: «یا عائشة دعي لي أخي؛ فإنه أول الناس بي إسلاماً، و آخر الناس بی عهداً عند الموت، و أول الناس بي لقیاً یوم القیامة» (2)

* روایت شماره 424 أنا مدینة العلم و عليٌ بابها. (3)

* روایت شماره 944 یا فاطمة إن لکرامة اللّه عزّ و جلّ إیّاك زوّجك من أقدمهم سلماً، و أکثرهم علماً، و أعظمهم حلماً. إن اللّه تعالی اطّلع اطلاعة إلی أهل الأرض فاختارني منهم فبعثني نبیاً مرسلاً، ثم اطّلع اطلاعة فاختار منهم بعلك فأوحی إليّ أن أزوّجه إیّاك، و أتخذه وصیاً. (4)

* روایت شماره 1005 أوّل الناس وروداً عليّ الحوضَ أولهم إسلاماً عليّ... (5)

عبد الکریم، أبو یعفور الجعفی

ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده است. (6)

در تضعیفش گفته اند: او شناخته شده نیست. شیعه سر سختی است و تشیّع را به نهایت رسانده است. (7)

1- تاریخ مدینة دمشق 42 / 135 - 136

2- رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 42 /45، الإصابة 8 / 307 - 308

3- تاریخ بغداد 11 / 50 - 51

4- المناقب للخوارزمي 112

5- مناقب علی بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 34

6- عبد الکریم بن یعفور الجعفي، أبو یعفور. (الثقات 423/8)

7- في توضیح المشتبه لا بن ناصر الدین الدمشقي 239/9 - 240: و أبو یعفور عبد الکریم بن یعفور، شیخ القتیبة بن سعید، لا یُعرف. قال عبد الرحمن: سألت أبي عنه، فقال: هو من عتق الشیعة. (رجوع شود به الجرح و التعدیل لابن أبي حاتم الرازي 6 / 61 المغني في الضعفاء 6/2، میزان الاعتدال 647/2، تاریخ الإسلام 282/12)، شیخ کوفي من أجلاد الشیعة. (تاریخ الإسلام 12 / 281 - 282)

از احادیث اوست:

[1506 / 164] عن عبـد اللّه بن نجي، قال: إن علياً [عليه السـلام] أتي يوم البصـرة بـذهب أو فضة فنكته و قال: ابيضـي و اصـفّري و غرّي غيري، غرّي أهل الشام غداً إذا ظهروا عليك. فشقّ قوله ذلك على الناس، فذُكر ذلك له، فأذن في الناس فدخلوا عليه، فقال: إن خليلي صـلى اللّه عليه و آله و سلم قال: «يا علي، إنك ستقدم على اللّه و شيعتك راضين مرضيّين، و يقدم عليه عدوك غضاب مقمحين». (1)

* روايات شماره 237 - 248 - با قدری اختلاف - زوجك أعلم الناس علماً، و أولهم إسلاماً، و أفضلهم حلماً. (2)

و في لفظ: زوّجتك أعلم المؤمنين علماً، و أقدمهم [و أولهم] سلماً، و... (3)

عبد اللّه بن داهر بن يحيى بن داهر الرازي المعروف ب-: الأحمري

ابن حجر عسقلانی پس از نقل صداقت و راست گویی او می گوید: شاید آفت و مشکل روایاتش از ناحیه دیگران باشد ! (4)

1- المعجم الأوسط للطبراني 187/4، كنز العمال 156/13 - 157، الصواعق المحرقة 153 - 154. قال ابن الأثير: الإقماح: رفع الرأس و غضّ البصـر، يقال: أقمحه الغلّ: إذا ترك رأسه مرفوعاً من ضيقه. (النهاية 106/4) و رجوع شود به توضـيحی كه در پاورقی صفحه 1833 گذشت.

2- الذرية الطاهرة النبوية للدولابي 144

3- تاريخ مدينة دمشق 42 / 132

4- قال ابن حجر: و قال الخطيب:... و قـد قال فيه صالح بن محمد: إنه شـيخ صدوق، قلت: فلعل الآفة من غيره. (لسان الميزان 3/ 282 - 283، و رجوع شود به تاريخ بغداد 9 / 460)

در تضعیفش گفته اند: کسی که در او خیری باشد حاضر نمی شود از او روایت نقل کند. همهٔ روایات او در فضائل اهل بیت علیهم السلام است. خود او متهم (به جعل آن روایات) است. رافضی خبیثی است. علی [علیه السلام] نیاز ندارد که مناقبش با دروغ ترویج شود. (1)

از احادیث اوست:

[1507 / 165] عن حنش بن المعتمر، قال: رأيت أبا ذر أخذ بعضادتي باب الكعبة، و هو يقول: من عرفني فقد عرفني، و من لم يعرفني فأنا أبو ذر الغفاري، سمعت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يقول: «مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح في قوم نوح، من ركبها نجا و من تخلّف عنها هلك، و مثل باب حطّة في بني إسرائيل». (2)

* روایت شماره 1007 عن ابن عباس أنه قال: سمعت نبي اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم - و هو آخذ بيد علي [عليه السلام] - يقول: «هذا أول من يصافحني يوم القيامة». (3)

او احادیثی را که ذیل نام پدرش داهر بن یحیی گذشت نیز نقل کرده است.

عبد اللّه بن عبد القدوس التميمى السعدي

از راویان ترمذی است، بخاری نیز روایتش را به عنوان شاهد ذکر نموده

1- ليس بشيء. و ما يكتب حديثه إنسان فيه خير ! رافضي خبيث. عامّة ما يرويه في فضائل علي [عليه السلام]، و هو فيه متهم. قد أغنى اللّه علياً [عليه السلام] عن أن تقرّر مناقبه بالأكاذيب و الأباطيل. (مراجعه شود به الكامل 228/4 - 229، تاريخ بغداد 9 / 459 - 460، تاريخ مدينة دمشق 42/ 42، 169، ميزان الاعتدال 2 / 416 - 417، لسان الميزان 3/ 282 - 283، الكشف الحثيث 151) كلام ابن الجوزى دربارهٔ او صفحه 1975 گذشت.

2- المعجم الكبير للطبراني 3 / 45 - 46، المعجم الأوسط 4 / 9 - 10 و رجوع شود به المعجم الصغير 1 / 139 - 140 و روايات شماره 1469، 1474 همين دفتر.

3- تاريخ بغداد 9 / 460

و برخی مانند محمد بن عیسی و ابن حبان او را از ثقات دانسته اند. بخاری می گوید: خودش راست گو است ولی از افراد ضعیف روایت نقل می کند. (1)

در تضعیفش گفته اند:

رافضی خبیثی است. همهٔ روایات او در فضائل اهل بیت علیهم السلام است. ابو داود می گوید: او ضعیف است. او حدیث قبر (2) را نقل کرده است. (3)

از احادیث اوست: حدیث ثقلین. (4)

* روایت شماره 386 نزول آیه شریفه: (وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) [الشعراء (26): 214] در این که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم بستگان خویش را به اسلام فرا خواند و کسی جز امیر مؤمنان علیه السلام نپذیرفت و به آن پاسخ مثبت نداد و... (5)

* روایت شماره 679 «لينتهينّ بنو وليعة أو لأبعثنّ إليهم رجلاً عندي كنفسي، يقتل مقاتلهم، و يسبي، ذراريهم، و هو هذا»، ثم ضرب بيده على كتف علي [عليه السلام]... (6)

* روایت شماره 866 عن أمير المؤمنين عليه السلام: إنه لَعَهد النبي الأمي صلى اللّه عليه و آله و سلم إليّ: «أنه

1- قال محمد بن عيسى: هو ثقة... و ذكره ابن حبان في الثقات، و قال: ربما أغرب. استشهد به البخاري، و روى له الترمذي. (تهذيب الكمال 15 / 244، تهذيب التهذيب 265/5) قال البخاري: هو في الأصل صدوق إلاّ أنه يروي عن أقوام ضعاف. (تهذيب الكمال 243/15)

2- اشاره به روایت 1608 است که صفحه 2167 - 2168 ذیل نام یونس بن خباب خواهد آمد.

3- قال الجرجانی: رافضي خبيث... و عامّة ما يرويه فی فضائل أهل البيت [عليهم السلام]. (الكامل لابن عدي 4 / 197 - 198، و مراجعه شود به میزان الاعتدال 2 / 457، الكشف الحثيث 153) عن أبي داود: ضعيف الحديث، حدّث بحديث القبر. و قال في موضع آخر: كان يُرمى بالرفض. (تهذيب الكمال 15 / 243 - 244)

4- ضعفاء العقيلي 2 / 250

5- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 593 به نقل از تاریخ مدینة دمشق 42 / 47 - 48.

6- المعجم الأوسط للطبراني 133/4

لا يحبّك إلّا مؤمن ولا يبغضك إلّا منافق». (1)

* روايت شماره 1477 قالت أم سلمة: فجلّلهم رسول اللّه [صلى اللّه عليه و آله و سلم] جميعاً ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهيراً». فقلت: يا رسول اللّه، و أنا معهم؟ فو اللّه ما قال: و أنت معهم، و لكنه قال: «إنك على خير، و إلى خير». فنزلت عليه: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (2)

* روايت شماره 1507 مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح في قوم نوح، من ركبها نجا و من تخلّف عنها هلك، و مثل باب حطة في بني إسرائيل. (3)

عبيد اللّه بن موسى بن أبي المختار باذام العبيسي [العبسي]

از بزرگان اساتيد بخارى است كه جماعتى از تابعين را درک كرده و از آنان روايت نموده است. در صحاح سته از او نقل كرده اند. احمد بن يوسف سلمى مى گويد: من سى هزار حديث از او نوشته ام ! عده اى او را توثيق كرده اند (4) مانند: يحيى بن مَعين، ابن حبان، ابو حاتم، عجلى، عثمان بن ابى شيبه ابن سعد. او را با القاب و اوصاف ذيل ستوده اند:

أحد الأعلام، الإمام، الحافظ، الثبت، المقرئ، العابد، و كان ذا زهد و عبادة و إتقان، ثقةً، صدوقاً، كثير الحديث، حسن الهيئة، صاحب قرآن. (5)

1- حلية الأولياء 4 / 185

2- شواهد التنزيل 2 / 133 - 134.

3- المعجم الكبير للطبراني 3 / 45 - 46، المعجم الأوسط 4 / 9 - 10 و رجوع شود به المعجم الصغير 1 / 139 - 140

4- رجوع شود به تهذيب الكمال 19 / 168 - 169

5- الحافظ، أحد الأعلام على تشيعه و بدعته. (الكاشف 1 / 687) شيخ للبخاري، ثقة. (المغني 2 /32)، و كان ذا زهد و عبادة و إتقان. (ميزان الاعتدال 16/3) الحافظ الثبت... المقرئ العابد... روى عنه البخاري... و قال أحمد بن يوسف السلمي: كتبت عنه ثلاثين ألف حديث. (تذكرة الحفاظ 1 / 353 - 354) الإمام، الحافظ العابد... أول من صنّف المسند على ترتيب الصحابة بالكوفة... و روى عنه البخاري في صحيحه، و ثّقه ابن مَعين و جماعة. و حديثه في الكتب الستة... كان صاحب عبادة وليل، صحب حمزة، و تخلّق بآدابه. (سير أعلام النبلاء 9 / 553 - 557) قال ابن حجر: من كبار شيوخ البخاري، سمع من جماعة من التابعين، و ثّقه ابن مَعين و أبو حاتم و العجلي و عثمان بن أبي شيبة و آخرون، و قال ابن سعد: كان ثقة، صدوقاً، حسن الهيئة ! (مقدمة فتح الباري 422، تهذيب التهذيب 46/7 - 48، و رجوع شود به الطبقات لابن سعد 6 / 400)

در تضـعیفش گفته اند: شـیعه ای آتشـین است. اگر کسـی او را رافضی بگوید قابل انکار نیست. احادیث منکَری در مذهب تشیّع دارد لذا بسـیاری او را ضـعیف دانسته اند. عیبی که احمد بر او گرفته زیاده روی در تشیّع است. او احادیث عجیب و بدی نقل کرده است. بلا هایی را روایت نموده. روایات پستی دارد. هر بلایی که تصور کنی روایت کرده! در غلو و بدی مذهب از دیگران پیشی گرفته است.

کسی می خواست به کوفه برود، احمد بن حنبل به او گفت: نزد عبید اللّه نرو که شیعه غالی است.

احمد می گفت: روایاتش پذیرفته نیست؛ زیرا شیعه است! (1)

1- كان محترقا شـيعيا. (رجوع شود به تهـذيب الكمال 19 / 168 - 169، المغني 2 / 32، تذكرة الحفاظ 1 / 353 - 354) و قال ابن سعد: و كان يتشـيع، و يروي أحاديث في التشيّع منكرة، و ضُعَف بذلك عند كثير من الناس، و عاب عليه أحمد غلوه في التشيّع مع تقشّفه و عبادته ! (مقدمة فتح الباري 422، و رجوع شود به الطبقات الكبرى لابن سعد 6 / 400) قال أبو الحسن الميموني: و ذكر عنده - يعني: عند أحمـد بن حنبل - عبيد اللّه بن موسـى فرأيته كالمنكر له، قال: كان صاحب تخليط، و حدّث بأحاديث سوء، أخرج تلك البلايا فحدّث بها. قيـل له: فابن فضـيل؟ قال: لـم يكن مثله، كان أستر منه، و أمّا هو فأخرج تلك الأحاديث الرديـة. (تهـذيب الكمال 19 / 167 - 168) قال يعقوب بن سـفيان: شـيعي، و إن قال قائل: رافضي، لـم أنكر عليه، و هو منكر الحديث. و قال الجوزجاني: و عبيد اللّه بن موسى أغلى و أسوأ مذهباً و أروى للعجائب. (تهذيب التهذيب 7 / 48). و قال الآجري، عن أبي داود: سـمعت أحمد بن حنبل يقول: مَنْ عبيد اللّه؟! كل بلية تأتي عن عبيد اللّه بن موسى. (سؤالات الآجري لأبي داود 297) و رجوع شود به پاورقی بعد.

یحیی بن مَعین در نقطهٔ مقابل او می گفت: به خدا سوگند عبد الرزاق صد برابر او غالی است. مطالبی که من از عبد الرزاق (در تشیّع و فضائل اهل بیت علیهم السلام) شنیده ام به مراتب بیش از چیز هایی است که عبید اللّه نقل کرده (پس چه شد که تشیّع عبد الرزاق مانع قبول روایت او نیست ولی تشیّع عبید اللّه مانع است)؟!! (1)

از احادیث اوست: منا شده به غدیر (2) حدیث منزلت. (3)

[1508 / 166]... فإن علیّاً ولیّکم بعدي. (4)

[1509 / 167] «أیها الناس إني لکم فرط و أوصیکم بعترتي خیراً، و إن موعدکم الحوض، و الذي نفسي بیده لتقیمنّ الصلاة، و لتؤتنّ الزکاة أو لأبعثنّ إلیکم رجلاً مني - أو کنفسي - فلیضربنّ أعناق مقاتلتهم [مقاتلتکم] و لیسبینّ ذراریهم [ذراریکم]»، فرأی الناس أنه أبو بکر و عمر، فأخذ بید علی فقال: «هذا». (5)

و في روایة: «یا معشر قریش لتنتهینّ أو لأبعثنّ علیکم رجلاً مني - أو کنفسي -

---

1- قال أحمد بن أبي خیثمة: سمعت ابن مَعین، و قیل له: إن أحمد یقول: إن عبید اللّه بن موسی یُردّ حدیثه للتشیع. فقال: کان - و اللّه الذي لا إله إلّا هو - عبد الرزاق أغلی في ذلك من عبید اللّه مائة ضعف. و لقد سمعت من عبد الرزاق أضعاف ما سمعت من عبید اللّه. (میزان الاعتدال 611/2 - 612، الکفایة في علم الروایة 158 - 159)

2- تاریخ مدینة دمشق 42 / 204 - 205

3- تاریخ مدینة دمشق 42 / 154 - 155، 177

4- تاریخ مدینة دمشق 42 / 199

5- تاریخ مدینة دمشق 342/42، و رجوع شود به البحر الزخار 3 / 258

فيقتل مقاتلتكم و يسبي ذراريكم»، ثم أخذ بيد علي فرفعها فقال: «هو هذا». (1)

[1510 / 168] عن سعد: أنّ النبيّ صلى اللّه عليه و آله و سلم أمر بسدّ الأبواب فَسُدّت، و ترك باب عَليّ [عليه السلام] فأتاه العبّاس فقال: يا رسول اللّه، سَدَدْتَ أبوابنا و تركت باب عليّ؟! قال: «ما أنا فَتَحْتُها، ولا أنا سَدَدْتُها». (2)

[1511 / 169] خُلق الناس من أشجار شتّى، و خُلقتُ أنا و علي من شجرة واحدة فأنا أصلها و عليٌ فرعها، فطوبى لمن استمسك بأصلها و أكل من فرعها. (3)

[1512 / 170] عن جابر، قال: دخل علينا رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم- و نحن في المسجد، و هو، آخذ بيد على [عليه السلام] - فقال: «أليس زعمتم أنكم تحبّوني»؟! قالوا: بلى يا رسول اللّه، قال: «كذب من زعم أنه يحبّني و يبغض هذا». (4)

[1513 / 171] عن أبي سعيد الخدري، قال: نزلت هذه الآية: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) [الأحزاب (33): 33] في نبيّ اللّه و عليّ و فاطمة و حسن و حسين [عليهم السلام]، فَجَلَلَهُم رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم بكساء و قال: «اللهم هؤلاء أهلُ بيتي فأذهِب عنهم الرِّجسَ و طَهِّرهُم تَطهِيراً». (5)

[1514 / 172] عن أم سلمة أن هذه الآية نزلت في بيتها: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) قالت: و في البيت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم و علي و فاطمة و حسن و حسين [عليهم السلام]. (6)

[1515 / 173] عن أبي الحمراء قال: رابطنا النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم ستة أشهر يجيء إلى باب فاطمة

1- تاريخ مدينة دمشق 42 / 343

2- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 210

3- تاريخ مدينة دمشق 65/42، شواهد التنزيل 1 / 377

4- تاريخ مدينة دمشق 42 / 268

5- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 337

6- شواهد التنزيل 2/ 86

و علي [عليهم السلام] فيقول: «السلام عليكم (إِنَّمَا يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطهيراً). (1)

[1516 / 174] قالت عائشة: ما رأيت رجلاً قطّ كان أحبّ إلى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم منه [أي من على عليه السلام] ولا امرأة أحبّ إلى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم من امرأته. (2)

[1517 / 175] قال مجاهد: لقد نزلت في علي [عليه السلام] سبعون آية ما شركه فيها أحد. (3)

* روايت شماره 1 حديث طير - با قدرى اختلاف - «اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك يأكل [اليأكل] معي هذا الطير»، فجاء علي بن أبي طالب عليه السلام فأكل معه. (4)

و فى لفظ: «... ائتني بأحَبِّ خلقك إليك و إلى رسولك يأكل معي من هذا الطعام». (5)

و في لفظ ثالث: «اللهم وفّق لي أحبّ خلقك إليك يأكل معي من هذا الطائر». (6)

* روايت شماره 55 - 56 أنا و هذا حجّة على أُمتي يوم القيامة.

و فى لفظ: أنا و هذا حجة اللّه على خلقه [عباده]. (7)

* روايت شماره 250/2 زوّجتك سيّداً في الدنيا و إنه في الآخرة لمن الصالحين. (8)

* روايت شماره 293 و قال علي عليه السلام: أنا أول من أسلم. (9)

* روايت شماره 444 - با قدرى اختلاف - أحبّوا عليّاً لحبّي، و أكرموه لكرامتي،

1- شواهد التنزيل 2 / 78

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 261.

3- شواهد التنزيل 60/1

4- رجوع شود به سنن الترمذي 5 / 300، تاريخ مدينة دمشق 42/ 254، المناقب للخوارزمي 108، 115

5- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 136

6- تاريخ مدينة دمشق 42 / 250

7- تاريخ مدينة دمشق 308/42 - 309، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 58

8- تاريخ مدينة دمشق 128/42

9- تاريخ مدينة دمشق 42 /31، المناقب للخوارزمي 57

و اللّه ما قلت لكم هـذا من قبلي ولكن اللّه تعالى أمرني بـذلك، و يا معشـر العرب، من أبغض عليّاً من بعـدي حشـره اللّه يوم القيامة أعمى ليس له حجة. (1)

* روايت شماره 479 قيل لعلي بن أبي طالب [عليه السـلام]: حدّثنا عن نفسك يا أمير المؤمنين، قال: كنت إذا سألتُ أُعطيتُ و إذا سـكتُّ ابتديتُ. (2)

* روايت شماره 540 إنّ اللّه سَيُثَبِّتُ لسانك و يَهْدي قلبك. (3)

* روايت شماره 547 لأُعطينّ الراية رجلاً يحبّه اللّه و رسوله، و يحبّ اللّه و رسوله، يفتح اللّه له، ليس بفرّار. (4)

* روايت شماره 577 «اللهمّ إنّ علياً كان على طاعتك و طاعة رسولك فاردُدْ عليه الشـمس»، فرأيتها غَرَبت، ثمّ رأيتها طَلَعَتْ بعد ما غَرَبت. (5)

* روايت شماره 582 علي مني و أنا منه. (6)

* روايت شماره 584 و قال صلى اللّه عليه و آله و سلم لعليّ [عليه السلام]: (أَنْتَ مِنّي و أَنَا مِنْك). (7)

* روايت شماره 646 إني لم أُزوّجك من علي، إن اللّه أمرني أن أزوّجك منه. (8)

* روايت شماره 661 النظر إلى وجه علي عبادة. (9)

* روايت شماره 676 «إنّ منكم من يقاتل على تأويل القرآن كما قاتلت على

1- شواهد التنزيل 495/1

2- تاريخ مدينة دمشق 42/ 377

3- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 202.

4- فضائل امير المؤمنين عليه السلام الأحمد بن حنبل 249 شماره 206.

5- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام ابن المغازلي 102، المناقب للخوارزمي 306 و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 42 / 314.

6- تاريخ مدينة دمشق 42 / 63

7- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 189

8- تاريخ مدينة دمشق 42 / 128

9- تاريخ مدينة دمشق 355/42

تنزيله»... فقال أبو بكر: أنا هو؟ قال: «لا»، قال عمر: أنا هو؟ قال: «لا، ولكن خاصف النعل». (1)

* روايت شماره 704 و قال علي عليه السلام: أُمرتُ بقتال الناكثين و القاسطين و المارقين. (2)

* روايت شماره 862 عن أبي عبد اللّه الجدلي، قال: قالت أم سلمة: أيُسبّ رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم على المنابر؟! قلت: و أنّى ذلك؟! قالت أليس يُسبّ على عليه السلام و من يحبّه؟! فأشهد أن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم كان يحبّه. (3)

* روايت شماره 866 إنه لَعَهد النبي الأمي صلى اللّه عليه و آله و سلم إليّ «أنه لا يحبّك [يحبّني] إلّا مؤمن ولا يبغضك إلّا منافق». (4)

* روايت شماره 874 قال جابر بن عبد اللّه الأنصاري: و اللّه ما كنّا نعرف منافقينا - معشر الأنصار - إلّا ببغضهم عليّاً [عليه السلام]. (5)

و في لفظ: ما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم إلّا ببغضهم عليّاً [عليه السلام]. (6)

* روايت شماره 1111 قالت عائشة: خرج النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم غداة - و عليه مرط مرحل [مرجل] من شعر أسود - فجاء الحسن [عليه السلام] فأدخله معه، ثم جاء الحسين [عليه السلام] فأدخله معه، ثم جاءت فاطمة [عليها السلام] فأدخلها معه، ثم جاء علي [عليه السلام] فأدخله معه، ثم قال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (7)

1- المناقب للخوارزمي 260

2- تاريخ مدينة دمشق 469/42

3- مسند أبي يعلى 12 / 444 - 445

4- تاريخ مدينة دمشق 42/ 274

5- فضائل امير المؤمنين عليه السلام الأحمد بن حنبل 251 شماره 208 و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 42 / 275 - 286

6- تاريخ مدينة دمشق 42 / 286

7- شواهد التنزيل 60/2

* روایت شماره 1046 – با قدری اختلاف – علي أخي و صاحبي و ابن عمي و خير من أترك بعدي، يقضي ديني، و ينجز موعدي. (1)

و فی لفظ: إن أخي و وزيري و خليفتي في أهلي و خير من أترك بعدي يقضي ديني و ينجز موعدي علي بن أبي طالب. (2)

* روایت شماره 1076 ان أبا ذر أسند ظهره إلى الكعبة فقال: أيها الناس هلمّوا أحدّثكم عن نبيّكم صلى اللّه عليه و آله و سلم، سمعت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يقول لعلي ثلاث، لأن يكون لي واحدة منهن أحبّ إليّ من الدنيا و ما فيها: سمعت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يقول لعلي: «اللهم أعنه و استعن به، اللهم انصره و استنصر [و انتصر] به، فإنه عبدك و أخو رسولك». (3)

* روایت شماره 1228 من سرّه أن ينظر إلى آدم في علمه، و نوح في فهمه، و ابراهيم في حلمه، [و إلى يحيى في زهده، و إلى موسى في بطشه] فلينظر إلى علي بن أبي طالب. (4)

* روایت شماره 1229 «من أراد أن ينظر إلى آدم في وقاره، و إلى موسى في شدّة بطشه، و إلى عيسى في زهده فلينظر إلى هذا المقبل»، فأقبل علي [عليه السلام]. (5)

عدي [بن أبان] بن ثابت الأنصاري الكوفي التابعي المشهور

از راویان صحاح سته است. او را با الفاظی چون: «الإمام الحجّة، الحافظ» ستوده اند. احمد بن حنبل، عجلی، نسائی و ابن حبان او را توثیق نموده اند. مَعْمَر می گوید: برتر از او ندیده ام! (6)

1- تاريخ مدينة دمشق 42 / 57

2- شواهد التنزيل 488/1

3- المناقب للخوارزمي 152 – 153، فرائد السمطين 1 / 68

4- شواهد التنزيل 1 / 100، 103، تاريخ مدينة دمشق 313/42.

5- المناقب للخوارزمي 311

6- كان حجةٌ حافظاً. قال مَعْمَر: ما أدركت أحداً أفضل منه. (مرآة الجنان 196/1، العبر 144/1) و قال أحمد بن حنبل: ثقة و كذلك العجلي و النسائي. و قال أبو حاتم: صدوق. و ذكره ابن حبان في الثقات. (رجوع شود به الثقات لابن حبان 270/5، تهذيب الكمال 19 / 523 – 524، الكاشف 15/2، سير أعلام النبلاء 188/5، معرفة الثقات للعجلي 132/2، تاريخ أسماء الثقات لابن شاهين 177، مشاهير علماء الأمصار 173، عمدة القارى 1/ 316، مقدمة فتح الباري 423 – 424)

در تضـعیفش گفته اند: او شـیعه ای سر سخت ولی ثقه است. او امام جماعت شیعیان و منبری - و بنابر نقلی قاضی - آن هاست. ما کسی را نیافتیم که در تشیّع از او شدید تر باشد. شیعه افراطی است. رافضی غالی است. او گم راه است. (1)

از احادیث اوست: حدیث غدیر به نقل از براء بن عازب همراه با تهنیت عمر بن الخطاب، (2) حدیث غدیر به نقل از بریده. (3)

[1518 / 176] ليلة أسـري بي إلى السـماء دخلت الجنة فرأيت نوراً ضـرب به وجهي، فقلت لجبرئيل: «ما هذا النور الذي رأيته؟» قال: يا محمد، ليس هذا نور الشـمس ولا نور القمر، ولكن جارية من جواري علي بن أبي طالب عليه السـلام، اطّلعت من قصور ها فنظرت إليك و ضحكت، فهذا النور خرج من فيها، و هي تدور في الجنة إلى أن يدخلها أمير المؤمنين عليه السلام. (4)

1- شـيعيٌ جلدٌ ثقةٌ مع ذلك، و كان قاصّ الشـيعة و إمام مسـجدهم، قال المسعودي: ما أدركنا أحداً أَقْوَلَ بقول الشيعة من عدي بن ثابت. و قال ابن مَعين: شـيعيٌ مفرطٌ. و قال الـدار قطني: رافضـي غالٍ، و هو ثقـة. و قال الجوزجاني: مائل عن القصـد. (ضـعفاء العقيلي 3/ 372، المغني 54/2، ميزان الاعتدال 62/3، عمدة القارى 316/1، مقدمة فتح الباري 423 - 424)

2- رجوع شود به دفتر نخست، شماره های 144 - 145، 158، و فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد ابن حنبل 197، 218 شماره 138، 164، أنساب الأشراف 108/2، 109 - 110، تاريخ مدينة دمشق 42 / 221 - 222، تاريخ الإسلام لذهبي 3/ 632 - 633.

3- تاريخ مدينة دمشق 42 / 187 - 188

4- المناقب للخوارزمی 318 - 319

* روایت شماره 45 من لم یقل علیٌّ خیر الناس فقد کفر. (1)

* روایت شماره 428 عن عليّ بن أبي طالب علیه السلام، قال: ضمّني رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم و قال لي: « أمرني ربّي أن أدنيك ولا أقصيك، و أن تسمع و تعي، و حقّ علی اللّه أن تسمع و تعی»، فنزلت: (وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَ اعِيَةٌ) [الحاقّة (69): 12]. (2)

* روایت شماره 500 قال ابن عباس: العلم ستة أسداس، لعلي بن أبي طالب علیه السلام خمسة أسداس، و للناس سدس، و لقد شاركنا في السدس حتی لهو أعلم به منّا. (3)

* روایت شماره 632 إنّ اللّه أوحی إلی نَبيّه موسی أن إبن لی مَسجداً طاهراً لا يسكنُه إلّا موسی و هارون و ابنا هارون، و إنّ اللّه أوحی إلَيّ أن أَبْنِي مسجداً طاهراً لا يسكنُه إلّا أنا و عَليٌّ و ابنا عَلِيّ. (4)

* روایت شماره 866 و الذي فلق الحبة و برأ النسمة إنه لَعَهد النبي الأمي صلی اللّه علیه و آله و سلم إليّ أن لا يحبّني إلّا مؤمن ولا يبغضني إلّا منافق. (5)

عطية بن سعد بن جنادة العوفي الجدلي القيسي الكوفي

عمده راویان حدیث از او روایت نقل کرده اند. روایات شایسته ای دارد. ابن سعد و عجلی او را توثیق کرده اند و یحیی بن مَعین گفته: او مشکلی ندارد. (6)

ص: 2102

1- تاریخ بغداد 3 / 409، تاریخ مدینة دمشق 42/ 372، الموضوعات لابن الجوزي 347/1

2- المناقب للخوارزمی 282 و رجوع شود به شواهد التنزیل 2 / 363

3- المناقب للخوارزمي 92

4- مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 206.

5- صحیح مسلم 1 / 60 - 61.

6- روی عنه جلّة الناس. (تهذیب التهذیب 7 / 202) قال ابن سعد: و کان ثقة إن شاء اللّه، و له أحادیث صالحة، و من الناس من لا یحتجّ به. (الطبقات الکبری لابن سعد 304/6) قیل لیحیی: کیف حدیث عطیة؟ قال: صالح. (تاریخ ابن مَعین 1 / 363) کوفي تابعي ثقة، و لیس بالقوي. (معرفة الثقات للعجلي 2 / 140) لیس به بأس، قاله یحیی. (تاریخ أسماء الثقات لابن شاهین 172)

در مذمّتش گفته اند: برخی روایتش را حجّت نمی دانند. او قوی نیست. (1) او منحرف و از شیعیان کوفه است. (2) او حجّت نیست، علی را بر همه مقدم می دارد! (3) بخاری در شرح حال او به نقل حدیث ثقلین اشاره کرده و گفته: این احادیث اهل کوفه منکَر است. (4)

از احادیث اوست: حدیث ثقلین، (5) حدیث غدیر، (6) حدیث منزلت. (7)

[1519 / 177] مکتوب علی باب الجنـة: لا اله إلّا اللّه، محمد رسول اللّه، أيّدته بعلي قبل أن يخلق اللّه السـماوات و الأرض بألفي سـنة. (8)

[1520 / 178] رأيت على باب الجنة مكتوباً: لا اله إلّا اللّه، محمد رسول اللّه، علي أخو رسول اللّه. (9)

1- رجوع شود به پاورقی قبل

2- قال السـعدي: عطية بن سعد العوفي مائل... و كان يُعدّ من شيعة الكوفة. (الكامل لابن عدي 369/5 - 370) كان عطية العوفي رجلاً متشيعاً. (ضعفاء العقيلي 3 / 359 و رجوع شود به تهـذيب الكمال 20 / 147 - 148، تقريب التهذيب 1 / 678، تهذيب التهذيب 7 / 200)

3- و قال الساجي: ليس بحجّة، و كان يقدّم عليّاً [عليه السلام] على الكل. (تهذيب التهذيب 202/7)

4- قال النبی صلی اللّه عليه و آله و سلم: تركت فيكم الثقلين... أحاديث الكوفيين هذه مناكير. (التاريخ الصغير 1 / 302)

5- فضائل امير المؤمنين عليه السلام الأحمد بن حنبل 180 شماره 114 و رجوع شود به پاورقی قبل

6- فضائل امير المؤمنين عليه السلام لابن حنبل 182 شماره 116، تاريخ مدينة دمشق 42 / 216 - 217.

7- فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 154 شماره 77، تاريخ بغداد 5 / 147، تاريخ مدينة دمشق 42 / 172 - 176

8- فضائل امير المؤمنين عليه السـلام لأحمـد بن حنبل 294 شماره 262 و رجوع شود به شواهـد التنزيل 295/1 - 296، تاريخ مدينة دمشق 42 / 336

9- فضائل امير المؤمنين عليه السلام لابن حنبل 279 شماره 254 و رجوع شود به المناقب لابن المغازلي 97

[1521 / 179] من أبغضنا أهل البيت فهو منافق. (1)

[1522 / 180] اشْتَدّ غضب اللّه على اليهود، و اشْتَدّ غضب اللّه على النصارى، و اشْتَدّ غضبُ اللّه على مَنْ آذاني في عِتْرَتي. (2)

[1523 / 181] لا يبغض عليّاً إلّا منافق أو فاسق أو صاحب دنيا. (3)

[1524 / 182] لم يكن يبلغها [يعني سورة البراءة] إلّا أنا أو رجل مني. (4)

[1525 / 183] أعطيت في عليّ خمساً هنّ أحبّ إليّ من الدنيا و ما فيها: أمّا واحدة فهو تكأتي [تكأي] بين يدي اللّه عزّ و جلّ حتى يفرغ من الحساب، و أما الثانية فلواء الحمد بيده، آدم عليه السلام و من ولد تحته، و أمّا الثالثة فواقف على عقر حوضي يسقي من عرف من أمتي، و أمّا الرابعة فساتر عورتي و مسلّمي إلى ربّي عزّ و جلّ، و أمّا الخامسة فلستُ أخشى عليه أن يرجع زانياً بعد احصانٍ ولا كافراً بعد إيمان. (5)

[1526 / 184] قال أبو سعيد الخدري: سألت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم عن قول اللّه تعالى: (وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) [الرعد (13): 43] قال: «ذاك أخي علي بن أبي طالب». (6)

[1527 / 185] و قال: لمّا نزلت هذه الآية: (وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ) [طه (20): 132] كان يجيء نبي اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم إلى باب علي [عليه السلام] صلاة الغداة ثمانية [تسعة] أشهر، ثم يقول:

1- فضائل امير المؤمنين عليه السلام الأحمد بن حنبل 284 شماره 248

2- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 331

3- تاريخ مدينة دمشق 42 /285

4- تاريخ مدينة دمشق 42/ 347. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 795، فضيلت 15

5- فضائل امير المؤمنين عليه السلام الأحمد بن حنبل 289 شماره 255، فضائل الصحابة لابن حنبل 821/2 - 822 شماره 1127 (طبعة دار ابن الجوزى، الرياض) الرياض النضرة 173/3 - 174، ذخائر العقبى 86، شرح ابن أبى الحديد 9/ 172 - 173، جواهر المطالب 1 / 210. نگارنده گويد: نظير اين روايت در حلية الأولياء 10 / 211 نيز از عطيه عوفى با قدرى اختلاف و تقديم و تأخير نقل شده است.

6- شواهد التنزيل 1 / 400

«الصلاة، رحمكم اللّه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطهيراً) [الأحزاب (33): 33]. (1)

[1528 / 186] و قال: قال رسول الله [صلى اللّه عليه و آله و سلم] لعلى [عليه السلام]: «يا [أ] با الحسن قل: اللهم اجعل لي عندك عهداً، و اجعل لي عندك ودّاً، و اجعل لي في صدور المؤمنين مودةً»، فنزلت هذه الآية: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً) [مريم (19): 96]. قال: لا تلقى رجلاً مؤمناً إلّا في قلبه حبّ لعلي بن أبي طالب عليه السلام. (2)

[1529 / 187] و قال - في قوله عزّ و جلّ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ...) -: إنها أنزلت في رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم و علي و فاطمة و الحسن و الحسين [عليهم السلام]. (3)

[1530 / 188] قلت لجابر: كيف كان منزلة على [عليه السلام] فيكم؟ قال: كان خير البشر. (4)

* روايت شماره 409 عن محدوج بن زيد الذهلي: أن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم لمّا آخى المسلمين أخذ بيد علي [عليه السلام] فوضعها على صدره ثم قال: «يا علي، أنت أخي، و أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلّا أنه لا نبي بعدي... و أنا أخبرك - يا على - أنه أول من يُدعى به من أُمتي يُدعى بك لقرابتك منّي و منزلتك عندي، فيدفع إليك لوائي، و هو لواء الحمد، يستبشر به آدم و جميع من خلق اللّه عزّ و جلّ من الأنبياء و المرسلين، فيستظلّون بظلّ لوائي، فتسير باللواء بين السِماطين، (5) الحسن بن علي عن يمينك و الحسين عن يسارك حتى تقف بيني و بين إبراهيم في ظل العرش، فتكسى حلّة خضراء من حلل الجنة، فينادي منادٍ من عند العرش: «يا محمد، نِعم الأب أبوك إبراهيم، و نعم الأخ أخوك، و هو علي. يا علي إنك تُدعى إذا دعيتُ، و تُحيا إذا حُييتُ،

1- شواهد التنزيل 2/ 46 - 47، 134، تاريخ مدينة دمشق 42 / 136

2- شواهد التنزيل 1 / 474

3- تاريخ مدينة دمشق 13 / 206 و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 14 / 146 - 147

4- تاريخ مدينة دمشق 373/42

5- السّماطُ: الجماعة من الناس و النحل... و السماطانِ من النخلِ و الناسِ: الجانِبانِ. (لسان العرب)

[و تُحبى إذا حُبيتُ]، و تُكسى إذا كسيتُ». (1)

* روايت شماره 628 لا يحلّ لأحد أن يجنب في هذا المسجد غيري و غيرك. (2)

* روايت شماره 676 «إن منكم من يقاتل على تأويل القرآن كما قاتلت على تنزيله» فاستشرف الناس أبا بكر و عمر، فقال: «ليس بهما [كذا]، ولكن خاصف النعل». (3)

* روايت شماره 704 قال علي عليه السلام: أُمرتُ بقتال ثلاثة:القاسطين و الناكثين و المارقين. (4)

* روايت شماره 1009 أنا سيّد ولد آدم، و علي سيّد العرب، و إنه لأول من ينفضّ الغبار عن رأسه يوم القيامة... (5)

العلاء بن عبد الرحمن الحرقي

در صحاح از او روايت شده و او را با عباراتى مانند: «الإمام المحدّث، الصدوق» ستوده اند. (6) صحيفه او در مدينه مشهور بوده است. ابو حاتم او را شايسته دانسته و گفته: ثقات از او روايت نقل نموده اند. عده اى مانند: ابن حبان و احمد بن حنبل او را توثيق كرده اند. احمد بن حنبل گفته من نشنيدم كسى از او به بدى ياد نمايد. نسائى گفته: او مشكلى ندارد. (7)

1- فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 286 شماره 252، فضائل الصحابة لابن حنبل 824/2 شماره 1131 (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزى، الرياض)، تاريخ مدينة دمشق 53/42 - 54، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 55 - 56، المناقب للخوارزمي 140 - 141

2- سنن الترمذي 303/5، تاريخ مدينة دمشق 42 / 140، سبل الهدى و الرشاد 10 / 423

3- تاريخ مدينة دمشق 42 / 455

4- المناقب للخوارزمي 194

5- تاريخ مدينة دمشق 42 / 305 - 306.

6- سير أعلام النبلاء 6 / 186

7- قال عبد اللّه بن أحمد بن حنبل، عن أبيه: ثقةٌ، لم أسمع أحداً ذكره بسوء. و قال أبو حاتم: صالح، روى عنه الثقات. و قال النسائي: ليس به بأس. و ذكره ابن حبان في كتاب الثقات. و قال محمد بن سعد: قال محمد بن عمر: و صحيفة العلاء بالمدينة مشهورة. و كان ثقة، كثير الحديث، ثبتاً. روى له البخاري في كتاب القراءة خلف الإمام، و في كتاب رفع اليدين في الصلاة، و الباقون. (رجوع شود به تهذيب الكمال 522/2 - 524، تقريب التهذيب 763/1، تهذيب التهذيب 166/8)

ابو حاتم گفته: او صالح الحدیث است ولی مطالب منکری در احادیث او وجود دارد. (1) ذهبی در نهایت به این نتیجه رسیده که روایتش حسن و معتبر است ولی باید مطالب منکرش کنار گذاشته شود. (2)

یحیی بن مَعین گفته: حدیث او حجت نیست، او قوی نیست. (3)

ابن الجوزی عین مطلبی را که از یحیی بن مَعین در مورد معلی بن عبد الرحمن نقل شده دربارهٔ او نیز نقل کرده و گفته: بهترین حالش آن بوده که هنگام مردن به او گفتند: چرا استغفار نمی کنی؟! پاسخ داد: چرا به مغفرت خدا امیدوار نباشم؟! من هفتاد حدیث در فضائل علی [علیه السلام] ساخته ام ! (4)

از احادیث اوست:

[1531 / 189] قال النبيّ صلى اللّه عليه و آله و سلم: لمّا خلق اللّه تعالى آدم أبا البشر [عليه السلام]، و نفخ فيه من روحه، التفت آدم يمنة العرش، فإذا في النور خمسة أشباح سجّداً و ركّعاً.

1- الكاشف 2 / 105، المغنى 2/ 70 ذهبی در سیر أعلام النبلاء 187/6 بر خلاف دیگر تألیفاتش عبارت او را به گونه دیگر نقل کرده و گفته: و قال أبو حاتم: ما أُنكر من حديثه شيئاً.

2- لا ينزل حديثه عن درجة الحسن، لكن يُتجنّب ما أنكر عليه. (سير أعلام النبلاء 6 /187)

3- تهذيب الكمال 22 / 522.

4- الموضوعات 1 / 339، الكشف الحثيث 183 - 184، 204 - 205

قال آدم [عليه السلام]: يا ربّ، هل خلقت أحداً من طين قبلي؟ قال: لا يا آدم. قال: فمن هؤلاء الخمسة الأشباح الذين أراهم في هيئتي و صورتي؟ قال: هؤلاء خمسة من ولدك، لولاهم ما خلقتك، هؤلاء خمسة شققتُ لهم خمسة أسماء من أسمائي، لولاهم ما خلقت الجنّة ولا النار ولا العرش ولا الكرسي ولا السماء ولا الأرض ولا الملائكة ولا الإنس ولا الجنّ، فأنا المحمود و هذا محمّد، و أنا العالي و هذا علي، و أنا الفاطر و هذه فاطمة، و أنا الإحسان و هذا الحسن، و أنا المحسن و هذا الحسين. آليت بعزّتي أنّه لا يأتيني أحد بمثقال حبّة من خردل من بغض أحدهم إلّا أدخلته ناري ولا أُبالي. يا آدم! هؤلاء صفوتي من خلقي، بهم أُنجيهم و بهم أُهلكهم، فإذا كان لك إليَّ حاجة فبهؤلاء توسّل. فقال النبيّ صلى اللّه عليه و آله و سلم: «نحن سفينة النجاة، من تعلّق بها نجا [و] من حاد عنها هلك، فمن كان له إلى اللّه حاجة فليسأل بنا أهل البيت». (1)

[1532 / 190] عن علي عليه السلام قال: أهدي إلى النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم قنو موز، فجعل يقشر الموز و يجعلها في فمي، فقال له قائل: يا رسول اللّه، إنك تحبّ علياً! قال: «أو ما علمت إن عليّاً مني و أنا منه». (2)

علی بن بذیمة

عجلی، ابن جبان و أبو زرعه و عده ای دیگر او را از ثقات شمرده اند. یحیی بن معَین او را بی اشکال دانسته است. (3) احمد بن حنبل گفته: او صالح الحدیث است ولی از سران شیعه بشمار می رود. (4)

1- فرائد السمطين 1 / 36

2- المناقب للخوارزمي 64

3- معرفة الثقات للعجلي 2 / 152، الثقات لابن حبان 207/7، الجرح و التعديل 6 / 176، تاريخ مدينة دمشق 41 / 278 - 279

4- سألته عن علي بن بذيمة، فقال: صالح الحديث ولكن كان رأساً في التشيّع. (العلل لابن حنبل 3 /117، ضعفاء العقيلي 3 / 227 - 228)

در تضعیفش گفته اند: او منحرف است و عقایدش را آشکارا بیان می کند. شعبه می گوید من از او بیش از دو حدیث نقل نکرده ام. (1)

[1533 / 191] عن عكرمة في قوله: (أُولئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ) [الإسراء (17): 57] قال: هم النبي و علي و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام. (2)

* روایت شماره 1431 قال ابن عباس: ليس من آيـة في القرآن (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) إلّا و عليٌّ رأسـها و أميرها و شـريفها، و لقد عاتب اللّه أصحاب محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم في القرآن و ما ذكر عليّاً إلاّ بخير. (3)

ابن کثیر این روایت را غریب و منکر شمرده و می گوید:

گر چه علی بن بذیمه ثقه است ولی شیعه غالی و افراطی است و روایتش در این موارد پذیرفته نیست؛ زیرا او متهم است! (4)

علي بن الجعد بن عبيد الجوهري، أبو الحسن البغدادي

بخاری، ابو داود یحیی بن مَعین و... از او روایت کرده انـد. او را با این الفاظ سـتوده انـد: «إمام كبير، حجّة، مسـند بغداد، الحافظ، الثبت، المسند، شيخ بغداد، كان عالماً نبيلاً». (5) ابن عدی جرجانی گفته: من احادیث او را بی اشکال می دانم و از

1- زائغ عن الحق معلن به. (تاريخ مدينة دمشق 41 / 278 - 279)

2- شواهد التنزيل 1 / 446

3- فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 276 شماره 236، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 812/2 شماره 1114 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، و رجوع شود به المعجم الكبير للطبراني 11 / 211، تاريخ مدينة دمشق 42 / 363.

4- فهو أثر غريبٌ، و لفظه فيه نكارةٌ، و في إسـناده نظر... و علي بن بذيمـة و إن كان ثقـة إلّا أنه شـيعيٌ غالٍ، و خبره في مثل هـذا فيه تهمة. (تفسير ابن كثير 4/2)

5- سير أعلام النبلاء 10 / 459 - 460، 466، ميزان الاعتدال 3/ 116، تذكرة الحفاظ 1 / 399 - 400.

او مطلب منکری در روایات از ثقات ندیده ام. (1)

احمد بن حنبل به جهت اتهام به تشیّع و... در او اشکال کرده و فرزندش را نهی کرده که از او روایت کند.

جوزجانی او را گم راه و دارای بدعت های متعدد می داند. (2)

در روایتی از ابن عمر نقل شده که ما در زمان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم در مورد برترین صحابه پس از آن حضرت می گفتیم: ابو بکر، عمر و عثمان. علی بن جعد از این سخن به شدّت عصبانی شده و گفته: این بچه - که نمی دانسته چگونه زنش را طلاق بدهد ! - می گوید: ما قائل به برتری و ترجیح... بودیم !! (3)

از احادیث اوست:

[1534 / 192] قال ابن عباس في قوله تعالى: (كَانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ) [الذاريات (51): 17] نزلت في علي بن أبي طالب و الحسن و الحسين و فاطمة [عليهم السلام]. (4)

1- قال ابن عدي الجرجاني: ما أرى بحديثه بأساً، و لم أر في رواياته إذا حدّث عن ثقة حديثاً منكراً فيما ذكره، و البخاري مع شدة استقصائه يروي عنه في صحاحه. (الكامل لابن عدي 5 / 214)

2- علي بن الجعد رُمي بالتشيع. (مقدمة فتح الباري 460) و تكلّم فيه أحمد من أجل التشيّع و من أجل وقوفه في القرآن. (مقدمة فتح الباري 429) و أما أحمد بن حنبل فما مكّن ولده عبد اللّه من الأخذ عنه. (ميزان الاعتدال 3 / 116) و قال الجوزجاني:... متشبّث بغير بدعة، زائغ عن الحق. (سير أعلام النبلاء 10 / 463)

3- قال أبو غسان المروزي: كنت عند علي بن الجعد، فذكروا عنده حديث ابن عمر: كنّا نفاضل على عهد رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم، فنقول: خير هذه الأمة بعد النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم أبو بكر و عمر و عثمان، فيبلغ النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم فلا ينكره. فقال علي - يعنى ابن الجعد -: انظروا إلى هذا الصبّي، هو لم يحسن يطلّق امرأته يقول: كنا نفاضل ! (ضعفاء العقيلي 3 / 224 - 225، تاريخ بغداد 11/ 363، طبقات الحنابلة 158/1، تهذيب الكمال 20 / 347، سير أعلام النبلاء 10 / 464)

4- شواهد التنزيل 2 / 268

[1535 / 193] و قال في قوله تعالى: (وَ قُل رَّبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ أَجْعَل لِي مِن لَدُنكَ سُلْطَاناً نَصِيراً) [الإسراء (17): 80]: و اللّه لقد استجاب اللّه لنبينا دعاءه فأعطاه علي بن أبي طالب [عليه السلام] سلطاناً ينصره على أعدائه. (1)

[1536 / 194] و قال: إن علي بن أبي طالب [عليه السلام] كان صاحب راية رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يوم بدر... و في المواطن كلّها. (2)

* روايت شماره 319 عن زيد بن أرقم: أول من صلّى مع رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (3)

* روايت شماره 1353 إن حافظي علي ليفتخران على جميع الحفظة بكينونتهما مع علي مع [و ذلك] أنهما لم يصعدا إلى اللّه منه بشيء يسخطه [بسخطه]. (4)

* روايت شماره 1394 با كمى تغيير قال عمر بن عبد العزيز: أزهد الناس في الدنيا علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (5)

علي بن غراب [على بن الوليد] الفزاري الكوفي

*علي بن غراب [على بن الوليد] (6) الفزاري الكوفي

نسائى و ابن ماجه از او روايت كرده اند. ابن مَعين، دار قطنى، ابن قانع و عثمان بن ابى شيبه او را توثيق نموده اند، احمد بن حنبل، ابن مَعين، ابو زرعه

1- شواهد التنزيل 1 / 452

2- المعجم الكبير 11 / 311

3- تاريخ مدينة دمشق 42 / 38، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام ابن المغازلي 32.

4- الموضوعات لابن الجوزي 1 / 384، تنزيه الشريعة 1 / 360

5- تاريخ مدينة دمشق 42 / 489

6- كان مروان الفزاري يحدّث عن على بن الوليد، و هو ابن غراب. (تاريخ مدينة دمشق 356/57)

و خطیب بغدادی او را به راستی و صداقت ستوده اند. برخی او را از ثقات حفّاظ و بصیر در حدیث دانسته اند. (1) یحیی بن مَعین در دفاع از او می گوید: این بی چاره راست گو است، مردم به او ظلم می کنند که درباره اش حرف می زنند (و برایش عیب تراشی می کنند) او مشکلی ندارد گر چه شیعه است. (2)

در تضعیفش گفته اند: او از ارزش ساقط است. روایات او را ترک نموده اند او مطالب جعلی را به نقل از افراد مورد اطمینان روایت می کند. شیعه غالی است. روایات منکر و غریبی دارد که فقط او نقل کرده. من حاضر نیستم حدیثی از او بنویسم. او حلاوتی ندارد. (3)

1- روی له النسائي، و ابن ماجة. (تهذيب الكمال 21 / 96، الكاشف 2 / 45، المغني 2 / 93) و ثقّه ابن مَعين، و الدار قطني. قال أبو حاتم: لا بأس به. و قال أبو زرعة: هو عندي صدوق. و قال أحمد بن حنبل: ما أراه إلّا كان صدوقاً. (ميزان الاعتدال 3 /149) قال أحمد بن حنبل: كان حديثه حديث أهل الصدق. (تاريخ بغداد 12 / 45) قال الخطيب البغدادي: أحسب إبراهيم - يعني الجوزجاني - طعن عليه لأجل مذهبه، فإنه كان يتشيع، و أما روايته فقد و صفوه بالصدق. (تاريخ بغداد 12 / 45 - 46) قال الدار قطني: كوفي يعتبر به. (تاريخ بغداد 12 / 46) و قال الحسين بن إدريس: سألت محمد بن عبد اللّه بن عمار عن علي بن غراب فقال: كان صاحب حديث، بصيراً به، قلت: أليس هو ضعيفاً، قال: إنه كان يتشيع، و لست أنا بتارك الرواية عن رجل صاحب حديث بعد أن لا يكون كذّاباً للتشيع أو القدر. و قال ابن قانع: كوفيٌ شيعيٌ ثقةٌ. و قال عثمان بن أبي شيبة: ثقة، و وقع في العلل للدار قطني بعد أن ذكر جماعة من جملتهم علي بن غراب فوصفهم بأنهم ثقات حفّاظ. (تهذيب التهذيب 325/7)

2- قال يحيى بن مَعين: المسكين صدوق. (ميزان الاعتدال 3 / 149) و قال: ظلمه الناس حين تكلموا فيه. (الجرح و التعديل لابن أبي حاتم 200/6) و قال: لم يكن بعلي بن غراب بأس، و لكنه كان يتشيع. (تاريخ بغداد 12 / 46)

3- و أما أبو داود فقال: تركوا حديثه. و قال الجوزجاني: ساقط. و قال ابن حبان: حدّث بالموضوعات، و كان غالياً في التشيّع. (المجروحين لابن حبان 2/ 105، ميزان الاعتدال 3 / 149) و له أحاديث منكرة. (الجرح و التعديل لابن أبي حاتم 6 / 200) و لعلى بن غراب غير ما ذكرت غرائب و افرادات، و هو ممن يكتب حديثه. (الكامل 206/5) ليس له حلاوة... و أنا لا أكتب حديثه. (تهذيب الكمال 21 / 93 - 94)

از احادیث اوست:

[1537 / 195] عن أبان بن تغلب: عن أبي جعفر [عليه السلام في قوله تعالى]: (اتَّقُوا اللّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ) [التوبة (9): 119] قال: مع علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (1)

[1538 / 196] عن ابن عباس في قوله تعالى: (وَ مَن يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِ [يَسْلُكْهُ عَذَاباً صَعَداً) [الجن (72): 17] قال: ذكر ربّه ولاية علي بن أبي طالب عليه السلام. (2)

علي بن هاشم بن البريد البريدي

ذهبی او را با القاب: الإمام، الحافظ، الصدوق، (3) و برخی دیگر نیز او را به صدق و راست گویی ستوده اند، (4) یحیی بن مَعین، عجلی و ابن حبان و... او را توثیق کرده اند، (5) و احمد بن حنبل و نسائی روایاتش را بی اشکال دانسته اند، (6)

1- شواهد التنزيل 1 / 344

2- شواهد التنزيل 2/ 386

3- سير أعلام النبلاء 8/ 342

4- سألت أبا داود عن علي بن هاشم بن البريد، فقال: أهل بيت تشيع و ليس ثم كذب. (سؤالات الآجري لأبي داود 1 / 158 - 159، 236، تاريخ بغداد 12 / 116) قال علي بن المديني: علي بن هاشم بن البريد كان صدوقاً. و قال عبد الرحمن: سئل أبو زرعة عن علي بن هاشم بن البريد، فقال: صدوق. (الجرح و التعديل لابن أبي حاتم 6/ 208) و رجوع شود به الكامل لابن عدي 5 / 183، تهذيب الكمال 21 / 165 - 167.

5- معرفة الثقات للعجلي 2 / 159، الثقات لابن حبان 7 / 213 و قال ابن مَعين، و يعقوب السدوسي، و علي بن المديني، و طائفة: ثقة. (سير أعلام النبلاء 8 / 343) و رجوع شود به الجرح و التعديل لابن أبي حاتم 6/ 208، تاريخ أسماء الثقات لابن شاهين 142، تاريخ بغداد 12 / 116، تهذيب الكمال 21 / 165 - 167، خلاصة تذهيب تهذيب الكمال 278

6- قال احمد بن حنبل: ما أرى به بأساً. (الجرح و التعديل لابن أبي حاتم 6/ 208. و رجوع شود به: تاريخ بغداد 117/12) أخبرنا عبد الكريم بن أحمد بن شعيب النسائي، أخبرني أبي قال:... ليس به بأس. (تهذيب الكمال 21 / 165 - 167)

بخاری در الأدب، مسلم، ارباب سنن و پیشوایان حدیث از او روایت کرده اند. (1)

در تضـعیفش گفته اند: او فضائلی برای علی [علیه السـلام] با اسناد مختلف نقل کرده که دیگران نقل نمی کنند. او شیعه افراطی است، در تشـیّع زیاده روی می کند، روایاتش منکَر است. روایاتی منکَر (و غیر قابل قبول) از مشاهیر نقل کرده است. حسین اشقر روایات فراوان در فضائل اهل بیت علیهم السلام از علی بن هاشم از محمد بن کثیر نقل کرده و مشکل آن از ناحیه علی بن هاشم است. (2)

از احادیث اوست:

[1539 / 197] «یـا علي، قـل: اللهم ثبّت لي الرُدَّفي قلوب المؤمنین، و اجعل لي عنـدك وُدّاً و عهـداً»، فقالها علی [علیه السـلام]، فقال رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سـلم: «ثبتت و ربّ الکعبة» ثم نزلت: (و إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَ يَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً * فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ

1- و قد حدّث عنه جماعة من الأئمة. (الکامل لابن عدي 183/5) روی له البخاري في الأدب [الأدب المفرد 121]، و الباقون [یعني في صحیح مسلم و السنن الاربعة]. (تهذیب الکمال 21 / 169، الکاضف 21 / 48)

2- یروي في فضائل علي [علیه السـلام] أشیاء لا یرویها غیره بأسانید مختلفة. (الکامل 5 / 183) قال ابن حبان: کان غالیا في التشیع ممّن یروی المنـاکیر عن المشـاهیر حتی کثر ذلك في روایاته. (المجروحین لابن حبان 2/ 110 و مراجعه شود به تهـذیب الکمال 21 / 163 - 169، تهذیب التهذیب 342/7 - 343) و قال ابن نمیر: کان مفرطاً في التشـیّع، منکر الحـدیث.... (المجروحین لابن حبان 2 / 110) و قال ابن عدي: کثیر الروایة عن محمد بن عبید اللّه... في فضائل أهل البیت [علیهم السلام]، و رواه عنه حسین الأشقر، و البلاء فیه من علي بن هاشم لا من حسین. (الکامل 2 / 361- 362) و قال: علي بن هاشم بن البرید و أبوه غالیان في سوء مذهبهما، سمعت ابن حماد یذکره عن البخاري. (الکامل لابن عدي 183/5)

لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدّاً) [مريم (19): 96 - 97] فقال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «قد نزلت هذه الآية في من كان محالفاً [مخالفاً ظ] لرسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم و لعلي». (1)

نگارنده گويد: اگر «محالفاً» صحيح باشد روايت مربوط به اهل ايمان و عمل صالح است كه خداوند براى آنان محبتى (در دل ها) قرار مى دهد و پرهيز گارانى هستند كه پيامبر صلى اللّه عليه و آله و سلم مأمور به بشارت آن ها گشته و هم پيمان با پيامبر صلى اللّه عليه و آله و سلم و امير المؤمنين عليه السلام هستند.

و اگر «مخالفاً» درست باشد روايت مربوط به (قَوْماً لُّدّاً) در آيه 97 است كه به پيامبر صلى اللّه عليه و آله و سلم فرمان به انذار آن ها داه شده و مخالفين با پيامبر صلى اللّه عليه و آله و سلم و امير المؤمنين عليه السلام هستند.

[1540 / 198] علي مع الحقّ و الحقّ مع علي، ولن يتفرّقا حتى يردا عليّ الحوض. (2)

[1541 / 199] أنت تُقتَل على سنتي. (3)

[1542 / 200] إن أخي و خليفتي في أهلي علي بن أبي طالب. (4)

[1543 / 201] قال علي عليه السلام: دخلت على نبي اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم، و هو مريض، فإذا رأسه في حجر رجل أحسن ما رأيت من الخلق، و النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم نائم، فلمّا دخلت عليه قال الرجل: ادن إلى ابن عمّك فأنت أحقّ به منّي، فدنوت منهما فقام الرجل و جلست مكانه و وضعت رأس النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم في حجري كما كان في حجر الرجل، فمكثت ساعة ثم إن النبى صلى اللّه عليه و آله و سلم استيقظ، فقال: «أين الرجل الذي كان رأسي في حجره»؟ فقلت: لمّا دخلت عليك دعاني ثم قال: ادن إلى ابن عمّك فأنت أحقّ به منّي، ثم قام فجلست مكانه، فقال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: «فهل

1- شواهد التنزيل 1 / 468

2- تاريخ مدينة دمشق 449/42

3- تاريخ مدينة دمشق 42/ 537، و رجوع شود به روايات شماره: 624، 936، 937

4- تاريخ مدينة دمشق 42 / 43 و رجوع شود به روايات شماره: 381، 950، 1046.

تدري من الرجل»؟ فقلت: لا، بأبي و أمي، فقال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: «ذاك جبرئيل عليه السلام». (1)

[1544 / 202] عن عكرمة في قوله تعالى: (أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ) [سورة ق (50): 24] قال: النبيُّ [صلى اللّه عليه و آله و سلم] و عليٌّ [عليه السلام] يُلقيان. (2)

[1545 / 203] عن أبي عبد الرحمن حاضن عائشة، قال: قلنا له: ألا تذكر لنا من فضائل علي بن أبي طالب [عليه السلام]؟ قال: هي أكثر من أن تحصر!

قلنا: فاذكر لنا بعضها، قال: أفعل، استأذن علي [عليه السلام] على النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم- و أنا في البيت - فسمعته يقول: «إنك لأول من ينفضّ التراب عن رأسه يوم القيامة». (3)

[1546 / 204] عن أبي الحمراء قال: شهدت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم أربعين صباحاً يأتي إلى باب علي و فاطمة و حسن و حسين [عليهم السلام] حتى يأخذ بعضادة الباب و يقول: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) [الأحزاب (33): 33]. (4)

[1547 / 205] عن سليمان: قال إن أفضل الأنبياء نبيّنا، و إن أفضل الأوصياء وصينا، و إن أفضل الأسباط سبطانا. (5)

* روايت شماره 265 قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم لعلي [عليه السلام]: «أنت أول من آمن بي، و أنت أول من يصافحني يوم القيامة، و أنت الصديق الأكبر، و أنت الفاروق الذي يفرّق بين الحق و الباطل، و أنت يعسوب المؤمنين، و المال يعسوب الكفار». (6)

* روايت شماره 272 عن ليلى الغفارية: دخل عليّ [عليه السلام] على رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم و هو

1- المناقب للخوارزمي 139

2- شواهد التنزيل 2 / 265

3- الإصابة 7 220/ - 221

4- شواهد التنزيل 2 / 81

5- ضعفاء العقيلى 3 / 256

6- تاريخ مدينة دمشق 42/42

عائشـة، و هو على فرش... فجلس بينهما، فقالت له عائشة: أما وجدت مكاناً هو أوسع لك من هذا؟! فقال صـلى اللّه عليه و آله و سـلم: «يا عائشة دعي لي أخي؛ فإنه أول الناس بي إسلاماً، و آخر الناس بى عهداً عند الموت، و أول الناس بي لقياً يوم القيامة». (1)

* روايت شماره 280 به اختصار قال على عليه السلام: اللهم لا أعرف أن عبداً من هذه الأمة عبدك قبلى غير نبيها. (2)

* روايت شماره 288 عن أبي رافع، قال: صـلّى النبي صـلى اللّه عليه و آله و سلم أول يوم الاثنين، و صلت خديجة [عليها السلام] آخر يوم الاثنين، و صـلّى علي [عليه السـلام] يوم الثلاثاء من الغد، و صلّى مستخفياً قبل أن يصلّي مع النبي [عليه السلام] أحد سبعَ سنين و أشهراً. (3)

* روايت شماره 378 نزول آيه شـريفه: (وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) [الشعراء (26): 214] در اين كه پيامبر صـلى اللّه عليه و آله و سـلم بسـتگان خويش را به دين اسـلام فرا خواند و كسى جز امير مؤمنان عليه السلام نپذيرفت و به آن پاسخ مثبت نداد و... قال صلى اللّه عليه و آله و سلم: «و مَن يواخيني [منكم] و يؤازرني و يكون وليّي و وصيي بعدي، و خليفتي في أهلي و يقضي ديني»؟ فسكت القوم، و أعاد ذلك ثلاثاً، كلّ ذلك يسـكت القوم، و يقول علي [عليه السلام]: أنا، فقال: «أنت»، فقام القوم، و هم يقولون لأبي طالب: أطع ابنك فقد أُمّر عليك ! (4)

* روايت شماره 448 أعلم أمتي من بعدي علي بن أبي طالب. (5)

* روايت شماره 498 لقد صلّت الملائكة عليّ و على عليّ سبع سنين؛ لأنا كنّا

1- رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 42 / 44 - 45

2- تاريخ مدينة دمشق 42/ 32

3- تاريخ مدينة دمشق 42/ 27 - 28، شواهد التنزيل 2/ 185، المناقب للخوارزمي 57 نگارنده گويد: در تقدم ايمان مولا بر حضـرت خديجه عليها السلام رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 570

4- رجوع شود به دفتر دوم، فضيلت 8: تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت به نقل از شواهد التنزيل 1 / 542 - 543

5- المناقب للخوارزمى 82

نصلّي، ليس معنا أحد يصلّي غيرنا. (1)

* روايت شماره 547 لأعطينّ الراية رجلاً يحبّ اللّه و رسوله و يحبّه اللّه و رسوله. (2)

* روايت شماره 726 يا أبا رافع ! سيكون بعدي قوم يقاتلون عليّاً، حقّاً [حقُّ] على اللّه جهادهم، فمن لم يستطع جهادهم بيده فبلسانه، فمن لم يستطع بلسانه فبقلبه، ليس وراء ذلك شيء. (3)

* روايت شماره 884 أما ترضين - يا بنية - أنك سيّدة نساء العالمين... أما و اللّه لقد زوّجتك سيّداً في الدنيا و الآخرة. (4)

* روايت شماره 890 با - با قدرى اختلاف - أوصي مَنْ آمَنَ بي و صدَّقني بولاية عليٍّ بن أبي طالب فمَنْ تَوَلاّه فقد تَوَلّاني و من تَوَلّاني فقد تَولّى اللّه، و من أحَبّه فقد أحَبَّني و من أحَبّني فقد أحَبّ اللّه، و من أبغضه فقد أبغضني و من أبغضني فقد أبغض اللّه. (5)

* روايت شماره 1011 «أنا و هذا - يعني عليّاً [عليه السلام] - نجيء يوم القيامة كهاتين»، و جمع بين إصبعيه السبابتين. (6)

* روايت شماره 1045 إن أخي و وزيري و خير من أخلفه بعدي علي بن أبي طالب. (7)

* روايت 1239 - با قدرى اختلاف - «إن فيك لَخصلتين كانتا في عيسى بن

1- تاريخ مدينة دمشق 39/42

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 103 - 104

3- المعجم الكبير 1 / 321، خصائص الوحي المبين لابن البطريق 72 عن معرفة الصحابة للحافظ أبي نعيم 2 / 243، مجمع الزوائد 9/ 134، كنز العمال 11 / 613 و 15 / 102

4- تاريخ مدينة دمشق 42 / 134.

5- مناقب على بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 191 - 192

6- تاريخ مدينة دمشق 42/ 367

7- المناقب للخوارزمى 112

مريم [عليها السلام]». فقال بعض أصحابه: حتى النبيين شبّههم به! قال: و ما الخصلتان؟ قال: «أحبّت النصارى عيسى حتى هلكوا فيه، و أبغضته اليهود حتى هلكوا فيه، و أبغضك رجل حتى هلك فيك، و أحبّك رجل حتى يهلك فيك». فبلغ ذلك أناساً من قريش، و أناساً من المنافقين، فقالوا: كيف يكون هذا؟ جعله مثلا لعيسى بن مريم؟ فأنزل اللّه تعالى: (وَ لَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يصحكون) هكذا قرأها أُبَي، و جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جدّه، عن علي [عليه السلام]. (1)

* روايت شماره 1427 يا أبا ذر ألا ـ تخبرني بأحبّ الناس إليك؟ فإني أعرف أن أحبّهم إليك أحبّهم إلى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم؟ قال: إي - و ربّ الكعبة - إن أحبّهم إليّ أحبّهم إلى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم، هو ذاك الشيخ، و أشار إلى علي عليه السلام، و هو يصلّي أمامه. (2)

* روايت شماره 1460 إن اللّه تعالى عهد إليّ في عليّ عهداً... إن عليّاً راية الهدى بعدي، و إمام أوليائي، و نور من أطاعني، و هو الكلمة التي أكرمتها [ألزمتها] المتقين، فمن أحبّه أحبّني، و من أبغضه أبغضني... (3)

* روايت شماره 1476 قالت أم سلمة:... فانتزع كساءً عليّ، فألقاه عليه و عليهم، ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهيراً». (4)

* روايت شماره 1479 عن أبي أيوب، قال: نزلت هذه الآية في علي [عليه السلام]: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً) [المجادلة (58): 12] إن عليّاً [عليه السلام] ناجى النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم عشر نجوات، يتصدّق في كل نجوة بدينار. (5)

1- شواهد التنزيل 233/2 ذيل آيه: (وَ لَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ) [الزخرف (43): 57].

2- رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 42 / 264 - 265، السنة للخلال 344 شماره 452، المناقب للخوارزمي 69.

3- تاريخ مدينة دمشق 42 /270

4- شواهد التنزيل 2 / 107

5- شواهد التنزيل 2/ 324

عمرو بن ثابت بن هرمز العجلي البكري، ابن أبي المقدام الكوفي

بزّار می گوید: شیعه است ولی روایاتش کنار گذاشته نشده. یحیی بن مَعین می گوید: او دروغ نمی گوید. ابو داود گفته: گر چه بد مردی است ولی راست گو است و در روایات او مطلب منکری وجود ندارد. (1)

در تضعیفش گفته اند: رافضی خبیثی است. مرد بدی است. من بر جنازه اش نماز نخواندم. نه ثقه است و نه امین.

در تشیّع سر سخت و محکم است و زیاده روی می کند.

هنگام تشییع جنازه اش ابن مبارک وارد مسجد شد و درب آن را بست (تا در تشییع او شرکت نکند).

او نظریهٔ پستی داشت. ضعف و سستی از روایاتش روشن است. جریر از او حدیث نقل کرد، شاگردانش به او گفتند: نیازی به احادیث او نداریم. گفت: او انسان شایسته ای بود، گفتند: او منحرف شد! (2)

1- قال البزار: كان يتشيّع، و لم يُترك. (تهذيب التهذيب 8 / 9 - 10). قال يحيى: عمرو بن ثابت لا يكذب في حديثه. (ضعفاء العقيلي 3/ 261 - 263) قال أبو داود: رجل سوء، ولكنه كان صدوقاً في الحديث. (سنن أبي داود 1/ 72، تهذيب التهذيب 9/8 - 10) و قال: عمرو بن ثابت، و أبو إسرائيل، و يونس بن خباب ليس في حديثهم نكارة. (سؤالات الآجري لأبي داود 1 / 244 - 245)

2- سألت أبا داود عن عمرو بن ثابت فقال: كان رجل سوء. قال هناد: لم أصلّ عليه... و جعل أبو داود يذمّه. (سؤالات الآجري لأبى داود 1 / 241 - 242) و قال: هو رافضي خبيث. (تهذيب التهذيب 9/8 - 10) و قال: [هو] من شرار الناس. (سؤالات الآجري لأبي داود 1 / 244 - 245) و قال العجلي: شديد التشيّع، غالٍ فيه، واهى الحديث. (معرفة الثقات 2 / 173) و مات عمرو فلمّا مرّ بجنازته فرآها ابن المبارك دخل المسجد و أغلق عليه بابه حتى جاوزته! حدّثنا أبو غسان، قال: كان جرير يخرج حديث عمرو بن ثابت، فيقولون: لا نريده، فيقول: أدركته صالحاً، فيقولون: تغيّر بعدك. حدّثنا عمرو بن علي، قال: سألت عبد الرحمن بن مهدي عن حديث عمرو بن ثابت فأبى أن يحدّث عنه. (ضعفاء العقيلي 3/ 261 - 263) عن عبد الرحمن، قال: سألت أبي عن عمرو بن ثابت بن أبي المقدام فقال: ضعيف الحديث، يكتب حديثه، كان ردي الرأي، شديد التشيّع. (الجرح و التعديل للرازي 6 / 223) قال الجرجانى:... و الضعف على رواياته بيّن. (الكامل لابن عدي 5 / 120 - 122) و رجوع شود به تاريخ ابن مَعين 1 / 247، 377 - 378، التاريخ الكبير للبخاري 319/6، الضعفاء الصغير للبخاري 87، الضعفاء و المتروكين للنسائي 220

و گذشت که ابو الاحوص شاگردانش را قسم می داد که هر کس با ابن فضیل و عمرو بن ثابت مجالست دارد نزد من نیاید. (1)

از احادیث اوست: حدیث غدیر، (2) منا شده به غدیر. (3)

[1548 / 206] لمّا أسري بي رأيت في ساق العرش مكتوباً: لا إله إلّا اللّه، محمد رسول اللّه [صفوتي من خلقي]، أيّدته بعلي، و نصرته به. (4)

[1549 / 207] إن للّه لواء من نور، و عموداً من زبرجد، خلقها قبل أن يخلق السماوات بألفي سنة، مكتوب على رداء ذلك اللواء: لا إله إلّا الله، محمد رسول اللّه، آل محمد خير البرية، صاحب اللواء إمام القوم.

فقال علي [عليه السلام]: الحمد للّه الذي هدانا بك و كرّمنا و شرّفنا.

فقال له النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: «يا على، أما علمت أن من أحبّنا و انتحل محبتنا أسكنه اللّه معنا، و تلا هذه الآية: (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ) [القمر (54): 55]. (5)

1- سير أعلام النبلاء 9 / 173 - 175

2- الكامل لابن عدي 5 / 122

3- المعجم الكبير للطبراني 192/5

4- المعجم الكبير 22 / 200، تاريخ مدينة دمشق 42/ 336، شواهد التنزيل 1 / 298

5- شواهد التنزيل 2 / 470

[1550 / 208] لا يذوق عبد طعم الإيمان حتى يحبّكم للّه و لرسوله. (1)

[1551 / 209] و قال صلى اللّه عليه و آله و سلم لعلي [عليه السلام]: أنت أخي في الدنيا و الآخرة. (2)

[1552 / 210] و قال علي عليه السلام: فينا نزلت (رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّهَ عَلَيْهِ [فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً) [الأحزاب (33): 23]، فأنا - و اللّه - المنتظر، و ما بدّلت تبديلاً. (3)

[1553 / 211] و قال: وقع بين عليّ بن أبي طالب [عليه السلام] و بين الوليد بن عُقبة كلام فقال له عليّ [عليه السلام] يا فاسق ! فردّ عليه، فأنزل اللّه (أَفَمَن كَانَ مُؤْمِناً كَمَن كَانَ فَاسِقاً لَا يَسْتَوُونَ) [السجدة (32): 18]. (4)

[1554 / 212] و قال عمرو بن ثابت: رأيت جعفر بن محمد [عليهم السلام] واقفاً عند الجمرة العظمى، و هو يقول: سلوني، سلوني. (5)

1- المعجم الكبير للطبراني 20/ 285

2- تاريخ مدينة دمشق 42/ 52 و رجوع شود به روايت شماره 350

3- شواهد التنزيل 5/2

4- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 255

5- الكامل لابن عدي 2 / 132. نگارنده گويد: اين روايت در مصادر شيعه از عمرو بن أبي المقدام - كه همان عمرو بن ثابت است - به تفصيل چنين نقل شده: قال: رأيت أبا عبد اللّه عليه السلام يوم عرفة بالموقف و هو ينادي بأعلى صوته: يا أيها الناس إن رسول اللّه [صلى اللّه عليه و آله و سلم] كان الإمام، ثم كان على بن أبى طالب، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علي بن الحسين، ثم محمد بن على [عليهم السلام]، ثمّ هه. فنادى ثلاث مرّات لمن بين يديه و عن يمينه و عن يساره، و عن خلفه، اثني عشر صوتاً. قال عمرو: فلمّا أتيت منى سألت أصحاب العربية عن تفسير «هه»، فقالوا: لغة بنى فلان: أَنَا فَاسْأَلونى، قال: سألت غيرهم أيضاً من أصحاب العربية فقالوا مثل ذلك. (الكافي 466/4، بحار الأنوار 58/47 و رجوع شود به إقبال الأعمال 330)

* روایت شماره 250/2 و اللّه لقد أنکحتُکِیه سیّداً في الدنیا و إنه في الآخرة من الصالحین. (1)

* روایت شماره 281 قال النبيُّ صلی اللّه علیه و آله و سلم: لقد صلّت الملائکة عليّ و علی عليّ سبع سنین؛ لأنا کنّا نصلّي لیس معنا أحد یصلّي غیرنا. (2)

* روایت شماره 322 قیل لقثم [ابن عباس]: ما شأن عليّ کان له من رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم منزلة لم تکن للعباس؟! قال: لأنه کان أسرعنا به لحوقاً، و أشدّنا به لصوقاً. (3)

* روایت شماره 415 خیر إخوتي علي، و خیر أعمامي حمزة. (4)

* روایت شماره 591 قال عليّ علیه السلام: لمّا کان یوم أحد و فرّ الناس فقلت: ما کان النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم لیفرّ، فحملت علی القوم فإذا أنا برسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم فقال جبرئیل علیه السلام: إن هذه لهي المواساة، فقال النبي صلی اللّه علیه و آله و سلم: «إنه منّی و أنا منه»، فقال جبرئیل علیه السلام: و أنا منکما. (5)

* روایت شماره 711 ما وجدت إلّا القتال أو الکفر بما أنزل علی محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم. (6)

* روایت شماره 874 عن جابر بن عبد اللّه، قال: و اللّه ما کنا نعرف منافقینا علی عهد رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم إلّا ببغضهم علیّاً [علیه السلام]. (7)

* روایت شماره 890 - با قدری اختلاف - من آمن بي و صدّقني فلیتولّ علي بن أبي طالب؛ فإن ولایته ولایتي، وولایتي ولایة اللّه. (8)

1- تاریخ مدینة دمشق 133/42

2- تاریخ مدینة دمشق 39/42.

3- تاریخ مدینة دمشق 42 / 392.

4- تاریخ مدینة دمشق 62/42

5- فضائل امیر المؤمنین علیه السلام الأحمد بن حنبل 279 شماره 242.

6- تاریخ مدینة دمشق 42/ 474

7- المعجم الأوسط للطبرانی 4/ 264

8- تاریخ مدینة دمشق 239/42

* روايت شماره 1010 إني و هذين – و أحسبه قال: – و هذا الراقد – يعني عليّاً [عليه السلام] – يوم القيامة في مكان واحد. (1)

* روايت شماره 1046 إن خليلي، و وزيري، و خليفتي في أهلي، و خير من أترك بعدي، و ينجز موعدي، و يقضي ديني علي بن أبي طالب. (2)

و في لفظ: إن خليلي و وزيري و خير من أخلف بعدي، يقضي ديني، و ينجز موعودي علي بن أبي طالب. (3)

* روايت شماره 1592 – بـا قـدرى اختلاف – تلا ابن عباس هـذه الآيـة: [(وَ مَن يُطع اللّهَ وَ الرّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الّـذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِم)] فقال: (مِنَ النّبِيّينَ): محمد [صـلى اللّه عليه و آله و سلم]، و من (الصِّدّيقِينَ): علي بن أبي طالب [عليه السلام] و من (وَ الشُّهَدَاء): حمزة و جعفر [عليهما السلام]، و من (وَ الصّالِحِينَ): الحسن و الحسين [عليهما السلام] (وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقاً) [النساء (4): 69] فهو المهدي [عليه السلام] في زمانه. (4)

* روايت شماره 1431 ما في القرآن آية (يَا أَيُّهَا الّذِينَ آمَنُوا) إلّا عليٌّ رأسها. (5)

* روايت شماره 1459 عن ابن عباس، قال: ذكر عنـده علي بن أبي طالب عليه السـلام فقال: إنكم لتذكرون رجلاً كان يسـمع و طأ جبرئيل عليه السلام فوق بيته. (6)

1- المعجم الكبير للطبراني 3 / 41

2- تاريخ مدينة دمشق 42/ 57،شواهد التنزيل 1 / 489

3- تاريخ مدينة دمشق 57/42

4- شواهد التنزيل 1981 اين روايت در شماره 1592 به نقل از پيامبر صلى اللّه عليه و آله و سلم خواهد آمد.

5- تاريخ مدينة دمشق 363/42

6- فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 275 شماره 224

عمرو بن شمر الجعفی الکوفي

در تضعیفش گفته اند: او رافضی، منحرف و دروغ گو است. در فضائل اهل بیت علیهم السلام از افراد ثقه روایات جعلی نقل کرده. نوشتن روایات او جایز نیست مگر برای تعجب. او متروک واقع شده، بسیار ضعیف است. شیعه سر سختی بوده. بخاری او را منکر الحدیث و یحیی بن مَعین او را نا مطمئن و بی ارزش دانسته و گفته: روایاتش ثبت نشود. عمدهٔ روایاتش محفوظ (و ثابت) نیست. از جابر جعفی روایات جعلی منکری نقل کرده است. (1)

از احادیث اوست:

[1555 / 213] قال ابن عباس: لمّا نزلت: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّة) [البينة (98): 7] قال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم لعلي [عليه السلام]: «هو أنت و شيعتك، تأتي أنت و شيعتك يوم القيامة راضين مرضيين، و يأتي عدوك غضاباً مقمحين». (2)

أو: ترد أنت و شيعتك القيامة رواءً مرويين، و يرد عدوك عطاشاً مقمحين. (3)

1- کان رافضیاً یکذب. (الثقات لابن حبان 4 / 365) قال السعدي: زائغ کذاب. (الکامل لابن عدي 5 / 129) و کان ممن یروي الموضوعات عن الثقات في فضائل أهل البیت و غیرها، لا یحلّ کتابة حدیثه إلّا علی جهة التعجب. (المجروحین لابن حبان 75/2) ترکه الدار قطني و عدّهٌ و کان شیعیاً جَبَلاً. (المغني 2 /146) و کان ضعیفاً جدّاً متروك الحدیث. (الطبقات الکبری لابن سعد 6 / 380) عمرو بن شمر لیس بشيء. (تاریخ ابن مَعین 206/1، 321)... لا یکتب عنهم. (تاریخ ابن مَعین 334/1) منکر الحدیث جدّاً، ضعیف الحدیث، لا یشتغل به، ترکوه. (الجرح و التعدیل لابن أبي حاتم الرازي 6 / 239 - 240) یحیی بن مَعین یقول: عمرو بن شمر لیس بثقة. (الجرح و التعدیل للرازي 6 / 239) و عامّة ما یرویه غیر محفوظ. (الکامل لابن عدي 131/5) یروي عن جابر الجعفي بالموضوعات المناکیر. (الضعفاء لأبي نعیم الأصبهاني 118) و رجوع شود به الضعفاء و المتروکین للنسائي 220، ضعفاء العقیلی 3/ 275 - 276.

2- شواهد التنزیل 2 / 461 - 462

3- شواهد التنزیل 2/ 464 - 466 و رجوع شود به روایت 1506

[1556 / 214] قال الضحاك بن مزاحم: لمّا رأت قريش تقديم النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم عليّاً [عليه السلام] و إعظامه له، نالوا من علي [عليه السلام] و قالوا: قد افتتن به محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم، فأنزل اللّه تعالى: (ن * وَ الْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ... مَا أَنتَ - يا محمد - بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ [...] وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ... إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ)، و هم النفر الذين قالوا ما قالوا، (وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ) [القلم (68): 1-7] [يعني] علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (1)

[1557 / 215] عن محمد بن علي [عليهم السلام]، قال: أقبل الحارث بن عمرو الفهري إلى النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم فقال: إنك أتيتنا بخبر السماء فصدّقناك و قبلنا منك، فذكر مثله - أي مثل الحديث السابق - إلى قوله: فارتحل الحارث فلمّا صار ببطحاء مكة أتته جندلة من السماء فشدخت رأسه، فأنزل اللّه: (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ...) [المعارج (70): 1 - 2] بولاية علي عليه السلام. (2)

و إليك نصّ الحديث السابق: لمّا نصب رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم عليّاً [عليه السلام] يوم غدير خم فقال: «من كنت مولاه فعلي مولاه»، طار ذلك في البلاد، فقدم على رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم النعمان ابن الحرث الفهري فقال: أمرتنا عن اللّه أن نشهد أن لا إله إلّا اللّه، و أنك رسول اللّه، و أمرتنا بالجهاد و الحجّ و الصلاة و الزكاة و الصوم فقبلناها منك، ثم لم ترض حتى نصبت هذا الغلام فقلت: «من كنت مولاه فهذا مولاه»! فهذا شيء منك أو أمر من عند اللّه؟ قال: أمر من عند اللّه. قال: اللّه الذي لا إله إلّا هو إن هذا من اللّه؟ قال: اللّه الذي لا إله إلّا هو إن هذا من اللّه. قال: فولّى النعمان و هو يقول: [اللهم] إن كان هذا هو الحقّ من عندك فأمطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم. فرماه اللّه بحجر على رأسه فقتله فأنزل اللّه تعالى (سَأَلَ سَائِلُ...) [المعارج (70): 1]. (3)

1- شواهد التنزيل 2/ 359

2- شواهد التنزيل 2/ 382

3- شواهد التنزيل 2 / 381 - 382

[1558 / 216] عن جابر، قال: سألت أبا جعفر [عليه السلام] عن قول اللّه: (وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَد) [البلد (90): 3] قال: عليٌّ و ما ولد. (1)

[1559 / 217] عن أبي جعفر [عليه السلام في قوله تعالى:] (وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) [السجدة (32): 24] قال: نزلت في ولد فاطمة [عليها السلام] خاصة، جعل اللّه منهم أئمة يهدون بأمره. (2)

[1560 / 218] عن جابر، عن تميم بن حذلم، قال:... فقام علي [عليه السلام] بين الصفين فنادى: و يلك يا معاوية! أبرز إليّ، على ما نضرب بعض الناس ببعض؟! فالتفت معاوية إلى عمرو بن العاص فقال له: ما ترى يا أبا عبد اللّه؟ فقال له عمرو: قد أنصفك الرجل، و اعلم أنك إن نكلت عنه لم تزل سبّةٌ عليك و على عقبك.

فقال له معاوية: يا ابن العاص أمثلي يُخدع عن نفسه؟! و اللّه ما بارز ابن أبي طالب رجلاً إلّا سقى الأرض من دمه! (3)

* روايت شماره 100 قال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: أبشر يا علي، حياتك و موتك معي. (4)

* روايت شماره 401 قال حُذيفة: آخا رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم بين أصحابه الأنصار و المهاجرين، فكان يُؤاخِي بين الرجل و نظيره، ثمّ أخذ بيد عليٍّ بن أبي طالب [عليه السلام] فقال: «هذا أخي». قال حُذَيفة: رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم- سيّد المسلمين، و إمام المتّقين، و رسول ربِّ العالمين الّذي ليس له في الأنام شبيه ولا نظير - و عليٌّ بن أبي طالب أخَوان. (5)

1- شواهد التنزيل 2 / 430

2- شواهد التنزيل 1 / 583

3- تاريخ مدينة دمشق 45 / 485 - 486

4- تاريخ مدينة دمشق 42/ 367

5- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام الابن المغازلي 54 - 55

عمرو بن عبد الغفار الفقيمي الكوفي

ابن حبان او را در ثقات ذکر و حاکم در مستدرک از او روایت نموده است. (1)

در تضعیفش گفته اند: او در نقل حدیث ثبت (و استوار) نیست. در فضائل علی [علیه السلام] روایات منکری نقل می کند. گذشتگان او را متهم نموده اند که در فضائل اهل بیت علیهم السلام روایت جعل کرده است. چون رافضی بود من از او روایت نقل نکردم. او منکر الحدیث و متروک الحدیث است. (2)

از احادیث اوست:

* روایت شماره 118 و إن تولّوا عليّاً تولّوه هادياً مهدياً، يحملكم على المحجة. (3)

* روایت شماره 892 - با قدری اختلاف - من مات و هو يبغضك ففي ميتة جاهلية، يحاسب بما عمل في الإسلام، و من عاش بعدك و هو يحبّك ختم اللّه له بالأمن و الإيمان كلّما طلعت شمس و غربت حتى يرد عليّ الحوض. (4)

* روایت شماره 1384 الناس من شجر شتى و أنا و علي من شجرة واحدة. (5)

* روایت شماره 1414 سورة محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم آية فينا و آية في بني أمية. (6)

1- ذكره ابن حبان في الثقات، و أخرج له الحاكم في المستدرك. (لسان الميزان 4 / 369 - 370)

2- ليس بالثبت بالحديث، حدّث بالمناكير في فضائل علي رضى اللّه عنه [عليه السلام]... و هو متهم إذا روى شيئاً من الفضائل، و كان السلف يتهمونه بأنه يضع في فضائل أهل البيت [عليهم السلام] و في مثالب غيرهم. (الكامل 5 / 145 - 148) قال أبو حاتم: متروك الحديث. و قال ابن عدي: اتهم بوضع الحديث. و قال ابن المديني: تركتُه لأجل الرفض، و قال العقيلي و غيره: منكر الحديث. (لسان الميزان 4 / 369 - 370).

3- تاريخ مدينة دمشق 44 / 235

4- تاريخ مدينة دمشق 292/42

5- المعجم الأوسط للطبراني 4 / 263

6- شواهد التنزيل 2 / 241

* روایت شماره 1474 با کمی اختلاف أهل بيتي فيكم كسفينة نوح عليه السلام من دخلها نجا و من تخلّف عنها هلك. (1)

عيسى بن عبد اللّه بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب الكوفي

در مذمّتش گفته اند: احادیثی که او روایت می کند کسی نقل نکرده. در روایاتش مطالب منکری دیده می شود.

به نقل از پدرش از پدرانش مطالب جعلی و منکر نقل می کند، جایز نیست به روایاتش احتجاج شود. نباید روایاتش نوشته شود.او بی ارزش است. (2)

از احادیث اوست: حدیث غدیر. (3)

[1561 / 219] عليّ يعسوب المؤمنين، و المال يعسوب المنافقين. (4)

[1562 / 220] من سرّه [و من أراد] أن يجوز على الصراط كالريح العاصف، و يلج الجنة بغير حساب فليتول وليّي و وصيّي و صاحبي و خليفتي على أهلي علي بن أبي طالب، و من سرّه [و من أراد] أن يلج النار فليترك ولايته.

فوعزّة ربّي و جلاله إنه لباب اللّه الذي لا يؤتى إلّا منه، و إنه الصراط المستقيم،

1- المعجم الأوسط للطبرانی 5/ 306

2- في حديثه بعض المناكير (الثقات لابن حبان 492/8) من أهل الكوفة يروى عن أبيه عن آبائه أشياء موضوعة، لا يحلّ الاحتجاج به. (المجروحين لابن حبان 2 / 121 - 122) روى عن أبيه عن آبائه أحاديث مناكير، لا يكتب حديثه، لا شيء. (الضعفاء لأبي نعيم الأصبهاني 122) و رجوع شود به الكامل لابن عدي 5 / 244 - 245، ميزان الاعتدال 3 /315، لسان الميزان 4 / 399.

3- تاريخ مدينة دمشق 45/ 344 و 65 / 324، أسد الغابة 5 / 383.

4- الكامل لابن عدي 5/ 244 - 245، تاريخ مدينة دمشق 42/ 304 و رجوع شود به روايات شماره 33، 33/1، 36، 73، 236.

و إنه الذي يسأل اللّه عن ولايته يوم القيامة. (1)

[1563 / 221] من زعم أنه يحبّني و يبغض [و أبغض] عليّاً فقد كذب. (2)

[1564 / 222] عن علي [عليه السلام]، قال: نزلت هذه الآية على رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم [في بيته]: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) [المائدة (5): 55] فخرج رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم و دخل المسجد - و الناس يصلّون بين راكع و قائم - فصلّى، فإذا سائل، قال [صلى اللّه عليه و آله و سلم]: يا سائل، «أعطاك أحد شيئاً»؟ فقال: لا إلّا هذا الراكع - لعلي [عليه السلام] - أعطاني خاتماً [خاتمه]. (3)

[1565 / 223] عن على عليه السلام قال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: أنا أول من تنشقّ الأرض عنه يوم القيامة و أنت معي، و معنا لواء الحمد و هو بيدك تسير به أمامي، تسبق به الأولين و الآخرين. (4)

[1566 / 224] عن علي عليه السلام: حدّثني سلمان الخير فقال: يا [أ] با الحسن، قلّما أقبلتَ أنتَ و أنا عند رسول اللّه إلاّ قال: «يا سلمان، هذا و حزبه هم المفلحون يوم القيامة». (5)

و في لفظ: قال لي سلمان: قلّما طلعتَ [أطّلعتَ] على رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم و أنا معه إلّا ضرب بين كتفي فقال: «يا سلمان، هذا و حزبه المفلحون». (6)

[1567 / 225] عن علي عليه السلام، قال: جَمَعَنا رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم في بيت أم سلمة، أنا و فاطمة و حسناً و حسيناً [عليهم السلام]، ثم دخل رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم في كساء له، و أدخلنا معه ثم ضمّنا، ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهيراً». (7)

1- شواهد التنزيل 1 / 76.

2- المجروحين لابن حبان 2 / 122، ميزان الاعتدال 3/ 315، لسان الميزان 399/4

3- معرفة علوم الحديث للحاكم 102، تاريخ مدينة دمشق 356/42 - 357 و 45 / 303، تخريج الأحاديث و الآثار 1 / 409

4- المناقب للخوارزمي 359

5- شواهد التنزيل 89/1

6- تاريخ مدينة دمشق 42/ 332، شواهد التنزيل 1 / 89 - 92

7- شواهد التنزيل 52/2

[1568 / 226] قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: هذه فاطمة و هذان الحسن و الحسين و من أحبّهما يوم القيامة في الجنة يأكل و يشرب حتى يفرّق بين العباد. (1)

[1569 / 227] أما إن الإيمان لا يدخل أجوافهم حتى يحبّوكم. (2)

[1570 / 228] إذا كان يوم القيامة حُملتُ على البراق، و حملت فاطمة على ناقة العضباء [ناقتي القصواء]... (3)

[1571 / 229] عن [مولانا أبي عبد اللّه] جعفر [الصادق]، عن أبيه [عليهم السلام]، قال: نزلت هذه الآية فينا و في شيعتنا: (فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ) [الشعراء (26) 100 - 101]، و ذلك أن اللّه يفضّل لنا و يفضّل شيعتنا بأن نشفع، فإذا رأى ذلك من ليس منهم قال: (فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ). (4)

[1572 / 230] قال رجل لابن عباس: سبحان اللّه ما أكثر مناقب على و فضائله، إني لأحسبها ثلاثة آلاف، فقال ابن عباس: أولا تقول إنها إلى ثلاثين ألفاً أقرب ! (5)

* روايت شماره 1 حديث طير - با قدرى اختلاف - «اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي من هذا الطير»... فجاء علي [عليه السلام]... (6)

* روايت شماره 60 حق علي على المسلمين كحق الوالد على الولد. (7)

* روايت شماره 676 «إن منكم من يقاتل على تأويل القرآن كما قاتلت على

1- تاريخ مدينة دمشق 13 / 227

2- الكامل لابن عدي 5 / 245

3- تاريخ مدينة دمشق 10/ 459، ميزان الاعتدال 3/ 315.

4- شواهد التنزيل 541/1

5- المناقب للخوارزمي 33

6- تاريخ مدينة دمشق 42 / 245 - 246

7- الكامل لابن عدي 5 / 244 - 245، المجروحين لابن حبان 2 / 122، المناقب لابن المغازلي 60، تاريخ مدينة دمشق 308/42، ميزان الاعتدال 3/ 316، لسان الميزان 4 / 399.

تنزيله»، فقال أبو بكر: أنا هو يا رسول اللّه، قال: «لا، ولكنه هذا خاصف النعل»، و في يد علي [عليه السلام] نعل يخصفها. (1)

* روايت شماره 1239 «يا علي، إنما مثلك في هذه الأمة كمثل عيسى بن مريم: أحبّه قوم فأفرطوا فيه و أبغضه قوم فأفرطوا فيه». قال: فضحك الملأ الذين عنده ثم قالوا: انظروا كيف شبّه ابن عمّه بعيسى بن مريم! قال: فنزل الوحي (وَ لَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ) [الزخرف (43): 57]. (2)

عيسى بن مهران المستعطف البغدادى

محمد بن جرير طبرى او را توثيق كرده است. (3)

در مذمّتش گفته اند: رافضى آتشين، كذّاب، خشن و از شياطين متمرّد آن هاست. او در فضائل اهل بيت [عليهم السلام] و مذمّت ديگران احاديثى نقل كرده، احاديث جعلى و منكر. سستى روايات او روشن است. (4)

از روايات اوست:

[1573 / 231] قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: أول من اتخذ علي بن أبي طالب أخاً من أهل السماء إسرافيل، ثم ميكائيل، ثم جبرئيل. و أول من أحبّه من أهل السماء حملة العرش، ثم رضوان خازن الجنان، ثم ملك الموت، و إن ملك الموت يترّحم على

1- تاريخ مدينة دمشق 42 / 451

2- رجوع شود به شواهد التنزيل 2 / 227 (دو روايت)، المجروحين لابن حبان 2 / 122، تنزيه الشريعة 1 / 396

3- قال ابن حجر: و ثقّه محمد بن جرير. (لسان الميزان 4 / 406)

4- حدّث بأحاديث موضوعة، و هو محترف [محترق] في الرفض. (الموضوعات لابن الجوزي 381/1 - 382) و رجوع شود به الكامل لابن عدي 5 / 260 - 261 تاريخ بغداد 168/11، الأنساب للسمعاني 5 /285، تاريخ الإسلام للذهبي 20 / 147 - 148، ميزان الاعتدال 324/3، لسان الميزان 406/4، اللباب في تهذيب الأنساب لابن الأثير 3 / 208، الكشف الحثيث 205.

محبّي علي بن أبي طالب كما يترحّم على الأنبياء عليهم السلام. (1)

[1574 / 232] عن أبي رافع، قال: كانت راية رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يوم أحد مع علي بن أبي طالب [عليه السلام]، و كانت راية المشركين مع طلحة بن أبي طلحة... كل من كان يحمل راية المشركين يقتله على رضى اللّه عنه [عليه السلام] حتى عدّ تسعة أنفس حملوها و قتلهم على [عليه السلام]، و قتل جماعة من رؤسائهم يحمل عليهم، فقال: جبريل: يا محمد هذه المواساة، فقال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: «أنا منه و هو منّي». ثم سمعنا صائحاً يصيح في السماء و هو يقول: لاسيف إلاّ ذو الفقار، ولا فتى إلّا علي بن أبي طالب. (2)

* روايت شماره 1431 عن ابن عباس قال: ما في القرآن آية: (الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحَاتِ) إلّا و علي [عليه السلام] أميرها و شريفها، و ما من أصحاب محمد [صلى اللّه عليه و آله و سلم] رجل إلّا و قد عاتبه اللّه، و ما ذكر عليّاً [عليه السلام] إلّا بخير. (3)

فطر بن خليفة

در سنن اربعه (ابن داود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه قزوینی) از او روایت شده و بخاری از او در کنار دیگران نقل کرده است. او را با الفاظی چون: «الشيخ العالم، المحدّث الصدوق، صالح الحديث، حديثه حديث رجل كيّس» ستوده اند. ابن مَعين، احمد بن حنبل، يحيى بن سعيد، عجلى و ابن سعد او را توثيق نموده اند و حديث او نيكو و معتبر دانسته شده است. (4)

1- المناقب للخوارزمي 72

2- قال ابن الجوزي: هذا حديث لا يصحّ، و المتهم به عيسى بن مهران. (الموضوعات 1 / 381 - 382 و رجوع شود به الكامل لابن عدي 5 /260، تنزيه الشريعة 1 / 385)

3- شواهد التنزيل 30/1

4- قال الذهبي: الشيخ العالم، المحدّث الصدوق... و ثّقه أحمد بن حنبل، و قال مرة: كان فطر عند يحيى بن سعيد ثقة، لكنه خشبي مفرط. و قال أحمد العجلي: ثقة، حسن الحديث، فيه تشيّع يسير. و قال ابن سعد: ثقة إن شاء اللّه... و قال عبد اللّه بن أحمد: سألت أبي عن فطر، فقال: ثقة، صالح الحديث، حديثه حديث رجل كيّس إلاّ أنه يتشيع... و حديثه من قبيل الحسن. (سير أعلام النبلاء 30/7 - 33) و قال - أيضاً -: شيعيٌ جلدٌ، و ثقه أحمد، و ابن مَعين... ثم أشار إلى رواية أصحاب السنن الأربعة عنه و أن البخاري قرنه بآخر. (الكاشف 2/ 125 و رجوع شود به ميزان الاعتدال 3 / 363 - 364)

در مذمّتش گفته اند: اعمش، منصور، و مغیره مشـروب می نوشـیدند و هنگامی که سر شان داغ می شد فطر بن خلیفه را مسخره می کردند! من عمـداً او را رها کردم. من او را مثل سگ رها کرده و به او اعتنایی ننمودم. او منحرف است. ثقه نیست. نمی شود به (روایت) او احتجاج نمود. شیعه سر سختی است. به جهت مذهب بدی که دارد از او روایت نقل نمی کنم. چندان متقن نیست. اهل بدعت است؛ لذا بخاری او را با دیگران قرین قرار داده (و به روایت او اکتفا نکرده) است.

هنگـام جـان دادن می گفت: ارزش محبت اهـل بیت نزد من بالاـ تر از آن است که به جای هر تار موی بـدنم زبانی باشـد و تسبیـح خـدا بگوید. (1)

1- عن جرير، قال: كان الأعمش و منصور و مغيرة يشـربون فإذا أخذوا في رؤوسـهم سـخروا بفطر بن خليفة. (ضعفاء العقيلى 3/ 465) و عن أبى بكر بن عيـاش، قـال: مـا تركت الروايـة عن فطر إلّا بسوء مـذهبه. و قال أحمـد بن يونس: تركته عمـداً، و كان يتشـيع و كنت أمرّ به بالكناسـة في أصـحاب الطعام، و كان أعرج، فأمرّ و أدعه مثل الكلب... ليس بذاك المتقن مع ما فيه من بدعة، و من أجل ذلك قرنه البخاري بآخر. عن جعفر الأحمر، قال: دخلنا على فطر بن خليفة و هو مغمى عليه، فأفاق، فقال: يا عبد اللّه! ما يسرّنى أن مكان كل شعرة في جسدي لسان يسـبّح اللّه بحبّي أهل البيت. (سير أعلام النبلاء 7 / 30 - 33) و قال الجوزجاني: زائغ غير ثقـة، و قال الدار قطني: زائغ لا يحتجّ به. (المغني في الضعفاء 2 / 200 و رجوع شود به ميزان الاعتـدال 3 / 363 - 364، ضعفاء العقيلى 3 / 464، الكامل لابن عـدي 31/6، تهذيب الكمال 23/ 316، تهذيب التهذيب 8 / 271)

از روایات اوست: منا شده به غدیر، (1) حدیث غدیر. (2)

[1575 / 233] عن سعد: سمعت النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم يقول لعلي: «أنت منّي بمنزلة هارون من موسى»، و سدّ رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم الأبواب إلّا باب علي [عليه السلام]. (3)

[1576 / 234] قال أبو الطفيل: قال بعض أصحاب النبي [صلى اللّه عليه و آله و سلم]: لقد كان علي [العلي] ابن أبي طالب [عليه السلام] من السوابق ما لو أن سابقة منها بين الخلائق لوسعتهم خيراً. (4)

* روايت (5): من كنت وليّه فعلى وليّه. (6)

* روايت شماره 1 حديث طير - با قدرى اختلاف - «اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي من هذا الطير»، فجاء علي [عليه السلام]. (7)

* روايت شماره 109 قال علي عليه السلام: و اللّه ما ضللتُ ولا ضلّ بي، ولا نسيتُ الذي قيل لي، و إني لعلى بيّنة من ربّي، تبعني من تبعني، و تركني من تركني. (8)

* روايت شماره 610 عن سعد: أمر رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم بسدّ الأبواب الشارعة في المسجد و ترك باب علي [عليه السلام]. (9)

* روايت شماره 676 «إن منكم من يقاتل على تأويل القرآن كما قاتلت على تنزيله»... فقال أبو بكر: أنا هو؟ قال: «لا»، قال عمر: أنا هو؟ قال: «لا، ولكن

1- تاريخ مدينة دمشق 205/42، 209

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 213، 219

3- تاريخ مدينة دمشق 42 / 165

4- تاريخ مدينة دمشق 42 / 418

5- روايات متعدد به اين لفظ گذشت، شماره هاى 149، 154، 155، 161، 164، 168، 175، 190.

6- المعجم الكبير 5/ 166

7- المعجم الكبير للطبراني 82/7

8- تاريخ مدينة دمشق 42/ 534، ضعفاء العقيلى 3/ 465 - 466

9- تاريخ مدينة دمشق 42 /165

خاصف النعل» يعنى عليّاً [عليه السلام]. (1)

* روايت شماره 704 قال علي عليه السلام: أُمرتُ بقتال الناكثين و القاسطين و المارقين. (2)

* روايت شماره 888 من أحبّ عليّاً فقد أحبّني و من أحبّني فقد أحبّ اللّه، و من أبغض عليّاً فقد أبغضني و من أبغضني فقد أبغض اللّه. (3)

* روايت شماره 935... لَعَهد النبي الأمي إليّ أن الأمة ستغدر بك بعد [بعدي]. (4)

* روايت شماره 1009 أنا سيّد ولد آدم، و على سيّد العرب، و إنه لأول من ينفضّ الغبار عن رأسه يوم القيامة... (5)

* روايت شماره 1414 سورة محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم آية فينا و آية في بني أمية. (6)

* روايت شماره 1510 عن سعد: أنَّ النّبيّ صلى اللّه عليه و آله و سلم أمر بَسدِّ الأبواب فَسُدّت، و ترك باب عَلىّ [عليه السلام] فأتاه العبّاس فقال: يا رسول اللّه، سَدَدْتَ أبوابنا و تركت باب علىّ؟! قال: «ما أنا فَتَحْتُها، ولا أنا سَدَدْتُها». (7)

قيس بن الربيع، أبو محمد الأسدى الكوفي

شعبه به شدّت از او دفاع كرده و او را ثبت دانسته و ابن عدى جرجانى نيز نظر شعبه را ترجيح داده است. (8)

1- المناقب للخوارزمي 260 و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 453/42 - 454 (روايات متعدد).

2- تاريخ مدينة دمشق 469/42

3- المعجم الكبير للطبراني 23 / 380، تاريخ مدينة دمشق 42 / 271

4- تاريخ مدينة دمشق 42 /447

5- تاريخ مدينة دمشق 42 / 305- 306.

6- شواهد التنزيل 2 / 241

7- مناقب على بن أبي طالب عليه السلام الابن المغازلى 210 و رجوع شود به روايت شماره 556

8- الكامل لابن عدي 6 / 41، 46 - 47

احمد بن حنبل تصریح کرده که از جمله اموری که باعث شد مردم روایات قیس بن الربیع را ترک کنند تشیّع او است. (1)

از روایات اوست: حدیث غدیر، (2) رزیة یوم الخمیس. (3)

[1577 / 235] «یا أنس، انطلق فادع لي سيّد العرب» يعني عليّاً [عليه السلام]، فقالت عائشة: ألست سيّد العرب؟ قال: «أنا سيّد ولد آدم و علي سيّد العرب» فلمّا جاء علي [عليه السلام] أرسل رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم إلى الأنصار فأتوه، فقال لهم: «يا معشر الأنصار، ألا أدلّكم على ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا بعده»؟ قالوا: بلى يا رسول اللّه، قال: «هذا علي فاحبّوه بحبّي، و كرّموه لكرامتي، فإن جبريل أمرني بالذي قلت لكم عن اللّه عزّ و جلّ». (4)

[1578 / 236] عن أبي سعيد الخدري، قال: لمّا نصب رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم عليّاً [عليه السلام] بغدير خم فنادى له بالولاية هبط جبريل عليه السلام عليه بهذه الآية: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً) [المائدة (5): 3]. (5)

[1579 / 237] عن أبي سعيد الخدري: أن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم لمّا نزلت [عليه] هذه الآية قال: «اللّه أكبر على إكمال الدين و إتمام النعمة، و رضا الربّ برسالتي وولاية علي بن أبي طالب من بعدي». ثم قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم و ال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله» (6)

[1580 / 238] و عنه عليه السلام في قوله تعالى: (وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ) [الزمر (39): 29] قال: أنا ذلك الرجل السليم لرسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم. (7)

1- قلت لأحمد بن حنبل: قيس لم ترك الناس حديثه؟ قال: كان يتشيع... (الكامل لابن عدي 39/6)

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 223، شواهد التنزيل 1 / 201، المناقب لابن المغازلي 40

3- المعجم الكبير للطبراني 352/11

4- المعجم الكبير للطبراني 3 / 88

5- تاريخ مدينة دمشق 42 / 237

6- شواهد التنزيل 1 / 201

7- شواهد التنزيل 2 / 176

[1581 / 239] و عنه عليه السلام في قوله تعالى: (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ) [سورة ق (50): 37] قال: فأنا ذو القلب الذي عنى اللّه بهذا. (1)

[1582 / 240] و قال على [عليه السلام] عند مبيته على فراش رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم:

و قيت بنفسي خير من وطئ الحصا *** و من طاف بالبيت العتيق و بالحجر

رسول إله خاف أن يمكروا به *** فنجّاه ذو الطول الإله من المكر

و بات رسول الله في الغار آمنا *** موقّى و في حفظ الإله و في ستر

و بتُ أراعيهم ولم يتهمونني *** و قد وطنّت نفسي على القتل والأسر (2)

[1583 / 241] عن أبي سعيد الخدري في قوله عزّوجلّ: (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ) قال: علي و فاطمة [عليهما السلام]، (بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لاَ يَبْغِيَانِ) قال: محمّد صلى اللّه عليه و آله و سلم، (يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ) [الرحمن (55): 19 - 22] قال: الحسن و الحسين [عليهما السلام]. (3)

و رواه الحاكم الحسكاني عن سلمان. (4)

[1584 / 242] عن ابن عباس، قال: دفع رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم الراية إلى علي بن أبي طالب [عليه السلام] و هو ابن عشرين سنة. (5)

[1585 / 243] قوله تبارك و تعالى: (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ)

1- شواهد التنزيل 2 / 266

2- المستدرك للحاكم 4/3. مصرع اول از بيت اخير در مصادر ديگر مختلف نقل شده است: وَ بِتُ أُرَاعِيهِمْ و ما يُثْبِتُونَنِي (شواهد التنزيل 1 / 131) وَ بِتُ أُرَاعِيهِمْ وَ هُمْ يُثْبِتُونَنِي (بحار الأنوار 36/ 46) وَ بِتُ أُرَاعِيهِمْ مَتَى يَنْشُرُونَنِي (ديوان الإمام علي عليه السلام 215، بحار الأنوار 19 / 63 و 34/ 413) وَ بِتُ أُرَاعِيهِمْ مَتَى يَأْسِرونَنِي (كشف الغمة 406/1)

3- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 294

4- شواهد التنزيل 2 / 285

5- المعجم الكبير للطبرانى 1/ 106، تاريخ مدينة دمشق 42/ 72.

[النساء (4): 54] قال ابن عباس: نحن الناس دون الناس. (1)

* روايت شماره 13 عليٌّ منّي مثل رأسي [منزلة رأسي] من بدني. (2)

* روايت شماره 100 أبشر يا علي، حياتك و موتك معي. (3)

* روايت شماره 409 إن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم لمّا آخى بين المسلمين... قال: «يا علي، أنت أخي، و أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلّا أنه لا نبي بعدي... أنه أول من يدعى به من أُمتي يدعى بك لقرابتك منّي و منزلتك عندي، فيدفع إليك لوائي، و هو لواء الحمد، يستبشر به آدم و جميع من خلق اللّه عزّ و جلّ من الأنبياء و المرسلين، فيستظلون بظلّ لوائي... فينادي منادٍ من عند العرش: « يا محمد نعم الأب أبوك إبراهيم، و نعم الأخ أخوك، و هو علي. يا علي، إنك تُدعى إذا دعيتُ، و تُحيا إذا حُييتُ، [و تُحبى إذا حُبيتُ]، و تُكسى إذا كسيتُ» (4)

* روايت شماره 582 علي منّي، و أنا منه، ولا يؤدّي عني إلّا أنا و علي. (5)

* روايت شماره 643 قال صلى اللّه عليه و آله و سلم لعلي عليه السلام: أُمرتُ بتزويجك من السماء. (6)

* روايت 900 - با قدرى اختلاف - قال علي عليه السلام: قال لي رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «يا علي، من أشقى الأولين»؟ قلت: عاقر الناقة، قال: «صدقت، فمن أشقى الآخرين»؟ قلت: لا أدري، قال: «الذي يضربك على هذه كعاقر ناقة اللّه أشقى بني فلان من ثمود». (7)

1- المعجم الكبير للطبراني 11 / 118

2- المناقب للخوارزمي 148، 144

3- المعجم الكبير للطبراني 308/7، المعجم الأوسط 6 / 76، تاريخ مدينة دمشق 42 / 367

4- فضائل امير المؤمنين عليه السلام الأحمد بن حنبل 286 شماره 252، فضائل الصحابة لابن حنبل 824/2 شماره 1131 (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزى، الرياض)، تاريخ مدينة دمشق 53/42 - 54، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 55 - 56، المناقب للخوارزمي 140 - 141

5- المعجم الكبير للطبراني 4/ 16

6- تاريخ مدينة دمشق 42 / 125

7- شواهد التنزيل 2 / 434

* روايت 944 قال صلى اللّه عليه و آله و سلم لفاطمة عليها السلام: ان اللّه عزّ و جلَ اطّلع إلى أهل الأرض فاختار منهم أباك فبعثه نبيّاً، ثم اطّلع الثانية فاختار بعلك فأوحى إليّ فأنكحته و اتخذته وصياً. (1)

و في لفظ: ان اللّه اطّلع اطلاعة إلى أهل الأرض فاختارني منهم فبعثني نبياً مرسلاً ثم اطّلع اطلاعة فاختار منهم بعلك فأوحى إلىّ أن أزوّجه إياك و أتخذه وصياً. (2)

* روايت شماره 998 إنّ لَك لأضـراساً ثواقِبَ: أُمِرتُ بتزويجك من السـماء، و قَتَلُكَ [و قتلت] المشـركين يوم بـدر، و تقاتل من بَعدي على سنّتي، و تُبرّئُ ذِمّتي. (3)

* روايت شماره 1000 لا يقضي ديني غيري أو علي. (4)

* روايت شماره 1010... إني و إياكِ - يعني فاطمة - و هذين و هذا الراقد - يعني عليّاً [عليه السلام] - في مكان واحد يوم القيامة. (5)

* روايت شماره 1411 لمّا نزلت: (قُل لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلّا الْمَوَدّةَ الْقُرْبَى) [الشورى (42): 23] قالوا: يا رسول اللّه، من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودّتهم [أمر اللّه بمودّتهم]؟ قال: «علي و فاطمة و ابناهما [ووُلدهما]». (6)

* روايت شماره 1413 (وَ أَذَانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ) [التوبة (9): 3]: عليٌّ - و اللّه - هو الأذان يوم الحجّ الأكبر. (7)

* روايت شماره 1418 أول من شرى نفسه للّه عزّ و جلّ [ابتغاء رضوان اللّه] على [عليه السلام]

1- المعجم الكبير للطبراني 4 / 171، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلى 106.
2- المناقب للخوارزمي 112، ينابيع المودة 1 / 240 و 3 / 269
3- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 105.
4- المعجم الكبير للطبراني 4/ 16
5- مسـند أحمد 101/1، فضائـل امير المؤمنين عليه السـلام لابن حنبل 334 شماره 306، فضائل الصـحابة لابن حنبل 862/2 شماره 1183 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، السنة لابن أبي عاصم 584.
6- رجوع شود به المعجم الكبير للطبرانى 3 / 47، شواهد التنزيل 2 / 191، 196
7- شواهد التنزيل 304/1

ثم قرأ: (وَ مِنَ النّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّهِ) [البقرة (2): 207]. (1)

* روايت شماره 1492 قال أبوذر عن النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: علي قائد البررة، و قاتل الكفرة، منصور من نصره، و مخذول من خذله»... و قال صلى اللّه عليه و آله و سلم:... اللهم فاشرح لي صدري، و يسّر لي أمري، و اجعل لي وزيراً من أهلي، عليّاً أخي، اشدد به أزري»... فو اللّه ما استتمّ رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم الكلام حتى هبط عليه جبرئيل... و قال:... أمر اللّه أمتك بموالاته إلى يوم القيامة، و أنزل قرآنا عليك: (إِنّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الّذِينَ آمَنُوا الّذِينَ يُقِيمُونَ الصّلاَةَ وَ يُؤْتُونَ الزّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) [المائدة (5): 55]. (2)

* روايت شماره 1573 أول من اتخذ علي بن أبي طالب أخاً من أهل السماء إسرافيل، ثم ميكائيل، ثم جبرئيل. و أول من أحبّه من أهل السماء حملة العرش، ثم رضوان خازن الجنان، ثم ملك الموت، و ان ملك الموت يترحّم على محبّي علي بن أبي طالب كما يترحّم على الأنبياء عليهم السلام. (3)

* روايت شماره 1466 قال علي عليه السلام: ما نزلت في القرآن آية إلّا و قد علمت أين نزلت، و في من نزلت، و في أي شئ نزلت، و في سهل نزلت أم في جبل. (4)

* روايت شماره 1467: ما نزلت من القرآن آية إلّا و قد علمتُ فيمن نزلت، قيل: فما نزل فيك؟ فقال [عليه السلام]: لولا أنكم سألتموني ما أخبرتكم؛ نزلت فيّ [هذه] الآية: (إِنّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) فرسول اللّه المنذر، و أنا الهادي إلى ما جاء به. (5)

1- شواهد التنزيل 1 / 130، المستدرك 4/3

2- شواهد التنزيل 1 / 229 - 231

3- المناقب للخوارزمي 72.

4- شواهد التنزيل 1 / 47

5- شواهد التنزيل 1 / 390 - 391

مالک بن مالک

ابن حبان او را در هر دو کتابش - الثقات و المجروحین - ذکر کرده است ! (1)

و در تضعیفش گفته: او در فضائل علی [علیه السلام] روایاتی مرسل و منکر نقل می کند که هیچ اصلی ندارد. احتجاج به روایات او و نقل آن جایز نیست مگر از روی تعجب. (2)

از احادیث اوست:

* روایت شماره 945 عن صفية، قالت: قلت يا رسول اللّه، ليس من نسائك أحد إلّا و لها عشيرة تلجأ إليها غيري، فإن حدث بك حدث فإلى من؟ قال: «إلى علي». (3)

محمد بن إسماعيل بن موسى بن هارون، أبو الحسين الرازي

ذهبی در ترجمه او روایت: «النظر إلى علي عبادة» را نقل کرده و او را متهم به جعل و ساختن آن نموده است. (4)

ولی گذشت که این روایت اسناد دیگری هم دارد. (5)

1- يروى عن صفية بنت حيّ [حيي]، و كان صديقاً لمسروق، روى عنه أبو إسحاق السبيعي. (الثقات لابن حبان 5 / 388)

2- شيخ يروي عنه أبو إسحاق البيعي [السبيعي] في فضائل على [عليه السلام] مراسيل ليست بمسانيد، كلّها مناكير لا أصول لها، لا يجوز الاحتجاج به ولا ذكر ما روى إلّا على جهة التعجب. (المجروحين لابن حبان 3/ 36)

3- قال البخاري: ولا يعرف مالك إلّا بهذا الحديث الواحد ولم يُتابَع عليه. (التاريخ الكبير 311/7، ضعفاء العقيلي 4/ 172، الجرح و التعديل لابن أبي حاتم 215/8، الكامل لابن عدي 6 / 380) و قال الذهبي: هذا غريب. (سير أعلام النبلاء 2 / 234 - 235) در ميزان الاعتدال 3/ 428 و لسان الميزان 5/ 6 گفته شده: معلوم نيست او چه كسى است !

4- ميزان الاعتدال 3 / 484 - 485، لسان الميزان 5/ 81، الكشف الحثيث 220

5- در دفتر دوم صفحه 942 اشاره شد که در کتاب سلسلة الأحاديث الصحيحة و الحسنة في فضائل الإمام على عليه السلام برواية أهل السنة 334 - 356 اسناد دیگری برای آن ذکر شده است

از احادیث اوست:

[1586 / 244] عن أبي هريرة، قال: رأيت معاذ بن جبل يـديم النظر إلى علي بن أبي طالب [عليه السـلام]، فقلت: ما لك تـديم النظر إلى علي كأنك لم تره؟! فقال: سمعت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يقول: «النظر إلى وجه علي عبادة» (1)

محمد بن عبد اللّه [عبد اللّه بن محمد / محمد بن عبد اللّه محمد] البلوي

در مذمّتش گفته اند: او دروغ گو است. (2)

از احادیث اوست:

[1587 / 245] قال رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله و سـلم العلي: لو أن عبـداً عبـد اللّه مثل ما أقام نوح في قومه، و كان له مثل أحد ذهباً فأنفقه في سبيل اللّه، و مـدّ في عمره حتى يحجّ ألف عام على قدميه، ثم قتل بين الصـفا و المروة مظلوماً، ثم لم يوالك - يا علي - لم يشـمّ رائحة الجنة، و لم يدخلها. (3)

[1588 / 246] قال علي عليه السـلام: دعاني رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم فقال: «ألا أبشرك»؟ قلت: بلى يا رسول اللّه، و ما زلت مبشّراً بـالخير. قـال: «قـد أنزل اللّه فيـك قرآنـاً». قلت: و ما هو يا رسول اللّه؟ قال: «قُرنتَ بجبرئيل» ثم قرأ: (وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ) [التحريم (66): 4] فأنت و المؤمنون من بني أبيك الصالحون». (4)

[1589 / 247] او روایت مفصلی از سلمان نقل کرده که در ضمن آن آمده:

1- تاريخ مدينة دمشق 42 / 352

2- ميزان الاعتدال 3/ 597، لسان الميزان 5/ 219، تنزيه الشريعة 1 / 398 - 399

3- منابع پيشين

4- شواهد التنزيل 2 / 347

پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم از اصحابش خواست که به همراه یکی از جنیان برای دعوت آنان به اسلام بروند و جز امیر المؤمنین علیه السلام کسی نپذیرفت، حضرت او را فرستاد و به آن جنّی فرمود: «أبعث معك رجلاً يفصل بحكمي، و ينطق بلساني... » و سپس اسلام آوردن آن ها را به دست امیر المؤمنین علیه السلام به تفصیل نقل کرده است. (1)

* روایت شماره 1054 عن جابر، قال: سمعت علياً [علیه السلام] يُنْشِدُ رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم:

أنا أخو المصطفى لا شك في نسبي *** معه ربّيت (2) و سبطاه هما ولدي

جدّي و جدّ رسول اللّه منفرد *** و فاطم زوجتي لا قول ذي فند

صدّقتُه و جميع الناس في بهم *** من الضلالة و الإشراك و النكد

فالحمد للّه شكراً لا شريك له *** البّر بالعبد و الباقي بلا أمد

زاد الحداد: فتبسّم رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم و قال: «صدقت يا علي». (3)

* روایت شماره 1188 روایت مفصلی در فضائل مولا ـ که در صدر آن آمده: لولا أن تقول فيك طوائف من أُمتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم علیه السلام لقلت فيك اليوم مقالاً لا تمرّ على ملأ من المسلمين إلّا أخذوا من تراب رجليك و فضل طهورك يستشفون به. (4)

* روایت شماره 1366 يا أخي قول اللّه تعالى: (ثَوَاباً مِنْ عِنـدِ اللّهِ وَ اللّهُ عِنـدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ) [آل عمران (3): 195]، (وَ مَا عِندَ اللّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ) [آل عمران (3): 198] أنت الثواب، و شيعتك الأبرار. (5)

1- تاريخ مدينة دمشق 42 / 338 - 340.

2- در برخی از مصادر: (ربّيت معه) بود

3- تاريخ مدينة دمشق 42 / 521 - 522 و...

4- المناقب للخوارزمي 129

5- شواهد التنزيل 1 / 178

محمد بن عبد اللّه، أبو المفضل الشيباني الكوفي

او را حافظ حديث و شبيه مشايخ حديث دانسته اند. (1)

از او بـد گويى نموده، و او را كثير التخليـط گفته انـد. گفته شـده: او احاديثى غريب نقل مى كرد و هنگامى كه معلوم شـد دروغ گو اسـت احاديث او را نابود كردند. او براى رافضى ها حديث جعل مى كرد و در مسجد براى آنان املا مى نمود. (2)

از احاديث اوست:

[1590 / 248] لو اجتمع الناس على حبّ علي بن أبي طالب لما خلق اللّه النار. (3)

[1591 / 249] عن ابن عباس في قول اللّه تعالى: (وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ) [النساء (4): 29] قال: لا تقتلوا أهل بيت نبيكم صـلى اللّه عليه و آله و سلم. (4)

[1592 / 250] عن حذيفة بن اليمان، قال: دخلت على النبي صـلى اللّه عليه و آله و سـلم ذات يوم و قد نزلت عليه هذه الآية: ([فَأُولَئِكَ] مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً) [النساء (4): 69] فأقرأنيها صلى اللّه عليه و آله و سـلم، فقلت: يا نبي اللّه - فـداك أبي و أمي - مَن هؤلاء؟ إني أجـد اللّه بهم حفّياً! قال: «يا حذيفـة أنا (مِنَ النَّبِيِّينَ) (الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم)، أنـا أولهم في النبوة و آخرهم في البعث، و مِن (الصِّدِّيقِينَ) علي بن أبي طـالـب، و لمّـا بعثني اللّه عزّ و جـلّ برسـالته كان أول من صدّق بي، ثم مِن (اَلشُّهَدَاءِ) حمزة و جعفر، و مِن (اَلصَّالِحِينَ) الحسن و الحسين سيّدا شباب

1- تاريخ مدينة دمشق 14/54، و قال الدار قطني: يشبه الشيوخ. (تاريخ بغداد 3/ 86)

2- و كان يروي غرائب الحديث... بان كذبه فمزّقوا حديثه، و أبطلوا روايته. و كان بعد يضع الأحاديث للرافضة و يملى في مسـجد الشرقية. (رجوع شود به تاريخ بغداد 3/ 86 - 88، تاريخ مدينة دمشق 54/ 16 - 17، ميزان الاعتدال 3/ 608)

3- المناقب للخوارزمي 67، تنزيه الشريعة 1 / 398 - 399 قال: لم يُبيّن علّته!

4- شواهد التنزيل 1 / 182

أهل الجنة، (وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً) المهدي في زمانه». (1)

[1593 / 251] عن أبي جعفر [عليه السلام] في قوله تعالى: (فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ) [النحل (16): 43 و الأنبياء عليهم السلام (21): 7] قال: هم الأئمة من عترة رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم، وتلا: (قَدْ أَنزَلَ اللّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً * رَسُولاً...) [الطلاق (65): 10]. (2)

* روايت شماره 486 عن علي عليه السلام، قال: ما دخل نوم عيني ولا غمض رأسي على عهد محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم حتى علمت ذلك اليوم ما نزل به جبرئيل من حلال أو حرام أو سنّة أو كتاب أو أمر أو نهي و في من نزل. (3)

محمد بن عبيد اللّه بن أبي رافع

ابن ماجه از او روايت نموده و ابن حبان او را از ثقات دانسته است. (4)

در مذمّتش گفته اند: او ارزشى ندارد. از شيعيان كوفه بشمار مى رود. فضائلى براى اهل بيت عليهم السلام نقل كرده كه كسى آن را روايت نكرده. (5)

غالب روايات او از جدّش ابو رافع است، از احاديث اوست:

[1594 / 252] يا علي، و الذي نفسي بيده لولا أن تقول فيك طوائف من أمتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم، لقلت اليوم فيك مقالاً لا تمرّ بأحد من المسلمين إلّا أخذوا التراب من أثر قدميك يطلبون به البركة. (6)

1- شواهد التنزيل 1 / 199.

2- شواهد التنزيل 437/1 - 438 در مصدر در ضبط آيه اخير اشتباهى رخ داده بود اصلاح شد.

3- شواهد التنزيل 1 / 43

4- ذكره ابن حبان في كتاب الثقات، و روى له ابن ماجة. (تهذيب الكمال 26 / 38)

5- محمد بن عبيد اللّه ليس بشيءٍ. (تاريخ الإسلام 46 / 391) هو في عداد شيعة الكوفة، و يروي من الفضائل أشياء لا يُتابَع عليها. (الكامل 6 / 113 - 114 و مراجعه شود به تهذيب الكمال 26/ 36 - 38، تهذيب التهذيب 9 / 286)

6- المناقب للخوارزمي 311 اين روايت شبيه صدر روايات شماره 1188 - 1189 است

[1595 / 253] أنت أخي و حبيبي، من آذاك فقد آذاني. (1)

[1596 / 254] إن النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم خطب الناس فقال: «يا أيها الناس، إن اللّه أمر موسى و هارون أن يتبوّءا لقومهما بيوتاً، و أمرهما أن لا يبيت في مسجدهما جنب، ولا يقربوا فيه النساء إلّا هارون و ذريته، ولا يحلّ لأحد أن يعرك النساء في مسجدي هذا ولا يبيت فيه جنب إلّا علي و ذريته». (2)

* روايت 265 - با قدرى اختلاف - قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم لعلي [عليه السلام]: «أنت أول من آمن بي، و أنت أول من يصافحني يوم القيامة، و أنت الصديق الأكبر، و أنت الفاروق الذي يفرّق بين الحق و الباطل، و أنت يعسوب المؤمنين، و المال يعسوب الكفار». (3)

* روايت شماره 288 عن أبي رافع، قال: صلّى النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم أول يوم الاثنين، و صلّت خديجة [عليها السلام] آخر يوم الاثنين، و صلّى علي [عليه السلام] يوم الثلاثاء من الغد، و صلّى مستخفياً قبل أن يصلّي مع النبي [صلى اللّه عليه و آله و سلم] أحدٌ سبعَ سنين و أشهراً. (4)

* روايت شماره 591 قال علي [عليه السلام]: لمّا كان يوم أحد و فرّ الناس فقلت: ما كان النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم ليفرّ، فحملت على القوم فإذا أنا برسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم فقال جبرئيل عليه السلام: إن هذه لهي المواساة، فقال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: «إنه منّي و أنا منه»، فقال جبرئيل عليه السلام: و أنا منكما. (5)

و في رواية: لمّا قتل علي [عليه السلام] أصحاب الألوية يوم أحد قال جبرئيل عليه السلام: إن هذه لهي المواساة، فقال له النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: «إنه منّي و أنا منه»، فقال جبرئيل عليه السلام: و أنا منكما. (6)

1- شواهد التنزيل 2 / 150

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 141 - 142 و رجوع شود به روايت 632

3- تاريخ مدينة دمشق 42/ 42

4- تاريخ مدينة دمشق 42/ 27 - 28، شواهد التنزيل 2/ 185، المناقب للخوارزمي 57 نگارنده گويد: در تقدم ايمان مولا بر حضرت خديجه عليها السلام رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 570

5- فضائل امير المؤمنين عليه السلام الأحمد بن حنبل 279 شماره 242

6- فضائل امير المؤمنين عليه السلام الأحمد بن حنبل 279 شماره 241 همين روايت را با تفصيل بيش تر بنگريد در تاريخ مدينة دمشق 76/42

* روایت شماره 890 «أوصـي من آمن بي و صـدّقني بالولايـة لعلي؛ فإنه من تولّاه تولّاني و من تولّاني تولّى اللّه». و زاد في روايـة: «و من أحبّه أحبّني و من أحبّني أحبّ اللّه، و من أبغضه أبغضني و من أبغضني فقد أبغض اللّه» (1)

* روایت شماره 1541 أنت تقتل على سنتى. (2)

* روایت شـماره 1089 عن أبي رافع: أن عليّـاً [علیه السـلام] كـان يجهز النبي صـلى اللّه عليه و آله و سـلم- حين كـان بالغـار - و يـأتيه بالطعام... و خلفه النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم فخرج إليه أهله، فخرج و أمره أن يؤدّي عنه أمانته... فأدّى أمانته كلّها. و أمره أن يضطجع على فراشه ليلة خرج، و قال: «إن قريشاً لن يفقدني ما رأوك»، فاضـطجع علي [علیه السلام] على فراشه... و أمر النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم عليّاً [علیه السـلام] أن يلحقه بالمدينـة، فخرج علي [علیه السـلام] في طلبه بعدما أخرج إليه أهله يمشـي من الليل و يكمن من النهار حتى قـدم المدينـة، فلمّا بلغ النبي صـلى اللّه عليه و آله و سـلم قدومه قال: «ادعوا لي علياً...»، قيل: يا رسول اللّه، لا يقدر ان يمشـي، فأتاه النبي صـلى اللّه عليه و آله و سلم فلمّا رآه النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم اعتنقه و بكى رحمةً لما بقدميه من الورم - و كانتا تقطران دماً - فتفل النبى عليه السلام فى يديه ثم مسح بهما رجليه و دعا له بالعافية، فلم يشتكهما على [علیه السلام] حتى استشهد. (3)

* روایت شماره 1239 - با قدری اختلاف - «إن فيك لَخصـلتين كانتا في عيسـى بن مريم [علیها السلام]... أحبّت النصارى عيسى حتى هلكوا فيه، و أبغضـته اليهود حتى هلكوا فيه، و أبغضـك رجـل حتى هلـك فيـك، و أحبّـك رجل حتى يهلك فيك»... فقالوا:... جعله مثلا لعيسى؟! فأنزل اللّه تعالى: (وَ لَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً...) [الزخرف (43): 57]. (4)

* روایت شماره 1460 إن اللّه تعالى عهد إليّ في عليّ عهداً... إن عليّاً راية

1- تاريخ مدينة دمشق 42 / 239 - 240

2- تاريخ مدينة دمشق 42/ 537

3- تاريخ مدينة دمشق 42 / 68 - 69

4- شواهد التنزيل 2 / 233

الهـدى بعـدي، و إمام أوليائي، و نور من أطاعني، و هو الكلمـة التي أكرمتها [ألزمتها] المتقين، فمن أحبّه أحبّني، و من أبغضه أبغضـني... (1)

* روايت شماره 1540 «يا علي، قل: اللهم ثبّت لي الوُدَّ في قلوب المؤمنين، و اجعل لي عنـدك وُدّاً و عهـداً». فقالها على [عليه السـلام]، فقال رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله و سـلم: «ثبتت و ربّ الكعبـة»، ثم نزلت: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَ يَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً...) [مريم (19): 96 - 97]... (2)

* روايت شماره 1544 قال عليعليه السلام: دخلتُ على نبي اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم، و هو مريض، فإذا رأسه في حجر رجل أحسن مـا رأيتُ من الخلق، و النبي صـلى اللّه عليه و آله و سـلم نـائم، فلمّا دخلتُ عليه قال الرجل: ادن إلى ابن عمّك فأنت أحقّ به منّي... ثم إن النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم استيقظ، فقال صلى اللّه عليه و آله و سلم:... «ذاك جبرئيل عليه السلام». (3)

محمد بن فضيل بن غزوان

يحيى بن مَعين او توثيق نموده و احمـد بن حنبـل و اربـاب صـحاح به روايـاتش احتجـاج كرده انـد. ذهبى او را با اين تعابير سـتوده است: «الإمام، الصدوق، الحافظ، كان من علماء الحديث، و الكمال عزيز». (4)

در مذمّتش گفته اند: اصحاب ما او را نمى پسندند، او شيعه اى آتشين

1- تاريخ مدينة دمشق 42 / 270

2- شواهد التنزيل 1 / 468

3- المناقب للخوارزمي 139

4- الإمام، الصـدوق، الحافظ... حـدّث عنه أحمـد... و عدد كثير و جمّ غفير على تشـيّع كان فيه إلّا أنه كان من علماء الحديث، و الكمال عزيز. و ثّقه يحيى بن مَعين. و قال أحمد بن حنبل: هو حسن الحديث شيعيٌ... و قد احتجّ به أرباب الصحاح. (سير أعلام النبلاء 9 / 173 - 175 و رجوع شود به الكاشف 2 / 211)

است! گذشت که ابو الاحوص شاگردانش را قسم می داد که هر کس با ابن فضیل و عمرو بن ثابت مجالست دارد نزد من نیاید. (1)

از روایات اوست:

حدیث غدیر به نقل از سعد بن ابی وقاص، (2) حدیث ثقلین. (3)

[1597 / 255] عن عبد اللّه بن مسعود، قال صلی اللّه علیه و آله و سلم: «یا عبد اللّه، أتاني ملك فقال: یا محمد (وَ أَسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُسُلِنَا) [الزخرف (43): 45] علی ما بُعِثوا؟ قال: قلت: علی ما بعثوا؟! قال: علی ولایتك وولایة علي بن أبي طالب». (4)

* روایت شماره 148... نلتُ من علي [علیه السلام]. فتغیّر وجه رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم و قال: «لا تبغضنّ - یا بریدة - لي علیّاً؛ فإن علیّاً منّي و أنا منه، و هو ولیّکم بعدي». (5)

* روایت شماره 280 قال علی علیه السلام: ما أعرف أحداً من هذه الأمة عَبَدَ اللّه بعد نبینا غیري، عبدت اللّه قبل أن یعبده أحد من هذه الأمة تسع [سبع ظ] سنین. (6)

* روایت شماره 451 عن أبي جعفر محمد بن علي، عن أبیه، عن جدّه [علیهم السلام]، قال:

1- قال أبو داود السجستاني: کان شیعیاً متحرّقاً... و کان أبو الأحوص یقول: أنشد اللّه رجلاً یجالس ابن فضیل، و عمرو بن ثابت أن یجالسنا... و قال الحسن بن عیسی بن ماسرجس: سألت ابن المبارك عن أسباط و ابن فضیل، فسکت، فلمّا کان بعد ثلاثة أیام، قال: یا حسن، صاحباك لا أری أصحابنا یرضونهما. (سیر أعلام النبلاء 9 / 173 - 175)

2- رسالة طرق حدیث من کنت مولاه للذهبي 55 - 56، شماره 51

3- سنن الترمذي 5 / 328 - 329

4- رواه الحاکم النیسابوري في النوع الثالث من غریب الحدیث: غرائب المتون، قال: تفرّد به علي ابن جابر، عن محمد بن خالد، عن محمد بن فضیل، و لم نکتبه إلّا عن ابن مظفر، و هو عندنا حافظ ثقة مأمون. (معرفة علوم الحدیث للحاکم النیسابوري 96 و رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 42 / 241، المناقب للخوارزمي 312، کفایة الطالب للکنجي 75، فرائد السمطین 1 / 81)

5- خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام للنسائي 98 - 99

6- خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام للنسائي 47 - 46

قال علي عليه السلام: قال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: «لمّا أسري بي إلى السماء، ثم من السماء إلى سدرة المنتهى وقفتُ بين يـدي ربي عزّ و جلّ فقال لي: يا محمـد! قلتُ: لبيك و سـعديك، قال: قد بلوت خلقى فأيّهم رأيتَ أطوع لك؟ قال: قلت: ربّي علياً، قال: صـدقت يا محمـد، فهل اتخـذت لنفسك خليفة يؤدّي عنك، يعلّم عبادي من كتابي ما لا يعلمون؟ قال: قلت: يا ربّ اختر لي؛ فإن خيرتك خيرتي، قال: اخترتُ لك عليّاً، فاتّخـذه خليفـة و وصـيّاً، و نحلتُه علمي و حلمي، و هو أمير المؤمنين حقاً، لم ينلها أحد قبله و ليست لأحد بعده. يا محمد، عليٌّ راية الهدى، و امام من أطاعني، و نور أوليائي، و هو الكلمة التي ألزمتُها المتقين، من أحبّه فقد أحبّني، و من أبغضه فقد أبغضـني، فبشّره بذلك يا محمد. فقال النبي صـلى اللّه عليه و آله و سـلم: قلتُ: ربّي فقد بشّرتُه، فقال علي عليه السلام: أنا عبد اللّه، و في قبضته، إن يعاقبني فبذنوبي، لم يظلمني شيئاً، و إن تمّم لي وعدي؛ فإنه مولاي. قال [يعني اللّه عزّ و جلّ]: أجل، قال [يعني النبي صلى اللّه عليه و آله و سـلم]: قلتُ: يا ربّ و اجعل ربيعـة الإيمان به، (1) قال: قـد فعلتُ ذلك به - يا محمد - غير أني مختصّه بشـيء من البلاء لم أخصّ به أحـداً من أوليائي، قال: قلتُ: ربّي أخي و صاحبي؟! قال: قد سـبق في علمي أنه مبتلى، و لولا علي لم يُعرف حزبي ولا أوليائي ولا أولياء رسلي». (2)

* روايت شماره 468 قال ابن شُبرُمَـة: ما كان أحد يقوم على المنبر فيقول: سـلوني عمّا بين اللوحين إلّا علي بن أبي طالب [عليه السـلام]. (3)

* روايت شماره 628 ييا علي لا يحلّ لأحد أن يجنب في هذا المسجد غيري و غيرك. (4)

1- در كتاب العقد النضيد 85 و كتاب الأربعين لمحمد طاهر القمي الشيرازي 88 نيز «و اجعل ربيعة الإيمان به» نقل شده ولى در روايت شماره 1460 عبارت: «و اجعل ربيعه الإيمان بك» بود، بنا بر آن چه علامه مجلسـى در شـرح آن فرموده (بحار الأنوار 37/ 292) ممكن است عبارت اين جا چنين معنا شود كه: خدايا بهار ايمان و صفاى آن را به على - يا به ايمان به على - قرار ده.

2- المناقب للخوارزمي 303 - 304.

3- شواهد التنزيل 1 / 50

4- سنن الترمذي 303/5

*روایت شماره 866 قال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: لا يحبّك إلّا مؤمن ولا يبغضك إلّا منافق. (1)

و في لفظ: لا يبغضك مؤمن ولا يحبّك منافق. (2)

و في لفظ آخر: لا يحبّ علياً منافق، ولا يبغضه مؤمن. (3)

* روایت شماره 930 دعا رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم علياً [عليه السلام] يوم الطائف فانتجاه، فقال الناس: لقد طال نجواه مع ابن عمّه، فقال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «ما انتجيتُه ولكن اللّه انتجاه» (4)

محمد بن كثير القرشي الكوفي، أبو إسحاق

او از مشایخ یحیی بن مَعین و سعدویه است. نظر یحیی دربارهٔ او مثبت بود و می گفت او مشکلی ندارد، روایاتش روبراه است. (5) در تضعیفش گفته اند:

او کوفی منکر الحدیثی است. مطالب عجیبی از او نوشتیم سپس آن را خط زدیم. احمد بن حنبل احادیث او را پاره کرد و از بین برد! (6)

از روایات اوست:

* روایت شماره 45 من لم يقل عليّ خير الناس فقد كفر.

1- فضائل امير المؤمنين عليه السلام أحمد بن حنبل 263 شماره 224

2- فضائل امير المؤمنين عليه السلام الأحمد بن حنبل 229، 320 شماره 181، 292

3- سنن الترمذي 5/ 299

4- سنن الترمذي 303/5

5- كان يحيى بن مَعين يحسن القول فيه... يقول: محمد بن كثير الكوفي - الذي يحدّث عن ليث - هو شيعيٌ، لم يكن به بأس، قد حدّث عنه سعدويه، و سمعتُ أنا منه. (الجرح و التعديل للرازي 8/ 69 و مراجعه شود به تاريخ ابن مَعين 346/1، سؤالات الآجري لأبي داود 206/1 - 207، ميزان الاعتدال 4/ 17) و قال: فإني قد رأيت حديث الشيخ مستقيماً. (تاريخ بغداد 3 / 410، تهذيب التهذيب 372/9)

6- قال البخاري: كوفى منكر الحديث. و قال ابن المديني: كتبنا عنه عجائب و خططتُ على حديثه. قال أحمد: خرقنا حديثه، و في رواية: مزّقنا حديثه. (سؤالات الآجري لأبي داود 1 / 206 - 207، تاريخ بغداد 3/ 410، ميزان الاعتدال 4/ 17، فضائل الصحابه للصاعدي 6 / 273)

مطر بن ميمون (مطر بن أبى مطر) المحاربي الإسكاف، أبو خالد الكوفي

در مذمّتش گفته اند: او روايات ساختگى را به نقل از افراد مورد اعتماد روايت مى كند. در فضيلت على بن ابى طالب عليه السلام مطالبى را از انس نقل كرده كه از احاديث انس نيست. نقل از او جايز نيست. او منكر الحديث است. او متروک است. (1)

از روايات اوست:

* روايت شماره 55 قال أنس: كنت عند النبيّ صلى اللّه عليه و آله و سلم فرأى عليّاً [عليه السلام] مُقبِلاً فقال: «أنا و هذا حجّةٌ على اُمّتي يوم القيامة».

و في لفظ: «يا أنس، هذا حجتي على أُمتي يوم القيامة». (2)

* روايت شماره 406 عن أنس، قال: آخى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم بين المسلمين فقال لعلي [عليه السلام]: «أنت أخي و أنا أخوك». (3)

* روايت شماره 582 علي مني و أنا منه. (4)

* روايت شماره 661 النظر إلى وجه علي عبادة. (5)

* روايت شماره 1046 إن أخي [خليلي] و وزيري و خليفتي في أهلي و خير من أترك [أخلفه] بعدي [يقضى ديني و ينجز موعدي] علي بن أبي طالب.

ص: 2153

1- كان ممّن يروي الموضوعات عن الأثبات، يروي عن أنس ما ليس من حديثه في فضل علي بن أبي طالب [عليه السلام]... لا تحلّ الرواية عنه. (مراجعه شود به المجروحين لابن حبان 3 / 5، الكامل لابن عدي 6 / 1397 - 398، تهذيب الكمال 28/ 58، الموضوعات لابن الجوزي 1/ 347، 374ـ 376، ميزان الاعتدال 4/ 127 - 128، تهذيب التهذيب 10 / 154، تنزيه الشريعة 1/353 - 354)

2- تاريخ مدينة دمشق 42/308 - 309، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 58 و رجوع شود به منابع پاورقى شماره 1

3- تاريخ مدينة دمشق 42/52، فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 199 شماره 141

4- تاريخ مدينة دمشق 42/63

5- تاريخ مدينة دمشق 42 / 355 و رجوع شود به منابع پاورقى شماره 1

و في رواية: علي أخي، و صاحبي، و ابن عمّي، و خير من أترك بعدي، يقضي ديني، و ينجز موعدي. (1)

* روايت شماره 1263 من صام يوم ثماني عشرة من ذي الحجة كتب له صيام ستين شهراً [سنة]، و هو يوم غدير خم لمّا أخذ النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم بيد علي بن أبي طالب [عليه السلام] فقال: «ألست وليّ المؤمنين [مولى المؤمنين / أولى بالمؤمنين]»؟! قالوا: بلى يا رسول اللّه، قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه، [اللهم و ال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره]»، فقال عمر: بخ بخ لك يا ابن أبي طالب، أصبحت مولاي و مولى كل مسلم، فأنزل اللّه عزّ و جلَ (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...) [المائدة (5): 3]. (2)

المعلى بن عبد الرحمن الواسطى

ابن خزيمه در صحيح خود از او روايت نموده است. ابن عدى مى گويد: اميدوارم مشكلى نداشته باشد. دقيقى او را ستوده است. (3)

يحيى بن مَعين گويد: بهترين حالش آن بوده كه هنگام مردنش به او گفتند: چرا استغفار نمى كنى؟! پاسخ داد: چرا به مغفرت خدا اميدوار نباشم؟! من هفتاد حديث در فضائل على [عليه السلام] ساخته ام! (4)

1- تاريخ مدينة دمشق 42/ 57، شواهد التنزيل 488/1 - 489، المناقب للخوارزمي 112 و رجوع شود به منابع پاورقى شماره 1 صفحه گذشته.

2- رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 42 / 233 - 234، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 37، شواهد التنزيل 1 / 200، 203 مطالب داخل كروشه از مناقب خوارزمى 156 است

3- مراجعه شود به صحيح ابن خزيمة 349/3 و قال ابن عدي: أرجو أنه لا بأس به. (لسان الميزان 7/ 394) و قال لنا ابن صاعد: و كان الدقيقي يثني عليه. (الكامل لابن عدي 6 / 373)

4- سمعت يحيى بن مَعين - و سئل عن المعلى بن عبد الرحمن - فقال: أحسن أحواله عندي أنه قيل له عند موته: ألا تستغفر اللّه؟! فقال: ألا أرجو أن يغفر لي و قد وضعت في فضل علي بن أبي طالب رضى اللّه عنه [عليه السلام] سبعين حديثاً! (ضعفاء العقيلى 215/4)

نگارنـده گوید: عین همین مطلب در ترجمه العلاء بن عبد الرحمن الحرقی از ابن مَعین نقل شده (1) که او یا دیگران این عبارت را کلیشه کرده و برای تضعیف راویان فضائل از آن سوء استفاده می کرده اند.

از روایات اوست:

* روایت شماره 547 لأعطينّ الراية رجلاً يحبّ اللّه و رسوله و يحبّه اللّه و رسوله. (2)

* روایت شماره 591... فقال جبريل - [في يوم أحد] -: يا محمد هذا - و أبيك - المواساة! فقال رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله و سـلم: «يا جبريل إنه مني» فقال جبريل: و أنا منكما. (3)

* روایت شماره 670... عن أبي أيوب الأنصاري:... و إن رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله و سـلم أمرنا بقتال ثلاثة مع علي [عليه السلام]: بقتال الناكثين و القاسطين و المارقين...

«يا عمار بن ياسر إن رأيت عليّاً قد سلك و اديا و سلك الناس غيره فاسلك مع علي ؛ فإنه لن يدليك في ردى ولن يخرجك من هدى».

«يا عمار من تقلّـد سـيفاً أعان به عليّاً على عـدوه قلّده اللّه يوم القيامة و شاحين من درّ، و من تقلّد سـيفاً أعان به عدوّ على عليه قلّده اللّه يوم القيامة و شاحين من نار». (4)

موسى بن عثمان الحضرمي المؤدب

ابن عدی می گوید: هر چند غالی است ولی راست گو است. (5)

1- الكشف الحثيث 183 - 184، 204 - 205

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 81

3- مجمع الزوائد 6 / 122 - 123، و رجوع شود به تاريـخ مدينة دمشق 42 / 76. قال الهيثمي: رواه البزار، و فيه معلى بن عبـد الرحمن الواسطى

4- تاريخ بغداد 13 / 188 - 189، تاريخ مدينة دمشق 42 / 472 - 473، بغية الطلب 292/1 - 293، البداية و النهاية 339/7 - 340، الموضوعات لابن الجوزي 11/2 - 12، تنزيه الشريعة 371/1 و رجوع شود به دفتر سوم صفحه 949

5- و هو صدوق فى رواياته إلّا أنه غالٍ في جملة الكوفيين. (الكامل لابن عدي 350/6)

در مذمّتش گفته اند: او متروک الحدیث است. (1)

از احادیث اوست: حدیث غدیر. (2)

[1598 / 256] عن محمد بن علي [عليه السلام] قال: لمّا نزلت هذه الآية: (فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُم لاَ تَعْلَمُونَ) [النحل (16): 43 و الأنبياء عليهم السلام (21): 7] قال علي عليه السلام: نحن أهل الذكر الذي عنانا اللّه جلّ و علا في كتابه. (3)

* روايت شماره 1483 با كمى اختلاف عن ابن عباس في قوله تعالى: (سَلاَمٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ) [الصافات (37): 130]، قال: [نحن] هم آل محمد [عليهم السلام]. (4)

* روايت شماره 1431 به اختصار قال ابن عباس: ما أنزل اللّه آية: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) إلّا عليٌّ رأسها و أميرها. (5)

موسى بن قيس الحضرمي كوفي

مدح و توثيق او و نيز تضعيف او به اين كه:

او از غاليـان رافضـى ها است... احاديث پست و باطلى نقل كرده است. و هم چنين برخى از روايت هايش در متن و پاورقى صـفحه هاى 1951، 1954 - 1955، 1972 گذشت.

1- قال عبد الرحمن: سألت أبي عن موسى بن عثمان الحضرمي فقال: متروك الحديث. (الجرح و التعديل لابن أبي حاتم 8 / 153)

2- الكامل لابن عدي 6 / 350، تاريخ مدينة دمشق 42 / 222 - 223

3- شواهد التنزيل 1 / 435 - 436

4- الكامل لابن عدي 6 / 350، شواهد التنزيل 2 / 167

5- تاريخ مدينة دمشق 363/42، شواهد التنزيل 68/1، المناقب للخوارزمى 266 - 267

ناصح بن عبد اللّه [عبد الرحمن]

مرد خوب و شایسته و اهل عبادت بوده است. (1)

در تضعیفش گفته اند: او ضعیف الحدیث و منکر الحدیث است. در فضائل [علی علیه السلام] روایاتی را از سمّاك از جابر بن سمره نقل کرده که منکَر (و غیر قابل قبول) است. (2)

از احادیث اوست: حدیث منزلت. (3)

[1599 / 257] عن جابر بن سمرة، قال: أمر رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم بسدّ أبواب المسجد كلها غير باب علي [عليه السلام] فقال العباس: يا رسول اللّه، قدر ما أدخل أنا وحدي و أخرج، قال: «ما أمرتُ بشيء من ذلك»، فسدّها كلّها غير باب علي [عليه السلام]، و ربما مرّ و هو جنب. (4)

[1600 / 258] و قال صلى اللّه عليه و آله و سلم لعلى عليه السلام: «إنك امرؤ مستخلف، و إنك مقتول، و هذه مخضوبة من هذه»، لحيته من رأسه. (5)

[1601 / 259] عن جابر بن سمرة، قال: لمّا سأل أهل قباء النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم أن يبني لهم مسجداً، فقال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «ليقوم بعضكم فيركب الناقة»، فقام أبو بكر فركبها فحركها فلم تنبعث فرجع فقعد، فقام عمر فركبها فحرّكها فلم تنبعث فرجع فقعد، ثم قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم لأصحابه: «ليقوم بعضكم فيركب الناقة»، فقام علي [عليه السلام] فلمّا وضع رجله في غرز الركاب و ثبت به، قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «يا علي، ارخ زمامها، و ابنوا على

1- و كان من العابدين، ذكره الحسن بن صالح، فقال: رجل صالح، نعم الرجل! (ميزان الاعتدال 240/4)

2- قال أبو حاتم: ضعيف الحديث، منكر الحديث، عنده عن سماك، عن جابر بن سمرة مسندات في الفضائل كلّها منكرات كأنه لا يعرف غير سماك عن جابر، و هو في الضعف مثل سماك... و هو في جملة متشيعى أهل الكوفة، و هو ممن يكتب حديثه. (تهذيب الكمال 29 / 261 - 263)

3- تاريخ مدينة دمشق 42 / 178، المعجم الكبير للطبراني 2 / 247

4- المعجم الكبير للطبرانى 2 / 246

5- المعجم الكبير للطبراني 2 / 247 و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 42/ 536

مدارها؛ فإنها مأمورة». (1)

* روایت شماره 899 قال صلی اللّه علیه و آله و سلم لعلی [علیه السلام]: «من أشقی الأولین»؟ قال: عاقر الناقة، قال: «فمن أشقی الآخرین»؟ قال: اللّه و رسوله أعلم، قال: «قاتلك [یا علیُّ]». (2)

* روایت شماره 901 عن جابر بن سمرة، قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم لعلی [علیه السلام]: «من أشقی ثمود»؟ قال: من عقر الناقة [قالوا: عاقر الناقة]. قال: «فمن أشقی هذه الأمة»؟ قال: اللّه اعلم [قالوا: اللّه و رسوله أعلم]. قال: «قاتلك [یا علیّ]». (3)

* روایت شماره 949 عن سلمان، قال: قلت: یا رسول اللّه، لکل نبي وصي فمن وصیّك؟ فسکت عنّي، فلمّا کان بعد رآني فقال: «یا سلمان» فأسرعت إلیه قلت: لبیك، قال: «تعلم من وصيّ موسی»؟ قلت: نعم، یوشع بن نون، قال: «لِمَ»؟ قلت: لأنه کان أعلمهم، قال: «فإن وصیّي، و موضع سرّي، و خیر من أترك بعدي، و ینجز عدتي، و یقضي دیني علي بن أبي طالب». (4)

* روایت شماره 1038 عن جابر بن سمرة، قال: قیل: یا رسول اللّه، من یحمل رایتك یوم القیامة؟ قال: «من عسی [یحسن] أن یحملها إلّا من حملها في الدنیا: علي بن أبي طالب». (5)

* روایت شماره 1066 إن هذا لا یموت حتی یُملأ غیظاً، ولن یموت إلّا مقتولاً. (6)

1- المعجم الکبیر للطبراني 2/ 246

2- تاریخ مدینة دمشق 42 551/ و رجوع شود به المناقب لابن المغازلي 170

3- المعجم الکبیر للطبرانی 247/2، تاریخ مدینة دمشق 42 /550، مجمع الزوائد 136/9

4- المعجم الکبیر للطبراني 6 / 221، مجمع الزوائد 113/9 - 114 و مراجعه شود به کنز العمال 610/11، سبل الهدی و الرشاد 291/11

5- تاریخ مدینة دمشق 42/ 74 - 75، المعجم الکبیر للطبراني 2 / 247، المناقب للخوارزمي 358، مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 167

6- تاریخ مدینة دمشق 422/42، 536 و رجوع شود به المستدرك 3 / 139

وکیع بن الجراح

او از رجال صحاح سته است. ذهبی او را با القاب: «الإمام، الحافظ، الثبت، محدّث العراق» ستوده است. احمد بن حنبل می گوید: من کسی را در دانش و حفظ جامع تر و برتر از وکیع ندیده ام ! (1)

مروان بن معاویه لیستی تهیه و اسامی عده ای را در آن ثبت کرده بود که این ها رافضی هستند و وکیع را نیز نام برده بود. (2)

از احادیث اوست: حدیث منزلت. (3)

[1602 / 260] قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم: لمّا عُرج بي إلى السماء رأيتُ على باب الجنة مكتوبا: لا إله الّا اللّه، محمد رسول اللّه، علی حبیب اللّه، الحسن و الحسین صفوة اللّه، فاطمة أمة اللّه، علی مبغضهم لعنة اللّه. (4)

[1603 / 261] قال ابن عباس في قول اللّه تعالى: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) [الحمد (1): 6] يقول: قولوا معاشر العباد: اهدنا إلى حبّ النبي [صلى اللّه عليه و آله و سلم] و أهل بيته [عليهم السلام]. (5)

[1604 / 262] روى السيوطي - و بتبعه المتقي الهندي- رواية طويلة جدّاً عن وكيع، عن يحيى بن عبد اللّه بن الحسن، عن أبيه، قال: كان علي [عليه السلام] يخطب فقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين، أخبرني من أهل الجماعة؟ و من أهل الفرقة؟ و من أهل السنة؟ و من أهل البدعة؟

1- قال أحمد: ما رأيت أوعى للعلم منه ولا أحفظ. (رجوع شود به الكاشف 2 / 350، سير أعلام النبلاء 9 /140) و قال الذهبي: وكيع بن الجراح ابن مليح، الإمام، الحافظ، الثبت، محدّث العراق. (تذكرة الحفاظ 306/1)

2- رجوع شود به مطلبی که صفحه 1957 گذشت

3- فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 154 شماره 77

4- المناقب للخوارزمي 302

5- شواهد التنزيل 75/1

فقال [عليه السلام]: و يحك! أما إذ سألتني فافهم عني ولا عليك أن لا تسأل عنها أحداً بعدي.

فأمّا أهل الجماعة فأنا و من اتبعني و إن قلّوا، و ذلك الحقّ عن أمر اللّه و أمر رسوله، فأمّا أهل الفرقة فالمخالفون لي و من اتبعني و إن كثروا،

و أما أهل السنّة المتمسّكون بما سنّه اللّه لهم و رسوله و إن قلّوا و إن قلّوا،

و أما أهل البدعة فالمخالفون لأمر اللّه و لكتابه و رسوله، العاملون برأيهم و أهوائهم و إن كثروا، و قد مضى منه [منهم ظ] الفوج الأول و بقيت أفواج، (1) و على اللّه قصمها و استئصالها عن جدبة الأرض...

فقام عمار فقال: يا أيها الناس ! إنكم - و اللّه - إن اتبعتموه و أطعتموه لم يضلّ بكم عن منهاج نبيّكم قيس شعرة، و كيف يكون ذلك و قد استودعه رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم المنايا و الوصايا و فصل الخطاب على منهاج هارون بن عمران إذ قال له رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلّا أنه لا نبي بعدي»، فضلاً خصّه اللّه به إكراماً منه لنبيه صلى اللّه عليه و آله و سلم حيث أعطاه اللّه ما لم يعطه أحداً من خلقه.

ثم قال علي [عليه السلام]: انظروا رحمكم اللّه ما تؤمرون به فامضوا له؛ فإن العالم أعلم بما يأتي من الجاهل الخسيس الأخسّ ؛ فإني حاملكم - إن شاء اللّه تعالى إن أطعتموني - على سبيل الجنّة، و إن كان ذا مشقّة شديدة و مرارة عتيدة....

ثم إني مخبركم أن خيلاً من بني إسرائيل أمرهم نبيّهم أن لا يشربوا من النهر، فلجّوا في ترك أمره فشربوا منه إلّا قليلاً منهم، فكونوا - رحمكم اللّه - من أولئك الذين أطاعوا نبيهم ولم يعصوا ربّهم.

و أمّا عائشة فأدركها رأي النساء، و شيء كان في نفسها عَلَيّ يغلي في جوفها

1- فوج اول اشاره به ناكثين يعنى اهل جمل است به قرينهٔ ادامه روايت كه: فأيّكم يأخذ أمه عائشة بسهمه؟ قالوا: يا أمير المؤمنين! بل أصبت و أخطأنا، و علمت و جهلنا.... (كنز العمال 16 / 185) و افواج ديگر اشاره به معاويه، شاميان خوارج (قاسطين و مارقين و...) مى باشد.

كالمرجل، و لو دعيت لتنال من غير [ي] ما أتت إليّ لم تفعل...

فتبرؤوا من الذين أثروا طاعتهم على طاعة اللّه، و فاز السعداء بولاية الإيمان...

فقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين! أخبرنا على ما قاتلت طلحة و الزبير؟ قال: قاتلتُهم على نقضهم بيعتي، و قتلهم شيعتي من المؤمنين حكيم بن جبلة العبدي من عبد القيس و السائحة و الأساورة بلا حقّ استوجبوه منهما، ولا كان ذلك لهما دون الإمام... و قد بايعاني طائعَين غير مكرَهَين، و لكنهما طمعا مني في ولاية البصرة و اليمن....

فقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين، أخبرنا عن الفتنة، هل سألت عنها رسول اللّه [صلى اللّه عليه و آله و سلم]؟ قال: نعم، إنه لمّا نزلت هذه الآية من قول اللّه عزّ و جلّ: (الم * أَحَسِبَ النّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لاَ يُفْتَنُونَ) [العنكبوت (29): 1 - 2] علمت أن الفتنة لا تنزل بنا و رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم حيّ بين أظهرنا، فقلت: يا رسول اللّه، ما هذه الفتنة التي أخبرك اللّه بها؟ فقال: «يا علي، إن أمتي سيُفْتَنُون من بعدي»، قلت: يا رسول اللّه، أوليس قد قلتَ لي يوم أحد - حيث استشهد من استشهد من المسلمين و حزنتُ على الشهادة فشقّ ذلك عَلَيّ فقلتَ لي -:«أبشر يا صدّيق؛ فإن الشهادة من و رائك»؟ فقال لي: «فإن ذلك لكذلك، فكيف صبرك إذا خضبت هذه من هذا»؟ - و أهوى بيده إلى لحيتي و رأسي - فقلت: بأبي و أمي يا رسول اللّه، ليس ذلك من مواطن الصبر ولكن من مواطن البشرى و الشكر! فقال لي: «أجل»، ثم قال لي: «يا علي، إنك باقٍ بعدي، و مبتلىً بأُمّتي، و مخاصم يوم القيامة بين يدي جواباً»، فقلت: بأبي أنت و أمي! بيّن لي ما هذه الفتنة التي يبتلون بها، و على ما أجاهدهم بعدك؟ فقال: «إنك ستقاتل

بعدي الناكثة و القاسطة و المارقة» - و حلاهم (1) و سمّاهم رجلاً رجلاً، ثم قال لي: «و تجاهد أمتي على كل من خالف القرآن ممّن يعمل

1- و حليتُ الرجل تحليةً... أي و صفت حليته. (الصحاح للجوهري 6 / 2319)

في الدين بالرأي، ولا رأي في الدين، إنما هو أمر من الربّ و نهيه»، فقلت: يا رسول اللّه، فأرشدني إلى الفلج عند الخصومة يوم القيامة، فقال: «نعم، إذا كـان ذلـك فاقتصـر على الهـدى إذا قومـك عطفوا الهـدى على العمى، و عطفوا القرآن على الرأي فتـأوّلوه برأيهم، تتبع [بتتبع ظ] الحجج من القرآن بمشـتبهات الأشـياء الكاذبة عند الطمأنينة إلى الدنيا و التهالك و التكاثر، فاعطف أنت الرأي على القرآن إذا قومك حرّفوا الكلم عن مواضـعه عنـد الأهواء الساهيـة، و الأمر الصالح، و الهرج الآثم، (1) و القادة الناكثـة، و الفرقة القاسـطة، و الأخرى المارقة أهل الإفك المردي و الهوى المطغي، و الشبهة الحالقة، فلا تتكلنّ عن فضل العاقبة؛ فان العاقبة للمتقين». (2)

* روايت (3): من كنت وليّه فعلي وليّه. (4)

* روايت شماره 547 لأبعثنّ رجلاً يحبّه اللّه و رسوله و يحبّ اللّه و رسوله، ليس بفرّار. (5)

* روايت شماره 658 لقد فارقكم أمس رجل ما سبقه الأولون بعلم ولا أدركه الآخرون. (6)

1- في العسل المصفّى من تهذيب زين الفتى للعاصمي 399/1 من غير طريق وكيع: «و الأمر الطامح، و المرح الآثم».

2- شايد آخر روايت اشاره باشد به آيه شريفه: (فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ) [هود (11): 49]. كنز العمال 16 / 183 - 197، قسمت هاى انتخاب شده از صفحه هاى 183، 185 - 186، 189، 191، 193-195 صدر اين روايت در الاحتجاج 1 / 168 - 169 (چاپ ديگر 1 / 246 - 247) و بحار الأنوار 222/32 و ذيل آن در الاحتجاج 1 / 195 - 196 (چاپ ديگر 1 /290) و بحار الأنوار 29 / 423 نقل شده است.

3- روايات متعدد به اين لفظ گذشت، شماره هاى 149، 154، 155، 161، 164، 168، 175، 190.

4- فضائل امير المؤمنين عليه السلام الأحمد بن حنبل 149 شماره 70.

5- فضائل امير المؤمنين عليه السلام الأحمد بن حنبل 152 شماره 73

6- فضائل امير المؤمنين عليه السلام الأحمد بن حنبل 134، 195، 204 شماره 45، 135، 148

* روایت شماره 676 «إن منکم من یقاتل علی تأویله کما قاتلت علی تنزیله»، فقام أبو بکر و عمر، فقال: «لا، ولکن خاصف النعل»، و علی [علیه السلام] یخصف نعله [صلی اللّه علیه و آله و سلم]. (1)

* روایت شماره 866 و الذي فلق الحبة و برأ النسمة إنه لَعَهد النبي الأمي صلی اللّه علیه و آله و سلم إليّ أن لا یحبّني إلّا مؤمن، ولا یبغضني إلّا منافق. (2)

و في لفظ: «لا یحبّك إلّا مؤمن ولا یبغضك إلّا منافق». (3)

* روایت شماره 902 - با قدری اختلاف - «یا علي، تدري من أشقی الأولین»؟ قلت: اللّه و رسوله أعلم، قال: «عاقر الناقة» قال: «تدري من شرّ - و قال مرّة: و أشقی - الآخرین»؟ قلت: اللّه و رسوله أعلم، قال: «قاتلك یا علي». (4)

* روایت شماره 1099 عن ابن عمر، قال: لَقَدْ أَوتِيَ ابنُ أَبي طالب ثلاثَ خِصَالٍ لأن تکون لي واحدةٌ مِنْهُنّ أَحبّ إليّ مِنْ حُمر النّعم: زَوّجَهُ رَسولُ اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم ابنتَه وَ وَلَدَتْ لَه، وَ سَدّ الأبوابَ إلاّ بابَه في المسجد، وَ أَعطاهُ الرّایةَ یَومَ خیبر. (5)

هارون بن حاتم الکوفي، أبو بشر البزاز

ابن حبان او را در کتاب الثقات ذکر و توثیق نموده، و حاکم نیشابوری حدیث او را صحیح دانسته است. (6)

ذهبی در ترجمه یحیی بن عیسی روایت: «النظر إلی علی عبادة» را نقل کرده و گفته: شاید هارون بن حاتم آن را جعل کرده باشد! (7)

1- مسند أحمد 3 /33

2- صحیح مسلم 1 / 60 - 61

3- فضائل امیر المؤمنین علیه السلام الأحمد بن حنبل 150، 268 شماره 71، 230

4- فضائل امیر المؤمنین علیه السلام الأحمد بن حنبل 153 - 154 شماره 76

5- فضائل امیر المؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 154 - 155 شماره 78.

6- الثقات لابن حبان 9/ 241، المستدرك 2 / 239، 241، 243 - 244

7- میزان الاعتدال 4 / 401 - 402، الکشف الحثیث 270

او مکرر هارون را تضعیف و حدیث فوق را باطل دانسته است. (1)

و البته هارون متفرّد به نقل آن از استادش یحیی بن عیسی رملی نیست بلکه عده ای آن را از او نقل کرده اند و اسناد دیگری - غیر از طریق یحیی - نیز دارد. (2)

از احادیث اوست: حدیث منزلت. (3)

[1605 / 263] و قال صلی اللّه علیه و آله و سلم لعلي علیه السلام: «الناس من شجر شتی و أنا و أنت من شجرة واحدة»، ثم قرأ صلی اللّه علیه و آله و سلم: (وَ جَنّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَ غَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ) [الرعد (13): 4]. (4)

* روایت شماره 661 قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم: النظرُ إلی عليّ عبادة. (5)

يحيى بن سلمة بن كهيل الكوفي الحضرمي

حاکم نیشابوری حدیث او را صحیح دانسته و ابن حبان او را در کتاب الثقات ذکر کرده ولی در کتاب المجروحین او را منکر الحدیث دانسته است. (6)

در مذمّتش گفته اند: احادیث منکَری دارد. ضعیف الحدیث و متروک الحدیث است. در تشیّع غلو و زیاده روی دارد. او هیچ ارزشی ندارد، روایاتش نوشته نمی شود. (7)

1- المغني 2 / 468، ميزان الاعتدال 4 / 282 - 283، لسان الميزان 6/ 178

2- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 942، واکنش دوم: حکم به بطلان و جعلی دانستن روایت.

3- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي / 52، تاريخ مدينة دمشق 42 / 155.

4- تاريخ مدينة دمشق 42/ 64

5- تاريخ مدينة دمشق 42 / 351، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 175 و...

6- رجوع شود به الثقات 595/7، المجروحين لابن حبان 3/ 112: منكر الحديث جدّاً. قال الذهبي: و قد قوّاه الحاكم وحده، و أخرج له في المستدرك فلم يصب. (ميزان الاعتدال 381/4 - 382)

7- في حديثه مناكير. (التاريخ الكبير للبخاري 277/8 - 278، الضعفاء الصغير للبخاري 124) متروك الحديث، ضعيف الحديث، و كان يغلو في التشيّع. (الضعفاء و المتروكين للنسائي 249، معرفة الثقات للعجلي 2 / 353) عبد اللّه بن المبارك يقول: يحيى بن سلمة بن كهيل ضعيف. يحيى يقول: ليس بشيء، و قال مرة: لا يكتب حديثه. (ضعفاء العقيلي 4 / 405 و رجوع شود به الجرح و التعديل لابن أبي حاتم 154/9، تاريخ ابن مَعين 1 / 204، 231، الكامل لابن عدي 196/7، الكاشف 2 / 367، المغني 2 / 517، تهذيب التهذيب 11 / 197، لسان الميزان 7 / 431)

از احادیث اوست: حدیث غدیر، (1) حدیث منزلت. (2)

[1606 / 264] نداى آسماني: لا سيف إلّا ذو الفقار ولا فتى إلّا علي. (3)

[1607 / 265] عن عبد الرحمان بن أبي ليلى، قال: لقد نزلت في علي [عليه السلام] ثمانون آية صفواً في كتاب اللّه ما يشركه فيها أحد من هذه الأمة. (4)

* روايت شماره 280 قال عليّ عليه السلام: اللهم لا أعرف عبداً لك من هذه الأمة عبَدَكَ قبلي غير نبيها صلى اللّه عليه و آله و سلم- ثلاث مرار -، ثم قال: لقد صلّيت قبل أن يصلّى أحد سبعاً. (5)

* روايت شماره 530 عن عامر الشعبي، قال: ما أحد أعلم بما بين اللوحين من كتاب اللّه تعالى - بعد نبي اللّه [صلى اللّه عليه و آله و سلم] - من علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (6)

* روايت شماره 661 النظر إلى على عبادة. (7)

* روايت شماره 699 مختصراً «لئن بقيتُ لأقتلنّ العمالقة» فقال جبرائيل: أو علي. (8)

* روايت شماره 704 قال علي عليه السلام: أُمرتُ بقتال الناكثين و القاسطين و المارقين. (9)

1- المعجم الكبير للطبراني 5 / 194

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 156، 181، المعجم الكبير للطبراني 23 / 377.

3- تنزيه الشريعة 1 / 385

4- شواهد التنزيل 1 / 55

5- تاريخ مدينة دمشق 32/42.

6- شواهد التنزيل 1 / 49

7- تاريخ مدينة دمشق 42 / 355، الكامل لابن عدي 196/7، ميزان الاعتدال 4 / 381 - 382.

8- الكامل لابن عدي 196/7، ميزان الاعتدال 4 / 381 - 382

9- المعجم الأوسط للطبراني 213/8

* روایت شماره 864 قال علي عليه السلام: حَسَبي حَسَبُ النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم و ديني دين النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم، و من نال مني شيئاً فإنما يناله من النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم. (1)

يحيى بن عيسى الرملي التميمي النهشلي الفاخوري

برخی چون احمد بن حنبل او را ستوده اند. مسلم، ابن داود، ترمذی، ابن ماجه قزوینی از او روایت نموده اند. (2)

تضعیف شده که احادیثی روایت می کند که هیچ کس نقل نمی کند. او هیچ ارزشی ندارد. (3)

از احادیث اوست: حدیث منزلت. (4)

* روایت شماره 233 و قال صلى اللّه عليه و آله و سلم لأم سلمة: «هذا علي بن أبي طالب، لحمه لحمي، و دمه دمي، هو منّي بمنزلة هارون من موسى إلّا أنه لا نبي بعدي». (5)

* روایت شماره 445 على عيبة علمي. (6)

* روایت شماره 661 النظر إلى على عبادة. (7)

1- تاريخ مدينة دمشق 42 / 519.

2- كان أحمد يثنى عليه. و قال أبو معاوية: اكتبوا عنه، فطالما رأيته عند الأعمش. (الجرح و التعديل للرازي 9 / 178، ميزان الاعتدال 401/4 - 402) و رجوع شود به الكاشف للذهبي 2 / 372، سنن ابن ماجة 1 / 63، 576، المستدرك للحاكم 1 / 388.

3- هو ضعيف لا يكتب حديثه.... ليس بشئ... و عامة رواياته مما لا يُتابع عليه. (الكامل لابن عدي 217/7 - 218، ميزان الاعتدال 4 / 402)

4- تاريخ مدينة دمشق 42 / 174

5- المعجم الكبير للطبراني 12 / 15

6- تاريخ مدينة دمشق 42 / 384 - 385

7- المستدرك 3 / 141 - 142، المعجم الكبير للطبراني 10 / 77، تاريخ مدينة دمشق 351/42، المناقب لابن المغازلي 175، ميزان الاعتدال 4 / 401 - 402.

* روایت شماره 866 و قال علي عليه السلام: لَعَهد النبي الأمي صلى اللّه عليه و آله و سلم إليّ: « أنه لا يحبّك إلّا مؤمن ولا يبغضك إلّا منافق». (1)

* روایت شماره 1551 قال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم لعلى عليه السلام: «أنت أخي في الدنيا و الآخرة». (2)

يحيى بن [أبي] سليم، أبو بلج الفزاري

ارباب سنن اربعه (ابن داود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه قزوینی) و شعبه - که نزد اهل تسنن امیر المؤمنین در حدیث است ! - از او روایت نموده اند. ابن مَعین، نسائی، دار قطنی و جماعتی او را توثیق نموده و ابو حاتم و ابن عدی گفته اند: اشکالی در (روایات) او نیست. (3)

در مذمّتش گفته اند: بخاری گفته: (احادیث) او جای تأمل دارد.

عسقلانی می گوید: جماعتی او را به جهت تشیع تضعیف کرده اند.

و ادامه داده: ولی نزد جمهور رجالیین، تشیّع مانع قبول روایت نیست. (4)

از احادیث اوست: حدیث غدیر به نقل از بریده. (5)

روایت معتبر عبد اللّه بن شدّاد در قتل ذو الثدیه. (6)

1- تاريخ مدينة دمشق 42/ 276

2- الكامل لابن عدي 2/ 166 - 167 و رجوع شود به روایت شماره 350

3- الكاشف 414/2، فتح الباري 10/ 152. و قال ابن عدي: و قد روى عن أبي بلج أجلّة الناس مثل شعبة و أبو عوانة و هشيم. (الكامل 7/ 230)

4- قال البخاري: فيه نظر. قال ابن حجر: و ضعّفه جماعة بسبب التشيّع، و ذلك لا يقدح في قبول روايته عند الجمهور. (الكاشف 2/ 414، فتح الباري 10 / 152)

5- تاريخ مدينة دمشق 42 / 187 - 188

6- تاريخ مدينة دمشق 42 / 465، رجوع شود به روایت شماره 829.

روایت معتبر و مفصل ابن عباس در ویژگی های امیر المؤمنین علیه السلام. این روایت که مشتمل بر 10 ویژگی است، گاهی تقطیع شده و بخش های مختلف آن به صورت پراکنده در بسیاری از منابع معتبر اهل تسنن نقل شده است. (1)

يونس بن خباب، الأسيدي، مولاهم الكوفي

بخاری در الأدب المفرد و ارباب سنن اربعه از او روایت نموده اند. حاکم حدیث او را بر شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته و یحیی بن مَعین و عثمان بن ابی شیبه و ابن شاهین نیز او را توثیق کرده اند. (2)

در مذمّتش گفته اند: او متهم به رفض است. شیعه افراطی است. در رفض زیاده روی نموده است. به جهت نظریه بدی که داشت مورد اشکال واقع شده. نقل روایت از او جایز نیست؛ زیرا دیگران را به مذهب خویش دعوت می کند. او متفرّد به نقل روایات منکَری است که آن را از افراد ثقه و مورد اطمینان نقل می کند.

مشایخ حدیث – حتی امثال یحیی بن مَعین که او را ثقه دانسته اند – از او روایت نقل نکرده اند.

راوی می گوید: از او دربارهٔ حدیث قبر (3) پرسیدم، گفت: ناصبی ها –

1– رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1625، پیوست 4: «ویژگی های علی علیه السلام به نقل ابن عباس»

2– رجوع شود به تقریب التهذیب 2/ 348 – 349، تهذیب الکمال 32 /507، المستدرك 1 / 40. قال الساجي: صدوق في الحديث. و قال ابن مَعين: كان ثقة. و قال ابن شاهين في الثقات: قال عثمان بن أبي شيبة: يونس بن خباب ثقةٌ صدوقٌ. (تهذيب التهذيب 11 / 385 – 386) قال أبو داود: و قد رأيت أحاديث شعبة عنه مستقيمة، و ليس الرافضة كذلك. (تهذيب الكمال 506/32 – 507)

3– در مسند أحمد 4/ 296 و منابع دیگر روایت شده که در قبر می گوید: ربّي اللّه، و ديني الإسلام، و نبيي محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم، فيقول له: صدقت.

و بنابر نقلی: مرجئه فاسق [اشاره به عامه!] - مطلبی را (در نقل آن) کتمان کرده اند! گفتم: چه چیزی را؟ گفت:

[1608 / 266] در قبر از میت پرسیده می شود: ولیّ (مولی و امام) تو کیست؟ اگر پاسخ داد: علی بن ابی طالب [علیه السلام] اهل نجات است.

راوی می گوید: به او گفتم: به خدا ما چنین چیزی را از پدران خویش نشنیده ایم. (1)

از احادیث اوست:

[1609 / 267] عن أبي الحمراء، قال: شهدت النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم ثمانية - أو عشرة - أشهر [نحواً من تسعة أشهر] إذا خرج إلى الصلاة - أو إلى الغداة - مرّ بباب فاطمة [عليها السلام] فيقول: «السلام عليكم و رحمة اللّه، الصلاة أهل البيت، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمْ

1- و يونس بن خباب فوق الشيعي. تكلّموا فيه من جهة رأيه السوء. و رمي بالرفض. كان خبيث الرأي. لا تحلّ الرواية عنه. كان رجل سوء فيه شيعية مفرطة. كان يغلو في الرفض. شيعيٌ غالٍ. و عن أبي داود قال: ليس في حديثه نكارة إلّا أنه زاد في حديث عذاب القبر «و علي وليي»... حدّثنا عباد بن عباد، قال: أتيت يونس بن خباب [بمنى عند المبارة [المنارة]، و هو يقصّ] فسألته حديث عذاب القبر، فحدّثني به، فقال: هنا كلمة أخفاها الناصبة [قد كتمته المرجئة الفسقة]! قلت: ما هي؟ قال: إنه ليُسأل في قبره: من وليّك؟ فإن قال: علي بن أبي طالب، نجا، فقلت: و اللّه (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) [المؤمنون (23): 24]. قال ابن حبان: لا يحلّ الرواية عنه؛ لأنه كان داعية إلى مذهبه، ثم مع ذلك يتفرّد بالمناكير التي يرويها عن الثقات و الأحاديث الصحاح التي يسرقها عن الأثبات فيرويها عنهم... حدّثنا عمرو بن علي، قال: ما سمعت يحيى ولا عبد الرحمن حدّثا عن يونس بن خباب بشيء قط. (مراجعه شود به سؤالات الآجري لأبي داود 1 / 222، 244 - 245، الكامل لابن عدي 1 / 245 و 7/ 172 - 174، المجروحين 3 / 140، ضعفاء العقيلي 458/4، ميزان الاعتدال 479/4 - 480، تقريب التهذيب 348/2 - 349، تهذيب التهذيب 385/11 - 386)

الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) [الأحزاب (33): (33)]». (1)

[1610 / 268] عن أنس، قال: أنزلت النبوة على رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم يوم الاثنين و بعث يوم الاثنين، و أسلمت خديجة يوم الاثنين، و أسلم علي [عليه السلام] الثلاثاء. (2)

[1611 / 269] قال عمر [لمولانا أبي عبد اللّه الحسين عليه السلام في ضمن رواية]: و هل أنبت الشعر على الرأس غيركم! (3)

* روايت شماره 938 عن أنس، قال: خرجت و على [عليه السلام] مع رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم في حيطان المدينة فمررنا بحديقة فقال علي [عليه السلام]: ما أحسن هذه الحديقة! قال النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم: «حديقتك في الجنة أحسن منها» حتى مرّ من تسع حدائق و يقول مثلها، و جعل النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم يبكى، فقال على [عليه السلام]: ما يبكيك؟ قال: «ضغائن فى صدور قوم لا يبدونها حتى يفقدوني». (4)

1- شواهد التنزيل 2/ 80 - 82، و رجوع شود به الكنى (جزء من التاريخ الكبير) للبخاري 25، الكامل لابن عدي 7/ 61، 174 و...

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 28 نگارنده گويد: در تقدم ايمان مولا بر حضرت خديجه عليها السلام رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 570.

3- تاريخ مدينة دمشق 175/14

4- الكامل لابن عدي 173/7 و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 323/42 - 324

تذکر دو نکته مهم

نکته اول: اشکال تفرّد به نقل

در موارد متعدد بر احادیث فضائل اشکال شده که فلان راوی متفرّد به نقل آن است و کس دیگری آن را نقل نکرده است.

و در مورد برخی از راویان به عنوان عیب و اشکال گفته شده که او متفرّد به نقل روایاتی است که دیگران آن را نقل نمی کنند.

اشکال

تفرّد راوی ثقه به نقل روایتی، عیب برای او نیست و باعث تضعیف روایت هم نمی شود و در اعتبار و صحت روایت شرط نشده که حتماً باید دیگران هم آن را نقل کرده باشند. (1)

ذهبی در شرح حال علی بن مدینی می نویسد: عقیلی او را در کتاب ضعفاء آورده و تضعیف نموده و کار زشتی کرده! (من می گویم:) ای عقیلی آیا تو عقل نداری؟! می دانی دربارهٔ چه کسی صحبت می کنی؟! من دوست دارم یک راوی ثقهٔ ثبت به من معرفی کنی که اشتباه نکرده یا متفرّد به نقل مطلبی نباشد که دیگران آن را نقل نکرده باشند. بلکه اگر حافظ ثقه متفرّد به نقل روایاتی باشد موجب برتری جایگاه او نسبت به دیگران می شود؛ زیرا این مطلب حاکی از آن است که او به یاد گرفتن و ضبط آثار اهتمامی بیش تر از هم گنان خویش داشته است... هیچ یک از صحابه و تابعین نیست مگر آن که مواردی از سنّت را نقل کرده که دیگران آن را نقل نکرده اند... علاوه بر آن، چنین نیست که هر کس بدعت، لغزش یا گناهی

1- قال الحاكم النيسابوري: و إذا تفرّد الثقة بحديث فهو على أصلهم صحيح. (المستدرك 3 / 128) و قال المزي - في ضمن كلام له -:... هذا لا يقدح في صحة الحديث؛ لأن وجود المتابعة ليس شرطاً في صحة كل حديث صحيح. (تهذيب التهذيب 1 / 234)

داشت روایاتش ضعیف شمرده شود [زیرا] در وثاقت [راوی] عصمت از گناه شرط نیست. (1)

نکته دوم: غلو چیست و غالی کیست؟!

بـار هـا دیـده شـده که مخالفین، روایات فضائل را به بهانـهٔ آن که غلو و زیاده روی است تکـذیب نموده یا در تضـعیف راویان از این حربه استفاد می نمایند که او شیعه افراطی و غالی است.

پیش از این گـذشت که نزد رجـالیین اهل تسـنن «شـیعه غالی» آن است که امیر المؤمنین علیه السـلام را بر شـیخین مقـدّم بـدارد، و به او «رافضـی» نیز گفته می شود. «رافضـی غالی» کسی است که نسبت به شیخین کینه داشته یا آن دو را سبّ نموده و نا سزا گوید و شدید ترین درجه غلو و رفض آن است که اعتقاد به رجعت نیز داشته باشد. (2)

ولی از روایـات اسـتفاده می شود که مراد از غلو آن است که کسـی امیر مؤمنـان علیه السـلام را از پیامبر صـلی اللّه علیه و آله و سـلم برتر دانسته، یا برای آن حضرت پیامبری و یا الوهیت قائل شود.

1- قال الذهبي: ذكره العقيلي في كتاب الضـعفاء فبئس ما صـنع... أفما لك عقل يا عقيلي، أتدري فيمن تتكلّم؟!... و أنا أشتهي أن تعرّفني من هو الثقـة الثبت الـذي مـا غلـط ولا انفرد بما لا يُتابَع عليه؟! بل الثقـة الحافظ إذا انفرد بأحاديث كان أرفع له، و أكمل لرتبته، و أدلّ على اعتنـائه بعلم الأثر و ضـبطه دون أقرانه الأشـياء ما عرفوها، اللهم إلّا أن يتبيّن غلطه و و همه [في] الشـيء فيعرف ذلك، فانظر أول شـيء إلى أصـحاب رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله و سـلم الكبار و الصغار، ما فيهم أحد إلّا و قد انفرد بسنّة، فيقال له: هذا الحديث لا يُتابَع عليه، و كـذلك التابعون، كل واحـد عنـده ما ليس عنـد الآخر من العلم... هـذا مقرّر على ما ينبغي في علم الحـديث. و إن تفرّد الثقة المتقن يعدّ صحيحاً غريباً؛ و إن تفرّد الصـدوق و من دونه يُعـدّ منكراً... ثم ما كل أحـد فيه بدعـة أو له هفوة أو ذنوب يقدح فيه بما يوهن حديثه، ولا من شرط الثقة أن يكون معصوماً من الخطايا. (ميزان الاعتدال 3/ 138 - 141)

2- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1977: «توضیح چند اصطلاح»

پس برتر دانستن امیر المؤمنین علیه السلام از دیگران، قول به امامت و عصمت آن حضرت، اطلاع آن حضرت از امور غیبی و... ربطی به غلو ندارد.

[1612 / 270] عن علي عليه السلام، قال: دعاني رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم فقال: « [إن] فيك مثلُ [مثلاً] من عيسى أبغضته اليهود حتى بهتوا أمّه، و أحبّته النصارى حتى أنزلوه بالمنزل الذي ليس به».

ألا ـ و إنه يهلك فيّ اثنان: محبٌ مفرطٌ يُقَرِّظُني بما ليس فيّ، و مبغضٌ يحمله شنآني على أن يبهتني. ألا و إني لست بنبيّ ولا يوحى إليّ، ولكني أعمل بكتاب اللّه و سنّة نبيّه صلى اللّه عليه و آله و سلم... (1)

چنان که ملاحظه فرمودید در بخش پایانی کلام حضرت در انکار آن چه «محبُّ مفرط» پنداشته می فرماید: من پیامبر نیستم که به من وحی شود (و شریعتی جز پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم داشته باشم) من بر طبق قرآن و سنّت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم عمل می کنم.

* و پیش از این گذشت که: یا عليُّ، لولا أن تقولَ طائفة – و في لفظ: طوائف – من أُمّتي فيك ما قالت النصارى في عيسى بن مريم عليها السلام لقلتُ فيك مَقالا لا تَمُرُّ بِمَلأً من المسلمين إلّا أخذوا التُرابَ من تحت رجليك و فَضْلَ طهورك يستشفون بهما.

* يا علي، إنما مثلك في هذه الأمة كمثل عيسى بن مريم أحبّه قوم فأفرطوا فيه...

* ما شبهك في هذه الأمة إلّا عيسى في أمته: أحبّه قوم فأفرطوا فيه حتى وضعوه حيث لم يكن.

1- رجوع شود به مسند أحمد 1 / 160، كتاب السنّة لعبد اللّه بن أحمد بن حنبل 530، السنة لابن أبي عاصم 464، تاريخ مدينة دمشق 42 / 293، 295، البداية و النهاية 7 / 392، تاريخ الخلفاء للسيوطي 191، الصواعق المحرقة 123 النهاية لابن الأثير 4 / 43، لسان العرب 7 / 455، تاج العروس 10 / 484، مجمع الزوائد 9 / 133 باب في من يفرط في محبته و بغضه. قال الهيثمي: رواه عبد اللّه و البزار باختصار و أبو يعلى أتمّ منه.

*... أحبته النصارى حتى أنزلوه بالمنزلة التي ليس بها...

* و عن علي عليه السلام، قال: يهلك فيّ رجلان: محبّ مفرط، و مبغض مفرط. (1)

قال الشعبي: قال علقمة: تدري ما مثل عليّ في هذه الأمة؟ قلت: ما مثله؟ قال: مثل عيسى بن مريم، أحبّه قوم حتى هلكوا في حبّه، و أبغضه قوم حتى هلكوا في بغضه. (2)

و افراط مسيحيان آن بوده که برای حضرت عیسی علیه السلام الوهیت قائل شدند.

امّا تقدّم بر شیخین؛

از روایاتی که در دفتر های پیشین گذشت معلوم شد که امیر المؤمنین علیه السلام با هیچ کس قابل قیاس نیست. آیه شریفه مباهله و روایات معتبر دلالت دارد که آن حضرت به منزله خود پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم است. (3)

امّا مطلبی که دربارهٔ کینهٔ شیخین گفته اند؛

در پاسخ آن ها می گوییم: شگفتا که آن ها - با وجود روایات فراوان در مذّمت و تحذیر از بغض امیر المؤمنین علیه السلام - از کسانی که نسبت به آن حضرت کینه دارند بی تفاوت می گذرند، بلکه آن ها را مدح و توثیق می نمایند، (4) ولی در مورد کینهٔ صحابه و خلفا این گونه تعصّب می ورزند!

1- مراجعه شود به همین دفتر صفحه 1830 - 1831، روایات شماره 1188 - 1189، صفحه 1867 روایت شماره 1239 و دفتر چهارم پاورقی صفحه 1385 و دفتر ششم، صفحه 2292 روایت شماره 1715

2- الاستیعاب 3 / 1130، تاریخ مدینة دمشق 42 / 301

3- رجوع شود به دفتر سوم صفحه 981 فضیلت 27 «علی علیه السلام همتای پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم» و در مورد برتری آن حضرت بر پیامبران علیهم السلام رجوع شود به همین دفتر صفحه 1773 - 1774

4- رجوع شود به دفتر ششم صفحه 2535: «مدح و توثیق دشمنان امیر مؤمنان علیه السلام».

امّا اعتقاد به رجعت؛

آن امری است مستفاد از آیات و روایات مسلّم. به عنوان نمونه در آیه شریفه می خوانیم: (وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِّمَّن يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا) [النمل (27): 83] (1) و روشن است که مراد از آن قیامت نیست؛ زیرا خداوند دربارهٔ قیامت کبری فرموده است: (وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ تُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً) [الکهف (18): 47]. (2)

امّا اطلاع از آینده و امور غیبی؛

قال اللّه تبارك و تعالی: (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَداً * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ...) [الجن (72): 26 - 27]. (3)

پس خدای تبارک و تعالی به پیامبران علیهم السلام از امور غیبی خبر می دهد و از روایات اهل تسنن گذشت که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم ابوابی از دانش را بر امیر المؤمنین علیه السلام گشوده و ایشان را از مطالبی آگاه نموده (که دیگران از آن بی بهره اند). (4)

1- و روزی که از هر امتی گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می کنیم.

2- آنان را محشور می نماییم و هیچ کسی را وا نمی گذاریم.

3- دانای غیب (و نهان) است، و کسی را بر غیب خویش آگاه نمی کند جز پیامبری را که از او خشنود باشد

4- در دفتر چهارم، صفحه 1458 در روایت معتبر شماره 911 گذشت که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم هزار باب از دانش به من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود. و نیز رجوع شود به صفحه 1485 کلام عسقلاني: و قد ثبت عنه [علیه السلام] أنه کان یخبر بأنه سیقتله أشقی القوم، فکان ذلك في أشیاء کثیرة ! (فتح الباري 12 / 266)

نمونه هایی از واکنش تضعیف راویان در دفتر های پیشین

برخی از موارد واکنش تضعیف راویان فضائل پیش از این گذشت مانند:

دفتر نخست، صفحه 130 در روایت معتبر شماره 3 گذشت که از عایشه پرسیدند: محبوب ترین مردم نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم چه کسی بود؟ پاسخ داد: فاطمه. پرسیدند: از مردان؟ عایشه پاسخ داد: شوهر فاطمه...

ذهبی در همه کتاب هایش بر این حدیث خرده گرفته است.

گاهی می گوید: جمیع بن عمیر را عده ای تکذیب کرده اند.

در جای دیگر می گوید: این حدیث سند درستی ندارد.

و در تلخیص المستدرک می گوید: جمیع بن عمیر متهم است !

در حالی که ذهبی از جمیع بن عمیر به جلالت یاد کرده که: کوفیٌ جلیلٌ و او را راست گو دانسته، ابو حاتم گفته: و محلّه الصدق، صالح الحدیث و عجلی می گوید: تابعيٌ ثقةٌ. و به اعتراف ذهبی و دیگران در سنن اربعه از او روایت شده است.

صفحه 134 در روایت معتبر شماره 4 گذشت که بریده گفت: محبوب ترین زنان نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فاطمه علیها السلام و محبوب ترین مردان علی علیه السلام بود. البانی گفته:

ذهبي، عبد اللّه بن عطا را در ضعفا ذکر کرده. راوی از او جعفر بن زیاد است که در او اختلاف شده و ذهبی او را نیز در ضعفا ذکر کرده، به ویژه که حدیث در فضیلت علی علیه السلام است و جعفر هم شیعه است.

در حالی که ابن حبان، ابن مَعین، ترمذی و... عبد اللّه بن عطا را توثیق کرده اند. و احمد بن حنبل، ابن مَعین، یعقوب بن سفیان، ساجی، عجلی و... نیز جعفر بن زیاد را توثیق کرده و دیگران او را به راست گویی ستوده اند، بلکه خود البانی هم او را توثیق کرده است.

ص: 2176

پاورقی صفحه 140 در روایت شماره 19 آمده: ابن مسعود از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم پرسید: جایگاه علی نسبت به شما چیست؟ حضرت فرمود: «مانند جایگاه من نسبت به خدای عزّ و جلّ».

ذهبی بدون هیچ دلیلی محمد بن داود رملی را متهم به جعل این روایت نموده با آن که این مضمون با اسناد دیگر نیز نقل شده است.

صفحه 157 در روایت شماره 42 گذشت: ای فاطمه وصی (و جانشین) من بهترین اوصیا و محبوب ترین آن ها نزد خداست که شوهر توست... فرزندانت حسن و حسین سرور جوانان بهشت هستند... پدر شان (علی علیه السلام) از آن دو برتر است.

در پاورقی گذشت که:

ذهبی آن را ساختگی دانسته و هیثم را متهم به جعل آن نموده است. هیثمی اعتراف کرده که جز ذهبی کسی او را متهم به جعل این روایت نکرده.

صفحه 205 در روایت شماره 108 گذشت: هر کس که می خواهد [دوست دارد] حیاتش (مانند) حیات من و ممات او (مانند) ممات من باشد (و بر دین و آیین من زندگی کند و بمیرد) و در بهشت جاویدان که پروردگارم به من وعده داده سکونت گزیند... ولایت علی بن ابی طالب را بپذیرد...

ذهبی در تلخیص المستدرك می نویسد: اشکال این روایت از ناحیه قاسم است (یعنی او آن را ساخته) !

در میزان الاعتدال آن را با سندی دیگر نقل کرده و در آن اشکال کرده که: غلابی در این سند متهم (به جعل این حدیث) است.

در حالی که ابن حبان، قاسم و غلابی هر دو را توثیق کرده است. گذشته از آن که این حدیث با اسنادی دیگر نقل شده که این دو راوی در آن نیستند!

صفحه 252 محدث دهلوی می نویسد:

روایت بریده مرفوعاً: «علي منّي و أنا من علي، و هو وليّ كل مؤمن من بعدي» باطل است؛ زیرا که در اسنادش اجلح واقع شده و او شیعی است، متهم در روایات خود و جمهور او را تضعیف کرده اند.

اشکال: اولاً: بنابر نقل اهل تسنن، جمهور اجلح را توثیق کرده و عده ای از آنان حکم به اعتبار روایت بریده کرده اند.

ثانیاً: ابن حجر روایت بریـده را از مصادر مختلف با اسـناد متعدد نقل کرده و گفته: این اسـناد یک دیگر را تقویت می کند (و باعث اعتبار روایت می شود).

صفحه 350 بخاری روایت غدیر را از سهم بن حصین نقل کرده و گفته: سهم مجهول و نا شناخته است، معلوم نیست او چه کسی است!

در حالی که در کتب رجال نام سهم بن حصین اسدی کوفی مذکور و ابن حبّان او را از ثقات دانسته است.

صفحه 428 البانی می گوید:

شیخ الإسلام ابن تیمیه بخش اول حدیث غدیر - یعنی: (مَن كُنتُ مَولاهُ...) - را تضعیف کرده است.

و خود البانی اشاره به اسناد معتبر و فراوان آن کرده، چنان که گذشت.

دفتر دوم، صفحه 491 - 492 در روایت 254 گذشت که مراد: از آیه: (وَ السّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ...) ده نفر از قریش هسـتند. اولین کسی که از آن ها اسلام آورد علی بن ابی طالب علیهم السلام بود. در پاورقی گذشت که:

در سند آن اشکال شده که: حسن بن علی همدانی مجهول است.

ص: 2178

در حالی که ابن حجر گفته: ابن حبان و ابن شاهین او را از ثقات دانسته اند!

صفحه 499 در روایت شماره 272 از لیلی الغفاریه گذشت که: هذا علي بن أبي طالب أول الناس إيماناً.

در پاورقی گذشت که برخی آن را از مسلم بن القاسم نقل کرده و او را تضعیف کرده اند که:

او نا شناخته است.

و بخاری افزوده: کس دیگری این روایت را نقل نکرده است!

در حالی که ابن حبان مسلم بن القاسم را در ثقات ذکر و توثیق نموده و راوی از او را نیز نام برده اند.

و همین مضمون از راویان دیگر نیز نقل شده است !!

صفحه 528 بخاری در تاریخ کبیر در مورد روایت شماره 329 - روایت عفیف که دلالت بر تقدّم اسلام امیر المؤمنین علیه السلام بر دیگران دارد - گذشته از تحریف آن، گفته است:

کسی آن را نقل نکرده است.

و اسناد متعدّد و معتبر آن گذشت و همین مطلب از ابن مسعود نیز نقل شده!

صفحه 596 در سند روایت شماره 377 - تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت - اشکال شده که:

ابو مریم، عبد الغفار بن القاسم ضعیف است.

در حالی که ملا علی قاری و خفاجی مصری حکم به اعتبار روایت دلائل النبوة بیهقی نموده اند که بخش نخست همین روایت از ابو مریم است.

و بنابر نقل رجالیین اهل تسنن حافظ ابن عقده، ابو مریم عبد الغفار بن قاسم را توثیق بلکه مدح و ثنای فراوان نموده است.

ص: 2179

صفحه 598 ذهبی دربارهٔ ربیعة بن ناجد که در سند روایت شماره 374 - 375 - تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت - واقع شده اشکال کرده که:

او مجهول است.

در حالی که عجلی و ابن حبان و ابن حجر هر سه ربیعه را ثقه دانسته اند.

صفحه 626 ابن کثیر دمشقی - با نادیده گرفتن روایات فراوان و معتبر - می نویسد:

عقد برادری بین پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام در روایات فراوان نقل شده ولی صحیح نیست، اسنادش ضعیف و... است.

فتنی نیز گفته: روایات برادری امیر المؤمنین علیه السلام ضعیف است.

صفحه 641 - 648 تضعیفات بی جای سندی حدیث: «أنا مدینة العلم...»:

صفحه 642 تضعیف ابو معاویه؛ ابن حجر هیتمی مکی می نویسد: بعضی برای او اشکال هایی تراشیده اند که قابل اعتنا نیست؛ زیرا ابو معاویه ثقه، مورد اطمینان، امین و از بزرگان مشایخ و حفاظ حدیث است.

صفحه 643 تضعیف ابو الصلت؛ ذهبی برای تضعیف حدیث: «أنا مدینة العالم...» ابو الصلت را تضعیف کرده است.

با آن که یحیی بن مَعین او را توثیق نموده بلکه خود ذهبی نیز در جای دیگر او را ستوده است.

صفحه 646 تضعیف محمد بن قیس؛ ابن الجوزی در کتاب الموضوعات می نویسد:

در سند روایت چهارم، محمد بن قیس واقع شده که مجهول است.

در حالی که محمد بن قیس در صحاح عامه روایت دارد و بزرگان اهل تسنن او را توثیق نموده اند!!

ص: 2180

صفحه 647 تضعیف سلمة بن کهیل؛ در حالی که همه ارباب صحاح شش گانه از سلمة بن کهیل روایت نموده و عده ای از اعلام آنان او را به وثاقت بلکه اثبت بودن از دیگران و کثرت روایت ستوده اند.

صفحه 648 تضعیف احمد بن حفص سعدی؛ ذهبی در ترجمه سعید بن عقبه می نویسد:

شاید احمد بن حفص سعدی آن را ساخته باشد.

در حالی که علمای رجال اهل تسنن تصریح به صدق و راست گویی او کرده اند، گذشته از آن که اسناد دیگری نیز دارد.

صفحه 659 هر جا سخن از روایت: «أنا المنذر، و علی الهادي» - ذیل آیه شریفه: (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) (الرعد (13): 7] - باشد، ذهبی به بهانه ای آن را زیر سؤال می برد، و گاهی بی جهت راویان را متهم می کند که شاید فلانی آن را ساخته باشد.

صفحه 760 بعضی روایات مربوط به درب قلعه خیبر را بی اساس معرفی کرده اند. ولی نویسندگان اهل تسنن تصریح به وجود آن در منابع و روایات معتبر نموده اند.

صفحه 784 - 785 با وجود تصریح بزرگان تسنن به اعتبار حدیث ردّ شمس، ابن کثیر دمشقی می گوید: این روایت با سند معتبر نقل نشده است!

صفحه 843 - 844 تضعیفات بی جای سندی حدیث: «سدّ الأبواب»:

عقیلی گفته: روایت شعبه از ابن عباس در سدّ الابواب محفوظ (و ثابت) نیست.

در حالی که ابن حجر از مقدسی نقل کرده که او گفته: حاکم و طبرانی آن را به سندی صحیح تر از شعبه نقل کرده اند.

ص: 2181

عقیلی می گوید: این حدیث از ابو عوانه به سند صحیح نقل نشده.

دکتر صاعدی بر او اشکال کرده که سند تا ابو عوانه صحیح است.

ابن الجوزی روایت سنن نسائی را به جهت میمون تضعیف کرده است.

ابن حجر گفته: عده ای او را توثیق کرده اند و فقط در حافظه اش اشکال شده.

صفحه 846 برخی ابو بلج فزاری ثقه را به جهت نقل حدیث: «سدّ الأبواب» و امثال آن تضعیف نموده اند.

صفحه 889 – 890 بخاری در روایت شماره 634: «إني لا أحلّ المسجد لحائض ولا جنب إلّا لمحمد و آل محمد» اشکال کرده که:

جسره مطالب عجیبی نقل می کند.

ابن قطان می گوید: این امر باعث سقوط اعتبار روایت او نمی شود.

صفحه 892 در سند روایت: «وجّهوا هذه البيوت عن المسجد؛ فإني لا أحلّ المسجد لحائضٍ ولا جنبٍ إلّا لمحمد و آل محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم» اشکال شده است.

ابن حزم گوید: راوی آن افلت مشهور نیست و وثاقتش معلوم نیست.

و خطابی گفته: او مجهول است و نمی شود به روایتش احتجاج نمود. عظیم آبادی پاسخ می دهد: حدیث افلت یا فلیت در اهل کوفه (شناخته شده) است و سفیان ثوری و عبد الواحد بن زیاد از او روایت کرده اند و احمد بن حنبل گفته: او مشکلی ندارد و ابو حاتم رازی او را از مشایخ دانسته است.

نگارنده گوید: ابن حبان نیز او را توثیق نموده، دار قطني گفته: صالح (و شایسته) است، ابن قطان گفته: حدیث او معتبر است، ابن خزیمه در صحیح او روایت نموده و ذهبی او را راست گو و ابن حجر او را مقبول دانسته. زیلعی حکم به اعتبار این روایت نموده و گفته: ابن قطان نیز آن را نیکو دانسته است.

ص: 2182

صفحه 935 - 936 در روایت معتبر شماره 659 گذشت که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «من از خدا چیزی نخواستم مگر آن که همان را برای تو نیز درخواست کردم و هر چه خواستم به من داده شد».

برخی در سند آن خدشه کرده اند که یزید بن ابی زیاد ضعیف است. در حالی که طبری حکم به صحت این روایت کرده است.

و ارباب سنن اربعه و بزرگان عامه از یزید بن ابی زیاد روایت کرده اند مانند: احمد بن حنبل، دارمی، ابن ماجه، ابو داود، ترمذی، نَسائی، سعید بن منصور، بیهقی و... و عده ای حدیث او را معتبر و خودش را ثبت و ثقه دانسته اند.

صفحه 940 تکذیب روایت: (النَّظَرُ إلی عَلِیٍّ عِبادَةٌ)، هیثمی اشکال کرده که:

احمد بن بدیل ضعیف است.

در حالی که به اعتراف خودش ابن حبان و ابن ابی حاتم او را توثیق نموده اند و در ورع و تقوای او مطلب فوق العاده ای نقل شده است.

صفحه 941 - 942 ذهبی دربارهٔ آن گفته:

شاید هارون بن حاتم کوفی آن را جعل کرده باشد!

او در جایی دیگر گفته: محمد بن اسماعیل بن موسی بن هارون، ابو الحسین الرازي متهم به جعل و ساختن این روایت است.

ولی ابن حبان گفته:

حسن بن علی بن زکریا آن را ساخته است.

ولی گذشت که این افراد متفرد به نقل آن نیستند، بلکه به سند معتبر نقل شده و بعضی آن را متواتر دانسته اند.

ص: 2183

دفتر سوم، صفحه 949 - 950 در روایت شماره 670 گذشت که: و إن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم أمرنا بقتال ثلاثة مع علي [علیه السلام]: بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین....

(یا عَمّارَ بنَ یاسِرٍ، إن رَأَیتَ عَلِیّا قد سَلَکَ و ادِیا و سَلَکَ النّاسُ و ادِیا غَیرَهُ فَاسلُک مَعَ عَلِیٍّ ؛ فَإِنَّهُ لَن یُدلِیَکَ فی رَدیً، و لَن یُخرِجَکَ مِن هُدیً).

(یا عمّار مَنْ تَقَلَّدَ سَیْفاً أَعانَ بِهِ عَلِیّاً عَلَی عَدُوِّهِ قَلَّدَهُ اللهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ شاحَیْنِ مِنْ دُرٍ وَ مَنْ تَقَلَّدَ سَیْفاً أَعانَ بِهِ عَدُوَّهُ قَلَّدَهُ اللهُ بِهِ یَوْمَ الْقِیامَةِ وُ شاحَیْنِ مِنْ نارٍ).

ابن کثیر گفته: ظاهراً این حدیث جعلی و مشکل آن از معلّی است.

در حالی که عسقلانی توثیق معلی بن عبد الرحمن را از دیگران نقل کرده و ابن عدی هم گفته او بی اشکال است.

صفحه 956 ابن عساکر دمشقی درباره حدیث شماره 665: (جَعَلتُکَ عَلَما فیما بَینی و بَینَ اُمَّتی، فَمَن لَم یَتَّبِعکَ فَقَد کَفَرَ) می گوید: رجال سند، بین فضل و عمر بن احمد واعظ مجهول و نا شناخته هستند !

با آن که آن ها افراد شناخته شده هستند.

صفحه 964 متقی هندی روایت شماره 676 را با لفظ: (إِنَّ مِنْکُمْ مَنْ یُقَاتِلُ عَلَی تَأْوِیلِ اَلْقُرْآنِ کَمَا قَاتَلْتُ عَلَی تَنْزِیلِهِ)، قیل: أبو بکر و عمر، قال: «لا، و لکنه خاصف النعل» یعني علیّاً [علیه السلام] نقل کرده و گفته:

این حدیث ضعیف شمرده شده است.

با آن که سند آن صحیح و بعضی مانند حاکم و ذهبی و.... تصریح به صحت و اعتبار آن کرده اند، فقط ابن الجوزی در سند آن خدشه کرده و گفته است:

در سند آن اسماعیل بن رجاء وجود دارد که دار قطنی او را تضعیف نموده و ابن حبان او را منکر الحدیث شمرده است.

در حالی که راوی این روایت اسماعیل بن رجاء الزبیدی است که مسلم نیشابوری و ارباب سنن اربعه از او روایت کرده اند و رجالیین عامه از جمله ابن حبان او را توثیق کرده اند. و اسماعیل بن رجاء که ابن حبان و دار قطنی او را تضعیف کرده اند الحصنی یا الحصبی است نه الزبیدی.

صفحه 965 برخی حدیث گذشته را با متن و سندی دیگر نقل کرده اند که: (أنّا اُقاتِلُ عَلی تَنزیلِ القُرآنِ، و عَلِیٌّ یُقاتِلُ عَلی تَأویلِه) و اشکال کرده اند که:

دار قطنی گفته: جابر جعفی رافضی به نقل آن متفرّد است. و راوی آن اخضر انصاری بین صحابه مشهور نیست !

پاسخ: به لحاظ شواهد و متابعات حکم به اعتبار آن می شود.

اما عدم شهرت اخضر انصاری، طبیعی است که ناقل فضائل امیر مؤمنان علیه السلام مورد بی مهری واقع گردد و مشهور نشود هر چند از صحابه باشد.

صفحه 993 ابن کثیر دربارهٔ روایت معتبر شماره 689: (أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ) می نویسد:

این حدیث فقط از احمد بن حنبل نقل شده است! در حالی که در منابع دیگر نیز نقل شده است.

صفحه 998 بخاری روایت شماره 695 را – که در آن آمده: (اَللّهُمَّ عادِ مَنْ عاداهُمْ، وَوالِ مَنْ والاهُمْ) – به جهت شهر بن حوشب تضعیف نموده است.

در حالی که در سنن اربعه و صحیح مسلم از شهر بن حوشب روایت کرده اند و علمای رجال اهل تسنن او را توثیق نموده اند بلکه بنابر نقل ترمذی خود بخاری هم او را تقویت کرده و حسن الحدیث دانسته است !

ص: 2185

صفحه 1178 - 1186 بعضـی روایات قتال ناکثین و قاسـطین را تضـعیف نموده و فقط بخش مربوط به خوارج نهروان را پـذیرفته انـد! به عنوان مثال:

صفحه 1180 ابن کثیر دمشقی گفته:

اسناد متعدد آن خالی از ضعف نیست.

ولی گذشـته از آن که سند برخی از آن روایات معتبر است، این روایات آن قدر فراوان است که موجب حصول علم به صدور آن می شود و از مجموع روایات فضیلت های شماره 23 تا 28 و شواهد آن، تأیید همهٔ مبارزات امیر المؤمنین علیه السلام استفاده می شود.

صفحه 1185 یحیی بن سعید قطّان در اشکال بر روایت کلاب حواب، راوی آن قیس بن ابی حازم را تضعیف نموده است.

در حالی که او از پیشوایان اهل تسنن است و رجالیین عامّه او را ستوده اند.

دفتر چهارم، صفحه 1409 ابن کثیر دمشقی دربارهٔ روایت شماره 880: (كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَ يُبْغِضُكَ) گفته:

تمام اسناد آن ضعیف است و قابل احتجاج نیست.

در حالی که با توجه به شواهد و متابعات آن، اعتبارش قابل انکار نیست.

صفحه 1430 در روایت شماره 892 گذشت: تو برادر من و پدر فرزندان من هستی، برای دفاع از سـنّت من مبارزه خواهی کرد و وعده ها و دیون مرا می پردازی... هر کس بـا محبت تو بمیرد خـدا عـاقبت او را ختم به خیر کرده و بـا ایمـان و امنیت از دنیا می رود (و از عـذاب آخرت در امان است). و هر کس با کینهٔ تو بمیرد به مرگ دوران جاهلیت از دنیا رفته و نسـبت به اعمالی که در دوران اسلام بجای آورده نیز مؤاخذه خواهد شد.

ص: 2186

هیثمی آن را به زکریا الأصبهاني [الصهباني] تضعیف کرده است. در حالی که ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده است.

صفحه 1455 - 1457 در روایت شماره 908 گذشت که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم هزار باب از دانش به من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود.

عده ای این روایت را منکر و مشکلش را از ناحیه عبد اللّه بن لهیعه دانسته و او را به اتّهام تشیّع تضعیف کرده اند.

نگارنده گوید: ابن عدی مکرر احادیث ابن لهیعه را نیکو دانسته است.

بلکه ذهبی می گوید: من ندیدم کسی قبل از احمد بن عدی او را به تشیّع نسبت داده باشد. و تصریح کرده که ابن لهیعه متّهم به جعل حدیث نیست و شیعهٔ افراطی هم نبوده! ولی بنابر نقل کنانی، ذهبی در جای دیگر گفته:

نقل این روایت و امثال آن باعث شده که ابن لهیعه متروک واقع شود! ذهبی در جایی دیگر گفته:

شاید مشکل روایت از ناحیه راوی دیگر به نام کامل بن طلحه باشد.

البته سبط ابن العجمی گفته: کامل هم راست گو است!

صفحه 1475 بخاری در سند حدیث: إن ممّا عهد إلیّ رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم: (إِنَّ اَلْأُمَّةَ سَتَغْدِرُ بِکَ بَعْدِی) اشکال کرده که:

راوی آن ثعلبة بن یزید است و سپس افزوده: کس دیگری آن را روایت نکرده است.

با آن که ابن حبان، ثعلبه را در ثقات ذکر کرده، نسائی در مسند علی علیه السلام از او روایت و او را توثیق نموده، و ابن عدی گفته: من از او مطلب منکری ندیده ام.

اما این که گفته: کسی آن را روایت نکرده، اسناد متعدد و معتبر آن گذشت.

ص: 2187

صفحه 1492 - 1494 روایات وصیت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به امیر المؤمنین علیه السلام بسیار است و گذشته از اعتبار برخی از آن آثار، از مجموع آن ها علم به صدور حاصل می شود، ولی بعضی با اشکال در برخی از راویان به تضعیف آن روایات پرداخته اند.

مثلاً ذهبی در روایتی به وجود قیس بن مینا اشکال کرده است.

ابن الجوزی برای روایتی دو سند ذکر کرده و در هر دو اشکال کرده به: محمد بن حمید رازی، سلمة بن الفضل و...

هیثمی دربارهٔ روایتی می نویسد: در سند آن ناصح بن عبد اللّه وجود دارد که روایات او به جهت متروک بودنش اعتباری ندارد.

پاسخ آن است که: اشکال این افراد محبت امیر المؤمنین علیه السلام و نقل روایات فضائل است و گرنه برخی از آنان توثیق هم دارند.

مثلاً گفته اند: قیس بن مینا مذهب بدی دارد (پس مشکل آن ها عقیده اوست).

احمد بن حنبل و یحیی بن مَعین هر دو محمد بن حمید رازی را ستوده اند.

یحیی بن مَعین و ابن سعد هر دو سلمة بن الفضل را توثیق نموده اند.

ناصح نیز متهم به تشیّع شده و برخی او را به صلاح و عبادت ستوده اند.

صفحه 1529 - 1530 روایت: «اولین کسی که در قیامت با من مصافحه می کند علی است» با اسناد متعدد به نقل از ابوذر، سلمان، ابن عباس، ابو لیلی غفاری و حذیفه از منابع مختلف گذشت، ولی مخالفان سعی کرده اند که هر کدام را به گونه ای تضعیف نمایند حتی اگر راوی آن راست گو باشد مانند: عبد اللّه بن داهر، علی بن هاشم، ابو الصلت هروی یا حتی عباد بن یعقوب که از راویان صحیح بخاری است!

ص: 2188

صفحه 1538 در روایت 1025 گذشت: (یَا عَلِیُّ مَعَکَ یَوْمَ اَلْقِیَامَهِ عَصًا مِنْ عِصِیِّ اَلْجَنَّهِ تَذُودُ بِهَا اَلْمُنَافِقِینَ عَنْ حَوْضِی [الحوض]).

هیثمی گفته: سلام بن سلیمان مدائنی و زید عمّی در بین راویان آن ضعیف هستند گر چه توثیق هم دارند.

نگارنده گوید: ترمذی و نسائی هر دو از سلام بن سلیمان روایت نموده اند و نسائی که در توثیق سخت گیری می کند او را ثقه دانسته است.

امّا زید عمّی قاضی هرات، از راویان سنن اربعه است و شعبه و ثوری از او روایت کرده اند و عده ای تصریح به وثاقتش نموده اند.

صفحه 1575 - 1576 در روایت 1056 گذشت که: نسل هر پیامبری از صُلب و تبار اوست، ولی خدا نسل مرا در صُلب علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داده است.

ابن الجوزی گفته: این روایت صحیح نیست.

برخی از عامه مانند سخاوی، ابن حجر هیتمی مکّی، فتنی و عجلونی گفته اند: اسناد مختلف این روایات یک دیگر را تقویت می کند و خدشه ابن الجوزی در صحت این روایات درست نیست.

صفحه 1635 ذهبی با آن که خودش اعتبار روایت 1098 - ویژگی های علی علیه السلام به نقل ابن عباس - را پذیرفته ولی در کتاب المنتقی به تبع ابن تیمیه گفته:

این روایت مرسل است.

صفحه 1661 ابن الجوزی فقط یک سند حدیث ثقلین را ذکر کرده و در راویان آن مناقشه نموده و گفته:

این حدیث صحیح نیست !

ص: 2189

نور الـدین سـمهودی می گویـد: شـگفت از ابن الجوزی که حـدیث ثقلین را در العلل المتناهیة ذکر (و تضـعیف) کرده، مبادا فریب او را بخوری! گویا در آن زمان او فقط همان سند را دیده و بقیه اسناد در خاطر او نبوده است !

در همین دفتر، صفحه 1767 - 1771 تضعیفات سندی حدیث: (عليٌّ خَيرُ البَشَرِ) و پاسخ آن گذشت.

صفحه 1782 - 1783 تضعیفات سندی حدیث: (قَسيمُ النّارِ) و پاسخ آن گذشت.

صفحه 1791 تضعیفات سندی حدیث: (أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِ لو وُضِعَتَا فِی كِفَّةٍ ثُم وُضِعَ إِيمَانُ عَلِيٍّ فِی كِفَّةٍ لَرَجَحَ إِيمَانُ عَلِيٍّ) و پاسخ آن گذشت.

صفحه 1864 ابن کثیر سند حدیث تشبیه را صحیح ندانسته است.

* برخی از موارد تضعیفات بی جای سندی در واکنش سوم: «انکار و تکذیب فضائل» گذشت.

ص: 2190

فهرست

پیش گفتار: 1730 - 1723

راهنمای کتاب...1722

تعجب از روایات فضائل و پاسخ به چند پرسش...1726

پاسخ پرسش اول: وجود روایات بی شمار در فضائل...1726

پاسخ پرسش دوم: اعتبار روایات فضائل...1727

پاسخ پرسش سوم: عناد و لج بازی در برابر روایات فضائل...1727

ترتیب مطالب...1730

تذکر چند نکته...1730

بخش پنجم: انگیزه های مخالفت با فضائل: 1758- 1731

عداوت و دشمنی...1734

حسادت...1737

برخی از زمینه های حسادت...1738

دنیا طلبی...1745

جهل و نادانی...1748

تعصّب های قومی...1748

تعصّبات مذهبی...1749

نمونه هایی از تعصب های حافظ شمس الدین ذهبی...1751

ص: 2192

تأثیر فضا و محیط...1754

الف) تفاوت استادان...1754

ب) تفاوت دوران حیات...1755

ج) تفاوت محیط پرورش...1755

نمونه هایی از تأثیر محیط...1755

بخش ششم: بررسی انواع واکنش های مخالفان: 2648 – 1759

کلام ابن قتیبه دینوری...1763

نمونه هایی از واکنش های گوناگون نسبت به یک روایت!...1767

نمونه اول: حدیث: (عليٌّ خَيرُ البَشَرِ)...1767

واکنش های مختلف نسبت به حدیث: (عليٌّ خَيرُ البَشَرِ)...1767

واکنش اول: تضعیفات سندی...1767

واکنش دوم: تحریفات معنوی...1772

واکنش سوم: تحریف لفظی...1774

واکنش چهارم: انکار و حذف !...1775

نمونه دوم: حدیث: (قَسيمُ النّارِ)...1777

واکنش های مختلف در برابر حدیث: (قَسيمُ النّارِ)...1781

واکنش اول: تضعیفات سندی...1782

واکنش دوم: انکار نقل، ادعای نقل به جهت استهزا و...1784

واکنش سوم: تحریفات معنوی...1786

واکنش چهارم: برخورد با راویان...1789

واکنش پنجم: سوزاندن و نابود کردن روایت !...1790

نمونه سوم: حديث: «ترجيح إيمان علي»...1791

واکنش های مختلف در برابر حدیث: «ترجيح ايمان علي»...1791

واکنش اول: تضعیف سندی...1791

واکنش دوم: متن شناسی...1792

واکنش سوم: جعل روایت در برابر آن...1792

ص: 2193

1. منع از نقل و تدوین...1797

منع از نقل و تدوین احادیث و فضائل اهل بیت علیهم السلام...1797

فرمان خلیفه بر فرمان خدا مقدّم است !...1800

فروتنی اعمش از ترس...1802

نمی گذارند من فضائل علی علیه السلام را نقل کنم !...1802

ممانعت از بجای گذاشتن سند مکتوب برای مهم ترین فضیلت!...1802

2. کتمان فضائل...1805

تعجّب و پرسش از فضائل...1807

کتمان معاویه...1812

کتمان بنی امیه...1813

کتمان فضائل از ترس بنی امیه...1815

کتمان فضائل توسط زهری به سبب دنیا پرستی!...1816

امتناع شعبه از نقل فضائل از ترس شیعه شدن حاضرین !...1817

برخورد بخاری و مسلم با روایات فضائل...1819

چاره اندیشی برای کتمان حقائق...1826

کتمان معاصرین...1827

نمونه هایی دیگر از کتمان فضائل امیر المؤمنین علیه السلام...1829

نمونه اول: کتمان فضیلت های مهم...1829

نمونه دوم: مراد از آیه مردی است که او را نام نمی بریم...1835

نمونه سوم: فضیلتی برای یکی از صحابه...1836

نمونه چهارم: کتمان نام مبارک امیر المؤمنین علیه السلام...1837

نمونه پنجم: جز این چیزی نمی گویم !...1842

نمونه ششم: ترک نقل فضائل در شرایط نا مناسب...1843

نمونه هفتم: کتمان مطالب سرنوشت ساز به بهانه فراموشی!...1844

تذییل: کتمان واقعهٔ عاشورا در منابع عامّه...1846

نمونه هایی از واکنش کتمان در دفتر های پیشین...1848

ص: 2194

3. انکار و تکذیب فضائل...1851

شروع انکار فضائل از سقیفه...1851

انکار صریح و بی انصافی ابن حزم و ابن کثیر...1852

انکار امتیاز علی علیه السلام در قیامت...1854

انکار روایت: «هدایت گر علی است»...1854

انکار روایت اولین کسانی که وارد بهشت می شوند...1855

انکار روایت ندای: «غضّوا أبصارکم» در قیامت...1855

انکار روایت: «علیٌ خیر البشر»...1857

انکار روایت: «ان اللّه أمرني أن أزوّج فاطمة من علي»...1858

انکار ولادت امیر المؤمنین علیه السلام در کعبه...1859

انکار نزول آیه تطهیر در شأن اهل بیت علیهم السلام...1860

انکار حدیث تشبیه امیر المؤمنین علیه السلام به انبیا علیهم السلام...1861

انکار لقب: «أمیر النحل»...1867

انکار لقب: «ساقی کوثر» و سوگند به نام امیر المؤمنین علیه السلام...1870

انکار نزول آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ) در شأن امیر المؤمنین علیه السلام...1872

انکار لقب «فاروق» برای علی علیه السلام و شناخت منافقین به بغض آن حضرت...1875

مواردی از انکار های ابن تیمیه همراه با ادعای بی جای اجماع...1876

نمونه هایی از واکنش انکار در دفتر های پیشین...1883

4. منکر دانستن روایات فضائل...1889

نمونه هایی از واکنش منکر دانستن روایات فضائل در دفتر های پیشین...1898

5. برخورد با راویان فضائل...1905

ترس از اتهام به تشیّع به جهت نقل فضائل...1905

ترک مجالست با راویان فضائل...1907

منع از نقل فضائل و حمله به راویان!...1909

کتک زدن به راویان فضائل!...1910

تنفر از ذکر فضائل و اتهام راویان به رفض...1911

ص: 2195

هزار تازیانه به جهت نقل فضائل...1914

شکستن منبر به جهت نقل فضائل ! / جرأت نداشت از خانه خارج شود!...1917

او علی علیه السلام را بیش از اندازه دوست می دارد!...1917

تألیف در فضائل حضرت فاطمه علیها السلام علامت تشیع !...1918

ترس راویان از نقل روایات فضائل...1920

تهدید راویان فضائل و... !...1923

از نقل فضائل توبه کن !...1927

اتهام به رفض و ایجاد محدودیت به جهت نقل فضائل...1928

دفن شبانه طبری در خانه اش!...1929

سبب وفات نَسائی و آزار شدید به جهت نقل فضائل...1929

کشته شدن گنجی شافعی به جهت نقل فضائل!...1931

اتهام پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و برخورد های نا مناسب با آن حضرت!...1931

تألیف مستقل در مشکلات راویان فضائل...1936

نمونه هایی از واکنش برخورد با راویان در دفتر های پیشین...1937

6. تضعیف راویان فضائل...1939

توطئه برای انکار احادیث فضائل...1939

نمونه هایی از تضعیف راویان فضائل و محبّان اهل بیت علیهم السلام...1942

اتهام به رفض به جهت شک در تقدیم عثمان !...1958

تکذیب روایات فضائل به تضعیف راویان به بهانهٔ جعل زدایی...1959

برخی از راویان فضائل نزد رجالیین اهل تسنن...1977

توضیح چند اصطلاح:...1977

أحمد بن سالم [سلمة] بن خالد بن جابر، أبو سمرة...1979

أحمد بن عبد اللّه بن يزيد المؤدب، أبو جعفر السامري...1979

أحمد بن عيسى الكندي الليثي المعروف ب-: ابن الوشاء التنيسي...1980

أحمد بن محمد بن الحسين بن السندى، أبو الفوارس، المصري الصابوني...1981

أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة، أبو العباس، المعروف ب-: ابن عقدة...1981

أحمد بن محمد السري بن يحيى بن السري بن أبي دارم، أبو بكر بن أبي دارم...1982

أحمد بن نصر الذارع [الذراع]...1985

إسحاق بن بشر الأسدي الكاهلي، أبو يعقوب...1987

أصبغ بن نباتة الحنظلي التميمي، أبو القاسم الدارمي [المجاشعي]...1989

تليد بن سليمان، أبو إدريس المحاربي...1994

ثوير بن أبي فاختة، مولى أم هاني بنت أبي طالب أو مولى زوجها جعدة...1996

جعفر بن سليمان أبو سليمان الضبعي البصري...1999

جميع بن عمير بن عفاق التيمي، أبو الأسود الكوفي...2005

الحارث بن حصيرة الأزدي، أبو النعمان الكوفى...2007

الحارث بن عبد اللّه الهَمداني...2009

حَبّة بن جُوَين العُرَنى الكوفى...2011

الحسن بن علي [بن صالح] بن زكريا، أبو سعيد العدوي...2017

الحسن بن علي بن عيسى، أبو عبد الغني الأزدي...2018

الحسن بن غفير المصري العطار...2019

الحسن بن محمد بن يحيى العلوي ابن أخي أبي طاهر النسابة...2020

حسين بن الحسن الأشقر الكوفي...2020

حكيم بن جبير الأسديّ الكوفي...2026

خالد بن عبيد، أبو عصام...2028

خالد بن مخلد القطواني الكوفي، أبو الهيثم...2029

داود بن أبي عوف، أبو جحاف...3031

داهر بن يحيى الرازي...2032

زكريا بن يحيى الكسائي...2033

زياد بن المنذر [منذر بن زياد]، أبو الجارود الثقفي الهمداني...2034

سالم بن أبي حفصة العجلي...2041

سليمان بن قرم [معاذ] التميمي الضبّي، أبو داود النحوي...2043

سويد بن سعيد بن سهل بن شهريار الهروي...2045

صالح بن أبي الأسود الحناط الكوفي...2050

ضرار بن صرد التيمي، أبو نعيم الطحان الكوفي...2052

عباد بن عبد الصمد، أبو مَعْمَر...2055

ص: 2197

عباد بن عبد اللّه الأسدي الكوفي...2056

عباد [عبادة] بن زياد بن موسى الأسدي الساجي...2060

عباد بن يعقوب، أبو سعيد الرواجني الكوفي...2062

العباس بن عمر الكلوذاني...2069

العباس [بن الوليد] بن بكار الضبّي البصري...2070

عباية بن ربعي الأسدي...2072

عبد الجبار بن العباس الشبامي الكوفي...2076

عبد الرحمن بن صالح الأزدي...2078

عبد الرزاق بن همام بن نافع، أبو بكر الصنعاني...2080

عبد السلام بن صالح بن سليمان بن ميسرة، أبو الصلت الهروي...2087

عبد الكريم، أبو يعفور الجعفى...2088

عبد اللّه بن داهر بن يحيى بن داهر الرازي المعروف ب-: الأحمري...2089

عبد اللّه بن عبد القدوس التميمي السعدي...2090

عبيد اللّه بن موسى بن أبي المختار باذام العبيسي [العبسي]...2092

عدي [بن أبان] بن ثابت الأنصاري الكوفى التابعي المشهور...2099

عطية بن سعد بن جنادة العوفي الجدلي القيسي الكوفي...2101

العلاء بن عبد الرحمن الحرقي...2105

علي بن بذيمة...2107

على بن الجعد بن عبيد الجوهري، أبو الحسن البغدادي...2108

علي بن غراب [علي بن الوليد] الفزاري الكوفي...2110

علي بن هاشم بن البريد البريدي...2112

عمرو بن ثابت بن هرمز العجلي البكري، ابن أبي المقدام الكوفي...2119

عمرو بن شمر الجعفي الكوفي...2124

عمرو بن عبد الغفار الفقيمي الكوفي...2127

عيسى بن عبد اللّه بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب الكوفي...2128

عيسى بن مهران المستعطف البغدادي...2131

فطر بن خليفة...2132

قيس بن الربيع، أبو محمد الأسدي الكوفي...2135

ص: 2198

مالک بن مالک...2141

محمد بن إسماعيل بن موسى بن هارون، أبو الحسين الرازي...2141

محمد بن عبد اللّه [عبد اللّه بن محمد / محمد بن عبد اللّه بن محمد] البلوي...2142

محمد بن عبد اللّه، أبو المفضل الشيباني الكوفي...2144

محمد بن عبيد اللّه بن أبي رافع...2145

محمد بن فضيل بن غزوان...2148

محمد بن كثير القرشي الكوفي، أبو إسحاق...2151

مطر بن ميمون (مطر بن أبي مطر) المحاربي الإسكاف، أبو خالد الكوفي...2152

المعلى بن عبد الرحمن الواسطى...2153

موسى بن عثمان الحضرمي المؤدب...2154

موسى بن قيس الحضرمي كوفي...2155

ناصح بن عبد اللّه [عبد الرحمن]...2156

وكيع بن الجراح...2158

هارون بن حاتم الكوفي، أبو بشر البزاز...2162

يحيى بن سلمة بن كهيل الكوفي الحضرمي...2163

يحيى بن عيسى الرملي التميمي النهشلي الفاخوري...2165

يحيى بن [أبي] سليم، أبو بلج الفزاري...2166

يونس بن خباب، الأسيدي، مولاهم الكوفى...2167

تذكر دو نكته مهم...2170

نكته اول: اشكال تفرّد به نقل...2170

نكته دوم: غلو چيست و غالى كيست؟!...2171

نمونه هایی از واکنش تضعیف راویان در دفتر های پیشین...2175

فهرست...2191

ص: 2199

درباره مرکز

بسمه تعالی

جَاهِدُواْ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملا مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیباني مي‌شود.

براي خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 88318722 ـ 021

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹